انجمن تاریخ افغانستان



گلشن امارت



مؤلف : نور محمد نوری

گلشن امارت

یکی از کارهای مفیدی که انجمن تاریخ جزءوظایف خویش درانجام آن صرف مساعی میکند تجسس وچاپ ونشر متون نسخ قلمی است مربوط به تاریخ افغانستان، چنانچه تا حال کتاب هائی چند مانند: اکبرنامه، نوای معارك، واقعات شاه شجاع، پادشاهان متاخر افغانستان (جلد اول) ازنظر خوانندگان گرامی گذشته است .

گلشن امارت که اینك به انتشار آن توفیق حاصل کرده ایم. نسخه ایست قلمی مشتمل برشش گلشن وچهل وسه گل و ۲۶۵ صفحه که در تاریخ قرن ۱۹ افغانستان سوانح سال های طفلی وجوانی وشهزادگی ودورهٔ اول امارت امیرشیرعلی خان را بایکی دو سال اول دورهٔ دوم امارت اواحتوا میکند و به حساب هجری قمری از تاریخ تولدی امیر (۱۲۳۷) شروع وبه سال ۱۲۸۷ خاتمه میپذیرد ونه سال اخیر سلطنت دوم پادشاه مذکور باقی میماند .

نسخه قلمی گلشن امارت پانزده سال قبل جزء کتابخانه ریاست مستقل مطبوعات بود وچون حفاظت آن به حیث یك اثر قیمتدار ملی مسلم شد مجلس ریاست مطبوعات آنرا به کتابخانه موزهٔ کابل اهدا نموده وبا اهمیتی که در تاریخ کشور داشت در سال ۱۳۳۳ به طبع آن در مجله آریانا شروع نموده وامروز چاپ علیحدهٔ آنرا بدسترس علاقمندان میگذاریم .

مولف گلشن امارت مولوی نورمحمد مخلص به (نوری) کسی است از اهل قندهار که درعین زمانیکه دردربار امیرشیرعلی خان رفت وآمد واحیاناً حضور داشت باماموین انگلیسی پنجاب هم بی مراوده وارتباط نبود وحتی قراریکه خودمی نویسد گذرش به لندن هم افتاده بود .

گلشن امارت با اینکه ناقص است وتمام دوره حیات امیرشیرعلی خان یکی ازپادشاهان محمدزائی را به پایان نمی رساند معذالك ازحوالی ربع اول به بعد ۵۰ سال تاریخ افغانستان رادرقرن ۱۹ دربرمیگیرد لذادرتاریخ معاصر وطن اثر بسیارمغتنم ومفیدی بشمارمیرود محتویات آن بانسخ قلمی دیگری که چاپ کرده ومیکنیم مخصوصاً دوجلد پادشاهان متاخر افغانستان درروشن ساختن زوایای تاریخ دورهٔ محمدزائی ومعرفی رجال آن عصر کمك زیاد میکند .

۱۰ سنبله ۱۳۳۵

احمد علی کهزاد



فهرست

صفحهٔ

صفحه

کل سی و سوم :

صفحه

کل سی وچهارم :

کل سی وپنجم :

کل سی وششم :

کل سی وهفتم :

کل سی وهشتم :

کل سی ونهم :

کل چهلم :

کل چهل ویکم :

کل چهل و دوم :

کل چهل و سوم :



از نشرات انجمن تاریخ
نمبر «۴۲»

گلشن امارت

تألیف:

نور محمد «نوری»

بسم الله الرحمن الرحیم

گلشن امارت

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون

حمد بیحد مر خدای را که زبان مورخ زمان از بیان تاریخ سلطنتش گنگ و لال است ودفتر کون ومکان از تبیان فرامین لطف وامتنانش موسوم بعجز و کلال مالک الملکی که اوج افلاک از مدارج عظمتش پایه کمین وفوج افلاک در زیر اعلام عزت نشانش ورایات ظفر قرانش سایه نشین. شاهنشاهی که عرش مجید سرا دق بار گاه عز و علای اوست و کرسی غاشیه بردار عظمت و کبریای او وقلم اعلی مستوفی دیوان تقدیر او ولوح محفوظ خزانه دار اسرار حکمت وتدبیر او جهان پناهی که تاج خلافت وافسر سلطنت برسر هر که خواهد نهد ومنصب حکومت ومسند ایالت از هر که خواهد ستاند!

تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء و تذل من تشاء

بیت

از قسمت تست بندگی و شاهی دولت تو دهی بهر کسی می خواهی

بخشندهٔ مناصب ومراتب والاجایی ونوا زندهٔ بندگان بخلعتهای پادشاهی و بخشاینده معاصی باصحاب مناهی وملاهی بنیاز شبانگاهی وآه سحرگاهی وتحف تحیات زاکیات که از نسیم عنبر شمیمش دماغ مسبحان و کروبیان عالم علوی معطر گردد وصحف صلوات طیبات که از رشحات فیض آیاتش خاک نشینان عالم سفلی بهره ور گردد نثار مرقد منور ومشهد معطر سلطان بارگاه اصطفا وسالار زمرهٔ انبیاء سید عالم سرور اولاد آدم ماه ظلمت زدای شرک وبدعت مهر جان افروز دین وملت شارع شهر شریعت شارح سطر حقیقت مهبط اسرار سبحان الذی اسری، صاعد ایوان دنی فتدلی آنکه لوای دولتش بطراز اعزازهٔ آدم ومن دونه تحت لوائی مطرز است ورایت نصرت آیت او بزیب وزینت نصرت بالرعب مسیرة شهر معزز یعنی احمد مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات اتمها واکملها باد.

قطعه

السلام ای قیمتی تر گوهر دریای جود السلام ای باصفا تر درار کان وجود
السلام ای آنکه زنگ ظلمت و کفر ونفاق صیقل تیغ تو از آیینهٔ گیتی زدود
السلام ای آنکه ابواب شفاعت روز حشر جز کلید لطف تو بر خلق نتواند کشود

وشرایف روح وریحان ولطایف رحمت ورضوان بر گل مطهر و سنبل معطر آل باکمال واصحاب عالیجناب آن قبلهٔ امانی وآمال باد.

بیت

خاصه آن چار یار شرع شعار که چو ارکان عالمند چهار

اما بعد می گوید بنده هیچمدان مولوی نور محمد قند هاری متخلص به نوری که چون عرض اصلی از ترتیب این واقعات وتهذیب این حادثات ذکر محامد ومناقب حضرت خجسته سمات امارت آیات امیرالمومنین امام مسلمین ظل الله فی الارضین عارج معارج خلافت و کیوان جاهی نیر جهان تاب سپهر فرمان روائی بدر گیتی افروز آسمان کشور کشائی جوهر شمشیر شجاعت ودلاوری جوهر عرض شهامت واژدر دری خدیوسعید الاوتاد داور همایون نهاد رعیت پناه فلك بار گاه صریح البر ایا حامی الا نام ظهیر الشر بمت مفخر الا سلام والمسلمین امیرالمومنین .

قطعه

امیرالمومنین شیرعلیخان آنکه شیران را | نباشد غیر ظل را یتش روز وغا ملجا
خیال تیغ تیزش آفتاب اودر ضمیر آرد | بروج آسمان هریك زتحویلش شود جوزا
اگر زین سان شود معمور هر بوم و براز عدلش | نیابد جغد غیراز مسکن عنقا دگر ماوا
بمهدداد اوبشگفت اگرچون قد گلرویان | دهد سروسهی سیب وانار و نرگس وشهلا
زبس رشك کفش خون درجگر کرده است دریارا | صدف یا قوت تر زاید بجای لؤ لؤ لا لا
اگر نحل عسل در گلشن خلقش چرا گردد | زدود شمع سقف خانه افلاك مشك آلا
ازان بنواختش یزدان بتشریف چنین حشمت | که گیرد کاردین حق بسعی و همتش بالا

بود محرر این سواد بعد ازآنکه ازذکر امور طفیلی فراغ یافت عنان جواد خوش خرا م قلم را بصوب گلشن ششم که مشتمل برذکر ولادت با سعادت وظهور دولت ابدمدت وواقعات وروبداد های آن ایام سعادت فرجام ثافت وچون عنوان گلزار این حد یقه رعنا وقوباوهٔ شجرهٔ این روضهٔ زیبا رونمای گلشن و گل است موسوم بگلشن امارت نموده شد . چشم داشت آنکه ازنظر اکسیر اثر قابو جبان بـار گاه خداوندی گـذ شته عزقبول یابد و کواکب اشتهارا وبر مشارق ومغارب عجم وعرب تابد آمین یارب العالمین .

گل اول

درذکرولودعاقبت محمود پادشاه مسند جود و ظهور او از کتم عدم به کشور وجود

دران زمانی که خاقان مغفرت پناه امیربی نظیرعلیین مکان امیردوست محمد خان درولایت خراسان دردارالسلطنت کابل ارم تقابل که نزهتگه روحانیان ومردمك دیدهٔ خراسان بلکه غرهٔ ناصیه شخص جهان است براورنگ امارت و جها نبانی نشسته و اریکه جلالت و مما لك ستا نی بجلوس میمنت ما نوسش آراسته و چهرهٔ درهم ودینار بسکهٔ باعزووقارش تابدار وخطبه ومنبر ازذکر اسم سامیش مایهٔ افتخار روزگار دولت وسعادت بابخت همایونش یار وتائید غیبی همواره مددگار وفتح ونصرت بارایت ظفرنگارش قرین بود وازحسن عدل او بادصبارا که پریشانی وشیرازه کشایی اوراق غنچه عادت اواست بردن برگ گلی ازصحن چمن میسرنشدی وشیر ژیان که خوردن دل آهوان سیرت وجبلت اواست رمهٔ غزالانرا شبانی نمودی و هرچندانواع نعمت واصناف روح وراحت درشان آنحضرت افزون ازحداحصا وبیرون از عدواستقصی بود چون هیچ نعمتی اشرف

وموهبتی اعز والطف از نجابت اولاد کرام وشرافت اعقاب وذوی الاحترام خجسته فرجام نبود
با کثرت فرزندان ذوالعز و الشان صبح وشام بلکه علی الدوام خاطر عاطرش دربند
طلب فرزندی که طاق بلندرواق بنیان سلطنت و کامکاری و کاخ راسخ ارکان دولت
وشهریاری را حافظ تواندبود مقید میداشت وهمواره برصفحه حال وآیینه خیال صورت
این معنی مینگاشت وازدیر باز بزبان نیاز ازدرگاه بی نیاز حصول چنین مولود مسعود
مسألت می نمود وهمواره ازعنایت حضرت ذوالجلال درآرزوی این مقصود می بود وسنت
سنیهٔ حضرات انبیارا که پادشاهان کشور اجتبااند اقتضاء میفرمود چنانچه کلام معجز نظام
فرقانی ازاین معنی خبرمیدهد حیث قال عزمن قایل رب هب لی من لدنك ذریة طیبة انك
سمیع الدعاء ونص تنزیل آسمانی ربنا هب لنا من ازواجنا وذریتنا قرة اعین . دلیلی است
قاطع برآنکه فرزندان رفیع مقدار نور دیدهٔ پدران فلك اقتداراند و فحوای - وو هبنا
لداؤد سلیمان نعم العبدانه اواب - برهانی است ساطع برآنکه وجود او لاد بختیار ازاعظم
نعمای کردگار ونتایج التجای انبیاء علیهم السلام است بحضرت آفریدگار و چون ارادت
ازلی بروفق عنایت لم یزلی برین تعلق پذیرفته بود که قصرمشید سلطنت و کامگاری وغرف
رصین دولت وشهریاری آنحضرت سکندرمرتبت ازعروض اختلال و انهدام ایمن ماند لاجرم
بعنایت بی غایت حضرت الهی جل اسمه بتاریخ دهم شهرمحرم سنه ۱۲۳۷ یکهزار و دوصدو
سی وهفت هجری نبوی صل الله علیه وسلم که این لالی منظوم وجواهر مختوم که ازنتایج
طبع غرا ورای بیضای فصیح اللسان ملیح البیان مولی احمد جان الکوزائی است صنعتی
عجیب وطرحی غریب دراو درج فرموده چنانچه حروف او لین مصرعات مبنی ازاسم
مبارك وحروفات نخستین مصرعات آخرین بحساب جمل منتج تاریخ ولادت با سعادت است
حلیهٔ رقبهٔ این ناظورهٔ مراد ومفرح یاقوتی مقوی فواد می تواندشد ازین تاریخ مژده رسا
وازین نوید عقده کشا است وهمدرین ایام این جواهر آبدار را درسلك نظم کشیده .

نظم

آمد از عرصهٔ عدم بوجود — شاه عالی جناب منبع جود
مهتر خلق بهترین زمان — مظهر لطف کردگار ودود
یافت عالم زهستی پاکش — رونق و روشنی وعز و نمود
روز عاشوره سال سی میمون — بوجود آمد این چنین مسعود
شه انجم سپه امیر کبیر — ازچنین مژده شدبسی خشنود
ید احسان فشاند برعالم — در بخشش بروی خلق کشود
رخش عشرت بزیر ران آورد — تاج رفعت بچرخ هفتم سود
عالم ازظلم بود چون شب تار — صبح رویش ضیاء بخلق نمود
نور کندی بدینجهان خراب — قدمش ساخت پاك وصاف وصلود
یکشب اندر خیال تاریخش — ناصر آمد طبیعت جلمود
از کرم سر کشید ها تف گفت — صاحب بخت باد این مولود

۱۲۳۷

اورا پسر نامدار بلکه فروزان گوهر شاهواری درخشان اختر آفتاب طلعت از برج دولت واوج رفعت طلوع یافته فروغ لمعان آن خورشید درخشان بر اطراف جهان واکناف زمان تافت وآفتاب وجودش ازافق مطلع سعادت طلوع نموده ظلمت سوز وگیتی افروز گردیده

مثنوی

فروزان اختری از برج شاهی — درخشان گوهری ازدرج شاهی

گلی از بوستان عزو دولت — مهی بر آسمان ملك و ملت

فروغ تاجداری در جبینش — برخ آیات سلطانی مبینش

خورشیدیکه اطراف عالم ازفروغ آفتاب طلعتش درخشانی یافت وماهی که از پرتو جبهۀ سعادت بخشش مرآت کاینات روشنی برروشنی تافت درایمن ساعات واسعد اوقات مولود عاقبت محمود بطالع محمود طلوع نمود.

بیت

زموج بحر کرم گوهری پدید آمد — ز اوج چرخ شرف اختری پدید آمد

بباغ مجد معالی گل مراد شگفت — نهال دولت ودین را بری پدید آمد

شکوه وشوکت امارت وخاقانی ودبدبۀ حشمت وجهانبانی ازطلعت قمر صورت او ظاهر وعلامات دولت وفرمانروائی وآیات مکنت وعظمت وکامرانی وحکمرانی وامارت سلطنت وگیتی کشائی بچهرۀ خورشید بهرۀ اوباهر؛

مثنوی

گرامی دری از دریای شاهی — چراغ روشن از نور الهی

مبارك طالعی فرخ سریری — بطالع تاجداری تخت گیری

ازافق جبین مبینش سهیل این معنی رخ می نمود که آسمان ابهت اقالیم عالم را خورشیدی شود گیتی افروز وسپهر عظمت طبقات جهان را قمری گردد عالم سوز ازمطلع خجسته مقطع طالع مسعودش آفتاب عالم تاب این مضمون طالع بود که شام ظلمانی طوایف بنی آدم ازطلیعۀ طلوع ماه دولتش صبحی گردد روشنتر از روز عید نوروز تاذات خجسته صفاتش از آسیب عین الکمال محفوظ بود. عابدان جوامع مجامع انس بتلاوت آیۀ - وان یکاد - مواظبت مینمودند وآیۀ قدر رفیع الدرجاتش باعلی مدارج کمال واقصی مدارس جاه وجلال ترقی فرمودی سبحان صوامع قدس - والملئکة یسبحون بحمده ویستغفرون لمن فی الارض - باقامت وظایف دعا مساعدت طلب میفرمودند

مثنوی

که یارب سبز باد این نخل دولت — که سر زد از ریاض ملك وحشمت

مبارك گوهری باشد الهی — که بیرون شد ز درج پادشاهی

زخورشید رخش گیرد جهان نور — زگردش خانه گردد بیت معمور

ز فرخ طالعش عالم شود شاد — کسی کش بینند از غم گردد آزاد

طرب را هر طرف درها کشاید — به بخشش گنج و گوهرها کشاید

گل دویم

در ذکر جمع آمدن ارباب تنجیم و اصحاب تقویم بنابر تحقیق وقت ولادت و زمان مولود باسعادت و تعیین فرمودن سادات سعادت فرجام و علمای کرام اسم سامی و نام نامی حضرت صاحب قرانی

هرچند امیر علیین مکان بنور یقین میدانست که البته حوادث روزگار بی واسطه مستند است بحضرت قادر مختار و آبای علوی وامهات سفلی در نگارخانه تقدیر و نگارخانه تصویر واله اند و حیران و عاجز اند و سر گردان چه جائی که دست قدرت یدبر الامر من السماء الی الارض بقلم صنع یصورکم فی الارحام کف یشاء نقوش حکمت عیان سازد لعبت باز نجوم چه حیلت نماید و چه شعبده بازد اما چون اسرار حکمت الهی و انوار نامتناهی وجود بعضی اشیارا بظهور بعضی اسباب مربوط ساخته چون اختلاف لیل و نهار و تفاوت طباع فصول ازمنه از شتا و صیف و خزان و بهار به میسر شمس تعلق گرفته و نظام عقد شهور هلالی که شناختن اوقات عبادت است بظهورات شکل قمر تعلق پذیرفته و این معنی از نص کلام سبحانی حیث قال عزو علا یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج مستفاد می شود پس توانند شد که وسائل سعادت و عوامل مرادات بامتزاج کواکب ثواقب و ابتهاج مطالع طوالع باشد بنابران اشارت علیه فرمودند که دقیقه شناسان صناعت تنجیم و متصدیان استخراج مو الید و تقویم به رای صائب و رویت ثاقب ازسر تیقظ و احتیاط تحقیق وقت ولادت و استخراج طالع همایون نمایند و بقلم دولت بربیاض سعادت رقم فرمایند امتثالاً لامره منجمان ثاقب و احکامیان صاحب فطنت قوای آبای علوی و مواد امهات سفلی بروجه احتیاط ارتباط داده زایچه طالع همایون موقف رسانید.

مثنوی

چنین باز دادند شه را جواب — که گردد بر آفاق مالک رقاب
چو از مهد فرق آورد زیر تاج — زایران و توران ستاند خراج

بعد از آنکه جهان بیمن فرخ طالعی نضارت باغ جنان و طراوت روضه رضوان یافت و انوار آفتاب سعادت نشان براطراف بوستان بلکه براوج آسمان تافت

بیت

بوستان بر بوستان افشاند ز بن بهجت نثار — آسمان بر آسمان افگند زین شادی کلاه
ورنه اقلیم فلك شکرانه این مژده را — مسرعان عالم علوی بر سم مژده خواه
می کشودند از بر افلاك فیروزی قبا — میربودند ازسر خورشید یاقوتی کلاه

آنحضرت از غایت خلوص عقیدت و کمال طویت که نسبت بسادات عظام و علمای کرام داشت طلب فاتحه کرده استدعاء اسم سامی و نام نامی نمود ایشان نیز درباره این دودمان خلافت دعاء باخلاص کردند و بنابر ملهم غیبی واشارت لاریبی که الاسما تنزل من السماء نام خجسته فرجام اورا شیرعلیخان تعیین فرمودند و برزبان گوهر افشان گذرانیدند که پادشاه ذی شوکت خواهد بود و عالمیان سالهای فراوان درسایه دولت او خواهند آسود

وبعدازان آنحضرت‌رادر مهد مرصع‌نهاده سعدین ونیرین جان وروان بهراو دادند وامراء صاحب القد بیر وا ثنای بی‌نظیررا برای اتکه گری اومقرر ساخته دمی از نظر مرحمت وظل شفقت دور نمی انداخت وهر یك ازایشان تا مید واری ازسر اهتمام بخد متـگاری شاهزاده سکندر فرجام قیام می‌نمودند وهمواره کمر هواداری و نطاق چاکری وجانسپاری برمیان بسته تقصیر رابر خود حرام میفر مودند وچون اختر بـرج شاهی وگـو هر درج شاهنشاهی‌ازمطلع کمال ومشرق دولت طلوع یافت مژده فر خنده ماثر و لا دت باطرا ف وا کناف ممالکت رسید آنحضرت از عین عشرت کلاه بهجت باوج سپهر وفراز ماه و مهر برافراخت وفرمان قضاجریان شرف صدور یافت که کمر بستگان درگـاه آسمان جا زئیت طوی وتزئین تهنیت مجلس نشاط مرتب سازند بنابران امرابا اعتبار و وزرای رفیع مقدار چند چاکمر خدمت نیشکر واربسته اسباب مسرت مرتب ساختند بزمی فردوس آئین درغایت تکلف‌وتزئین آراسته صلای‌عیش‌وخرمی وندای‌شوق وبیغمی درداده ابواب طرب وشادمانی برروی ارباب دولت وسعـا دت کشو دند مجلسی دلکش ومحفلی فر دو س وش آنچنا ن زیبا وخوش آراستند کهسپهرجهان دیده‌باهزاران‌دیده درنظاره آن‌حیران ودرتماشای‌آن سر گـر دان مـا نـد

بیت

همه ایوان شاهی گشت پر نور　　　فلك میگفت یارب چشم بددور

بعد از آنکه خاطر هما یون ازبزم عیش ونشاط فرا غت یافت شکر موا هبت الهی‌را بـوا جبی بتقدیم رسانید وبشـاد مـا نی تمام خلعتهای فاخره وتشریفهای وافر چنـا نچـه بـاید سزد بـار بـاب مجلس عنا یت نموده خـاطر جمع گردانید نگا هبانان معتمد المزاج وحافظان مستقیم ملازم شهزاده ساخته هر کس که منا سب خدمت نبود چون قطرهٔ ا شك ازچشم دور انداختندوقابله قبول عنـا یت اورا بمهد سلامت و استقـامت برآورده دا یـ لطف ایزد بشیر تر بیت « من لبن لم یتغیرطعمه » برورد .

بیت

به‌ناز دایه لطفش‌برد‌ر آورده　　　بشیر کـام زپستان‌لطف‌پرورده

وایام شیر دلپذیر بخیر وسعادت واوقات رضاع بصحت و سلامتی گذرانید وعنا یـا ت الهی وتائیدات نامتناهی سال عمرش‌بمبادی تمییز وسرحد دانش رسانید .

ازحرکـات وسکنـاتش بوی سلطنت وجهانداری مانند نسیم بهاری میدمید وازمجاری گفتار وکردارش نور سروری وفروغ کـامـگـاری چـون با رقـه بـرق آ ذ ر ی می درخشید .

اگر بلهوولعب‌ناگهـان عنـان‌میتافت　　　فروغ‌سلطنت ازطلعتش‌عیان میتافت.

گل سوم

درذکر رغبت نمودن آنجناب بخواندن و نوشتن ولوح دولت در کنار سعادت گرفتن وآداب دینداری واسباب آموزگاری پذیرفتن

هرچند سلاطین کامگار وخواقین جمشید اقتدار باوجود تعلیم و تعلم و تفهیم الهی ازتعلم علوم رسمی وتفهیم فنون کسبی بی نیازاند اما چون علم و فضل باعدل وعقل سلاطین قرین گردد جام جم وخاتم سلیمان شود .

مثنوی

همه دانند کاندر هرشماری | به از دانش نباشد هیچ کاری
کسی قابل بود ازبهر شاهی | که تعلیمش دهد فضل الهی
بشاهان گرنه علم ایزدروان کرد | بیك سره کارعالم چون توان کرد
ولیکن علم کسبی هم شگرفاست | که نی یك حرف درخطچون دوحرفاست

بنابران امیر زمان علیین مکان بعنایات ازلی وسعادت لم یزلی فرمود که آن نور حدقه بینش ونور حدیقه آفرینش را بخواندن ونوشتن رغبت تمام نموده معلم اد ریس فطنت برجیس فطرت لوح دولت در کنار سعادت اونهد و انواع فضل و هنر و اصناف شمائل دیگر که لایق ودرخور بادشاهان دادگر باشد بیاموزد چون فطرت از تعلیم تیمن وتفهیم آیت کریم بسم الله الرحمن الرحیم فراغت یافت حروف مبانی بر کمات معانی اندرلوح خاطر الهام پذیرفت وقلم سخن سارلطایف پر داز ازهرطرف که برلوح سیمین تحریر نمودانوار واسرار درهریك تعبیه بود وبوسیلهٔ این حروف بتعلیم آیات بینات قرآنی پرداخت وچون ضمیر حق پذیرش ازتاب آفتاب کتاب الهی روشنی و آگاهی یافت عنان کمیت خوش خرام قلمرا بصوب حسن خط ولطف رقم تافت بنان گوهر افشا نش که مفاتیح خزائن واحسان است تحریر آثار امتنان علم بالقلم اظهار نمود و بخامه بدایع نگار که شرفات قصر شریفش بمکتابتان والقلم ومایسطرون مزین است فحوای مصرع : ای حسن خط ازدفتر اخلاق توبابی بردرودیوار ر و زگار بخوب ترین صورتی رقم فر مود.

گل چهارم

درذکر توجه نمودن خاطر همایون بعد ازتعلیم کلام ملك علام با کتساب اسباب کشورستانی والتفات فرخنده سمات پس ازتفهیم بدایع علوم بانتظام آداب عالم گیری وجهانبانی

بعد از آنکه آنحضرت سکندر امتثال باندك سال بتائید ذوالجلال فضل و کمال بروجهی اکتساب فرمود که خواقین روز گار را بسال‌های بسیار نمودارآن میسر نخواهد بود اگر درشرح مناقب علیه و غرض مراتب سنیه همایون مولفات بپردازند ومبسوطات سازند از هزار یکی واز بسیار اند کی شرح پذیر نشود .

نظم

گرقم آنکه مرا موبمو زبان گردد | برای خامه زسر تابپایان گردد
محامدش چوزادرا ك عقل بیرونست | بگفتن وبه نوشتن کجا بیان گردد

خاطرهمایون از گزارش خامه بدایع نگار ونگارش کلك لطایف گزار بخنجر آبدار وتیغ آتشبار ازمناع ملاح خطی ببدایع رماح خطی میل نمود چه اگر شمشیر عالم کشا بامضاء عزایم کمر چست نه‌بندد چه‌توان دانست که ممالك شهریار سپهر اقتدار ازآمد وشد کلك نزار چه‌طرف بندد اگر خنجر صاعقه کردار برق وار ی دشمن بخنده درنیاید همه دانند که ازگریه خامه درمعر که وهنگامهٔ پیچ نگشاید.

بیت

بجای خامه بدست آرر مح سینه گذار | که برصحیفه دولت از و رقم ماند
قلم تراش بنه تیغ آبگون بردار | که آب حدت او گرد فتنه بنشاند

برروقلم اگر چه فصیح لسان وملیح بیان است اورابا تیغ چه نسبت که تیغ را با جان دشمن سخن درمیان است.

نظم

قرار ملك بشمشیر تیز باید داد | زبان کلك کجا ملك راقرار دهد
عروس ملك کسی در کنار گیرد چست | که بوسه بر دم شمشیر آبدار زندن

الغرض چون فکرت صائب از اکتساب انواع آداب فراغت یافت تدبیرعالم ستانی وشعشعه اندیشهٔ جهانبانی برآئینه ضمیرمنیر وصحیفه خاطر حق پذیر تافت وبامضای عزیمت مملکت کشائی وانتظام امور پادشاهی التفات فرموده بتیر انداختن چون کمان‌ابروی خوبان میل نمودوبچوگان باختن‌چون حلقه زلف‌دلبران درمیدان‌سعادت گوی‌دولت بسررسانید دراسرار توپ وتفنگ وانوار تیغ وسنان صدتحسین وهزار آفرین از سلاطین باتمکین گذارنید ودر اطوار شجاعت وآثار جلادت داستان رستم‌داستان و گیرو دار اسفندیار بی اعتبار ساخت وهرگاه بعزم نشاط شکار سوار گشتی اردست شست وگلوله تفنگ اومرغ درهوا وآهو درصحراخیال‌پرواز وآرزوی تك وتاز درخاطر دشوار گذشتی

مثنوی

اگر بیرون شدی به عزم نخجیر | دو آهو را یکی کردی بیك تیر
نه‌مرغی در هوا ماندی زدستش | نه صیدی در زمین جستی زشستش
بملك آرائی وا قلیم داری | خدایش آنچنان بنمود یاری
که عزم جزم او در فتح اعلام | خراج از چین ستاند باج از شام

گل پنجم

درذکر واقعات وسنوح حادثاتی که درایام شاهزادگی وروزگار عنفوان جوانی ازآنحضرت بظهور پیوسته

مخفی نماند که چون وجود کیمیا بخش حضرت ظل الهی بعنایات سبحانی و تائیدات ونامتناهی بمبادی رشد و سرحد دانش رسید از کوه سعادتش لعل سلطنت وجهان کشایی چون آفتاب عالمتاب‌می‌درخشیدواز دریای حمتش گوهر حشمت وپادشاهی مانند بارقه‌برق ازابر آذری روشن میگردید.

همواره سایه همای سعادت برسر اونشان میداد که عنقریب باعلی مدارج جهانبانی خواهد شتافت وبازبلند پرواز اقبال برفرق فرقدسای او بال میکشاد که بمطالب ارجمند ومقاصد بلندپیوند خواهد .

بیت

آفتاب سلطنت از جبهه اش طالع شدی نوردولت ازفروغ طلعتش لامع شدی

غرض از تذکر این معانی وتمهید این مبانی آنکه حضرت فرخنده اختر که بتائید ملك اکبر آوازه بخت همایون وصیت دولت سعادت مقرون بادنی و اقصی عالم رسید

مثنوی

طنطنه دولت شاه جهان غلغله حشمت میرزمان

برهمه روشن شده چون نورمهر آمده درجنبش ازونه سپهر

خورشید اقبال وماه جلال او روزو شب بدرجه بلند ترقی مینمود ودرآنولا که زمان شباب وآوان شتاب آن خسرو مالك رقاب بود باوجود ایام صبی بامضای عزیمت مملکت کشائی وانتظام امور بادشاهی التفات مینمود وهمواره اندیشه استعلا برسر فرمان روائی ومسندجهان آرائی درخاطر عاطر داشت وپیوسته داعیه استیلا وصورت اعتلا برصفحه ضمیر منیر جهانگیر مینگاشت ازین است که بذات شریف متوجه نظم نظام پیاده که معروف بپلتن است وتنسیق انتساق سواره مشهور برساله شده جوش رزم کوش رابطور دولت سلاطین روم وایران وفرنگستان برپا ساخت وازاطراف وجوانب متوالی ومتعاقب سپاه ظفر جنائب ولشکر کواکب ودلاوران روزگار ومبارزان کارومردان جگرداروجگر داران رزم وپیکار بامید واری بسیار بموکب حضرت کامگار می پیوستند ومانند فتح ونصرت واقبال ودولت روی بدرگاه بارفعت می آوردند .

مثنوی

دلیران زهر گوشه جمع آمدند چو پروانه برگرد شمع آمدند

سواران بگرد شه کینه کوش چو زنبور بر زهر برگرد نوش

وهم درین ایام عالیجاه سردارمحمد رفیق خان که آوازه جلادت وصیت صلابت او باطراف جهان سایر ومنتشر بود ازسردارغلام حیدرخان برادر اعیانی آنجناب کهاسم ولیعهدی برخودداشت بریده بشرف ملازمت حضرت اعلی مشرف گشت وآنحضرت نیزدرباره اوعنایت بی غایت ومکرمت بلانهایت نموده دلجوئی تمام فرمود .

گل ششم

در ذکر خرابی فرقه ضاله توخی بدست مؤید سبحانی .

قبل ازین گذشت که از طغیان فرقه توخی امیر علیین مکان از دار السلطنت کابل با عساکر نصرت مظاهر متوجه استیصال باغیان قطاع طریق شده برای پاس خاطر برادر عزیز القدر سردار کهندل خان آن عزیمت را فسخ نموده قلع و قمع ایشان را بر ذمه سردار موصوف نهاده از قلات قهقرا نهضت فرمای مستقر الامارت گردید و چون سردار موصوف باستیصال ایشان نپرداخت غرور آن متمردین و طغیان آن مترددین زیاده از اول شده راه کابل و قندهار را مسدود ساختند بنا بران نائرهٔ غضب امیر بی نظیر در اشتعال آمده آنحضرت را باوجودی که دمی از نظر دور و لمحه از باصره نفور روا نداشت بجهة استیصال ایشان مقرر فرمود و اندرزهای پدرانه که دستور العمل سلاطین جهان باشد در گوش حق نیوش آنحضرت دمیده بلآلی نصایح و در مواعظ محلی ساخت و بعساکر فراوان و دلیران رزم جویان رخصت فرمود آنحضرت بعد از انتظام مهام سفر باظفر بطالع همایون و بخت روز افزون در ضمان استقامت امور و کنف ادعیه صالحه جمهور روی عزم قضا امضا بجانب قلات گذاشت و باغیان و خیم فرجام و طاغیان نحوست نظام بعد از اطلاع بران امر محتم الانصرام چون اقطار امطار فراوان و مانند افواج امواج بی پایان و مانند سیل از کهساران رو بدشت نهاده بعزم محاربه و قصد مجادله بازوی جلادت افراختند چون اجتماع آن فرقه ضاله بر عرض واقفان عتبه جلال رسید بعد تهیه امورات حرب و تمهید اسباب طعن و ضرب بی توقف رخش عزیمت برانگیخته لوای نهضت برافراشته متوجه قهر ایشان گردید .

بیت

شه جم نشان خسرو کامیاب   درآورد پای ظفر در رکاب

باوجود آنکه مخالفان نحوست بنیان با چندین هزار سوار و پیاده بی شمار در موضع جعفری آماده کین ورزی بودند آنحضرت بروفق اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله از صدق نیت و خلوص طویت و رفاهیت عباد خالق بی منت توکل بر عون سبحانی و تائیدات آسمانی نموده با آن عسکر اندك توجه بصوب دشمن نمود و این نه زیست ورای شجاعت و بیش از اندازه مردانگی و جلادت .

بیت

هست مخصوصان درگاه الهی را بسی   کارهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی

تا که بر موضوع مذکور تلاقی فریقین شده علی الصباح

مثنوی

چون رایت صبح شد درخشان   شد خیل ستارگان گریزان
فرمود شه غضنفر فر   خاقان مؤید و مظفر
تا جمله سپه سوار کردند   آماده کارزار کردند

لشکر آنحضرت که چون کواکب ثوابت ثابت و پایدار و در موقف حرب و قتال مانند

قطب فلك دوار سخت قدم واستوار بودند در برابر اعـدا میمنه ومیسره وخلف و قـدام آراسته توپهای آتشبار صاعقه کردار را پیش جلوساخته خلف آنها قراول‌را جای‌دادند آنجناب خود چون جان عزیز درقلب جاگرفته واز آنجانب نیز دشمن کینه ور بالشکر خون خوار ودلاوران جگر دار باترتیب وسازی که درنگار خانه خیال نگنجید ی همه چون لاله وغنچه‌درع وخفتان پوشیده تیغ ازغلاف خلاف‌افراشته مقابل لشکر منصورصف کشیدند .

مثنوی

ز سوی دیگر دشمن کینه وار
برآراست صف ازپی کارزار

سپاهی سراسر همه تیـغ زن
بگرز گران سنگ خارا شکن

گروهی بسر خـود مغفر همه
دلاور چـو بار صنو بـر همه

دلاور دلیران مرد آزمای
نهان زیر جوشن زسر تا بپای

سواران پرخشم پر خاش جوی
همه ببر شکل وهمه گرگ روی

همه شیر چنـگال شمشیر زن
دلیر وقوی هیکل و صف شکن

چون ازطرفین دلاوران جانبین روی‌بجنگ آوردند ازآواز توپهای نهنگ پیکر واز شلق تفنگ های اژدر درواوله درزمین وزمان انداختند آخرالامر سپـاه منصور دست به تیغ تیز نموده ازمیمنه سردار محمد رفیق خان لودیتی باجمع دیگر از امرای باتهور که هریك بگوله تفنگ جان شکار ونوك خدنگ آبدار در شب تار سینه مور ودیده مار دوختی حرب آغاز کردند وازمیسره عالیجاه میرعلم خان هوتکی بـا باقی دلاوران فتنه آور به تیغ آسمان رنگ که‌اجل درآئینه گوهرش چهره نمودی روز رستخیز آوردند وازجانب قول عالیجاه سردار فتح محمدخان در درج وزیری باجمعی از سواران شجاعت نشان وپیادگان نظام بنیان‌گوش تکاوران را ازنوك سنان وتیغ بران آرایش داده جمله حمله بردند هردولشکر تیغهای برق اثر بیك دیگر در آویخته ومانند شیر وپلنگ وپیل ونهنگ درهم پیچیده برصورت امواج دریا با هم آمیختند .

مثنوی

دورویه چوتنگ اندر آمد سپاه
یکی ابر کوهی برآمد سیاه

که باران او بـود شمشیر وتیـر
وزوگشت عالم چو در پای قیر

دراثنای دارو گیر که فرق مخالف وموافق ازمیان برخواسته تیغ تـیز را برسر وروی یکدیگر میزدند وملازمان‌رکاب ظفرانتساب نیز جداشده درکار زار جانسپاری مینمودند بقدر بیست وپنج‌نفر ازسواران گرگ طینتان بقول درآمده قاصدذات بابرکات آنحضرت که درحصن حصین رباالعالمین بود گردیدند آنحضرت که کـوه شجاعت و مردانگی وآسمان تهور وبهادری است متوجه دفع آن مقهورین گـر دیده چون آفتاب درخشان بران خیل ستارگان زد معاذالله نزدیك بود که چشم زخمی بـه پیکر قدسی رسد درین اثنا عالیجاه میرعلم خان وپسرش محمد افضل‌خان رسیده سپه داری وجانسپاری

را پیش گرفته محمد افضل خان ازشمشیر زخم کاری برزانو خورده فدا یانه شمشیر دودستی میراند تا که چندازان مقهوران بقتل رسیده باقی روبگریز نهادند زمانه روز اقبال مخالفان را بشب ادبار رسانید وخورشید دولت ایشان را در عقده ذنب بنحوست حرمان منکدر ومنکسب گردانیده اجل جان شکار کلاه اعما را اکثر آن فیه غدار برگرفته ازاجساد مقتولان عرصه میدان باکوه الوند تساوی پذیرفت .

بیت

زبسیاری سر زمین بیگمان سرافراز شد برسر آسمان

الغرض چون فرقهٔ ضاله دست ستیز وآویز بسته دید پای هزیمت وگریز کشاده یافت عاقبت آیت الفرار برخوانده روی ازصف کارزار برتافتند وازصدمهٔ سپاه فیروزمند بوادی هزیمت شتافتند .

مثنوی

چو یاری زالطاف باری نیافت عنان ازمصف رزم و پیکار تافت
ز خیل و سپاه ظفر اقتدار هزیمت نمود ند مرد ان کار
چو بر بسته دیدند راه ستیز نهادند پاه در طریق گریز

چون به تائید یزدانی وعنایت سبحانی تباشیرصبح فیروزی ازافق دولت و مطلع سعادت امیری طالع گردید عساکر گردون مآثر دست به نهب وتاراج اموال واحمال وا ثقال ودواب وافراس اعدا دراز کرده کثیری ازان دون سیرتان را درقید اساری در آوردند ؛

آنجناب رأفت مآب بفحوای (وان تعفو خیرلکم) کاربسته جان بخشی را ضمیمهٔ زربخشی نمود وحکم قضا امضابرای استخلاص اساری جاری ساخته ازغنائم آنچه بدست هر کس افتاده بود معاف فرمود وگردن کشان را که دران عرصهٔ کارزار و مهلکهٔ خونخوار جان سپاری ظاهر گردانیده بودند پایهٔ قدر به اوج سروری رسانید .

مثنوی

چوگیتی درفتح و نصرت کشاد بروی علی شیر با عدل و داد
به جمعی که در عرصهٔ روزجنگ نرفتند از جای بی نام و ننگ
دران وادی مهلک جانسپار نهادند یکجاه قدم استوار
در مخزن گنج وگوهر کشاد نقودی فراوان به انعام داد

وچون هاتف اقبال به تائید ایزد متعال آیت (انافتحنالك فتحاً مبیناً) برخواند ودست عنایت حضرت ذوا لجلال نهال آمانی وآمال درگلشن دولت وچمن سعادت امیرجم مرتبت نشاند تزلزل درفرق توخی افتاد وبترك املاك واموال گفته خانه کوچ روبه کوهها وبیابانها نهادند آنحضرت که (بالمؤمنین رؤف الرحیم) شمیه وسجیهٔ مرضیه اوست نخواست که اطفال واناث بی گناه بیابان مرگ شده طعمهٔ ددان گردند ازمعر که گاه رایات نهضت را افراشته تاحدود ارغنداب که مسکن وماوای فرقهٔ جلال زئی است تشریف فرماشده اکثر

طوائف ایشان‌را به‌تسلی تمام دلخوش ساخته برجاه‌نمودند وباجرا برایشان مقرر ساختند ازقتل وتاراج ونهب مأمون فرمودند ازآنجاه یلغار فرموده سرقلات را مخیم سرادقات جلال ساخت چون‌موضوع مذکور ازنوربرتو حضور رشك بیت‌المعمور گشت اولاً طرح قلعه‌انداخته چون‌حصار آسمان به‌بروج وباره درادنا‌بام مشید نمود وبه‌اهتمام‌تمام برج وبارة آنرا تعمیر نموده محکم ساخت .

مثنوي

مگو قلعه کوهی بغایت بلند	ازو روشته‌و هم کوته کمند
بلندی او تا بحد کمال	ازومانده کوتاه دست خیال
برفعت سرافراخته بر سپهر	صف کنگرش ارهٔ فرق‌مهر

وچون خاطر همایون ازآبادی قلات فراغ‌یافت و فرق توخی نیز ازادنی تا اقصی گردن‌زیرحکم قضاء توام‌نهاد سردارفتح محمد خان وسردار جلال‌الدین‌خان‌را درآنجاه حاکم‌ساخته برای قدمبوسی والدماجد نهضت فرمای دارالسلطنت کابل گردیده دیدار مبارك‌را قبلهٔ حاجات و کعبهٔ مرادات فرمود بعدوصول به کعبهٔ مامول امیر علیین مکان آنحضرت‌را درکنار عاطفت و کنف‌مرحمت درآورده سرافرازی بی‌اندازه بخشیدند .
هوالعالم القدیر .

گل هفتم

درذکر تسخیر دارالقرارقندهار ازیمن قدوم میمنت‌لزوم امیر باوقاروخسرو کامگاروبیان حوادث‌چندووقائع ناپسند که‌باعث‌وسبب شد بر توجه‌امیر بینظیر علیین مکان بجانب قندهار مینونشان

ازافق حدیث خجسته‌تحدیث :
(اذا اراداللّه نفاذقضابه وقدرته سلب‌من‌ذوی‌العقول عقولهم) خرشید اینمضمون‌طلوع‌می‌نمایند که‌چون مالك‌الملك ملك‌بخش تعالی‌وتقدس نفاذقدرت وفرمان واجب الاطاعت خویش‌نماید وصورت آنچه تقدیر فرموده بدستیاری قلم‌قضاء رقم‌قدرقدرت بر لوح مشیت چهره کشاید ازفضلای عالم وعقلای بنی‌آدم عقل را بازستانند ومنهج‌قدیم صلاح وسدراه وطریق مستقیم نجات ارشاد ازدیدهٔ بصیرت آن‌فرقه باجبر و عناد پوشیده گردانند وبسبب‌تخیلات نفسانی وتسویلات‌شیطانی پیوسته بکارهای ناشایسته قیام‌واقتدار نمایند تامصداق کریمهٔ :
(ان‌اللّه لایغیر مابقوم حتی‌یغیر‌وما بانفسهم) گردیده وبال نکال‌آن عنقریب فریب بایشان باز گردد .

بیت

چونفاذحکم خودخواهد خدای‌ذوالجلال	عقل‌را ازصاحبان عقل گیردبر کمال
تابه کاری چند ناشایسته روی خود نهند	هم‌به‌ایشان باز گردد آن‌وبال‌وآن‌نکال

مصداق این‌مقال وتفصیل اجمال‌آنکه چون درتاریخ هشتم ذالحجة‌الحرام سنه ۱۲۷۱ هجری نبوی سردار والاتبار سردارکهندل خان والی قندهار بحکم :
(کل من علیها فان) رطل گران مرگ از دست ساقی اجل چشیده و دیعت

حیات را بقاضی ممات سپرد واز فراز تخت به زیر زمین عافیت رخت کشیده درجوار رحمان قادر عندملیک مقتدر جاه گرفت. وارثان ملک چون سردار رحمدل خان برادرش وسردار محمدصدیق خان پسربزرگش باهم در نزاع وپرخاش افتاده برخی ازرؤسا ورفقاء سردار رحمدل خان وبعضی ممد و معاون سردار محمدصدیق خان شدند. درشهر قندهار شب وروز به توپ وتفنگ خانه برانداز یکدیگر گردیدند وامراء زبده ازطرفین بقتل رسیده حال سپاه به تباهی گرائید اگرچه بعداز قتال وجدال فراوان سردار رحمدل خان غالب شده سردار محمدصدیق خان را ازشهر اخراج نمود واسم حکومت ونام ایالت برسردار رحمدل خان قرار گرفت مگراز خودسری هریکی ازاولاد سردار کندل خان وسردار پردل خان وسردار مهردل خان که خودرا حاکم مستقل میدانست یک خانه وهزار کدخدا بروی کار آوردند وفساد وفتنه ازملک برنخواست وآرامی درآن دیار پدید نیامد لهذا عرائض بعضی دوربینان وهوشمندان بهپایه سریر امارت امیر باتدبیر علیین مکان رفته اطفاء نائرهٔ فساد وعناد التماس نمودند. علی الخصوص سردار میر افضل خان ولد سردار پردل خان که ولد ارجمندش درین فساد بقتل رسیده بود وباجناب امارت پناهی شیوهٔ خیر خواهی ازسابق داشت عرائض مکرر مرسول نمود. بنابران امیر علیین مکان که مدنظر کیمیا اثرش بجزرفاهیت رعایا وآسائش برایا ازایالت وامارت نبود بعداز اطلاع برین امور ناشائسته وحرکات ناپایسته و نیز بنابر ملاحظهٔ فتنه که به سبب رحلت وزیریار محمد خان وحکومت سیدمحمدخان پسرش وتسلط شهزاده محمدیوسف خان سدوزایی دردارالسلطنت هرات که بهظهورپیوسته بودهایلچی زباندان رابخدمت سردار رحمدل خان وسایرسرداران قندهار فرستاد تابه اندرزهای لائق ونصائح فائق گوش ایشان را پرساخته از حرکات نامعقول کهسبب برانداز خاندان امتیاز دارندچون ایشان را ایام دولت وروزگار سعادت بهآخررسیده بود نصائح ناصح را ناشنیده انگاشته از خواب خرگوش بیدار نشدند وچون اینهمه خاندان برادر وبرادر زادهٔ امیر بینظیر بودند نخواست کهازآفت بیاتفاقی ببادفناء روند. صلاح کاررا غیرازین ندید کهملک را درقبضهٔ اقتدار بندگان خود درآورده مادهٔ نزاع را ازمیان ایشان مرتفع دارد لاجرم بالشکرگران وتوپخانهٔ فراوان بطرف قندهار لوای نصرتانتما افراشته نهضت فرمایشد. وحضرت سکندر مرتبت را که دران وقت بخطاب سرداری سرفرازی داشت وحاکم غزنین بود فرمان رسید که روانه آنطرف شده ملک را از تنازع متنازعین انتزاع نمائید وسرکشتگان وادی نامرادی را درسایهٔ لطف وانصاف جای داده ازتاب آفتاب حوادث واعتساف برهانند وتشنه لبان سالک بیدادی را از زلال عدل واحسان سیراب ساخته به فزای رافت فزای بر واحسان رسانند وبدست مرحمت و دلنوازی خارازپای ستمدیدگان بیرون آورده سایه مکرمت ودلداری برمفارق سرکشتگان گسترانند. آنحضرت نیزباسپاه نظام ورساله وتوپخانه وسائرعساکر ازغزنین نهضت فرمای آنطرف گردیده وچون تشریف فرمای قلات شد سردارفتح محمدخان والی آنجاه رانیز باخود روانه فرمود تاوارد ده خواجه گردید سرداران قندهار که ازقضیهٔ صادقه (الملک عقیم) غافل بوده درخیال آن بودند کهامیربینظیر برای اصلاح ما آمده

یکی‌را به‌حکومت متعین فرموده پس‌خواهد رفت از کثرت عساکر منصور وحشمت وشوکت شهریار غیور متنبه شده در صدد عناد وفساد شد نشد حضرت اعلی که سنجنجل خاطر عاطر جام جهان نمای جم وآئینهٔ سکندری است اوضاع ایشان را فهمیده عنان اختیارررا بدست مدبر خرد که‌فرهادی برحق ور هنمای مطلق است سپرده خواست که تاورود موکب کواکب مواکب بندگان‌اشرف امیربی نظیربدون رفت‌وآمد میانجی‌توپ وتفنگ‌وبدون استعمال ادوات‌حرب وجنگ‌قلعه‌را در تصرف آورده حاجت نزاع‌وپرخاش نگذارد ولهذا درروز دو وقت صبح وپشین باصد و دوصد نفر ازپیادگان‌پلتن وهمین قدر سوار بطور اردلی به‌سلام سردار رحمدل خان آمده دروقت بازگشتن همه‌را درمواضع متفرقه متواری میساخت وتنها ازشهر بیرون می‌رفت و جعبه خانه را نیز بطور اسباب درصندوقها درشهرمی‌فرستاد تا که‌سه پلتن کندبلی وجعبه خانه واکثر سوار را در شهر جای‌داد واشخاص که‌ارادهٔ فساد وسرکشی ازخوانین و غیره درسرداشتند با نواع مختلفه دلجوئی ایشان کرده به خلعتهای گرانمایه خوشدل ساخت ولحظه از خود جدا ننمود وه به‌شرارت انگیزی وفتنه جوئی نگذاشت‌تا که ساحت قلعهٔ اعظم‌خان مخیم سرادقات امارت پناهی شدوحضرت اعلی دانست که کسی‌را طاقت چون وچرانخواهد شد امنای دولت خدادادرافرستاده‌وبرج وباره‌ودروب‌ومداخل ومخارج قلعه‌رابدست آورده محکم‌ساختند‌دوروز بعدامیربینظیرتشریف‌فرمای ارگ‌شده قدم‌برسریر کیوان‌نشان‌نهادوخلایق‌را که‌ودایع‌حضرت خالق اند بعدل‌وداد خوشدل وخرم ساخت وابواب عیش را بروی مظلومان باز کشاد وفتح چنین را زیور ممالك دانسته تسخیرآن‌را ازعنایات آفریدگار(ج)شناخت‌وشکرنعم ایزدی را بجای آورده فتحنامه‌را بدربار دولت روان فرمود .

مثنوی:

بفرمود تا منشی خوش قلم   دبیر خردمند دانا رقم

زدرج سخن‌قفل معنی کشود   روان نامهٔ فتح انشاء نمود

هرکس که‌فرمان لازم الاذعان و اولوالامر منکم رامؤتمر شده خاك نعلین‌مبارك را طوطیای بصر بصیرت نمود به مدارج علیا ومقاصداسنی فائز گشت .

قطعه

هر که در آمد ز در طاعتش   یافته شایستگی تاجگاه

وانکه کشیدازخط فرمانش سر   شدچوقلم سرزده‌وروسیاه

هروافر مکنتی که‌پای خسارت درواد ی جسارت مانده گردن ازحلقهٔ اطاعت ومتابعت بپیچید درحال ومال دوحهٔ دولتش به صرصر حوادث‌انقطاع‌یافته اسباب وحشمتش هبای‌منثور گردید . سرداران قندهار بعداز اطاعت ومطاوعت آیت‌الفرار خوانده‌به اطراف‌واکناف متفرق‌ومتنفر شدند .

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار	همه آن کند کس نیاید بکار

چنانچه سردار رحمدل خان بطرف معروف و پسر کلانش بطرف بلوچستان و سردار محمد صدیق خان سمت فراه و سردار خوشدل خان و سردار سلطانعلی خان بطرف فوشنج گریختند بعد از مدت قلیل بمضمون آیهٔ وضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجاء من الله الا الیه مقربان درگاه فلك اشتباه را وسیلهٔ عذر خود نمودند. ایشان نیز بمضمون:

ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم آتش قهر فسیا مت نهیب اورا به آب شفاعت تسکین داد عذر پذیر خطا پوش عصیان همه را بذیل عفو پوشانده فرمودند.

بیت

این درگهٔ ما درگهٔ نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

به اطمینان تمام همه روی بدر گاه معلی نهادند و به آن تقصیرات بمدارج علیا سرخروئی یافتند ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء تفصیل این مجمل آنکه سردار جلال الدین خان خلف مجاهد فی سبیل الله وزیر صاحب را باجمعی از سوار و پیاده و توپ عقب سردار محمد صدیق خان مقرر فرمود چون سردار جلال الدین خان وارد فراه شد مدعی را در شهر فراه دست گیر ساخت و فراه را سپرد سردار خیرالله خان نمود خود روانهٔ قندهار شد. دراثنای راه در موضع خاشرود سردار محمد صدیق خان گریخته باستظهار جنگل متررا کم خودرا خلاص ساخته روانهٔ گلستان که از مضافات غوراست شد در آنجا هم بهبهرهٔ نرسیده بوسیلهٔ شفا احرام طواف سریر خلافت بسته سعادت عتبه بوسی دریافت و سردار رحمدل خان که بطرف معروف رفته بود سردار فتح محمد خان برادر سردار جلال الدین خان را به عقب او تعیین فرمودند اوراه را غلط کرده سر به فلات کشیده و سردار رحمدل خان از معروف به آب استاده که درحدود غزنین است رفته از آنجاه ازملك سلیمان خیلی بملك کبا کری رفت بندگان امیر بینظیر حضرت اعلی را امر فرمود که رفته اورا دلجوئی نموده بحضور پرنور آورند حضرت اعلی تاحدود غندان رفته از آنجاه بواسطهٔ میانجی دلجوئی عم نموده از فرار آرام ساخت تاکه سردار غلام حیدرخان ازعقب رسید ازحدود کباکری اورا بعهد و وثیقت بحضور اقدس رسانید و سردار محمد علم خان که بطرف بلوچستان رفته بود از راه گنداوه وارد سیویستان میان امل شاهباز قلندر شد امنای دولت انگلیسیه ویرا نظربند نموده بهخاطر امیر بی نظیر ویرا ازملك خود اخراج نمودند پس ازراه خاران وچوسنان روانهٔ طهران شد مدتی درآنجاه بسر برده تاآخر درراه مشهد مقدس برمنزل میامی ونریمان ازدست المان ترکمان شربت شهادت نوشید و سردار خوشدل خان پسر سردار مهردلخان و سردار سلطانعلیخان پسر سردار کهندل خان که به سمت فوشنج رفته بودند متوجه آزار مخلوق الله شده قطاع الطریقی پیش گرفتند. امارت پناهی حضرت اعلی و سردار محمد اعظم خان را عقب ایشان مقرر فرمود در قریهٔ شوراندام یك منزلهٔ قندهار برمزاج وهاج حضرت اعلی حادثه عارض گردیده واپس تشریف فرمای قندهار گردید و سردار محمد اعظم خان طریقهٔ ظلم چنانچه جبلت اوست پیش گرفته بحکم:

بیت:

قدم نامبارك محمود　　　　گر به دریا رسد بر آرد دود

عالمی را درین سفر بر باد داد چنانچه ملا نورمحمد تر ین سا کن قریهٔ خوشاب محرر اوزاق را نقل کرد که درین سفر سردار محمداعظم خان اینجانب را طلبیده فرمود که مقدار سی خروار شالی بدهید عرض نمودم که این ملك خشك آ به است از ابتداء دنیا تا این دم دانه برنج کس درینجا نکاشته وتا آخر دنیا نخواهد کاشت زیر لت وچوب مرا انداخته آنقدر زدند که بی شعور شدم وهمین می گفت که شالی بده القصه چون در حدود قوشنج رسید در خانهای بعضی سادات وفقراء بی دینی کرده وبلای عام در اورد و پیش افتاد وبه هزار فضیحت بی نیل مقصود به قندهار مراجعت نمود آن دو سر داران از قوشنج بشوراباك واز آنجا به گرم سیر هیرمند رفته ودر قلعه ملخان اعلام خلاف برافراشتند بندگان اقدس سردار محمدشریفخان را برسر ایشان تعین فرمود چون منار الیه به ملخان رسید سردار سلطان علی خان به ایران رفت وخوشدل خان را به عهد ومواثیق خوشدل ومطمئن القلب ساخته بحضور اشرف آورد تا جوشش فساد ایشان فرو نشست وملك آرام گشت .

گل هشتم

در ذکر واردانی وسنوح حادثاتی که درایام توقف امین علیین مکان در قندهار به ظهور پیوسته :-

مخفی ومستتر نماند که عادت الهی وسنت سنیه حضرت سبحانی بران جاری و بران طاری شده که چون صاحب اقتداری پای مکنت درمملکتی نهد واعلام حشمت و شوکت در ناحیتی افرازد عزیز آن ولایت را ذلیل وجلیل آن ناحیت را خوار و علیل سازد شاهد این مدعا وگواه این ماجرا کلام معجز نظام خالق البرایا ورافع سماوات العلی ست حیث قال من قائل ان الملوك اذا دخلو قریة افسدو ها وجعلو اعزته اهلیها اذلة وکذا لك یفعلون غرض از تمهید این مقدمات آنکه چون امیر علیین مکان برتخت قند هار تمکن یافت وسرداران قندهار روبه وادی فرار نهادند بعضی از ابلیس طینتان غرض گوی وبعضی ازشرارت جویان فساد جوی که رفع خود را درخفض دیگران می شمارند بعرض واقفان سریر فلك نظر رسانیدند که محرك این سلسله وبرپا کنندهٔ این ولوله قاضی ملاغلام محمد است وعنقریب ازوی اموراتی بظهور خواهد پیوست که تدارك آن از حیز قوت بیرون خواهد شد واز وساوس مزخرفه آنقدر بعرض رسانیدند که آنجناب امارت مآب را تسویلات شیاطین الانس بحکم یوسوس فی صدور الناس بر آن آوردو تا آن العمی العص وجاخر زمان

را که در دوازده سال حکومت غفران پناه سردار کهندل خان قندهار را قبة الاسلام ساخته شرایع شریعت غرا ومعالم ملت بیضا را بمدارج علیا ارتقا داده بوددرحبس کشیده چهار ماه درقیدماند آخرالامر یازده هزار روپیه جرمانه ازوی گرفته بشرافت اطلاق وی را مشرف ساخته از کل تکالیف وی‌را مأمون فرمودند ونیز درایام توقف امیر کبیردر قندهار حادثهٔ اخراج سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمدعظیم خان بود که بطرف طهران اخراج گردید مجملش اینکه سلطان احمد خان دوست جانی و رفیق غزوهٔ نصاری وزیر محمد اکبرخان علیه الرحمة والغفران بود وهمشیرهٔ معتبرهٔ خود را که بلقیس زمان بوده درجباله نکاح او آورده بود ودر زمان حیات وزیر مرحوم معتمدالدوله ومختار الامارت بود چون وزیر بینظیر از دارالفنا رخت به جنان بقا کشید آن منزلت وآن مرتبت ویرا نماند بنابران سوء مزاج باورسیده همواره درفتنه انگیزی میکوشید لهذا چند دفعه از ملك اخراج شد نادم پس می آمد وگاهی مصلی نشین شده آوازهٔ خدا پرستی در عالم می انداخت درین ایام چون دید که سردارن قندهار بنای سرکشی دارند او نیز بنا بسر عادت معهود در صدد افساد شد بندگان اقدس برمافی‌الضمیر او اطلاع یافته حکم محکم وامر قضاتوام بر اخراج او صادر فرمود واوباشهنواز خان پسر خود روانهٔ ایران شد چون وارد طهران گردید ایام بند وبست دول خارجه بادولت ایران درخصوص گذاشتن هرات بود که پادشاه ایران نصرالدین شاه از عیسی خان بردورانی تصرف نموده سرکار انگریز ادعا طلب آن بود وبه سبب تصرف هرات بندربوشهر ومعموررا « حال به محمره شهرت دارد » بزور از پادشاه ایران گرفته بود بلکه سرکار انگریز هرات را از عهد وزیر یار محمدخان ومحاصرهٔ محمدشاه هرات را ورسیدن طاد صاحب بهادر ازخرید خود می دانست وچون پادشاه ایران ضبط هرات را در حوصلهٔ خود نمی‌دید در صدد مصالحه شده ایلچی را به لندن فرستاده بندوبست بران کردند که‌امنای انگریز بوشهر رابرای‌پادشاه‌ایران‌واگذارد وپادشاه‌ایران‌هرات راازمیان‌همه‌دول بطائفه‌افغان‌سپردنماید دراین اثنا چون سردار سلطان احمد خان وسردار سلطانعلی خان وسردار محمد علم‌خان همه حاضر ومهمان پادشاه ایران بودند عذ رایشان‌را بدادن هرات نموده هرسه‌نفررا روانه هرات ساختند بعداز چندروز آن هردورا رانده خود سلطان احمدخان حاکم مستقل شد سردار سلطانعلی خان بقبه بوسی رسید وسردار محمد علم خان شهادت یافت چنانچه ذکر شد وازحوادث که‌درآن ایام‌رخ‌نمود پریدن جبه‌خانه بود که‌بقدر پنجصدبار اشتری بارود بوقت پیشین آتش از کرهٔ صابون خانه دران افتاده پرید وزلزلهٔ قیامت رابپدیدار نموده نزدیك بود که شهررا عالیها سافلها گرداند .

القصه چون امیرکبیررا تائیدات الهی شامل حال‌بود فتح‌چنین ملك که درسر سبزی وکثرت فواکه وسلاسل انهاردم مساوات باخلد برین میزند بی‌جنگ وجدل میسر افتاد مدت هشت ماه دران مکان ارم اشتباه به عیش وعشرت برده عازم مستقر خلافت گردید سردار غلام‌حیدرخان‌را که‌در آن آوان‌اسم ولیعهدی بروی بود بحکومت قندهارسرفراز فرمود ومحال فراه وزمین داور وگرشك رابه‌سردار جلال‌الدین خان ارزانی داشت وخود آن

امارت پناهی نهضت فرمای کابل گردیده بتاریخ ۱۲۷۲ تشریف فرمای مستقر خلافت شد بقدر دوسال سردار غلام حیدرخان درقندهار حکمرانی فرمود مگر سپاه پلتن را آنقدر تسلط داده بود که امن وامان بالکل ازملك برخواست ورعیت همه دست بر آسمان شدند هرچه سپاهی پلتن می کرد بازخواست ازان نبود ازحوادث که درایام حکومت سردار غلام حیدر خان رخ نمود قحط شدیدبود که بر اهل قندهار طاری گردید که لب نان را بجان خواهان شدند مادرمهربان بهلقمهٔ گوشت جگر گوشهٔ خود منتظر وپدر غمخوار ازفرزند دلپیوند متنفر گردید بازاروکوچه هرروز ازمردگان جوع زده توده بود سرپنجهٔ روزگار چنان گلوهارافشرد که متنعمین ازخوردن اقسام غصه‌ها شاکر و فارغ نشستند واستاد زمانه چنان بخیه‌ها بروی کار انداخت که ارباب قطع از پوشیدن دلق پارهٔ پریشانی خود آسوده گشتند شیخ سعدی علیه الرحمه :

بیت :

چنان قحط سالی شد اندر دمشق | که یاران فراموش کردند عشق

وروز بروز تنگی قحط وغله زیادت گشت وهر لحظه وهرساعت آتش مجاعت وبی قوتی بالا گرفت ودود گرسنگی ازدرون خاص وعوام واشراف ولیام برآمده غنی وفقیر صحیح وسقیم بیمار آزومریض نیازشدند ومردم ازشدت قحت درخرمن گاه انجم نمودار دانه‌می دیدند ودست ایشان باآن نمی رسید ودرحدیقه مینای کشت زار سپهرخضرا از صورت پروین نشان خوشه مشاهده می کردند اما توشهٔ ازان برنمی توانستند صورت گرسنگی همه‌را از عمر سیر کرده بودند لیکن چنان سیری که دفع گرسنگی نمی نمود جمله‌را باربی نانی بردن بود اماازان بارخورسندی چهره نمی کشود .

مثنوی :-

آن چنان تنگ شد بر ایشان کار | کادمی گشت گرگ مردم خوار
نان به نزدیك مرد حاجتمند | قرص خور بود بر سپهر بلند
پیش مرد غریب بر سر راه | خورش شام بود زکاسهٔ ماه
نه دل از نان بد آنچنان باکام | نه شکم را ازان پدید آرام

تاکار بجائی رسید که اکثر مردم عیالهارا ازدست گرفته بطرف اوطان فرار شدند چنانچه مردم قوشنج وشورابك دختران خودرا درسندبلب نان بر اهل سند فروختند که که درهر قریه ازقرای سند همان دختران افغانان تابحال موجود است آخرالامر تجار روبکابل وبلوچیه وغیره نهاده مور مانند دانه می کشیدند وفصل بهار نیز رسید. اکثرقوت مردم ازعلف بود تاکه توت ومیوه پیداشد وغله نیز پخته شده قحط تدریجاً مرتفع گردید المنةلله . القصه سردار غلام حیدر خان پس ازموعد مذکور احرام زیارت قبلهٔ حقیقی که عبارت ازقدمبوسی والد ماجد بود بسته سردار فتح محمدخان را به نیابت خود درقندهار گذاشت وسبب باعث برفتن کابل آن بود که کارهای سلطنت درغیبت او تعلق به حضرت اعلی گرفت وچون اسم ولیعهدی بروی بود نخواست که امری ازامورات سلطنت مفوض به آن

مؤید سبحانی باشد ویا به نحوی صاحب اعتبار گردد وچون امورات عالم پیوسته برحسب تمنا منتظم نیست وکار جهان دایم یکسان نی. آن سردار نامدار بعد از ورود کابل وسعادت قدم بوسی والدماجد بمرض تب مبتلا شده بدرسام منجر گردید. درسن چهل و یک سالگی بتاریخ بیستم شهر ذیقعده ۱۲۷٤ از عالم فانی باعالم جاودانی خرامید.

قطعه :-

کدام سرو در ین باغ سر کشید از ناز — که تند باد خزان آخرش ز بیخ نکند

کدام وقت گلی در ریاض دهر شگفت — که صرصر اجلش خوار بر زمین نفگند

بعداز وفات آن سردار عالی تبار امیر علیین مکان ارکان دولت ومشیران تدبیر سلطنت را جمع فرموده درباب تعین ولیعهد ازایشان مشورت طلبیده ایشان قاطبتاً ازجملهٔ اولاد امارت پناهی حضرت اعلی را انتخاب نموده مشیر بالبنان ساختند وهمه بزبان اخلاص اظهار کردند.

مثنوی :

بنا میزد این خسرو دادگر — که شد عدل او شامل بحرو بر

شد از عدل شامل چو نوشیروان — امین زمین و امان زمان

بنابران امیر کبیر حضرت اعلی را بخطاب ولیعهدی سرافراز امثال واقران ساخت وخلعت شاهانه بخشیده طنطنهٔ مبارکبادی بگوش ملایک رسیده وحق برجای خود استقرار یافت.

گل نهم

درذکر ولیعهد نامهٔ مهر سپهر حشمت وسپهر مهر عظمت نور دیدهٔ اعیان شهزادهٔ عالم وعالمیان سردار شیرعلیخان

المنة لله تعالی وتقدس که تاج دولت وبختیاری وافسر حشمت وکامگاری ماراب‌ه‌در یاقوت اولادنا اکبادنا مکلل ومرصع ساخت وازاوج برج عز واقبال ما خورشیدی عالم افروز طالع شد ونظر مهر بر ذرات ذریات آدم انداخت وطالع مشتری طلایع مارا به اجتماع کواکب روشنائی بخش واخترانی آفتاب درخش اتصالی بخشید که هریک از نیرین وسعدین را انواع سعادات واصناف مرادای در دامان امتنان خواهد نهاد ودودمان دولت مارا از پرتو این چراغ نورانی آنچنان روشن گردانید که شاه انجم سپاه مهر به دریوزهٔ دامن شعاع باز کرده فروغ روزگار خود طلبید ازفروغ طلعت خورشید ماخواهند بود.

مصراع

اهل عالم سالها درسایهٔ امن وامان

وبرمنشور خلافت ما بقلم قضاء امضاء طغرای جلالتی نگاشت که مضمون صحیفهٔ توقیع «نرفع درجات من نشاء» تاروز جزا خواهد داشت واورا برویت ورواء ذهن وذکا اختصاص داد وصورت الهامات غیب وعکس انوار لاریب دردل حق پذیر او ودیعت نهاد تاهرگونه احوال به تفصیل واجمال درمرآت خاطر خجسته صفات او مانند مثال درآب مشاهده شود وبرصفت خیال درآئینه معاینه گردد.

مثنوی :

زهی بزرگ خدائی که ساخت انسان را — به آن شرف که مگر عالمی است بنیادی
زذهن آئینه در دماغ تنگ نهاد — وسیع عرصه تراز آسمان زنگاری
به خسروان دل و دستی نهاد کز تدبیر — کنند هفت سما را بکار ها یاری

به شکرانه این عطیهٔ کبری ومواهبت عظمی که خورشید وجود با جود مارا در نوروز جهانبانی ونو بهار کامرانی کرامت فرمود برما فرض عین بلکه عین فرض است که اول مردم دیده را به تضرع ونیاز برخاک درگاه پادشاه بنده نواز نهیم وچشم بصیرت ودیدهٔ دانش را به آن کحل الجواهر روشنی وجلاء دهیم تا به نظر اعتبار و انصاف در اطراف امور عالم ملاحظه وطواف نمایم ودرهر ولایت که آثار سبیل دغل ودرهر مملکت که اطوار خلل ملحوظ گردد ازالت آن برخود لازم بلکه واجب شمارم. بنابرین معنی درینولا رای گیتی آرا که مؤید به تائیدات آسمانی ومؤکد به عنایت یزدانی است چنان اقتضاء فرمود وخاطر همایون ما که مالک رقاب ربع مسکون است برین عزم وجزم نمود که فرزند دولتمند نوردیدهٔ عالم وعالمیان شهزادهٔ جهان سردار شیرعلی خان که سلك نسبت مارا ازو نظام جاوید وفلك دولت مارا از فروغ طلعت او طلوع ماه وخورشید خواهد بود بتازگی منظور نظر کیمیا اثر گردانیدیم. وپایهٔ قدر ومرتبهٔ اورا از اوج جوزا وذروهٔ ثریا گذرانیدیم وبه خطاب ولیعهدی ویرا سرافراز فرموده ازاقران وامثال خود ممتاز ومختار نمودیم چه دلائل شهریاری از جبین مبین او مشاهده می تواند نمود ومحامل کامگاری از فروغ طلعت عالم افروز او معاینه می توان دید وازراه استدلال کمال جهانداری اوبا استقلال می توان دریافت که عنقریب شعشعهٔ آفتاب دولت او براطراف بحروبر واکناف هفت کشور خواهد تاخت بنابران مملکت محروسهٔ عالی اساس ممالی کرباس را مع توابع ها وفصحت ارجائیها بجانب جناب او تفویض نمودیم وتمام مهام سرانجام مصالح خواص وعوام بنواب دیوان آن قرة العین رجوع فرمودیم اگرچه چشم بصیرت اورا علیه عبدالله انوار الهی وآثار اسرار نامتناهی باغایتی انجلا داده است که به سرمهٔ خط سیاه موعظه و کحل بجواهر حرف نصیحت احتیاج نمانده ما باین غایت شفقت ومهر خواستیم تاچراغ ازراه خورشید ضیاء خود که ارباب اشعهٔ هدایت یهدی الله لنوره من یشاء افروخته است پیشوای عزایم او سازیم ورایت فتح آیت اورا باقبهٔ سماك وقمهٔ فلك الافلاك برافرازیم تادر روشنائی انوار آن ناهمواریهای عرصهٔ جهان به بینایی تمام ملاحظه فرماید ومغاك های آن را به اهتمام واجتهاد ازدیده های بدبین اهل عناد انباشته نماید پس مناسب وواجب چنان می نماید که بارگاه دولت وجاه را با او تاد ارشاد عقل واغماد امداد عدل شاهی مستحکم نهد تا عامهٔ رعایا را که ودائع حضرت حق (ج) اند درپناه سایه بان معدلت او آسودگی تمام روی دهد وطنطنهٔ کوس عدالت را آوازهٔ بحدی بلند گردد که از غلغلهٔ آن نوشین روان ازخواب ابد الابد نشاط وانبساط برخیزد وزلزلهٔ عنف ظلم را چنان به تحت الثری رساند که تاعهد ضحاك توقف نه نموده به پای پس گریزد ودرسر چارسوی مملکت ازدوالف انصاف اعلام معدلت افراشته ازدوشین سیاست شرسر گردن کشان را بپا دراندازد.

بیت:

نا زل ترین منازل قدر تو بخت باشد — عالی ترین معالی خصم تو دار باد

وراست قلم صادق رقم را که وجه معیشت آن در شریعت مقرراست به شغل شریف مشرف گرداند وظالم بیرحم را که به نوك خامهٔ خونخوار نشتر کردار خون جگر چکانند وشراب عیش خویش همان راداند دست اورا قلم نفرماید بلکه انامل اورا قلم فرماید.

مثنوی:

عوان چون زشهٔ عامل بر زن است — فغان نی ز نشتر زنشتر زن است
چو سگ در رمه گشت بز غاله گیر — شبان گو به سگ زن نه برگرگ تیر
چو خونریز خلق از تباهان بود — ویت بر سر پادشاهان بود
شهی کو بزرگ است کارش بزرگ — بهر پایه باشد شمارش بزرگ
بهر چارشد کار و هنجار او — جهانی شود تابع کار او
پس آن به که فرمان ده از جهد خویش — کند خال خود ز یور عهد خویش
زقانون بد بد شود اهل دهر — که آئین شاه است دستور شهر
چو او خود کند کار دشمن بسی — ز بیداد دشمن چه نالد کسی
اگر باغبان تیشه دارد چو برق — از ان باغبان تا به سر زن چه فرق
ملك به که باشد به نازو نیاز — زبر دست سوزد فرو دست ساز
ملك را زمرزی که دانا بود — بگو بر دعاء رعنا یا بود
چو هرجاه رسد راحت از سوی او — همه خلق گردد دعا گوی او
چوزین گونه ها یافت درسینه جای — برو تاج شاهی بود زیر پای

وازحال غرباء بی توشه وفقراء هرگوشه که ازسوز گرسنگی کرده کرم را قرص‌خور پندارند ونان دوهفته را کلچهٔ بدر شمارند وازغایت خام طمعی به‌شب ازخرمن ماه‌دانه امید چشم دارند ودر روز از آتش جوع جان سوز به امید قرص‌خور زنبور آسادهان باز تا شب نهارند غافل نباید بود ودر کلبه‌های تاریك ایشان چراغ عنایتی ومتاع رعایتی روشن ومعین باید فرمود ودر تشئید قواعد مملکت و تمهید معاضد سلطنت چنان هوشیار و بیدار باشد که حال فتنه وآفت را درخواب نه‌بیند ودرجدوجهد خدام فلك احتشام چنان اهتمام نماید که منصوبه بازان آسمان اگر نرد دغابازند بساط شب وروز ایشان را چون مهره‌های عاج وآبنوس به‌چابك دستی برچیند وطوائف متجنده ولشکریان را که حامی حرم دولت وحافظان حوزهٔ ملك وملت اند مناسب مراتب ایشان رعایت واجب شمرد وباایشان خوش سخنی و کشاده روئی و شیوهٔ مردمی و دلجوئی سپرد.

بیت:

ملك خصم را می کند زودز یر — چولشکر دل آسوده باشند و سیر
بهای سر خویشتن می خورد — نه انصاف باشد که سختی برد
چو دارند مال ازسپاهی دریغ — دریغ آیدش دست بردن به تیغ

چودستش تهی باشد از روزگار — چی مردی کند در صف کار زار
سپاهی چو کارش نباشد به برگ — چرا روز بیجا نهد دل به مرگ

وچون سلطان مشرق منهیان صادق دراطراف عالم باز دارد که آفتاب نتواند که ازروزن کلبهٔ درویشی مکرمی سردرآورد ورعایت وملاحظه سادات علوی اصل وعلوی فرع به موجب قل لااسالکم علیه اجرالاالمودت فی القربی واجب داند وتعظیم حال آن زمرهٔ علیه کرده ایشان را ازحوائج ضروریه فارغ وآسوده گرداند وعلمای ربانی راکه مشاعل نور رباتی اند وازشمع ضمیر منیر چراغ افروز عالم ظلمانی وفروغ علمشان نور سعادت جاودانی اند انعام تمام واکرام بلا عایت وانجام نماید وهرچه برسم نیاز دهد از آنقدر وجوه توجیهه نماید ومشایخ اسلام که قوام کاردین قویم وهادی صراط مستقیم اندواز اسراراذل وابد آگاه ومحرم خلوت سرای لی مع الله اند خطر فیض بخش وضمیر آفتاب درخش ایشان رابنیاز تمام دریابد تالمعهٔ ازانوار آن زمرهٔ کبار برچهرهٔ روزگار دولت او تابدواینچنین اعیان ومقیمان ومتوطنان وارباب معاملات وباقی جهات زراعت واصحاب صناعت تمام ولایت درةالتاج سلطنت قرةالعین مملکت جناب فرزندی امرا ولیعهدی برحق خویش دانند ومال ومنال وحاصلات ومعاملات بتمام وکمال بعمال اورسانند وخویش را درنیك اداتی قاصروامول را ازکمال ایصال مقصر ندارند ومقتضی امثال اورابدیدهٔ امتثال تلقی نمایند تامستحق مزیدرافت ومستوجب کمال عاطفت آینده انشاءالله وحده العزیز و حضرت اعلی جناب امیرعلیین مکان اسباب سلطنت فرزندوالاگهر شاهزادهٔ بلنداختررامهیا فرمودوامرای شجاعت پیشه جلادت اندیشه درملازمت او تعین نمودو زمام حل وعقدوعنان قبض وبسط تمام مملکت محروسه بذات مبارك او مفوض نمود .



گل دهم

درذکر اهتزاز الویه نصرت انتما بصوب قندهارحسب الحکم امیر بی نظیر صاحب الوقار امین علیین مکان

بر ضمائر کیمیا ماثر روشندلان صاحب تدبیر روشن و مبرهن است اگر وجود ذی جود صاحب حشمی در اقلیمی وپرتو آفتاب صاحب سلطنتی در مملکتی نباشدازتعدی ظلم پیشگان وجور و ستم فساد اندیشان در ادنی زمان آن مملکت درهم وبرهم افتد .

بیت :

اگر چوب حاکم نباشد زپی — کند زنجی مست در کعبه قی

بنابرین بعد از ارتحال سردار غلام حیدرخان مرحوم چون در قندهار صاحب اقتدارنبود امر کبیر حضرت اعلی را بحکومت قندهار سر فراز فرموده روانه آن طرف ساخت سردار جلال الدین خان که در ایام وفات سردار مرحوم در قندهار بود بعد ازایام تعزیه سپری آزرمی برروی کشیده وپردهٔ حیااز روی برداشته داخل حرم محترم آن مرحوم گردید و از جواری او یکی راخطف نموده بحرم خرد بردوبرصندوقخانه نیزدست تعدی دراز نمود وچون ماهیچهٔ رایت نصرت آیات آن حضرت ازافق ناحیت قندهار طلوع نمود

سردار جلال‌الدین خان از شومی افعال شنیع خود در ترس افتاده راه فرار سپرد و بطرف کراچی عنان گریز نیز نمود حضرت اعلی محمد رفیق خان را با چند نفر خوانین به تعاقب او مقرر فرمود تاوی را دریافته تسلی داده واپس آورند چون آن گریز پای در نهایت استعجال رفته بود خوانین تا کراچی رفته بی نیل مقصود مراجعت نمودند سردار جلال‌الدین خان که پیشتر از محمد رفیق خان به بندر سومیانی رسیده بعد دفعتاً در کشتی نشسته روانهٔ عربستان گردید باقی احوالش در موضع خود حواله قلم خواهد شد انشاءالله العزیز.

حضرت اعلی در ایام ایالت خود در قندهار بر رفاه رعیت و محو بدعت واعلاء شعائر اسلام و آسودگی انام نهایت کوشش و غایت سعی بسر برده نام نیکو را بر ممر دهور و امتداد اعوام و شهور گذاشت واز نتایج خیر نیت و خلوص طویت آنحضرت ظهور کان طلا است که در ایام حکومت با برکت او در کوه مقصود شاه که بطرف شمالی شهر قندهار بفاصلهٔ یك میل افتاده قریب کوتل مورچه بظهور پیوست و ابتدای ظهور آن چنان بود که طالب العلمی در ایام بهار روزی از شهر برای سیر کوه و دشت برون رفت. چون به موضع مذکور رسید سنگی بنظرش آمد که میدرخشید آنرا بسر دیگر زده طلای احمر از رگهای آن بیرون آمد طالب العلم از هوس در پیراهن نگنجید زر را بشهر آورده بر زرگر فروخت بعده هر روز در معدن رفته چیزی بدست آورده بران زرگر بقیمت ارزان بفروش می رسانید روزی در وقت بیع و شرا با هم در پرخاش افتاده بر سر یکدیگر زدند تا زرگر رفته این ماجرا را معروض رای بندگان حضرت اعلی نمود و به احضار طالب العلم فرمان اصدار یافت. چون حاضر گردید قصه‌را بی کم و کاست معروض داشت حضرت اعلی آنچه طالب العلم یافته بود به او بخشید کان را ضبط نمود تا الیوم جاریست در وقت بهار زیاده از دیگر ایام طلا در آن یافته میشود.

القصه چون آن حضرت را مرتبهٔ ولیعهدی بود و اکثر امورات امارت از ملکی و لشکری موقوف بر احضار او در دربار همایون بود اکثر امورات در ایام غیبت در تعویق می افتاد علاوه بر آن خدمت حضور بندگان والدماجد که سرمایهٔ رنج دنیا و آخرت است دامن گیر آن جناب بود صلاح کار در آن ملاحظه فرمود که در مستقر به خلافت حاضر خدمت سراسر سعادت والدماجد بوده در مهمات دولت قیام فرماید. بنابران سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان برادر اعیانی خود را از حضور لامع النور خواسته حکومت قندهار را به اول و حکومت فراه وزمینداور و گرشك را به ثانی سپرد و خود احرام زیارت کعبهٔ مقصود و قبلهٔ بهبود بسته روانهٔ مستقر خلافت گردید و چون به شرف قدم بوسی امارت مآب امیر کبیر فائز گردید پدر مهربان از دیدن او نهایت محظوظ شده در کنار عاطفت آورد و به بخشیدن خلعتهای گرانمایه ویرا خسروی و فرار در اقران ساخت.

آن حضرت نیز تحف لائق که از قندهار با خود برده بود بحضور انور گذرانیده و شرف قبول یافت.

« فتح غور »

گل یازدهم

درذکر تسخیر ملك غور بدست سردار

محمدشریف خان ازعنایات ملك منان :

راویان صادق الاخبار صورت این فتح را چنین عارضهٔ بیان وزیب رخسار نموده اند که چون سردار محمدشریف خان برمسند حکومت محال مذکور تمکین یافت محال گلستان ولروندوزرنی که درایام سابق درتصرف عبدالغفورخان حاکم غوربود وسردار جلال الدین خان در ایام حکومت خود بران محال لشکر فرستاد بعضی ازقلعه‌های آن مواضع را خراب ساخت درین ایام بعضی از رعایای کوچی سردار محمد شریف خان بنابرعادت معهود که در فصل بهار برای چرانیدن مواشی هرسال به کوهستان غور می‌رفتند چون بدان موضع رفتند مردم عبدالغفور خان پایهٔ خود ندانسته بعضی ازمواشی ایشان را تاراج نمودند رعایا بحضور سردار موصوف آمده دادخواهی نمودند سردار موصوف ازغیرت بخود پیچیده استیصال عبدالغفورخان را دردل مصمم ساخت عریضه بدربار همایون فرستاده درخواست اذن کمك نمود برلیغ همایون باسم سردار فتح محمد خان ازقلات و به اسم سردار محمد امین خان ازقندهار عزاصدار یافت که سردار فتح محمد خان لشکر قلات را باخود درقندهار برده ازآنجا بالشکر قندهار بخدمت سردار محمدشریف خان برسد درموسم تابستان سنه ۱۲۷۸ سردار فتح محمدخان ازقلات حرکت نمود وچون بموضع قریهٔ آخند میان نور محمد صاحب انارالله برهانه که در دومنزل قندهار است رسید مرض طاعون درلشکرش افتاده در عرصهٔ دوروز قریب دوصدوپنجاه نفررا به آخرت برد .واین طاعون از طرف ملك سند به رفاقت تجاردرقندهار آمده شامل گردید وبسیار قریه‌هارا ازبنی آدم خالی ساخت از شهر بقدر دوازده هزار نفر بقتل رسانید وبه کابل نیز رسید ازمقتولین آن سردارسلطان محمدخان وسردار پیرمحمدخان شمرده شده اند ودر کابل قتل عام نموده روانهٔ پنجاب شد .

ذکر عجائب :- وازعجائب این سال باریدن گوشت خام بود درقریه تا بین ار غنداب که مسود اوراق بچشم خود قدری ازان دید وصادق القولی که درموضع باریدن آن حاضر بود شنید که گردی سیاه چون قیر شامل قریه و نواحی مذکور شده گوشت باریدن گرفت ونیزازعجائب این سال باریدن برف بود درماه اسد که ترقی گرمی است درمحال تیرین که بسا روغن چرب بود و زائیدن چهار پسر بود توام درشهر قندهار .

الغرض چون عساکر منصور درتحرك آمدند سردار سلطان احمدخان والی هرات بانوای جهان ملقب زمان همشیرهٔ شهریار دوران که حرم محترم او بود با شهنواز خان پسرش درنزد سردارمحمد شریف خان بفراه فرستاده التماس عفوجرائم

عبدالغفور خان بلکه استدعای فراه نمود چون شرارت عبدالغفور خان واجب الدفع والتماس
فراه بطور دیگر بود سوال او مقرون به اجابت نشده بی نیل مقصود مراجعت فرمود سردار
فتح محمد خان عساکر قلات و قندهار را سرشده روانهٔ فراه نمود وچون به کنار هیرمند رسید
جریده پیش شده درفراه بخدمت سردار محمد شریف خان رسیده سرفرازی یافت بعداز
وصول لشکر بفراه به اتفاق ازراه گلستان ولرونه روانهٔ غور شدند ولشکری که دردوآب
چهاونی داشت ازراه موسی قلعه وتیزنی بربندر کندران مشهور به سیاه بند طلبیده شد
وچون عساکر نصرت مظاهر بسان امواج دریا وافواج یوم جزاء از دوطرف متوجه غور
شدند عبدالغفور خان کوربسان باد وبور از قلعهٔ بنوره که جای حکومت اوبود بامال ومنال
واهل وعیال گریخته ازروی آن سیلاب طوفان برخواسته روانهٔ هرات شد وسردار
محمد شریف خان رسیده برجایش نشست وسردار فتح محمد خان را بافوج ازسوار جرار
مقرر ضبط ساخر که درمنتهای غورو سرحد هرات است مقرر فرمود . او رفته آنجارا
زیرحکم آورده وبوقت مراجعت برادر عبدالغفور خان را بطور یرغمال بـا خود آورده
بعضی ازاسباب عبدالغفور خان نصیب سپاه منصور گردید ومنصور ومسرور مراجعت فرمود
چون سلطان احمد خان دانست که بموجب آیهٔ کریمه :

واتقوا فتنةً لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصةً .

نوبت آن رسید که ملك مایایمال سم بادپایان عساکر غیور گردد شیوهٔ تلبیس پیش
گرفته سردار نورمحمد خان سرتیپ پسرسردار تیمور قلی خان را بـه ایلچی گـری
درنزد سردار محمد شریف خان فرستاده التماس نمود که ساخر را برای ما وا گذارد
وازفراه رود آنطرف برای عبدالغفورخان معاف فرمایند اگرچه دروازهٔ اجابت بندگان
امیر کبیر ادعونی استجب لکم بروی سائلین همواره فرازبود مگر چون مقرون بصدق
نیت وخلوص عقیدت نبود جواب لاتکلمونی شنیده ایلچی رارخصت انطرف ارزانی فرمود
وتوجه به جمع کردن مالیات وآرامی رعایا کرده سردار فتح محمد خان راباعساکر قندهار
رخصت معاودت داد و حکومت قلعه تیوه وآن محل را به عهدهٔ سردار جمعه خان عموی
خود گذاشته جمعی از سوار وپیادهٔ جزائرچیان وپلتن را در خدمت اومقرر فرموده
عنان انصرا را عطف داده در آخر ۱۲۷۸ وارد فراه گردید وهم ازوقـائع این سال
اخراج سردار میرافضل خان ولدسردار پردلخان وسردار غلام محی الدین خان ولدسردار
کهندل خان بود ازمحروسه مجملش (؟) این که چون امیر کبیر بنا بر مصلحت وقت و خیر
دولت خواست که حصهٔ ازعساکر منصور را به ترکستان فرستد سرداران مذکور را نیز
متعینه آن محال فرمود ایشان درجواب گفتند که درایام ضبط قندهار بندگان اقدس وعده
کرده بود که ما ملازم رکاب میمنت مآب باشیم بندگان اقدس فرمودند کـه شیوهٔ
خیرخواهان اخلاص کیش وبندگان عقیدت اندیش خدمت است وبحسب خدمت ترقی در
مدارج می یابند وعادت مخدومان عطوفت ورافت است والذین جاهدوافینالنهدینهم سبلنا
شاهد صدق این مدعا است هرگاه شما که شریك دولت می باشید طریقـه خدمت گاری
نسپرید ازبیگانـگان چه توقع حاصل اینکه بعداز ردوبدل بسیار ملازمت را گذاشته ازراه
قندهار روانه هرات شدند . مصرع : « به هردر که شد هیچ عزت نیافت » . مصروف حال ایشان شد .

گل دوازدهم

در ذکر توجه رایات نصرت آیات بطرف هرات و بیان بواعث توجه امیر کبیر بر استیصال سردار سلطان احمد خان بر ضمائر خورشید نظائر ارباب بصیرت و کمال و بر خواطر فیض مظاهر اصحاب خبرت و جلال پوشیده و مستتر نخواهد بود که چون ارادهٔ ازلی و حکم لم یزلی جبار جهاندار مالک الملک تعالی و تقدس شانه به استیصال فرقه و ادبار قریهٔ تعلق گرفته باشد. نخست به افتتاح انواع موهبات و اقسام عطیات ایشان را ابتلا نموده بفحوای فتحنا علیهم ابواب کل شیء غریق بحر نعم سازند. پس بموجب ان الانسان لیطغی ان راه استغنی به تسویلات شیطانی شکر نعم الهی را فراموش ساخته مصداق حتی اذا فرحوا بما اتو گردیده مستوجب اخذ ناهم بغتةً شوند. شاهد مصدق این دعوا و برهان قاطع این مدعا مضمون بلاغت مشحون آیهٔ کریمهٔ و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا. می باشد. مفاد کریمه آنکه چون خامهٔ مشکین شمامهٔ ارادت ازلی و قلم عنبرین رقم مشیت لم یزلی به استیصال قومی جاری گردد درخواطر منعمان و طبعیت بزرگان ایشان فسق و فجور را راه داده از جادهٔ حق انحراف ورزیده مستوجب قهر قهار گردند. مطابق این حکایت و موافق این درایت احوال سردار سلطان احمد خان والی هرات است که چون در ابتدای کار استیصال او مقرر شده و رقم تسخیر هرات فرخنده سمات بنام میمنت انجام امارت پناه امیر کبیر مصور گشته بود بنابران در آن وقت و آوان از موی الیه افعال چند ناشائسته سر برزد که سبب قوی و باعث کلی بر توجه امارت پناهی شد بصوب ولایت او. بیان این کلام و وضوح این مرام آنکه چون سردار سلطان احمد خان را عنایت حق جل و علی شامل حال شده بدون تردد و احتمال شدائد و محن به حکومت هرات که خال رخسار ربع مسکون و غرهٔ ناصیهٔ شهر و هامون است رسید کم ظرفی اش بر آن آورد که خود را مطعون جهان ساخت نخست خطبه و سکه را بنام پادشاه ایران نمود. ثانیا سردار سلطان علی خان و سردار محمد اعظم خان را از شهر اخراج نموده آسیای ظلم را بر رعایا به گردش آورد چون این امورات بعرض جناب امارت پناهی رسید ایلچی زباندان را مصحوب نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی در نزد او فرستاد مضمون آنکه: اگر آن فرزند می خواهد که سلسله قرابت بمقراض مغایرت گسیخته نگردد و اساس موافقت بزلزلهٔ مخالفت از هم ریخته نشود باید که سه کار اختیار فرماید اول آنکه خطبه و سکه را از نام فرقهٔ ضاله تغییر دهد که بد نامی جمیع خاندان را متضمن است و به والی ایران که خلاف دین و دشمنی دنیاوی با جمعهٔ ناجیهٔ اهل سنت دارد و بنا بر اقتضای زمان خود را در سلک موافقان می شمارد دامن جرئت بر کرد کمر محکم ساخته طریقهٔ خلاف پیش گیرد و بازوی شجاعت برافراخته همواره رخش نزاع برانگیخته ولایت آن را تازد و اگر نتواند بدل آن را مکروه پنداشته بظاهر اطاعت او نکند. دوم آنکه رعایا و برایا را که ودائع و بدائع خالق الارض و السماء اند در کنف امن و امان مرفه الحال و فارغ البال دارد. سوم آنکه چمن اطاعت و گلشن مطابعت را به آب جویبار اخلاص و سرچشمهٔ موافقت و اختصاص سرسبز و تازه داشته

صحائف لطائف هوا خواهی را رقم حسن اعتقاد نگاشته دارد بیت

گر بمارزوی دوستی داری　　　　آشنائی مکن به دشمن ما

چون ایلچی به هرات رسید ومضمون رسالت خود رسانیده حکایتی که داشت مشروح گردانید سردار سلطان احمد خان از غایت شقاوت بخت ونحوست طالع به کثرت اتباع ومحکمی قطعهٔ قلعهٔ هرات مغرور شده خورشید وار درعقده آتش وسواس افتاده شخص تدبیرش در تیه تفکرشاه راه صواب کم کرده روی درمعرض امرخطیر نهاد وبنا بر تحریك واغوا جمعی خوش آمدگوی وبرخی کینه خواه فتنه خوی که جهت معاش بدخود از آنحضرت خلافت مرتبت متوهم بودند خیالات فاسدرا بدماغ راه داده سر ازربقهٔ اذعان وانقیادباززد وقدم سعی درشیوهٔ مخالفت از هم کشاده جوابهای نا صواب وعذرهای نامسموع بپایهٔ سریر خلافت فرستاد و در ایام شتا سنه ۱۲۷۸ که سپاه وی از غایت شدت وکمال برودت بقصد یغما آن چنان برف وباران انگیخته بود که گلگون آتش طریق هزیمت پیموده در قلعهٔ آهن گریخت.

نظم

لشکر سرما برآمد از پی یغما و ساخت　　　　آتش از دیو ارآهن از برای خود حصار

از زمین گرم نیفتد تخم آتش مشکل است　　　　این چنین کافسرده شد از شدت سرما شرار

اگر چه سرمای کابل در جهان شهرتی دارد اما درین سال از طریقهٔ معهوده گذشته بود و سردی هر چند غایت و نهایت دارد لیکن درین عام روز بروز می افزود.

بیت

حدت سرما بحدی شد که چون پروانه باز　　　　هر کی بینی دست خودرا سوی آتش میبرد

مرغ آبی می کند ازسوزدل خودرا کباب　　　　هر کجا همچون سمندر بوی آتش میبرد

ازدم باد تنك لبهای خوبان شد کبود　　　　آه ازین آتش که رنگ از روی آتش میبرد

و حضرت امارت پناه بنا بر عادت معهود با کل خاندان وعساکر نصرت نشان نهضت فرمای جلال آباد که ملك گرمسیر است ومنزهات دل کشاو بساطین روح فزا وارد شده بود. سلطان احمد خان بملاحظهٔ بعد مسافت و کثرت برف و شدت سرما تحرك امیر کبیراز جلال آباد از ممتنعات می دانست با مردم فراه در خفیه بنای دوستی گذاشته بعضی از نمك حرامان ملازمان سیف الله خان که از طرف سردارمحمد شریف خان در فراه مقرر بود بوعدهٔ مال و جاه فریفته به دادن فراه همعهد ساخت و از هرات با لشکر بسیار و توپخانهٔ صاعقه کردار بیرون شد عزم تسخیر فراه مصمم داشت و فرصت را غنیمت شمرده قلعهٔ فراه رادر محاصره آورد و چون احوال بیرون شدن او و رسیدن به سبزوار در قندهار به سمع سردار محمد امین خان رسید پیش خانه را به سمت فراه کشیده اما چون در باطن با سردار محمد شریف خان نقاضت داشت نخواست که به حمایت فراه رسد و کوتاه بینی را پیشه ساخت از دست رفتن قطعهٔ محروسه و بد نامی خاندان را ملاحظه ننمود و سلطان احمد خان بعد ازمدت بیست و یك روزمحاصرهٔ فراه به جهة آن نمك حرامان بر تصرف قلعه دست یافت و خرابی و تاراج به اهل قلعه که بعضی از عیالهای سردار محمد شریف خان در آن بود از دست

شهنواز خان بی حیا به وقوع رسید و چون خبر تسخیر فراه در موضع کشک نخودو دو منزلهٔ قندهار به سردار محمد امین خان رسید بی جرأتی به کار برده نه عـزم پیش رفتن ونه یارای پس آمدن نمود بلکه در آنجا مدت مدید توقف کرد و چون خبر تسخیر فراه به سمع خاقان منصور و امیر غیور رسید نائرهٔ غضب آنحضرت زبانه کشیده آتش قهر و سخط او مشتعل گردید ارکان دولت واعیان حضرت را بی تعلل پیش خـود طلبیددر بـاب تنبه آن خود رای و توجه بصوب آن دیار و تسخیر هرات طریقهٔ مشورت گزیدد.

مثنوی

ز پیران روشندل و رای زن ... بر آراست از روی کین انجمن
زهر کاردانی بهرای درست ... پی رفتن آنسو یکی رای جست
گشاید هم‌ازمشورت کار سخت ... بمدت شگوفه بهار از درخت

همه زانوی ادب زده و زبان نیاز در دعای آن خسرو سر فراز کشاده حسب‌الحال مترنم این مقال گشتند.

مـثنو ی

که شاها خدایت نگهدار باد ... زمانت مطیع و فلک یار باد
بهر جا نهی‌روی چون آفتاب ... ترا باد فتح و ظفر در رکاب
سر خصم پامال راه تـو باد ... سیاه روی حساد جاه تو باد

چون صورت مصلحت به انتها رسیدعزم تسخیر هرات و استیصال آن مد بر بی ثبات جـزم فرمـزد تواچیان بهرام مرتبت به اطراف وجوانب به جهت استحضارسپاه کواکب مواکب روان وشتابان ساخت تالشکر ظفر اثر به میعاد مقرر در کابل و غزنین وقندهار زیر لوای نصرت انتما جمع آیند، اگرچه از کـثرت برف‌وریزش باران‌وبسیاری گـل ولای راه مسدود می‌نمود وچندان اشك از دیدهٔ سحاب ریزان بود که گویا از تاثیر کـرهٔ جواهر هوا آب شده یکبار فرو باریده.

بیت:

ز آشوب باران وجوش سحاب ... همه جوشن‌وخود گردیده آب

زمانه می‌خواست که گرد وغبار که بهجهت تراکم حوادث روزگار برخواسته بود فرونشاند وگرمی آتش فتنه که دران ولایر افروخته بود تسکین دهد ابری برانگیخته چندان برف وباران بارید کهاگرنهشدت سرما به یکدیگر بر بستی از همه سوسلیهاروان گشته بدریا محیط وعمان پیوستی.

بیت:

گرنه آباز شدت‌سرمای‌همی‌بستی به هم ... از همه‌سوسیل پیوستی بدریای‌محیط

مگر فاسخ عزم مصمم واراده‌ٔ محکم‌امارت مآب نشده پای مبارك رادر رکاب آورد

گل سیزدهم

در ذکر اهتزاز الویهٔ نصرت انتما از جلال آباد بطرف اعدا

برخاطر صافیهٔ اصحاب تجرید وضمائر زاکیهٔ ارباب تفرید محجوب ومستور نباشد که از سخنان خجسته بیان طبقهٔ رفیعهٔ خواجگان است علیهم الرحمة والرضوان که همت جمع خاطر وتسلط قصد است برامر واحد بروجهی که خلاف آن درخاطر خطیر خطور نکند وورای آن به حاشیهٔ ضمیر ظاهر نگردد ومقرر این طائفهٔ عالیه است که هرکه همگی همت وتوجه خاطر عالی نیت برتحصیل امر وحصول شیء صرف نماید البته شاهد مقصود از عالم غیب بلاشك وریب خالی از منقصب وعیب نقاب حجاب از پیشرو کشاید وعروس مراد در آئینهٔ مطلوب جلوه گر آید .

بیت :

همت بلند دار که خواهی رسید زود　　از همت بلند بمقصود خویشتن

کما قال افضل العالم علیه الصلواة وسلم :-　　من طلب شیاءأوجد وجد

توجه خاطر را تاثیر عظیم است تااگر کافری همت برایصال مطلبی گمارد هر آئینهٔ مراد خویش بدست آرد پس اگر پادشاه اسلام بتوجه خاطر خجسته فرجام وضمیر کمیبا انجام تحصیل مأرب وتکمیل مقاصد ومطالب کند غریب وعجیب نباشد چنانچه انبیا علیهم السلام باوجود استهلاك در عین جمع واستغراق در بحر توحید به استیلاء همم قاهره عالم را از اعدا خالی ویك گردانیده اند تصویر این خیال وتحریر این مقال آنکه حضرت امارت پناهی که به میامن عاطفت رحمتی وفیض فضل یزدانی دلائل نیك اختری وبرائین فیروزی و صرت از کوکبهٔ خورشید او واضح ولایح است .

نظم :

پیش کارانی که این سقف معلی کرده اند

وین مقرنس گنبذ زنه توی مینا کرده اند

آنچه اسباب جهانداری ورسم خسرویست

دولت او را بحمد الله مهیا کرده اند

وهمواره به شکرانهٔ این عنایت همت بدان تاب میدهد که امور دین ودنیای رعایا که ودائع خالق البریا اند انتظام گیرد واحکام رعیت پروری وقواعد داد گستری نهایت استحکام پذیرد وبه یمن این عقیده وبه برکت این اراده هرروز بلکه هرساعت ریاض دولت تازه وعرصهٔ مملکت فسحی باندازه مییابد آیات فیروزی وکامگاری وعلامات بهروزی وبختیاری از اوج سپهر مکنت ونامداری میتابد .

بیت :

ازهرطرف که گوش کنی مژدهٔ مراد　　واز هرطرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر

ذالك فضل الله یوتیه من یشاء غرض اصلی ومقصود کلی ازین همه لشکر کشیدن

ومشقت شبگیر وایوار گزیدن او را جز آن نبوده که اصحاب تمرد وعناد وارباب فتنه وفسادرا ازپای دراندازدوچمن ولایت را ازخار تعرض وتغلب اهل مکیدت پیراسته سازد وبه تخصص سطان احمدخان را که ازمدت مدید وعهد بعید شد که سرخلاف می خارد و بتا زه باعث ویرانی بلاد وخرابی اصناف عباد گردیده معدوم گرداند وسرپر باد نخوت بخاك مذلت رسا ند چون همت برحوث این وقائع برگماشت لاجرم تا حصول مطلب دست نداد حدودست همت ازذیل طلب بازنداشت .

مثنوی :

همت عالی به هرچیز که بست | چند نمودوشد تمام از روی دست
میر به هرچیزی که همت برگماشت | تانداد انجام دست ازوی نداشت

بیان این حال وتبیین این مقال آنکه چون ازاطراف وجوانب متواترومتعاقب سپاه ظفر انتباه دریا بهٔ سویر فلك اشتباه جمع آمدندوآنحضرت عزیمت جانب هرات مصمم ساخت رایت نهضت بصوب آن ولایت برافراشت. نخست امیرواتهور محمد رفیق خان را جریده مقرر قندهار نمود بجناح استعجال رفته سردار محمد شریف خان ومحمد امین خان را بالشکر ها برداشته روانهٔ فراه نماید وتا ورود موکب همایون قلعهٔ فراه را متصرف گردیده جزای اعمال به خصم در کنارش نهد وموکب همایون بی توقف کوچ بر کوچ نهضت فرمای کابل گردید .

مثنوی :

چو مه منزل بمنزل راه می رفت | بقصد خصم آن جم جاه می رفت
روان برگرد گرد او مواکب | چوبر اطراف مه خیل کواکب
همه بر پشت رخش باد رفتار | عیان چون ابر بر بالای کهسار

چون اعلام ظفر اعلام به مستقر الخلافت رسید شهزادهٔ فریدون احترام فرخ رخ همایون نشان سردار محمد علی خان‌را بحکومت کابل مقرر فرموده به رعیت پروری وبیدار دلی‌دماغ وی را معطر ساخت ودرینجاه از اطراف و جوانب سپاه عظیم المناقب بردور آن حضرت چون مواکب کواکب جمع نمودند چنانچه از کثرت لشکر بسیارعرصهٔ آن زمین فراخ تنگ تراز حلقهٔ خاتم وسوراخ سوزن بود وازمزاحمت آن گروه بی شمار صحن آن صحرای بزرگ خوردتر از چشم مور ودیدهٔ مار می نمود .

بیت

زدل بر لب از کثرت آن حشر | نفس را نبودی مجال گذر

وازمستقرالخلافت درغایت عظمت و نهایت حشمت نهضت فرماشده به جمعیتی هرچه تمام تر برهیاتی که کوه ازجنبش اوبستوه آمدی روی توجه به عزم رزم مخالفان گذاشت محمد رفیق خان چون بقندهار رسید سردار محمد امین خان را از کنك نخود وسردار محمد شریف خان را ازگرشك وخود باسردارفتح محمد خان ازقندهار کوچ داده متوجه فراه شدند وسردار سلطان احمد خان که نهضت بندگان اقدس در آن ایام از کثرت

برق ازمحالات میدانست آوازه آمدآمد عساکر نصرت مظاهر قارع سماخ او شد سراسیمه
گردیده بدون خزیدن درسوراخ قلعهٔ هرات که نمونهٔ حصین ذات البروج سماوات است
ندید سردار میرافضل خان را به دم سیلاب طوفان داده حاکم فراه نمود وخود به تعجیل
تمام طبل کوچ که عین کوس رحیل بود کوفته روانهٔ هرات شد وچون رایات فتح سمات
زینت افزای قندهار می گردید محمدرفیق خان باسرداران مذکور محاصر فراه شدند .
بعدازادای صلواة عیدفطر، ۱۲۷ بندگان ثریامکانی توقف ودرنگ روانهٔ فراه گردید
وحضرت اعلی دام ظلال سلطنته راقبل ازخود بمنزل مامور فرمود تابه اکثر جیوش
نصرت خروش رفته درفتح فراه سعی جمیل به ظهور رسانند . حضرت اعلی درحین که سردار
محمدرفیق خان وسائربرادران مشغول نقب زنی ودواندن سلامت کوچه بودند وارد فراه
شدند . سردار میرافضل خان چون ابواب بلا بر خود مفتوح و طرق نجات مسدود دید
ناعلاج عهد ووثیقت گرفته قلعه راسپرده عمال ونواب شهریارجهاندارنموده شرافت تقبیل انامل
فیض اماثل حضرت اعلی دریافت فردای آن ساحت فرا میثم سرادقات جلال بندگان
امیرکبیرگردید بعد ازچند روز توقف به اتفاق بی نفاق متوجه سبزوار گردیده فتح آن
سرسواری بحصول انجامیده و درآنجا نیز آسایش عساکر چند روز
توقف فرمود بعدازتعین حاکم روانهٔ هرات گردیدند وچون ورود موکب همایون درسبزوار
بسمع سردار سلطان احمد خان رسید. سردار محمد یوسف خان ولدسردار محمد قلی خان
واکرم خان ولد عبدالله خان اچکزائی را بادوهزار سوار هراتی مقررفرمود از شهر بیرون
فرستاد تابر حواشی اردوی کیوان پوی ترکتازی نموده تاخت که فی الواقع باخت بود
نمائید. وچون همواره عنایات یزدانی وعطوفات سبحانی شامل حال بندگان ظل الهی است
هر کس خیال خودسری کرده بالفعل درسرافتاد .

بیت

کسی که سر کشد ازحکم تو اجل اورا　　بپای تیغ تو می آورد گریبان گیر

سردار محمد علم خان که به قراولی جیوش نصرت خروش میرفت ودر منزل ادرسکن
در رود خانهٔ آنجا منزل انداز بودند غافل از ینکه گفته اند .

عربیه یا راقداً لـلیل مسروراً باوله　　ان الحوادث قد یطرقن اسحاراً

وقت دم صبح آن گروه خسران مآل که شحنهٔ اجل گریبان گرفته دوان به دهان تفنگ
میرساند برسرقراولان ریختند مردم قراول سراسیمه ازخواب جسته مدعی را بربالین یافتند
بهرحال خودرا جمع نموده به دفع اعدا پرداختند. رزمی مردانه وپیکار رستمانه باهم کرده
اول کسانیکه نشانهٔ گلولهٔ تفنگ شدند همین دوسرکرده لشکراعدا بودند باقی سواران نیز
برخی زخمی وبعضی مقتول رخ بوادی فرارداداند وچون این خبر به عرض بندگان اشرف رسید
بلاتعطیل نهضت فرمای هرات شد. هرگاه منزل شاه بید ازقدم موکب مبارك شرفیاب گردید
سردار میرافضل خان هندوستان را بخواب دیده نصف شب راه فرار پیش گرفت افتان وخیزان
خودرا در مضیق قلعهٔ هرات انداخت وچون یکروز درمنزل میرداؤد توقف عسکر ظفراثر
مقرر بوده اول صبح که مقدمة الجیش بمنزل می رسیدند قریب سه صد سوار به سرکردگی
ناظر محمدحسن خان برایشان ریختند اول کسیکه ازخانهٔ زین برزمین افتاده راه عدم پیمود

ناظر موصوف بود باقی روبفرار نهادند ونماز پیشین همین روز که عساکر منصور لشکر
انداز رباط میرداؤد بودند بقدر پنج صد سوار باسکندرخان پسرخوردسلطان احمد خان
ازشهر بیرون شده تامار دیگر برچپ وراست اردو خود نمائی وبی حیائی نمو ده وقت
غروب پس رفتند فردای آن صبح عساکر منصور بسال (؟) نسته روانهٔ روضهٔ باغ شد ند
سردار محمد عمر خان وشهنواز خان وسکندر خان باسه هزار سوارجراراز قلعه بیرون
شده درصدد مقابله وتمهید منازله ایستاد ند. عساکر ظفر مآثر چون امواج دریا
و افواج روز جزاء درجوش وخروش آمده مانند سیلاب آن خس وخاشاك را بعضی از
راه آب تیغ روانهٔ صحرای عدم ساختند و برخی راازضرب توپ وتفنگ لاش ولنگ نموده
هزیمت دادند واز هول جان خودرا دردریای عمان(؟) انداخته بهشناوری اسپان درسوراخ
قلعه ومضیق حصار موش وار خزیدند. فردای آن منزل روضه باغ از قدوم میمنت لزوم
روضهٔ ارم گردید وروز دیگر توقف فرمود ازاینجا چون عبور لشکربرپل مالان بود وآن
چون طالع برگشته بختان شکسته وگسیخته بود ونیز بر زنهای قریه جات آن محال چون
طبائع اهل عدوان ناهموار می نمود که مرور عرابهٔ توب وبار بردا ران ازان به عسرت
می شد بندگان دولت مصلحت دران دیدند که از گذر کردونوین که سه کروه پائین
پل مالان است عبور عساکرشود پس ازروضه باغ الویه نصرت انتماء در اهتزاز آورده
ازگذر مذکور عبور فرموده برحوالی زیارت امام شش نور رحل اقامت انداختند ودرین
روز نیز سردار شهنواز خان ومحمد عمر خان وسکندر خان بافوج عظیم شوخی نموده
ازدهان توپ وتفنگ جواب شافی شنیدند فردای آن درچمن کاوستان بارگاه فلك
اشتباه سر به اوج برافراشت درساحت این چمن نیزاززبان سوسن خنجر وایلچی کلوله
پیغام مرگ بهم رسانده صحن اخضر چمن راازخون یکدیگر احمرساختنددرین روزایلچی
پادشاه ایران که برای استعفای جرائم والی هرات فرستاده بود به عتبه بوسی رسید.
امارت پناهی را چون انتقام آن مدبر خودسر مد نظر بود میخواست که خاك هرات
را به آب دریای پل مالان بخشد هیچگونه عذر های اورا مقبول نداده رخصت انصراف
ارزانی فرمود وفردای آن حکم قضاء توام عزاصدار یافت که برگرد عساکر منصور
سنگری چون سدا سکندر برپا نمایند. حسب الحکم ثانی قلعهٔ هرات در وجود
آوردند بعد ازان عساکرمنصوره به محاصرهٔ قلعه مامورشده ازاطراف وجوانب مور چلها
طرح انداخته قلعه را مرکز وار در میان گرفتند.

طرح نشستن عساکر منصور برگرد قلعهٔ هرات حسب الحکم خاقان غیور

سیاحان عالم که بحکم سیرو فی الارض آیات واضحات خالق الارض والسموات را
به چشم عبرت ملاحظه می نمایند توصیف قلعهٔ هرات را بدین نمط ادا فرموده اند: که آن
قلعه ایست باستانی منسوب به سکندر رومی چنانچه نظامی گنجوی علیه الرحمه فرمود.

بیت

بنا کرد شهر چو شهر هری . . . .

وهیچ پادشاه ذی شوکت وسلطان ذی حشمت به غلبه وزوردست بران نیافته چنانچه درسنه ۶۱۹ چنگیز خان پسرخود را باعساکر فراوان بران تعیین فرمود . چون کاری ازدستش نمی‌شد به صلح وشحنه گذاشتن راضی شده برخاست ودرسنه ۱۲۰۰ پادشاه ایران محمد شاه قاچار باجمیع قوت وعدت آمده بروز پربینظیر یارمحمد خان الکوزائی یکسال محاصره ساخت خائب وخاسر پس رفت همچنان پادشاهان سابق که ذکرایشان موجب تطویل لاطایل می‌گردد بی نیل مقصود ازاورفته اند و آن قلعه است محکم ازقلاع مشهور وشرح متانت ورصانت اوبرصحائف روزگار مسطور وبرالسنهٔ افواه عالم مذکور ارتفاع آن به مرتبهٔ ایست که سررفعت برایوان کیوان افراخته صف کنگره اش پنجه در طاق سپهر انداخته .

مثنوی

زرفعت به گردون سر افراخته	بخورشیدو ماه سایه انداخته
گذشته سر برجش ازاوج مهر	زنظاره اش خیره چشم سپهر
سر باره اش برتر از آسمان	برو نسر دبان هیئت کهکشان

هرگاه خورده بینان چشم‌عیب‌بین بپوشند این دوبیت‌در وصف آن‌قلعه‌زیبا می نماید.

از بلندی نی برو راه دعای مستجاب	وزحصنی نی‌درو روی قضای کردگار
باز گردد مانده گریابد برویت راه‌آه	دیو گردد بسته گریابد برو یکبار بار

چون امارت پناهی برگرد آن قلعه‌نشست و دور اورا چون نقطهٔ مرکز احاطه نموده دائره بست سلطان احمد خان مغلوب سلطان خوف وهراس وتوهم بی‌قیاس‌شده کبوتروار از نهیب عقاب عقاب صولت خسروی ترسان وهراسان گردیده سر رشتهٔ صواب‌ازدست عقل صواب اندیش فرومانده به اندیشهٔ باطل قلعه را بروی خاقان زمان وامیر دوران چون ابواب بخت برگشته خود بربست وشیرازهٔ قلعه را از سپاه پرساخته ازطرف بیرون خندق نیز چند جای مثل زیارت سلطان میرشهید وزیارت شهزاده منصور وزیارت خواجه علی وفاق وزیارت میرسالم الله وزیارت خواجه کله و غیر آن سنگر های پخته بسته قلعه وسنگرها را ازذخیره پرساخت :

مثنوی

چو بر گرد آن قلعهٔ همچو کوه	نشست آن فلک قدر انجم شکوه
مخالف در قلعهٔ خویش بست	فراز سر برعداوت نشست
سر باره و برج تعمیر کرد	که شاید توان دفع تسخیر کرد

حکم عالی شرف ورود یافت که سپاه ظفرانتباه بگرد آن حصن فلک‌اشتباه درآمده درهرجا مرچالها برپادارند حسب الحکم حضرت اعلی مدظل العالی‌علی رؤس‌العالمین باالتوا تر والنوالی ولیعهد وعهد بر سلطنت وامورات امارت بود سردار محمد امین‌خان‌وسردارمحمد

شریف خان را باسپاه زمینداور وقندهار وتوپخانهٔ صاعقه کردار به سمت جنوبی طرف دروازهٔ قندهار مامور فرمود تا آن طرف را چنان احاطه نماید که عبور طیور درهوا ومور درغیرا ممکن نبود ودر وقت جاه گرفتن سپاه خصم یورش آورده حمله‌های متواتر نمودند مگر سردار محمد امین خان به جواب شافی پرداخته هزیمت داده تا حد تخته پل دوانید ومحمد رفیق خان وجرنیل فرامرز خان که بندگان صدیق بودند وشیخ میرخان جرنیل باحصه سپاه ازسوار وپیاده وتوپخانه از توپ‌های نهنگ آثار وهوتیرزها و خمپاره های آتشبار زیر حکم جرنیل ابواحمد خان توپچی باشی مقرر مصلی شدند که مصلی را مرچل ساخته درتضیق محاصره دقیقهٔ مهمل وفرو نگذارد و از آنجا سمت شمالی شهر دروازهٔ قیچاق و دروازهٔ ملک و برج شاه کرم را مرزاحم شوند وتوپ های صاعقه آسا که عالمی را به دمی فرو برند وهوتیرزها وخمپاره هارا بربسته که مشهور است به تل بنگیان مقابل دروازهٔ ملک بالا برند ودمدمه ساخته توپهارا بر آن برآرند که گلوله‌های آن هر دو دروازه وشیرازه را زیروزبر نماید وعبور از یکطرف به دیگر ممکن نباشد وسردار بلند اقتدار سردار فتح محمد خان را حکم شد که باسپاه و توپخانهٔ خود سمت شرقی و دروازه ختك رامحاط نماید وچون این هرسه طرف محاط شده سمت غربی ودروازه عراق خالی بوده ثانیاً سردار محمد امین خان را حکم شد که محمد شریف خان را در آنجا گذاشته خود سمت غربی را در احاطه آورد وسردار فتح محمد خان مدد ومعاون سردار محمد شریف خان باشد وسردار محمد اسلم خان برجای اوبطرف دروازه ختك نشیند چون ماموریت به عمل آوردند قلعه ازهرطرف محاط گردید حضرت اعلی در توزك مبارك خود نوشته که سردار محمد اسلم خان از روز نشستن در مرچل صورت مدعا بر عکس نهاد هرچنداز اطراف وجوانب درتمهید واستحکام محاصره سعی بعمل می آمد وتنگی آذوقه اهل قلعه رخ میداد ازینطرف محمد اسلم خان معاونت نموده وجه معیشت واسباب بدرون قلعه می فرستاد ووجه نقد از ایشان می گرفت بلکه خود شب‌ها به درون قلعه رفته باشهنواز خان به عیش وعشرت اشتغال می ورزید . درین اثنا سردار محمد اعظم خان نیز ازطرف قندهار رسیده در حد باغ دشت توقف نمود واصلاً بکار محاصره نرداخت بلکه از آنجا هم درصدد فتنه بوده انتظار برهمی پدر می‌کشید . این بد اعتقادان خانهٔ بیگانه را از خود شمرده درصدد خرابی خاندان پدرخودبودند خلاصه اینکه چون امورات سلطنت ومحاصره و لشکر متعلق به این نیاز مند درگاه الله بود کمال خواهان به این واضی نبود که هرات فتح شده سردار سلطان احمد خان خراب گردد وسردار محمد امین خان نیز ازآغاز محاصره تکاسل وتکاهل رواداشته خیرعدو را ملاحظه می نمود وهمواره معروض رای اقدس می کرد که باوالی هرات مصالحه نموده یرغمال گرفته واگذارشوند بدون نیاز مند درگاه الله کسی ازین خاندان به خرابی سلطان احمد خان راضی نبوده مگر بسکه خاطر عاطر قبله گاه بزرگوار را ازسلطنت تمام دنیا بهتر دانسته سرگرم خدمت ورضاجوئی او بودم .

بیت

دست مدار از کمر مقبلان   سرمکش از صحبت صاحبدلان

هرچند ایشان وا گذاشتن هرات معروض رای بیضاضیای می نمودند آنحضرت ازعرض ایشان « بـر آشفت آشفـتی خشمناك » وازغایت غضب می فرمود که اگر از آسمان طوفان بلا باردو اززمین سراسر آتش شور وشر بالاگیرد تاجزای کردار اهل حصار به ایشان باز نه نمائیم در گشتن امرمحال است ومانند کوه را سخ دست درکمر ثبات محکم ساخت وپای تمکین در دامن کشیده رایت استقرار برافراخت وعزم جزم آنجناب برفتح هرات تصمیم یافته گـوش حق نیوش برواهیات ایشان نمیگذاشت .

بیت

چه خوش گفت آن شاه نیکوسخن   که با یدلی یاد شاهی مکن

وازحدوث این واهیات خاقان خورشید سمات هیچگونه دغدغه بخاطرراه نداد وهمچنان درکار واهتمام فتح حصار جدوجهد بسیار نموده روی درتفتیح باره ودیوار نهاد .

بیت

بجای که کاراندر آید به تنـك   جگر باید آنجاواحتی درنگ

وشام تا بام وبام تاشام ازطرفین دلاوران جانبین بکرات ومرات محاربات می نمودند واهل قلعهٔ همواره جنگهای دلاورانه ورزمهای بهادرانه می کردند هروقت لشکرظفر اثر به برج وباره رومی نهاد مردم درونی دست درذیل مقابله ومقاتله نهاده براطراف باره بجنـگ می استاد .

گـاچهارد هم

در ذکروقائع یورشات که درایام محاصره به ظهور رسید .

با آنـکه ازچهارطرف دمدمه های کوه پیکرسپاه ظفراثربنانموده توپهاوهوتیرزه ها وخمپاره هارا که شکست درطاق کیو ان افگـندی ، بـه شرر شعله آتش در اساس قلعه سپهر زدی برآن بـرآورده بضربـات پیاپی برج وبارهٔ آن را برخاك انـداختـه دیوار آنرا که درمحکمی پاره سنگی بود زیـبور خانه ساخت .

بیت

حصاراو که زرفعت به ماه کنگره سود   زبس رسیدن توپ وتفنگ پنجره بود
زبس که دودتفنگ شدسحاب آتش بار   نمود منقل پر آتشی درون حصار

اهل قلعه نیز حسب المقدور طریقهٔ مخالفت پیش گـرفته پای ثبـات در موقف جنگ فشر دند وروزانه به دفع سپاه منصور کوشیده دلیری وبهادری می نمودنـد عاقبت فهم می کردند کـه مقابله باجنود مسعو د آسمانی و و فو عـون عنایت الهی از خیر قـدرت ومکنت انسانی بیرون است راه فرارسپرده جای را خالی می نمودند . نخست یورش خواجه علی و فاق بو ده که واوخان کمیدان زیربوج شاه کرم بیگ که بطرف شمالی شهراست

مرچل داشت وزیارت مذکور قریب آن بود ولشکرخصم آنرا سنگرخود ساخته هرگاه که سپاه ولوخان کار سلامت کوچه و کاسه برج می کردند مردم زیارت حمله آورده مزاحم می شدند بلکه اکثر اوقات چند نفر به قتل می‌رسیدند ولوخان عزم برقهراعدا جزم نموده به یك یورش زیارت را از آلائیش وجود نابود ایشان پاك ساخت ومرچل‌را درآن زیارت برپانمود روزدیگر که خسرو خاور علم زرین بربرج قلعه فلك اخضرافراشت وسپاه زنگ وجیش حبش از ین عرصهٔ مینارنگ روی به هزیمت گذاشت .

بیت

چون برفراخت خسرومشرق لوای جنگ　　　برتافت روزمعر کهٔ رزم شاه زنگ

شاهنواز خان باجمعیت بسیار بیرون از حد چند وشمارازپیاده وسوار .

مثنوی

به کوشش همه شهر برخواستند　　　سبك رزم را لشکر آراستند

زمین پایه ارگرد همراز شد　　　در و حشر پنداشتی باز شد

ازشهر بیرون شده برولوخان حمله آورد .

مثنوی

دران روز خلق کثیرازحصار　　　برون آمدند از پی کار زار

همه کینه جو یان خارا شکوه　　　کمر بر میان بسته ما نند کوه

پیاده دلیران مردم فگن　　　چو ترکان چشم بتان صف شکن

ولو خان‌تاب مقاتلهٔ آن جنود نامعدود نیاورده سنگررا واگذاشت درین اثنا جناب شجاعت ماب صفدر میدان دلاوری‌شیر بیشهٔ بهادری جرنیل فرامرز خان بهادر با دو پلتن فولادی و لعل کورتی به کومك ولوخان رسید آن دو دلاور عرصهٔ جنگ و جویان نام وننگ از غایت حرص جنگ پیوند از حیات گسسته کسوت مقاتلت و سلاح محاربت بر تن خود راست کردندواسباب‌وتمناوامور هیجا را نظم‌وترتیب‌داده بقصدانعدام مخالفان روآوردند وسران (؟) اساخته بیك محمه درزیارت ریختند که‌میان‌دوصف نمونهٔ آمویه وجیحون انگیختند

مثنوی

دولشکر بهم یکدیگر آویختند　　　ز کین رشتهٔ مهر بگسیختند

گهی داردار وگهی گیرو گیر　　　ز مین پر گلوله جهان پر ز تیر

واز طرف تل بنگیان‌نیز گلوله های توپها وهوتیزها وخمبارها تگرگ‌مانندبرمخالفان می‌باربد سپاه خصم وشهنواز خان تاب رزم دلاوران وطاقت حملهٔ دلیران نیاورده

مثنوی

چو باز و ازپی خونریز افراشت　　　سپاه خصم را از پیش برداشت

ززخمش سروران را خون چوجوئی　　　ز تیغش سروران را سر چو گوئی

رو به وادی فرار نهادند وتا لب خندق سپاه منصور به تعاقب هزیمتیان رفته جمعی کثیر

را مقتول ومجروح ساختند وزیارت مذکور را فتح نموده محکم کردند و(؟) خان پسر قدوس خان که سرکردهٔ لشکر خصم بود نیز درشمار این مقتولین آمد.

مقدمهٔ دوم :-

یورش سلطان میر شهید بود وآن زیارت قریب برج خاکستر سمت جنوبی شهر واقع است سپاه خصم درآنجاه سنگر محکم بسته بود وسپاه سردار محمد شریف خان را سد راه می‌شدند سردار موصوف وقت شب نردبانها برداشته بر زیارت مذکور یورش آورد وازطرفین هنگامهٔ جنگ گرم می‌یافته به ضرب گلوله های تفنگ وسرو دست یك دیگر را می شکستند چون لشکر سردار محمد شریف خان به دیوار رسید نردبانها چون تدبیرایشان کوتاهی بذیرفت سپاه خصم دلیرشده برسر دیوار برآمده سپاه محمدشریف خان را از ضرب سنگ وکلوخ برگشت داده بی‌نیل مقصود لنگ و لاش مراجعت نمودند.

مقدمهٔ سوم :-

پرانیدن نقب زیارت میر سالم الله وگرفتن حوض برفك است زیارت مذکور واقع سمت غربی شهر نزدیك دروازهٔ عراق است وسپاه خصم آن راسنگر پخته ساخته‌بودند سردار محمدامین خان که قریب آنجا سنگر داشت نقب‌هارا زده خواست که‌زیارت مذکوررا بپراند مدعیان بر نقب‌های اواطلاع‌یافته برمیان بریدند ودرمیان نقب باهم‌حرب شدید وجنگ سخت نموده از طرفین مردم کاری به‌قتل رسیدند چنانچه جان‌دادخان کمیدان وفیض محمدخان کپتان وچندنفر افسران‌دیگر اززخم گلوله‌های تفنگ جان‌نثار شده ذخیرهٔ نمك حلالی ونیك‌نامی اندوختندوازطرف خصم نیز عالمی بیادفنارفت سردار محمد امین‌خان راازین بعدرگ حمیت درجوش آمده سرگرم کارمحاصره ودواندن سلامت کوچه وکاسه برج گردید واز مواضع دیگرنقبها زده درهشت روز زیر زیارت راخالی‌ساخته پر ازباروت نمودو شعله فتیله به‌آن رسانده کل زیارت درلمحهٔ عالیها سافلها گردید مگر مرقدمنورآن بزرگوار برجاه ماند وازسپاه مدعی قریب دوصدوپنجاه‌نفر زیرخاك شدند ونادرکسی امان‌یاب گردید ازین روز خصم تیره‌روزسپاه خودرا ازسنگرها چیده آن طرف خندق درشیرازه جاه داد وخندق قلعهٔ هرات که‌باتحت‌الثرا هم‌گوش وبابحراخضر هم‌جوش است حکم همایون اقدس به خشك کردن آن عزاصدار یافت که ازراهی که موسوم به‌پائین‌آب است وبه حدبرج خاکستر که درکنج جنوبی وغربی شهرواقع است ودرایام محاصرهٔ محمدشاه قاچار نیز از همین راه خندق راخشك ساخته‌بود آب‌را سر دهند وچون بعدازایام محاصرهٔ تات صاحب انگریز تعمیر ومرمت‌هرات می‌نمود بندآن را به‌خشت پخته وآهك وسنگ محکم بسته جوی آن راپرنموده‌بود وچون آن‌طرف تعلق به‌سردار محمدشریف‌خان داشت ویراحکم‌شد که‌جوی را کنده بندرا به‌نقب‌بپراند تاآب‌خندق اجرایابد سردار محمدشریف خان بنای‌جوی کندن ونقب زدن نهاد سپاه‌خصم‌به‌جمعیت تمام بیرون شده برایشان ریختند وجنگ صعب به‌ظهور رسیده جمعی کثیر ازسپاه سردارمحمد شریف‌خان مقتول و مجروح گردید وسردار

محمد امین خان نیز ازطرف خود نقب انداخته مردم سردار محمد امین‌خان چالاکی نموده پیشتر از نقب سردار محمدشریف خان‌زیر خندق راخالی ساخته پر انید و آب اجرا یافت خندق خشك گردید هر گاه مجموع وقائع ایام محاصره برنگارم دفاترساخته خواهدشد واین موجزاحتمال زیاده ازین ندارد بنابرین عنان جواد قلم‌را به‌مطالب ضروریه عطف داده تااصل مقصد از دست نرود حق تعالی ظل ظلیل شهر یار جهانداررا برمفرد هورو توالی ایام‌وشهور ممدود داراد درایام که ماهیچه اعلام ظفراعلام ازافق ملك هرات طلوع فرمود سردار سلطان احمدخان استیصال خود را به چشم بصیرت معاینه نموده مسرعان را باعریضه‌های ضراعت بدرپادشاه ایران که پشت وپناه‌خود می‌دانست دوانیده استغاثه وطلب کمك نمود . شهزاده حسام السلطنت که والی‌خراسان وحاکم مشهد مقدس بوداول سه‌هزار سوار وپیاده‌را به‌کاریزات که‌سرحد اوبودفر ستاده‌استحکام‌سرحد وثغرخودنمود ثانیا خود باشش هزار کس ازمشهد بیرون شده دومنزلی در موضع قلندر آباد طرح اقامت انداخت وچون وکیل مختاردولت انگلیسیه درطهران ازین خبریافت پادشاه‌ایران را بنابرعهدی که درایام گذاشتن هرات وابوشهر چنانچه سمت تحریر یافت بسته‌بود منع فرمود پادشاه ایران که‌کاخ دلش اردبدبهٔ حشمت امارت پناهی درتزلزل افتاده‌بودچون بید برخودمی‌لرزید ازامداد استبعاد نموده حفظ سرحدات خودرا اظهار نمود و کیل‌مختار ضامن سرحدات شده استویك صاحب بهادر رابه قلندرآباد فرستاده حسام‌السلطنت راپس به‌مشهد برد سلطان‌احمدخان که‌به‌بوی اعانت پادشاه ایران زنده بود ودرایام محاصره‌سپاه وامرارا به همین تسلی‌داده می گفت امروزوفردا کمك پادشاه ایران باحسام‌السلطنت میرسد بلکه فتنه‌جویان اردوی کیهانپوی نیز این‌واهیات راتشهیر میداد تاشایددرعزم جزم‌امارت پناهی وهنی به‌ظهوررسداما آن دریا دل کوه ثبات که‌عزم‌شاهانه‌را برفتح‌هرات واستیصال عدو بسته‌بود ازین حرفهای بی‌باك باکی نداشته می‌فرمود. مصرع «یاجان رسد به‌جانان یاجان زتن برآید . چون‌خبر برگشتن حسام السلطنت به‌گوش اورسید دنیای فراخ بروجودش تنگ‌شده مورد سهام انواع امراض‌گردید وتب دق برمزاجش استیلا یافته روز بروز آنا فانا می کاهید تاآنکه در تاریخ ؟ شهر (؟) سنهٔ ۱۲۷۹ در حضرت هرات جان به‌ملك الموت سپرده رخت حیات‌را به‌دارالجزا کشید .

مثنوی

مقیمی نه‌بینند درین‌باغ کس　　　تماشا کنند هریکی یك نفس

تجهیز وتکفین اودرون شهر نموده وبه‌همراهی اهل عمایم تابوت اورا بیرون فرستاد ودرمزار فائض الانوار خواجه‌عبدالله انصار مدفون نمودند بعد از وفات‌سردار سلطان احمد خان سپاه و قلعه تعلق به شهنواز خان پسرمهترش‌گرفت و از بی سعادتی زیاده از پدرعلم مخالفت برافراخت و ازسوانح این ایام آنکه سردار جلال‌الدین خان که در ایام حکومت حضرت اعلی از قندهار گریخته به عربستان رفته بود چنانچه سابق ذکریافت و از عربستان به ملك شام و روم رفته‌در هیچ جا لب نان نیافته رو برتافت‌و بعداز سه سال از راه بغداد وطهران

درین ایام بدربار همایون آمده به شفاعت حضرت اعلی جرائم او بخشید وشرف تقبیل انامل مبارك دریافت وبه خلعتهای گرانمایه سر فراز گردید اما چون خوی بد در طبیعتش جا داشت در اندك ایام مظهر اقوال بیهوده و افعال ناشائسته گردیده با بد خواهان امارت و حاسدان سلطنت راه اتحاد پیش گرفت و دررشوت گرفتن از اهل قلعه شریك دیگران شد بنا بران گرفتار غضب امارت پناهی شده بقید رسید بعد از چند روز صلهٔ رحم دامنگیر حضرت اعلی گردیده شفاعت استخلاص وی نموده از حبس بر آورد مگر همان آش در کاسه بود و سپاه خصم چون از امداد قاچاریه مایوس شدند و مرگ سردار سلطان احمد خان را به چشم سر معاینه نمودند و تنگی آذوقه بحدی رسید که نان به جان یافت نداشت وهم از بد سلوکی شهنواز خان در عذاب الیم بودند اکثر آنها رو به گریز نهاده هر روز دوصد سیصد نفر گریخته به اردوی همایون آمده نوازش می یافتند شهنواز خان عیال و اموال ایشان را به دیگری می بخشید این معنی موجب هراس همه گردیده تفرقه کلی در آنها افتاد و علاوه بران سردار میر افضل خان و سردار غلام محی الدینخان راباعیال های ایشان از شهر اخراج کرده از خندق عبور داد و ایشان نیز ضمیمهٔ عساکر نصرت ماثر شده نوازش یافتند و به هیچ وجه امارت پناهی جرایم بروی ایشان نیاورده «کان لم یکن» انگاشت. علاوه و بدتر از همه شهنواز خان بدطراز طریقهٔ اخذ و جر را پیش گرفته مردم تجار وامرای نامدار رابرای حصول زردر شکنجه میکشید بدین سبب سپاه و رعایا بالکل از وی آزرده خاطر گردیدند و سپاه منصور مورچلها را پیش برده تالب خندق رسیدند و دو سه جاه نقب زده دیوار شیرازه راپراندند شهنوازخان چون دانست که هرروز دو صد سه صد کس گریخته با اردوی همایون ملحق می گردند صلاح کار خود درآن دید که سپاه را ازشیرازه به درون شهر برده بر مرور قلعه جا دهد پس سپاه را حکم داد که شیرازه را خالی گذاشته به شهر درآیند ایشان که ازایام آغاز محاصره روی عیال ندیده بودند اکثربی اذن بهخانه های خود رفته پردهٔ گمنامی بر خود انداختند درین اثنا سپاه ظفر پناه که ازچهار طرف دامنگیر قلعه بودند خالی دیدن شیرازه را ازجملهٔ غنائم دانسته التماس اذن یورش از حضرت اعلی نمودند حکم عالی شرف ورود یافت که سپاه ظفر انتباه بگرد آن حصن فلك اشتباه درآیند وپای ستیز برسر خندق وخاکریز نهاده بالای قلعه برآیند بنا بران لشکر فیروزی اثر اسباب فتح حصار وآلات وادوات رزم وپیکار مهیا ساختند ودر کشودن آن باره اهتمام تمام یکباره نموده بازوی شجاعت افراختند و کینه جویان دل به عون عنایت سبحان قوی داشته وخاطر برتمشیت دولت صاحبقران گذاشته ذیل بهادری بر کرد کمر محکم گردانیدند و از غایت ستیز ونهایت فتنه وآویز قدم جرئت باخاك ریز مانده فریاد بگوش ملائك آسمان رسانیدند.

مثنوی

دلاوردلیران با فر و هنگ ز خندق گذشتند برعزم جنگ
سپاه ظفر پیشهٔ پر ستیز نهادند پا برسر خاك ریز

دلیران روان گـرد گـرد حصار | کمر بسته همچون سنان بهر کار
به بـازوی هـریك نمایـان سپر | سر از شاخ بـرزد مگر نیلو فر

به تخصیص پلتن فولادی وپلتن ولوحسب الحکم سپه سالار بهادر درزیر برج شاه کرم بیگ درآمده قصد بالا رفتن مصمم ساختند واهل قلعه وحصار نیزدر صدد مدافعه و مقاتـله آمده چشم های توپ بیست وچهار پوندو تفنگ که دربرج مذکور بود براحـوال زار اهـل قلعه چندان اشك گلوله ریخت کـه دل زمین وسر ودست مردان شیـرآئین سوخـت . چنانچـه عبدالرحمن خان کمیدان اززخم گلولهٔ توپ بعدازچند روزرخت حیات به آخرت کشید وسنگ وچوب وخشت آنچه داشتند مانند قطرات ژاله وباران برسرسپاه فیروزی نشان نثار کردند که خیرمقدمکم و به باد حملهٔ دلاوران و تفنگ های آتش نشان نائره ومیزان طعن و ضرب افروخته گشته صفت انها لظی نزاعة للشوی گرفت .

مثنوی

زهر جـانب اعـدای پرشور وشر | زدیـوار قلعه بـر کـرده سر
بـدفع هـژ بـران اقـلیم کـبر | کشادند شصت و کشیدند تیر
غباری کـه شد بر هـوا بیدر نگ | شد ابرو فشا ندند باران سنگ
از ان قلعه کز آسمان بـرتـرن | فزون بودازان کزفلك تا زمین
زسنگی که آمدگران تا گران | دوتا گشت گردون زبار گران
ز سنگ مـلامت چـو مجنون مست | یلان را همه کا سهٔ سر شکست

مگر سپاه کینه گذار ولشکر نصرت شعار میدان رزم رامحفل بزم وزخـم روی را گـل سرخ روئی شمرده رو به جانب حصار آورده بااعدای پـریشان روز در آویختند ودست در دامن حصار زده عزم توجه به جانب بالا نمودند ومضمون ورد مشحون

اینما تکونو یدرك کم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة

به گوش اعدای رسانید حضرت اعلی مدظله نیزدر پنوفت پای ظفر انتساب رابر چشم رکاب نهاده به ذات شریف متوجه حصار شد

مثنوی

شاه سوی قلعه بـه لشکر رسیـد | همچو علی جـا نب خیبر رسیـد
کینه وران گـرد حصـار چـو کوه | بسته صف ازهر طرف با شکوه
تیر دلـیران زده سر بـر فلـك | پر مگر ش بـود زبـا ل ملـك
منخسف از دود تفنگ گـشت مـاه | همچو شب تیره جها ن شد سیاه
دود تفنگ ابـر دلـی مهره بـار | منقل پـر آتش از او شد حصار
شـد زتفنـگ بـارهٔ او پنجـره | ز آهن آن بهره بسر و کنگره

تا آنکه حکم محکم قضا امضاء اصدار یافت که نقارچیان از ان مکان که شهر یار جهان دار تشریف شریف داشت نقاره ونفیر وشیپور به نوازش در آوردند وصدای دهل و کوس سر به فلك آبنوس کشیده خروش سنج ونائی وشیپور ودمدمه ودمامه درین تنگنای بپیچید توگوئی به یکبار قیامت قایم گشت و آواز صور اسرافیل ازاوج فلك در گذشت وچون دلاوران جوشن پوش ومبارزان پر جوش و خروش وفتنه جویان کینه کوش گوش بر آواز داشتند صیت کرنای ونقاره وطنین شیپور ودمامه شنیدند یکبار دامن جرئت بر گرد کمر استوار ساخته سورن انداختند

مثنوی

بر آمد خروشیدن کار زار | سپاه اندر آمد بدور حصار
صدای دهل شد برین سبز کاخ | رمیدند مرغان سدره زشاخ
دم کرنای قیامت نشان | چو صور اسرافیل شده جان ستان
به جوشش در آمد خم هفت جوش | زسر چون خم باده برمید هوش

ومانند عقابان درپرواز درآمده برقلهٔ برج شاه کرم بیگ نشیمن ساختند وبه چپ وراست برج روی همت نهاده دست مبارزت کشودند وبضرب تیغ اعدا را رانده تمامی آن بدنه را متصرف شدند ودروقت زوال آفتاب هفتم شهر ذی‌الحجة الحرام سنه ۱۲۷۹ هجری مهتاب طالع خصم بزوال رسیده مهر اقبال و خورشید اجلال همایون ازافق قلعهٔ هرات طالع گردید ونسیم فتح و فیروزی از مکمن فیروزی به روی آنحضرت وزیده آیة

انا فتحنا لك فتحاً مبیناً درشانش نازل گردید وینصرك الله نصراً عزیزا به اسم سامی حضرت اعلی ظل الهی ورود یافت صبح ظفر از شرق امید دمید سپاه ظفر طرازد ز شهر بخسته غیض ز حمت یکبا ل محا صره به فحوای

وینصر کم علیهم ویخذ لهم ویذهب غیض قلو بهم و یشف صد ور قوم مؤ منین بقتل وتاراج ازاعدای برگشته روز کشیدند وشهنواز خان وبرادرش سکندر خان و عموی ایشان محمدعمر خان را دستگیر نموده بدربار همایون آوردند حکم قضا توام به قید عمری ایشان به نفاذ پیوست وفتح چنین که طراز فرح بودازعنایات ربانی آن ظل سبحانی را در آخر ایام عمر بحصول پیوست وعیال های آن بخت برگشتگان را با عیالهای سردار میر افضل خان و سردار غلام محی الدین خان با عبدالله خان پسرخورد سلطان احمدخان روانهٔ احمد شاهی فرمود وفتح نامه جات نوشته به دیار دوردست ارسال داشت و بیشتر این فتحنامی که طراز فتوحات مملکت وزیور عروس دولت بود ازنتائج لطف یزدانی وسعادت آسمانی دانست واز جلایل نعم الهی رقت نموده شکر بخشندهٔ بی منت ودهندهٔ بی خست از آنچه توانست ادا کرد وزمانه زبان بر کشاد آوازهٔ مبارك بادی باوج سمع شدادرساندو شاهزادگان وامرایان به پایهٔ سریر امارت حاضرشده مراسم تهنیت برجای آورده طنطنهٔ فتح وبشارت درطاس فلك گردان افگندند عاطفت خسروانه حضرت اعلی را بصفوف نوازش نواخته این فتح را بنام نامی واسم سامی ارنوشت وپایهٔ قدرومرتبهٔ اورا بلند نموده محمود اقران ساخت وسائر سرداران وامیران را که درین یورشارت خدمات شائسته کرده بودند برفع درجات واعطای خلعات سر فراز ساختند.

گـــل پـانزدهـــم

در ذکر واقعهٔ نـاگزیر فوت امارت‌پناهی ظل سبحانی امیر کبیر بـی نـظیر علیین مکان امیر دوست محمدخان علیه الرحمة والرضوان.

نظم

جاوید در زمانه کسی را حیات نیست	ثابت بود که قصر بقا را ثبات نیست
پیش گهرشناس خرد عمر سرمدی است	آن گوهری که در صدف کائنات نیست
چون قصد مرغ روح نماید عقاب مرگ	از چنگ او بحیله کسی را نجات نیست

بر ضمائر کیمیا مآثر فضلای عالم و خواطر قدوسی سرائر عقلای بنی آدم محجوب و مستور نخواهد بود که درین سبز گلشن ناپایدار عهدگلی بدست که افتاد که از عقب آن خار ناکامی بناکام در کام او نشکست ودرین طرب سرای نا استوار پیمان جرعهٔ بلب که رسید که در آخر بدرد خمار گرفتار نگشت آفتاب دولت کدام صاحب سعادت از افق بیرق اقبال طلوع کرد که به محنت کسوف گرفتار نیامد ونهال آمال کدام صاحب کمال بر جوی بار نشوونما بالا کشید که یك بار از نکبت تند باد حوادث از پای نیفتاد.

امارت... (حاشیه)

بیت

بر جویبار روضهٔ امید تا منم	سرسبز و تازه هیچ نهالی نیافتم
مهر منیر و زاویهٔ مستنیر را	بی وصمت محاق وزوالی نیافتم

زانیز دار دنیا که محل حوادث ومکان صبارتی است منزل گاه فنا است نه آرامگاه بقا وارباب عقل واصحاب فضل بنا بران بر بنای آن بنا نه نهاده‌اند ونعیم باقی را بر جهان فانی ترجیح داده و به حقیقت دانسته که فنای هر موجودی از قبیل واجبات است وبقای هر ممکنی از مقولهٔ ممتنعات پس مناسب علوشان ورفعت مکان جمعی که از خواص طبقهٔ انسانی اند و به تشریف الان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون مشرف شده اند وبه خلعت با قیمت زاواولا مر منکم آرایش یافته آن می‌نماید که دارقرار وفنای استقرار ایشان این تنگنای بی‌اعتبار نباشد بلکه مناسب آن نوعی نامی وسزاوار آن جنس گرامی آن است که ازین مرحلهٔ جسمانی روی بحضائر جنانی ومنازل روحانی نهند هر چند چیز دانند که غرض از ترتیب این حکایت چیست ومقصود از تمهید این روایت تقریر واقعهٔ ناگزیر کیست لکن خامهٔ مشکین شمامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت این مصیبت را باین عبارت در سلك تحریر می کشد که چون عالی جناب امارت مآب امیر کبیر را عزم تسخیر هرات در خاطر مبارك مرکوز بود وآن از فضل عنایات سبحانی وعون عنایت ربانی به وجوه احسن باتمام رسید درین روزها ناگاه اورا برمزاج شریف باری وبرطبع لطیف غباری و افزود وازروزگار فتنه کار عارضهٔ ربو وضیق النفس که از قدیم لازم مزاج و هاج بود عارض گشته ضعف قوی عروج نمود بلکه امراض دیگر نیز به سبب آن حدوث یافت و روز بروز قوای بشری ضعیف شده روی از جادهٔ اعتدال برمی‌تاخت وساعت به ساعت انحراف

درمجاری قوانین خلقی راه می یافت وهر چند حکمای مسیحادم که به کثرت ممارست کلیات معالجات شان حاوی بودند جزئیات اعراض را و به صنعت معالجت قانون شفای شان محو می نمود مرجمیع علل وامراض را خواستند که درعلاج آنحضرت کوشش نمایند هیچگونه دست به ایشان نداد و به رأئی صائب وروبت ثاقب دریافت که یوسف مصر جان که درچاه مرض گرفتار شده بگذاشتن طناب ادویه دردلو صحت نخواهد افتاد بنابران دل بروقوع حادثه و سنوح سانحه بحسب تقدیر نهاد و همواره زبان معجز بیان به ذکر آیه یفعل الله مایشاء ویحکم ما یرید می کشاد بعد از آن که حادثهٔ آنحضرت منجر به مرض موت گشت ودرخت عمرش از ثمر صحت درگذشت به مقتضی لیقضی الله امرا کان مفعولاً در محکمهٔ قضاء لکل اجل کتاب به شاهد عدل یمحوالله مایشا سجل عمر آن حضرت مختوم شده بود به تاریخ بیست ویکم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۹ سیزده روز بعد ازفتح هرات زبان ستایش بیان را به موجب حدیث خجسته تحدیث من کان آخر کلامه لااله الا الله دخل الجنه به ذکر کلمهٔ توحید گویا گردانید وروح مطهر را به داعی

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة

منجر ده از ین خاکدان غرور به جنت سرای بهجت وسرور رسانید و ازغم آباد فانی به نعیم جاودانی ورپاض رضوان رحلت پذیرفت وبه حائر قدس بهشتی الفت وانس گرفت

انا لله وانا الیه راجعون

مثنوی

دریغ آن شهنشاه ملك یقین | که تائید ازو یافتی شرع ودین
دریغ آن سکندر دروجم نشان | که بودی سلیمان عالی مکان
دریغ آن عمرعدل صدیق خوی | که بودیش ذکرخدا گفتگوی

وچون تاریخ فوتش جستند مصرا ع ـ الهی به بخشا گنه داد میر کبیر ؛ یافتند ند به ونفیر امیر ووزیر صغیر و کبیر برنا وپیر گوشوار فلك مستدیر گشت وآواز فریاد وزاری وناله وبیقراری از اوج سپهر زنگاری گذشت . حضرت اعلی به فراق والد شریف خویش نیك دلتنگ گردید . ارکان دولت واعیان حضرت اکابر واشراف با جمیع اعیان وعلماء وسادات برای تجهیز و تکفین جمع شده به طریق سنت سنیه افضل الرسل علیه الصلوة و السلام به جای آورده به اتفاق تمام عساکر نماز ادا نمودند ونعش مبارك غفران مآب خاقان کامیاب را حسب الوصیت درمزار فائزا لانوار خواجهٔ بزرگوار خواجه عبدالله انصار زیر قدم او به خاك سپردند .

مثنوی

گراز قصر برآسمان تخت برد | به زیرزمین عاقبت رخت برد
شنیدم که میگفت ناگه کسی | مکن تکیه بر دور گیتی بسی
که بی ما بسی بر فرازد کلاه | فروزنده خورشیدوتا بنده ماه

وحکم شهریار جهاندار شرف و رود یافت که بر سر مرقد منور و مشهد معطر حضرت سکندر فرحفاظ کلام ملك اکبر هرروزه شام وسحر ختمات بی حد به تقدیم رسانند وبروفق آیت خجسته درایت :

انما نطعمکم لوجه الله بندگان درگاه فقیران و ضعیفان و سائر مستحقان را باطعمهٔ فراوان وصد قات بی پایان محظوظ وبهره ورگردانید و چون ایام تعزیه به پایان رسید ارباب عمایم و خرقهٔ بصقل وعظ ونصیحت زنگ ملال وکدورت از آئینهٔ خاطر آن حضرت وسائرفرزندان وخاندان زدوده ایشان نیز دست رضاء درذیل قضا آویخته به موجب و بشرالصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون طریقهٔ صبر پیش گرفتند وحضرت اعلی دام ظله تا دم واپسین در رضاء جوئی وخدمت گاری آن غفران مآب لحظهٔ تهاون ودقیقهٔ تکاسل نه نمود واز اشفاق پدرانه هردم درحق آنحضرت دعای بی نهایت صدوریافت والحمد لله علی ذالك . ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء . وآثاران برمروردهور واعصار متوالی ومتواتر ماند.

گل شانزدهم

درذکر جلوس همایون ظل الهی بر فراز مسند جهان بانی واوج سریر کامرانی وتزئید خطبه وسکه بنام نامی و اسم سامی

مضمون مشحون به لطائف واسرار کلام معجز آثار ملك جبار حیث قال عز و جل

الذین ان مکناهم فی الارض قامرالصلواة وآتوالزکوة وامروابالمعروف وینهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور .

مشعراست برآنکه خدام شریعت ونظام مدار مملکت توامانند واطراد اعمال و احوال دولت وانساق کار ملك وملت ومتلا زمان رونق امور اسلام جز به یمن شرع مصطفوی علیه الصلواة والسلام صورت نه‌بندد ورواج کاردین نبوی به‌غیر از سطوت دولت‌خسروی میسر نگردد .

بیت

هم ملك ز شرع سر بلندی دارد   هم شرع زملك ار جمندی دارد

روضهٔ ملك‌را طراوت سعادت جز از ترشح چشمهٔ ساردین چشم نتوانی داشت وچشمهٔ ساردین را بی آب تیغ سلاطین ظفرتمکین در جویبار سلطنت وچمنستان‌رعیت جریان نمی توان انگاشت .

شعر

سر سبزی نهال سعادت زباغ ملك   بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار
لیکن زلال چشمهٔ دین کی‌شود روان   بی یاری سیاست شاهان کامکار

چنانچه ازعادت پسندیدهٔ شاهان هیچ منقبت ستوده‌تر ازحفظ امور دینیه وضبط مصالح شرعیه نیست که دردنیا موجب دوام اقبال وانتظام احوال وفراغ بال است ودرعقبی مثمر نجات ونیل درجات امانی وآمال. بنابرین معانی واعتبار بهاین مبانی سزاوار منصب ارجمند سلطنت وجهانداری وشائستهٔ مرتبهٔ بلند حشمت ونامداری صاحب‌دولتی تواند بود که مطمح نظر کیمیا اثرش اعلام شریعت غرا باشد ومطرح ضمیر منیرش رفع لوای ملت بیضاء وهرگاه نهال امانی وآمال او درچمن دولت واقبال بالا کشد. بهترین ثمره‌اش اقامت به‌مراسم امر معروف ولوازم نهی منکر داند وچون روحهٔ سعادتش ازجویبار شوکت و اقتدار سرسبز وشاداب گردد دربهار نصفت ومعدلت شگوفهٔ رافت ومرحمت بشگفاند. حاصل سرافرازی همان شمارد که خارازپای افتادگان برآرد وپای سعی درطلب سروری به آن قصد کشاید که چارهٔ کار سرگشتگان ازدست قدرتش بر آید.

بیت

بود کامش از شاهی و برتری	رعیت نوازی و دین پروری
به احسان کند خاطر خلق شاد	جهان یکسر آباد سازد به‌داد

وبه‌دل حق منزل وخاطر قدس مشاکل همواره درمخاطبهٔ این مضمون باشد.

بیت

ترازین به آخر چه حاصل بود	که نامت شهنشاه عادل بود

غرض ازتذکر این حکایت وتقریر این روایت آنکه چون امر علیین مکان آنحضرت ظل الهی را بنابر وثیقت سابق ولیاقت لاحق ولیعهد وخلیفه نموده به‌صدر جنان خرامید ورتق وفتق امورات امارت‌را دربداقتدار اونهاده به‌روضهٔ رضوان چمید بعد از اتمام ایام تعزیه شهریار سکندروقار وخاقان فریدون اقتدار رؤسای جیوش نصرت خروش ومقدمان عساکرفتح پوش ازبرادران عزیزالقدر وسرداران شوکت‌نشان ذات‌الصدر را در بار عام‌طلبیده دراتمام مهام‌امارت وتشئید مبانی سلطنت طریق کنکاش ومصلحت درمیان انداخت وازابر عنایت جواهر این‌معنی فروریخت که اگرچه امیرعلیین مکان بندهٔ درگاه الله را به‌تفویض امورات ایالت سرافراز ساخته حضار مجلس‌را به‌خالق ارض و سماوات قسم‌داد که اگر درایالت دیگری خیرمخلوق‌الله دانند ویا به امارت‌من رضاء مند نه‌باشند به‌صریح گفته آن برگزیده راپیش آرند تااولاً نیازمند درگاه‌الله دست‌بیعت داده خدمتش را بجان‌ودل گزینند. همگان متفق‌اللفظ والمعنی به‌عرض‌رسانند که اگر چه طریقه و آئین طائفه علیه محمدزائی وبزرگان امارت‌پناهی بران رفته‌است که‌هرکه به‌سال بزرگتر است خطبه وسکه بنام‌او تزئین می‌دهند وتاج ودولت وافسر سلطنت برسراو می‌نهند اما براقتضای شرع مبین ومقتضای مذهب حنفی ومصلحت ورفاهیت عباد الهی مناسب آن‌است بلکه واجب چنان است که:

بیت

شائستهٔ تاج بختیاری	زیبندهٔ تخت کامگاری

شهریاری باشد که فروغ صبح عدالت ودین پروری از جبین مبین او مانند خـور شید خاوری واضح ودرخشان باشد ولمعهٔ نور نصفت ودادگستری از جبههٔ جلالت و ناصیه سروری اوچون بارقهٔ برق لایح وتابان .

بیت :

کسی بر سر نهد اکلیل شاهی　　کز و روشن بود نور الهی

وهر گاه که آئینهٔ تیغ ظفر پیکرش بمصقله تائید نامتناهی انجلا پذیرد درجام جهان آرای خاطر اوجز صورت نیك خواهی نقش نگیرد وچون تاج وهاج خلافت و کامگاری برفـرق فرقدسای خویش گذارد بزلال خنجر آبدار نهال عدل واحسان ونخل برو امتنان را سرسبز وشاداب دارد وچون ذات بابرکات این اوصاف راجامع است ونور عدالت و لمعهٔ نصفت ازجبین مبین ساطع ولامع وترویج دین اسلام وتقویت احکام نبی علیه الصلـوة والسلام خلعتی است برقامت ملا زمان حضرت دوخته وافسری است مکلل به اصناف لالی ودرر برای سر آنحضرت ساخته پس اولی وانسب آن مینماید که صحیفهٔ خطبه ازالقاب جناب مالك رقاب تزئین پذیرد وصفحهٔ دینار ودرم بنام نامی واسم سامی خاقان محتشم زینت وصباحت پذیرد پس طول کلام راهم برین انجام داده به تـاریخ غره محرم الحرام سنه ۱۲۸۰ هجری که این عبارت خیر الامراقی زمن مشعر ازان است . به اتفاق بی نفاق بر خواسته دست بیعت را دردست حق پرست آن حضرت نهادند وافسر سلطنت را برسر او گذاشته به پادشاهی برداشتند وآنجناب را که سروی درجویبار جاه وجلال مانندـداو بحد کـمال سر نکشیده واختری که ازاوج آمانی وآمال طلوع کرده بسان اوبه ذروهٔ ابهت واستقلال نه رسیده سزاوار تخت امارت وشائسته افسر سلطنت دانسته به تجدید سر انقیاد بر خط فرمان اونهادند وبه اتفاق تمام جمهور انام بیعت تازه کردند ومیان وزبان را به هوا خواهی وثنا خوانی بستند و لشادند .

مثنوی :

که ای فر فرخنده ات زیب گاه　　تـرا زیبـد آئیـن تخت وکلاه
دل مایکا یك بـه فرمان تست　　همه عهد ما زیـر فـرمان تست
همه بند گا نیم یزدان پـرست　　چه گیووچه گودرز و هر کس که هست

وامرای عظام وخوانین بااحتشام وسائر ارکان دولت جهت تهنیت جلوس مسعود رسومی که درآئین جلوس متعارف است به تقدیم رسانیدند وبه آنچه دسترس داشتند ازسیم وزر واسباب دیگر نثار پایهٔ خلافت سایه کردند وبه اتفاق ازروی وفاق .

مثنوی

زر و گو هرش بر سر افشا ند ند　　شهٔ نامور نام او خوا ند ند

وبه لقب امیر المومنین موسوم وملقب نمودند وروز جمعه خطیب جلیل القدر خطبهٔ غرا انشاء کرده صحیفهٔ آن را بنام خجسته فرجام و القاب کرام تزئین داد وروی زر را ازنقش این

بیت

زعین مرحمت کردگار لم یزلی　　معین دین نبی شد امیر شیرعلی

سر خروئی وعیار تمام یافت .

بیت

رخ خطبه رخشان زتعظیم ذکرش　　لب سکه خندان زتفخیم نامش

ومنشی درگاه صورت این معنی راقلمی نموده به اطراف واکناف فرستاد وآنحضرت مانند روح منور وعقل مصور افسر فرخندگی بر سر وقبای زیبندگی در بر سریر شهریاری ومسند جهانبانی را بهقدم همت بلند بی سپر گردانید وبهرعایت عدل واحسان رفعت منقبت ازحاتم ونوشیروان گذرانید وبه حسن عدالت ورعیت پروری وبه یمن نصفت وداد گستری اوبسیط زمین وزمان مقارن امن وامان گشت و کشت زار احوال عباد درجمیع بلاد از خار زار اصحاب عناد ایمن وسالم شد ونهال آمال اهل جهان ازترشح چشمهٔ عدل واحسان ورشحات جویبار بر وامتنان میوهٔ آرزو بار آورد وگلبن آمانی خواص وعوام باقطار امطار غمام انعام عام غنچهٔ مقصود کشاد .

مثنوی

به ظل عدل داد اسلام را جواب　　به موج تیغ داد اقلیم را آب

رعایت را نگهبان جهان کرد　　کرم را بر سیاست سایبان کرد

به عدل آرا نش نوبست این را　　نوازش بیش کرد اهل یقین را

نظر برزیر دستان آنچنان داشت　　که نتوان شکر آن را برزبان داشت

گل هفدهم

درذکر اهتزاز الویه نصرت انتما به صوب دارالقرار قندهار وازآنجا به مستقر الخلافت کابل صانها الله عن التزلزل

چون حضرت سکندر مرتبت از بند و بست ملك هرات فراغ یافت رتق وفتق ایالت آن را در قبضهٔ اقتدار فرزند ارجمند غرهٔ ناصیهٔ دولت و مردمك حدقهٔ امارت سردار محمد یعقوب خان نهاده امرای عظام وخوانین ذی احتشام چون سردار محمد علم خان وایشیك آقاسی عطاءالله خان وناظر محمد نعیم خان و جرنیل فرامرز خان بهمعهٔ سیزده هزار لشکر وبیست و شش ضرب توپ در خدمت واگذاشته به رعیت پروری وعدالت گستری امر فرمود و حضرت اعلی لوای نصرت انتما را در اهتزاز آورده کوچ درکوچ متوجه قندهار شد وچون ماه چتر فلك فرسا ازافق ناحیت روضه باغ طالع گشت سانحهٔ فرار سردار محمد اعظم خان بهظهور پیوست .

گل هجدهم

در ذکر فرار شدن سردار محمداعظم خان از اردوی خلیفهٔ زمان وامیر دوران بر ضمائر کیمیا مآثر اذکیا وخواطر قدسی مآثر فضلا ظاهر و بیدالایح وهویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی وبدرقهٔ رافت لم یزلی آفتاب دولت واقبال سعادت مندی را از افق فتح وفیروزی طالع گرداند ترا کم حوادث فروغ چهرهٔ باهرهٔ مطلوب اورا نتواند پوشید وهرگاه ارادت را بطهٔ پروردگار تعالی علو آکبیرا رایت خورشید و رایت دولتمندی را به اوج فلك نصرت وبهروزی رساند حجاب غبار نوائب شعشعهٔ آفتاب جمال مقصودش را در زیر نقاب نخواهد کشید وهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم وایده بجنود لم تروها از عسا کر ظفر مآثر عالم غیب بی شك وریب مدد یابد ودروقت ازدحام اعدا بروفق منطوق والله یؤید بنصره من یشاء مهر سپهر عاطف ومهربانی برصفحات وجنات روزگارش تابد پس از خلاف مدبری واز نفاق وشقاق منکری او را چه پروا :-

رلطف ازل هرکه یابد سپر	زسهم حوادث نه بیند ضرر
بیابد ز فضل الهی مدد	نه بندیشد از لشکر بیعدد
به وقت ضرورت زاوج سپهر	رسد بهر امداد او ماه و مهر
چونی بردمد از زمین نیزه‌وار	به بندد به خدمت کمربنده وار

نظیر این تقریر وشبه این تحریر احوال فرخنده مآل امیر جهانگیر است وشرح این حادثه ومجملی از تفصیل این واقعه آنکه بعد ازانکه آنحضرت از تدبیر مهمات سلطنت وجلوس همایون برتخت دولت فراغ یافت ودر ولایت هرات ازغایت عزوشرف بر مسند کامرانی وسریر جهانبانی تکیه فرموده ارادهٔ مستقر الخلافت مصمم ساخت و ایالات آن دیار را تفویض فرزند ارجمند شاهزادهٔ عالم وعالمیان نور دیدهٔ اعیان ابوالفتح سردار محمد یعقوب خان نموده پای سعادت را در رکاب نهاده وارد روضه باغ گردید برادر آنجناب سردار محمد اعظم خان که در وقت بیعت حاضر ودرساعت عهد ناظربود باجمعیت خود از اردوی کیهانپوی معلی بیشتر کوچیده درمیر داؤد منزل نمود وچون سرادقات جلال در میرداؤد می رسید او منزل شاه بید را مخیم ساخته منزل دیگر به ادرسکن رساند واز آنجا بطور یلغار گریخته براهی که موسوم به دولت آباد است سرادبار نهادوچون به موضع مذکوررسید اغروق خودرا با پیاده گذاشته باچند سوار رساله وسرکاری براه گلستان وسروند به ملك غور بالا شده از راه هزاره دوزنگی وبهسود سرپرشور را به حدود غزنین کشید مثل مشهور هذا اول قارورة کسرة فی الاسلام ظاهر نمود و چون ها بیل ابن آدم علیه السلام ابتدای مرگ درا بنی آدم نهاده مبداء قتل شد ازان روز تا قیامت هر مظلومی که بظلم مقتول گردد وبال آن بر ذمهٔ آن بی سعادت مقرر است چنانچه حق تعالی (ج) می فرماید من اجل ذالك کتبنا علی بنی اسرائیل

انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا. همچنین چون سردار مذکور بانی نفاق وشقاق شده تیغ تیز را درمیان اهل اسلام نهاد وفساد وفتنه را جویان شده ازدرگاه خلیفهٔ برحق روگردانید وازهمه وبال ونکال بد وراجع گردیده خودرا مطعون انس وجان ساخت لاجرم وسیعلمو الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون شامل حال او شد چنانچه ذکر یابد انشاء الله وطی به وادی بوار وقطع مراحل ادبار به جناح استعجال نموده تا خودرا به کابل زمین انداخته موجب افساد وخرابی آن بلاد گرد وچون به نواحی غزنین رسید درة التاج خلافت وگوهر درج امارت سردار عالی تبار سردار محمد علی خان علیه الرحمة والغفران که امیر علیین مکان در وقت یورش هرات نائب مناب ونواب مستطاب شهر کابل کرده بود از الهام غیبی و اشارات لاریبی برارادهٔ او مطلع شده در دو سه یوم بقدر بیست هزار مردم جراراز سواکین کوهستانات برخود جمع نمود وتهیهٔ اسباب حرب وتمهید امورات طعن وضرب خواست تا به مقابله شتافته خیال فاسد از سر وفکر باطل ازدل لاطایل او بیرون نماید لیکن خیر خواهان سریر خلافت و خیر اندیشان سدهٔ امارت عرض نمودند که این امر اگرچه برصواب و مسئله بی جواب است اما چون بی امر اولوالامر است حق آن مینماید که سبقت روا ندارد وتأنی وصبر را از دست نه نهند بنا برآن مداخل ومخارج و برج وبارهٔ حصن را بمردمان کاری محکم نموده منتظر الوقت نشست . سردار محمد اعظم خان چون برین امر اطلاع یافت تدارک مقابلهٔ اورا از حیز حوصلهٔ خود بیرون دیده بمجال زرمت شتافت وچون درزرمت رسید ازمردم آنجاحشری بهمرسانده بهوای حکومت کابل ازراه کوتل التمور بهلوگر نزول نموده علم مخالفت بر افراشت وبعضی از روسای قوم غلجائی را بوعد ووعید فریب داده شریک کار خود ساخت . شاهزادهٔ بلند اقبال چون براحوال او اطلاع یافت از کابل بعزم مقابله وارادهٔ مقاتله بیرون شده برای سردار فتح محمد خان که درین ایام وارد قلات شده بود نوشت که به سرعت هرچه تمامتر خودرا به کابل رساند سردار فتح محمد خان اگرچه بمرض ذات الجنب گرفتار بود اما لحظهٔ توقف روا نداشته روانهٔ کابل گردید وسردار محمد اعظم خان که بنا بررای فاسد خود وتحریص مفسدین حکومت کابل را برسیدن در قبضهٔ خود میدانست ودرذات مبارک شاهزاده والاتبار نیز جرئت مقابله نمی دید چون قضیه سمت عکس پذیرفت و شاهزاده را خواهان جنگ وطالب نام وننگ دید بدون استعمال ادوات حرب وبغیر ظهور طعن و ضرب راه فرار پیش گرفته روانهٔ زرمت بلکه تیه ظلمت گردید لهذا شاهزادهٔ همایون فال مظفرلوا مراجعت به کابل فرمود وچون احوال سردار محمد اعظم خان تا اینجا رسیدالحال عنان جواد قلم را به تحریر احوال خیر اشتمال آنحضرت منعطف ساخته در میدان نگارش آن جولان میدهد مجملش اینکه چون واقفان سریر خلافت بر فرار آن وخیم العاقبت مشعر گردیدند ازمنزل ضمیران سردار فتح محمد خان را درعقبش مقرر فرموده تاوی را دستگیر نموده جزای عملش درکنار نهد سردار فتح محمد خان براه کلان قندهار افتاده واو براه غور رفته بود بدست نیفتاد وسردار فتح محمد خان بعداز ورود قندهار

به‌قلات غلجائی که‌جای‌دادش بود رفت وار سوانح این ایام فرار سردار محمد اسلم خان بود که چون ساحت سبزوار مخیم بارگاه فلک اشتباه شد سردار محمد اسلم خان که‌به‌اغوای سردار محمد اعظم خان ازوقت جلوس همایون ارادهٔ گریز درسر داشت وسپاه خودرا خفیه ازراه کوهستان غوروهزاره به‌قلعهٔ دشت سفید که‌جای‌داد اوبود به‌سبب اموراتی که درایام محاصرهٔ هرات درحق بندگان حضرت از وی به‌ظهور رسیده ودرهراس بود روانه‌می‌نمود وخود فرصت‌را منتظر بود روبه فرار نهاده به‌دشت سفید گریخته سعادت ملازمت‌راازدست داد وبه‌حکم‌نص صریح :

لوخرجو فیکم مازادوا کم الاخبالا ولاوضعو خلالکم یبغون کم الفتنه. حضرت اعلی خروج ایشان‌را ازعنایات حق‌دانسته زیاده خاطر عاطررا به‌آن‌مشغول نساخت واز سبزوار به‌جناح استعجال طی منازل وقطع مراحل فرموده تشریف فرمای فراه گردید سردار محمدشریف‌خان را به‌حکومت آن‌محال سرفرازساخته روانه قندهار شد وبرلیغ همایون به‌اسم سامی اعنی ارجمند سردار محمدعلی‌خان‌ارسال‌فرموده ازفرارسردار محمد اسلم‌خان نیز مطلع‌ساخت وتاکیدا کیدنمود که‌تاورود بندگان اقدس‌در حفظت مستقر خلافت بیداردلی وجوانمردی بکاربرده‌ازطرف‌دشت سفیدباخبر باشد بنابر ان شاهزادهٔ همایون سردار فتح‌محمدخانرا بعداز ورود کابل بطرف‌چاریکار و کوهستان‌مقررفرمود تاازطرف سردار محمداسلم‌خان که‌دردشت‌سفید بود باخبر باشدوچون نیراقبال‌سعادت‌پرتو طلوع برساحت قندهار انداخت‌سردار محمدامین‌خان برادراعیانی آنجناب که‌قبل‌ازرحلت امیرعلیین‌مکان‌از اردوی کیهانپوی جداشده وارد قندهار گردیده بود اگر چه درباطن سرخلاف داشت مگر ظاهرا باجمیع امراء به‌استعجال مواکب اورا استقبال نموده به قدم عبودیت شتافت وو ظیفه خدمتگاری وطریقهٔ فرمانبرداری بجای آورده ازسعادت رکاب‌بوسی غایت‌شرف واستعباد یافت وآنچه‌از لوازم اکرام ومراسم اجلال‌واحترام تواند بود اقصی‌الغایته بجا آورد. آنحضرت باغ سردار کهندل خان که برسمت‌غربی قندهار واقع است مخیم سرادقات جلال ساخته‌در آن مکان مینونشان بارگاه فلک‌اشتباه برپا ساخت. روزدویم محفل عام ساخته اهالی وموالی ووضیع وشریف عالم وامی شهررا طلبیده بارعام‌داد چون هرکس فراخورقدر ومرتبهٔ خودجاه یافته قرارگرفت ازخزینهٔ زبان‌حقگوی قفل‌سکوت برداشته لآلی کلمات بدیع وجواهر قضایای حکمت ترصیع را زیب گوش سامعان نموده فرمودند. اگرچه‌والد ماجد نظام‌لآلی سلطنت را زیب دستار ماساخته وبه‌این امر خطیر مرا سرافراز فرموده لیکن‌اگر حضرات محفل‌پناه درگاه‌الله‌را معاف‌ساخته‌ودیگری ازبرادران و یاامرا و یاعلما ویارعایارا به‌امر امارت ممتاز نمایند اول کسیکه غاشیهٔ عبودیت اورا بردوش برداشته کمر خدمتگاری بربندد بندهٔ درگاه‌الله‌خواهد بود اول کسیکه به‌پاسخ آن‌حضرت شتافته به‌جوابگوئی جرئت نمود سردار محمدامین خان بود وچنان به‌عرض رسانید.

بیت

همه بندگانیم خسروپرست ... من و گیو و گودرز و هرکس که هست

بیت

سری که از تو بپیچد بریده باد چو زلف　　دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال

❀ ❀ ❀

جان کمروار برمیان بستیم　　کمر برمیان جان بستیم

سعادتمندی که عنایت ربانی منشور کامرانی اورا به توقیع اما جعلناك خلیفة فی الارض موشح گرداند ورایات آفتاب آیاتش را به موجب نرفع درجات من نشاء، به اوج جوزا و ثریا رساند و آن دولتمند به شکرانهٔ این نعمت همواره در کل افعال حسن احوال نیکوکاری شعار روزگار خویش سازد. ان الله لایضیع اجر المحسنین و به تمامی همت به آئین تقوی و پرهیزگاری پردازد. واعلمو ان الله مع المتقین. هر آئینه سرداران جهان غاشیهٔ اطاعت بردوش کشند و گردن کشان دوران سر مطابعت درطوق متابعت او نهند والحمدلله که ذات مجمع الحسنات متجمع این همه وصائف وفضائل اند پس به قدم شوق برخواسته دست بیعت را دردست مبارك نهاد بعده سائر حضار مجلس به بیعت آن حضرت شتافته برخود امیر ساختند وهفت بار فاتحه فاتحه نموده عهد موافقت بسته مجلس را به اتمام رسانیدند وروز جمعه سرحجر را ازالقاب آنحضرت به کیوان رسانده روی زر را ازاسم سامی عیار کامل دادند. آنجناب درتزك مبارك نوشته که چون وارد قندهار گردیدیم وضع سردار محمد امین خان را منقلب یافتم دانستم که خیال خودسری دارد. اماچون مهمات دیگر مدنظر بود متوجه احوال او نشدیم وپرداخت کار او نه نمودم بلکه حجت را براو تمام نمودم.

وبعد از تجدید بیعت وتمهید امورات واسباب سفر باظفر ازقندهار کوچ فرموده باسپاه ظفر طراز روی مکنت واقتدار بصوب مستقرالخلافت مانده لوای زونگار افراخت لاجرم به هر منزل که نزول می فرمود هاتف غیب این سروش به گوش هوش میرسانید که.

بیت

به هر جانب که رو آری به تقدیر　　رکابت را بود دولت عنان گیر

وازهر حمله که نهضت می نمود مبشر اقبال به استقبال موکب فرخنده مال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید:

بیت

بهر منزل که گردد جلوه گاهت　　شود دیهیم شاهی خاك راهت

چون رایت نصرت شعار محفوف به عون عنایت آفریدگار و محفوف به تائید حضرت پروردگار به حوالی غزنین رسید معلوم شد که سردار محمد اعظم خان در محال زرمت به تهیه اسباب خلاف سرگرم است وفکر تحصن قلعهٔ گردیز دارد لهذا خصم مادهٔ افساد اورا اولی دانسته اغروق را به مستقرالخلافت رخصت فرمود وخود بصوب زرمت عنان تاب گردید تاآن صید رمیده را بدانهٔ احسان رام ساخته تخم خلاف را ازسینهٔ پرکینهٔ او بیرون کنند ونهال وفاق را به آب رافت درساحت دل او سرسبز نمایند وچون به حوالی قلعهٔ زرمت رسید ملازمان رکاب معلی را نیز گذاشته چون شیر گردون فرداً درساحت قلعه قدم نهاد سردار محمداعظم خان بعداز تنبیه براین امر نادر سراسیمه شده لاعلاج به قدمبوسی اقدس

شتافت سایه وار در پایش افتاده خاک نعلین مبارک را طوطیای دیده‌ مردیده خلافت ساخت آنحضرت دست رافت برسرش کشیده به انواع تلطف ورافت واقسام دلداری و عطوفت ویرا نواخته فرمودند که اگر بن تخائف وضدیت برای عروس بی‌وفای امارت باشد سه طلاق به گوشهٔ چادرش بسته من بعد رجعت نخواهم نمود بر خواسته تا باتفاق به مستقر الخلافت رفته برادر گرامی سردار محمد افضل خان را از بلخ طلبیده بر سریر خلافت نشانیم وکمر درخدمت گاری وی بسته برای آرامی عبادالله جان سپاریم واگر خود هوا خواه سلطنت باشد حق الحال تاج عمارت از سرفرود آورده بر فرق گذاریم متوجه ازار عبدالله نباید بود که عاقبتی وخیم دارد وتخم نفاق را درساحت سینه نباید کاشت که جز بار ندامت واستیصال نخواهی برداشت نه بینی که حضرت آفریده گار در محکم تنزیل ازخلاف نهی فرموده حیث قال ولا تکونوا کالذین تفرقو واختلفو من بعدما جائتهم البینات واولائک لهم عذاب عظیم .

ازغم خلاف چه بنیان مشیدالقواعد بانهدام رسیده وازصرصر نفاق چه کاخهای رصین وحصن حصین خاندان متین ازپا درافتاد، مصراع : آری به اتفاق جهان می توان گرفت .

بعد از گذارش این ماجرا سردار محمداعظم خان خودرا به تعرض انداخته سعادت لزوم رکاب را ازدست داد وپسرخود محمد سرور خان را درخدمت وملازمت آنحضرت مقرر نمود آنجناب اگرچه به‌عین الیقین می دانست که از سرنفاق بر نخواسته مصلحتاً للوقت بهمین کار از وی اکتفا کرده روانهٔ کابل گردید بتاریخ شهر ج سنه ۱۲۸۰ ساحت بالاحصار را بشرف قدوم مشرف ساخت وعرصهٔ آن دیار فرخنده آثار ازلوای ظفر انتما گلشن گردیده ودیدهٔ اهالی آن بقعهٔ جنت آثار ازغبارچشم شهریارروشن گشت وبزبان امتجار وظائف حمد پرورد گار بجای آورده جهت تهنیت قدوم سعادت لزوم لا لی آبدار این مضمون را در رشتهٔ نظم کشیده برسم تحفه وایثار نثار نمود .

بیت

المنت لله که آن خسرو دوران آمد به خدا درتن افسرده دگر جان آمد

آن سهی سرو که ازباغ بیرون آمده بود به تماشای خزان پس به گلستان آمد

چون بفر دولت واقبال درمقر عزو جلال قرار گرفت بساط انبساط عدل گسترانیده بنای تعدی واساس ظلم بکلی ویران گردانید وسران لشکر وروسای عسکر که درین سفر در رکاب معلی بودند هریک را ازانعام پادشاهانه واکرام خسروانه خوشدل ساخته پایه ورتبهٔ ایشان‌را ازاوج آسمان و ذروهٔ کیوان گذرانید وهم درین ایام پلتن سردار فتح محمد خان که درسفر زرمت ملازم رکاب معلی بود درچار یکار بخدمت او مرسول داشت وچند یوم بعد دوپلتن را بمعهٔ چهارتوپ بافسری جرنیل فریدون خان ومیر آخور احمدخان برای اوفرستاد وحکم قضاء توام بنفاذ پیوست که متوجه دشت سفید شده درقمع وقلع سردارمحمداسلم خان سعی مشکور بجای آرد از حسن اتفاقات این ایام خجسته فرجام فرارشدن پلتن سردار محمداسلم خان است مجمل این مفصل آنکه سردارمحمداسلم خان

چون از اردوی کیهانپوی حضرت اعلی فرار شده در دشت سفید رسید بعضی از خواص خود را در نزد سردار محمد افضل خان در تخته پل فرستاده اظهار نمود که سردار محمد اعظم خان از آن طرف و شما و من ازین طرف متوجه مستقر الخلافت شده تا ورود موکب همایون بندگان اقدس تخت کابل را متصرف شویم و نیز برای سردار محمد اعظم خان از مال خود مبلغ شصت هزار روپیه فرستاد تا مستعد شده لشکرکشی به طرف کابل نماید سردار محمد افضل خان از امساك طبیعت و جبن جبلت به لیت و لعل و امروز و فردا گذرانیده کاری از دستش برنمی آمد و سردار محمد اعظم خان چون تهمتنی و بهادری شاهزادهٔ رستم سیرمد نظر داشت دست به کار نمی توانست نمود و چه سردار محمد اسلم خان را غنیمت شمرده هردم راه دم و اپسین می شمرد تا شهربار جهان قریب مستقر الخلافت رسیده هریکی بر جای خود افسرده و پژمرده ماند و چون خبر اطاعت سردار محمد اعظم خان به سردار محمد افضل خان رسید اگرچه در باطن خلاف را مکنون داشت به ظاهر جمیع رعایا و سپاه را در عیدگاه تخته پل جمع کرده خطبه را باسم سامی آنحضرت خوانده روی زر را از القاب همایون عیار کامل بخشید سردار محمد اسلم خان در دشت سفید تنها مانده غریق لجهٔ حیرت گردید علاوه بر آن آمد آمد سردار فتح محمد خان صماخ گوشش را برمیدرید درین اثنا پلتن او که در دشت سفید عضد از بود خواهش تنخواه نمودند اگرچه ششماهه مواجب ایشان را یکجا داد مگر ایشان به اتفاق طلاق ثلاثه را به گوشهٔ چادر نوکری او بسته روانهٔ کابل شدند و به استسعاد شرف عتبه بوسی درگاه واقفان سریر اعلی رسیده در سلك ملازمان منتظم گردیدند و از سحاب مکرمت غریق بحر دولت و سعادت شدند و چون سردار فتح محمد خان نزدیك دشت سفید رسید سردار محمد اسلم خان ابواب فلاح و طرق نجات را برخود مسدود دیده التجاء به سردار محمد افضل خان برد مومی علیه نیز بقدر چهارصد نفر جزایرچی را برای او فرستاد و به رسیدن جزایرچیان عیال و اموال خود را از قلعه برداشته راه فرار پیش گرفت و قلعه و چپه خانه را به آتش خراب نموده خالی گذاشت خود روانهٔ ترکستان شد و چون سردار فتح محمد خان وارد آنجا شد میرآخور احمد خان اسحاق زائی و شاه پسند خان مسیح زائی و ملك شیرگل خان و سرفراز خان غلجائی را با هزار نفر جزایرچی مقرر قلعهٔ مذکور نموده روسای قوم هزارهٔ نکودر و غیرهم را دلاسا نموده بخلعت فاخره مباهی ساخته درخدمت امرا مقرر فرمود و باعساکر منصور در عین زمستان و کثرت ریزش برف و باران به محنت فراوان خود را بشرف عتبه بوسی معلی مشرف ساخت و نوازش تمام یافت .

گل نزدهم

در ذکر اطلاع یافتن آنحضرت بر مکر و خدیعت سردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان

بر ضمیر نکته پذیر و خاطر قدسی سمیر ارباب تدبیر که قدوهٔ عقلای عالم و خلاصهٔ فضلای بنی آدم اند پوشیده و پنهان نخواهد بود که هر آفریده که از روی صدق و راستی

قدم برجادهٔ خدمت گاری وطریقهٔ چاکری وفرمان برداری نهاده برآن راسخ وثابت بود روزبروز برمدارج دولت ومعارج سعادت ترقی فرمودوهرکی خیال کج رابه‌خودراه داد و از شیوهٔ‌راست پای بیرون نهاد بالضروره درورطهٔ هلاك افتاد آری .

و لا یحیق المکرالسیء الا باهله

رباعی

برسید زمن یکی که این راه چون است   گر راست روی مبارك ومیمون است

ورزانکه بر طریق نا شائسته روی   آن جا زهزار نیزه بالا خون است

تحریر این حکایت وتقریر این روایت آنکه بندگان حضرت اعلی که اعلام خیام دولت واطناب سرادقات سلطنت او به اوتاد ثبات محکم باد در تزك مبارك خود بیان این مدعا وتحریر این ماجرا بدین نمط ادا فرموده که چون فصل ربیع سنه ۱۲۸۰ داخل گردید وازفیض بهاروضع دوران درانقلاب ومزاج اخوان در اختلاف یافتم دانستم که خیال سرکشی وبغاوت جوشی دارند مصلحت چنان دیده بودم که چون راه ترکستان از برف خلاص شود سردار محمد افضل خان را ازبلخ طلبیده امر امارت را قلادهٔ گردنش نموده جانشین والد ماجدمرحوم نمایم و خود اطاعت اورا قبول کرده هرچه امرنماید بعمل آرم درین اثنا کواغذات اوگرفتار شده بدست بندهٔ درگاه‌الله رسانیدند که برای ناظرحیدرخان آدم خود که درزمستان به کابل آمده نوشته بود مضمون اینکه نگاشته بودی که آنچه وجه نقد که بجهة برادران وخوانین فرمایش کرده بودند رساندم وبالله قرآن مجیدمهر کرده وعهدوپیمان بستم و مقرر نمودند که برسیدن سردارمحمدافضل خان امیر شیرعلی خان را جواب داده او را به پادشاهی برمیداریم این معنی موجب نهایت استغراب گردید که مصرع . من در چه خیالم وفلك درچه خیال .

ومقرون این حال پسرمحمد اعظم خان نیزراه فرار سپرده شریك بغاوت پدر شده باو پیوست .

سردار محمداعظم خان باوجود آن که چندبار امور ناشائسته وافعال نا بائسته از اوبه وجود آمده بود آن حضرت بنابر کمال مرحمت وغایت عاطفت درین معنی صبر وتانی کار می‌فرمود وهمواره انواع نوازش و اصناف عواطف غائبانه دربارهٔ اواظهار می‌نمود اما او بحسب سودای فاسد استقلال حکومت که دردماغ جای‌داده بود در تهیهٔ اسباب بغی وطغیان می کوشید وهرچند امارت پناهی وحضرت ظل الهی او را ازطریق عناد به جادهٔ صلاح وسداد دلالت کرده شومی تمرد وطغیان ونحوست سرکشی وعدوان بدو بازمینمود جهة آنکه فسادِدماغ اوازدرجهٔ علاج گذشته بود شربت‌های نصائح ومواعظ اورا سود نداد ودراین ایام‌صورت خلاف که‌درباطن خویش مستور داشت به تجدید چهرهٔ یقین بر کشود اجمال این مفصل آنکه ازمحال کرم ایلچیان چرب‌زبان ومردم سخندان رادر پنجاب به خدمت نواب منکمری صاحب گورنر پنجاب فرستاد التماس نمود که امیر علیین‌مکان رعایت بجانب شیرعلی خان کرده‌وی‌را ولیعهد ساخت وحقوق بزرگی بنده وبرادرم سردار

محمد افضل‌خان را تلف نمود ومحروم کرد چون معتمدان دولت انگلیسه‌را معلوم است که سردار شیرعلی خان همواره بدخواه دولت انگریزمی باشد ومن همواره نیك خواه ودوست بوده هرگاه سرکار انگریز مدداین جانب نموده رعایت فرماید مادام‌الحیات شیوهٔ خدمتگاری وطریقهٔ چاکری ازدست نخواهیم‌داد ونصارای دیگر چنانچه حاکم پشاور وغیره به‌دادن رشوت ومواعید یار خود ساخته همواره تحریص گورنر مذکور برامداد اومی کردند وگورنر مذکور ازمستقیم المزاجی اکثر گوش به‌سخنان بیهوده ایشان نمی کرد آخرچون قال‌وقیل ازحد گذشت گورنر مذکور نواب عالی جناب نواب‌علی رضاء خان افشار که‌ازمردم کابل می‌باشد در حضور خود طلبید. درین خصوص ازوی مشورت طلبید نواب علی‌رضاء‌خان به‌عرض رسانید که امنای‌دولت انگلیسه را برامیر بی نظیر علیین مکان ظن تاچه‌حدبودگورنر موصوف فرمود که‌انسان کامل زمانه‌خود واگر فرد اول ازبنی‌نوع انسان گفته نشود دویم به‌یقین توانی گفت نواب بر خرد عرض نمود که قضیهٔ مسلم الثبوت درنزد جمیع عقلا است که‌هر کس به اولاد خود از دیگر ان داناتر است پس بحکم .

فعل الحکیم ولا یخلو عن‌الحکمة خورده بررای باثواب اونتوان گرفت ونیزحکومت طائفه افاغنه برچهارامر موقوف است‌اول آنکه حاکم هم دین رعیت باشد دویم اینکه رعیت ازخواص وعوام برزن و فرزند خود ازحاکم مامون باشد سوم آنکه امرای حضور دروقت دربارعام از فحش‌گوئی حاکم مصون باشند چهارم آنکه بر مال کس چشم ندوزد امیر شیرعلی‌خان مومن وسنی پاك دین‌است وطائفهٔ افاغنه نیزکلهم سنی اند واگر رعایت حقوق شرعی حرم‌محترم نکنندازعلو همت‌داخل حرم سرا نخواهدشد معاذالله چه‌جای محرمات ومنهیات است‌وزبان دربیان را به‌جزاظهارحق آشنا نساخته اگر شخصی را ارادهٔ قتل‌نماید دراقران وامثال وی به کلمهٔ ترش منفعل می سازد ودر نظر کیمیا اثر ربع مسکون نقطهٔ وحاصل دنیا صدقهٔ‌لك درنظرش لك است وهزار کمتر از دینار آنچه به‌عرض رسید مشت است از خروار ویکی از هزار اگر ملائح آن جناب بر شمارم دفاتر خوانده باشم .

بیت

گرآن جمله‌را سعدی انشاء کند   مگر دفتری از نو املاء کنند

وچون گورنر بهادر ازنواب علی‌رضاء خان این فصل اصغانمود بررای حق نمای‌او آفرین خوانده رخصت انصرف داد محرر این اوراق مولوی نور محمد قندهاری چون درآن آوان یعنی فصل بهار وتابستان سنه ۱۲۸۰ درکوه مری‌پنجاب طرح اقامت‌داشت وباوزیر گورنر موصوف رکس صاحب نام معرفت به همرسانده رفت‌وآمد می‌نمود روزو شب‌این مکالمه درپیش می آمد بنده از محاسن ومحامد امیرصاحب سریر آنچه میدانست به‌عرض می‌رساند دروقت عرض نواب علی رضاء خان رکس صاحب نیزحاضر بود وبعرض گورنر رساند که شخص فهیم از آن ملك در نزد اینجانب آمد ورفت دارد ورای اوبا عرض نواب موافق‌است گورنر فرمود که فردا آن آدم‌را که‌درحضور بیاورندچون بنده‌در نزدگورنرجنرال حاضر گردید .

بدون اطلاع برعرض نواب علیرضا خان آنچه او به‌عرض رسانده بود بنده نیز
معروض نمود از توافق کلامین گورنر نهایت خوشدل شده رکس صاحب را فرمود که ایلچیان را
مرخص نموده من بعد کسی این قضیه را به‌عرض نرساند که آنچه امیر علیین مکان به عمل
آورده خیر تمامی افغانستان می‌باشد چون ایلچیان در کرم می‌رسیدند بنده به کابل رسیده
شرف عتبه بوسی درگاه فیض اشتباه یافته ماجرا را به‌عرض اقدس رسانید و به تحسین
و آفرین از زبان حق ترجمان سرفرازی یافت ثانیاً معروض نمود که ایلچی معتمد در نزد
گورنر مسئول باید تا تجدید عهد قدیم به‌تقدیم رساند بنابران سردار محمد رفیق‌خان را
در موسم خزان مقرر فرموده مشارالیه در پنجاب رفته عهد لاحق را با معتمدان دولت
انگلیسیه به‌سابق اتصال داده در ادنی ایام شرف ملازمت دریافت وچون سردار محمداعظم خان
از امدادات نصاری مأیوس گشت با ضعیف‌الایمان کابل خفیه نویسی پیش گرفته شرکاء بغاوت
خود می‌نمود و پسر خودرا که در رکاب معلی ملازم کرده بود طلبید و آن بی سعادت
نیز راه فرار سپرده به‌او پیوست و نیز تحریص سردار محمد افضل خان نموده تا بر کابل
لشکرکشی نماید. بعد از ظهور این امورات که عدوان و تعدی او اظهر من الشمس و ابین من الامس
گردید آنحضرت ارکان دولت و اعیان حضرت را طلبیده به فحوای و مشاورهم فی الامر
طریقهٔ مشورت پیش گرفته برزبان گوهر افشان گذرانید که تدبیر مصالح مملکت و اندیشه
در امورات دولت آن وقت باید کرد که دستگاه اختیار فراخ باشد نه آن زمان که موزهٔ
تدبیر به‌پای خرد تنگ آید غرض آنکه مدت مدید وعهد بعیداست که آثار مکروخدیعت
از صفحهٔ اخوان مشاهده می کنیم وداعیهٔ خلاف وفساد از حرکات و سکنات ایشان به‌دیده
بصیرت می‌بینیم و اسباب که باعث اقدام بر انعدام ایشان است مرةً بعد آخری و کرةً اثر
اولی از ایشان سر برمیزند ودرین مدت مرور که مؤاخذه نمی کردم وتغافل وتساهل می‌ورزیدم
سبب آن بود که نمی‌خواستم تا نام مخالفت برایشان نشیند لیکن چون مواد نزاع وخلاف
درباطن ایشان استیلا دارد بعدازین هیچگونه محل اعتماد را نشاید ومبادا که فتنهٔ بزرگ
وفساد سترگ سر برزند وآتش شرار هرچه تمامتر اشتعال
پذیرد زآن زمان بر خاطر دریا مقاطر غباری پیدا آید
که برخاستن آن در زنگار خانهٔ خیال صورت نه بندد ودست تدارک وتلافی بدامن آن
نرسد پس جهت مقدمات سابقه ونیکخواهی مسلمانان ورعایا مناسب آن ولایق چنان
می نماید که قلم نسخ بر دیباچهٔ کامرانی ایشان نهاده آوارهٔ دشت ادبار و سرگردان
وادی بوار گردند ویا رقم قتل و انعدام بر صفحهٔ حیات ایشان کشیده شود مصراع :
بداندیش هم در سر شر شود .

وان قاتلوکم فاقتلوهم خود شاهد این معنی است چون آنحضرت این درر منثور را
نظم فرمود واقفان سریر اعلی برای عالم آرای هزار آفرین و نهایت تحسین
نمودند لهذا امتثال لازم الامتثال والا نشان اصدار یافت

که گوهر درج خلافت ومنیر برج سلطنت فرزند ارجمند سردار محمد علی خان وشیر بیشهٔ شجاعت ومردانگی ودردرج وزیری سردار فتح محمد خان باعساکرشایان وتوپخانهٔ نمایان متوجهٔ ترکستان شده تاورود یرلیغ همایون دربامیان توقف نماید وشاهزادهٔ بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان باجیوش نصرت خروش به سپه سالاری معتمدالدوله سردار محمد رفیق خان متوجه استقبال سردار محمد اعظم خان گردیده دود از دمار اوبرآرند وسرادقات پیشخانه را درمحال سیاه سنگ برپادارند در موسمی که هنوز برف گذار نیافته بود ازمستقر الخلافت بیرون شده عز نزول درسیاه سنگ ارزانی فرمود .

کل بیستم

در ذکر توجه شاهزادهٔ بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان و سردار محمد رفیق خان با سپاه فراوان ولشکر نصرت نشان بصوب کرم واستیصال سردار محمد اعظم خان .

راویان خجسته بنیان ازبیان این واقعه چنان روایت کرده اند که حضرت اعلی میخواست که همواره لوای جهان کشا بر اوج فلک پادشاهی برافرازد وچمن احوال عباد وعجزه وضعیفان هربلاد ازخارتعرض وتغلب ار باب عناد پیراسته سازد وچون فتنه جوئی سردار محمد اعظم خان به تواتر معروض رای انور گردید اولا مخلص بلااشتباه عالیجاه ارسلاخان سلیمانخیل را باجمعیت خودوجمعی از جزائرچیان مقررفرمودتاخودرا به قلعهٔ گردیز رسانده درحفاظت آن سعی جمیل مبذول دارد وثانیا معتمدالدوله سردار محمدرفیق خان را با جمعی دلاوران پرخاش جوی ومبارزان سخت روی مقرر فرمود تا ازراه لهوگر رفته در استیصال باغیان ورفع فتنه وفساد متمردان سعی وکوشش نموده ساحت مملکت را از خار وخس وجود ایشان به جاروب تیغ تیز مصفا سازد وشاهزادهٔ والاتبار سردار محمد ابراهیم خان را که حاکم غزنین بود حکم شد که از آنجا ازراه زرمت متوجهٔ محال کرم شده به سردار محمدرفیق خان ملحق گردد امتثالا لامر سردار ظفرشعار ازغزنین ولشکر نصرت آثار ازکابل کمرکینه تنگ بربسته وبازوی جنگ وستیز ازهم کشاده درموسم اول بهار سنه ۱۲۸۰ متوجه صوب کرم شدند وبه تعجیل تمام راندند سردار محمد اعظم خان چون برتوجه لشکر باظفر مطلع گردید حرکت مذبوحی پیش گرفته دوهزار کس راازیمتن وجزائرچیان معهٔ دو عرابه توپ قاطری ودو ضرب شاهین به سرکردگی حسین علی خان کرنیل وسیدال خان کمیدان وناظر عطا محمد خان مقرر نموده تابه مقابلهٔ سپاه منصور شتابند وچون سردار محمد رفیق خان ازراه پاتخواب لهوگر به موضع آخند خیل رسید منهیان خبر آوردند که سپاه سردار محمد اعظم خان از راه دری خولی یعنی سه دهنه به موضع سرکی رسیده منتظرمقابله نشسته اند سردارمحمدرفیقخان حصهٔ ازفوج خود را امر نمود که پیشتر قدم نهند ایشان درعین ریزش برف وقت شب از کوتل شترگردن عبور نموده به قاسم خیل رسیدند قراول لشکر دشمن که تااینجارسیده

بودند راه فرا رسپرده بجای ایشان عساکر منصور شب به سر برده فردا روانهٔ سرکسی
شدند وچون دراثنای راه کوتل صعب الورود بود ومشهور بهسرکی فرنقین را خیال ضبط
آن شد ازعنایت الهی ومدد طالع ظل سبحانی عساکر منصور پیشتر رسیده چون عقابان
تیزبال برسر کوتل برآمدند صعود موافق همان وهبوط همه هزیمت مخالف همان دلاوران
عرصهٔ جنگ بهتعاقب هزیمتیان شتافته نهصدنفر ازایشان دستگیر نموده احمال اثقال اردورا
به تاراج بردند باقی پراگنده شده بعضی بطرف سردار محمد اعظم خان وبرخی به
کوه سفید گریختند. بعد از انهزام اعدا سردار محمد رفیق خان نیز رسیده
بهاتفاق روانهشدند واز کوتل پیوار عبور نموده بهمنزل علیخیل رسیدند. در اینجا سردار
محمدابراهیمخان بهایشان ملحق شده روانهٔ قلعهٔحیت خیل شدند چون درآنجا رسیدند
ازتعب سفرمقدمهرا بهفردا موقوف نمودند ونمازپیشین همانروز سردار محمد اعظم خان
سپاهخودرا حکمداده کههرکس نانسهشبه پختهمهیا دارند وقت شب سپاهرا که بقدر شش
هزارنفربودند برجا گذاشته باچندنفر خوانین راهفرار پیش گرفت وباقیسپاه شیپور نظامی
بهطریق سلامیزده امانخواسته ضمیمهٔ لشکر منصور گردیدند. سردار محمد ابراهیم خان
مانند اجل موعود که حصن وجودرا رخنه زد ودیوار ناپایدار حیات را ازپای در اندازد
ازعقبرسیده متروکات اورا وارث بالحق گردید آنچه تعلق بهامورات سلطنت داشت ضبط
نموده باقی برسپاه معاف فرمود وچون آن گمنام وادی حرمان آوارهٔ دشت ادبار گردید
ملک کرمرا درضبط آوردهٔ شاهزادهٔ بلنداقبال درقلعهٔ کرمنشست وسردار محمدرفیق خان
برای آرامی رعیت تامحال خوست رفته رعیترا تسلی داد وسیدحسام الدین را درآنجا
حاکم نمودهوابس بهخدمتشاهزاده رسیداز آنجا باعساکر منصورمتوجه عتبهبوسی گردید
تعزمن تشاء وتذلمن تشاء

گل بیست ویکم

درذکرتوجه رایات عالیات بصوب ترکستان واستیصال سردارمحمدافضل خان ازتفضلات خالق منان

قالرسول صلیالله علیهوسلم الجنة تحت ظلال السیوف مضمون حدیث خجسته مئاب آنکه
مالکالملک تعالیوتقدس فردوس اعلیرازیرسایهٔ تیغ برق نمایخواقینمعدلت آئین ودیعت
نهاده وابواب فرحت افزای خلد برین رابهشمشیر جهان کشای سلاطین عدالت قرین برروی
تابعان شرع پیغمبر کشاده وازفحوای فرخندهادایاین کلام بلاغت نظام صورت این معنی
چهرهمی نماید که نهال آمانی وآمال راسر سبزی ازترشح چشمهٔ تیغ آبدار است وشاخ
مرادواقبال را تازگی ازجویبار شمشیر آتش بار کسیسربه اوج مقصود کشد کهبی ترس
وبیمقدم درمعرکهٔ کارزار ماندوبه کوشش کسی بوستان مملکت جهاندرتحت تصرف آید
کهدر عرصهٔ رزمگاه از تیغ بلا روی نگرداند.

ر باعی

چون مهر هر آنکه تیغ برسر نگرفت | سر تا قدمش سپهر در زر نگرفت
تا دل بـه جفای خار گلبن ننهاد | گل پیرهنی چو غنچه در بر نگرفت

مصداق این احوال ومصدق این مقال احوال همایون فال امیر باعز واقبال است بیان این سخن آنکه دران آوان که حضرت سکندر مرتبت فرزند ارجمند سردار محمدابراهیمخان را برای قلع وقمع سردار محمد اعظم خان مقرر می نمود آمد آمدسردارمحمدافضل خان گوش زد عام وخاص شده بود که به اغوای برادر خود سردار محمد اعظم خان با لشکر فراوان وعساکر بی پایان متوجه کابل است . بنابران برخاطر مبارك الهام پذیر اشراق این معنی شد که اولا استیصال او که همخانه وهم بساط است لازم آنکه متوجه دشمن بیرونی باید . پس سردارمحمدابراهیمخان را بصوب کرم مقرر فرمود وسردارمحمد علیخان وسردار فتح محمد خان را با دوازده هزار نفر سوار وپیاده و توپخانه به بامیان در سول داشته خود حضرت اعلی نیز سرگرم تهیهٔ اسباب سفرترکستان گردید وسرادقات پیشخانه را بیرون کشیده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که تواچیان بهرام نشان در ممالك محروسه رفته جار رسانند وسپاه ظفر پناه را عنقریب قریب بهمعسکر همایون آورده ضمیمهٔ جیوش نصرت خروش گردانند چون تواچیان فرخنده نشان متوالی و متعاقب به اطراف وجوانب جار رسانیدند که سپاه ظفر انتساب استعداد یورش ترکستان کرده بدرگاه فلك اشتباه جمع آیند ومهما امکن سرعت سیراز باد شمال وام نموده اصلا توقف ننمایند. خواتین باعزوشان وامرای حشمت نشان ازهر دیار روی توجه به معسکر با فتح و ظفر گذاشته در پایهٔ سریر کیوان نظیر جمع آمده بازوی جلادت ودلاوری بر افراشتند .

مثنوی

بفرمان خان سکندر مکان | سلیمان نشان وفریدون زمان
روان شد زهر جانب لشکری | ستیز نده خیلی زهر کشوری
زهر سو به ار دوی والا اساس | رسیدند گردان آهن لباس
چو دریای کین موج افگن همه | گروهی به سختی چو آهن همه
به مردانگی هریکی صف شکن | سپاهی قوی هیکل و پیل تن

بعدازانکه سپاه ستاره اشتباه ولشکر باعزو جاه درموکب فلك اقتدار قرار یافتند حضرت مالك رقاب بتاریخ ؟ سنه ۱۲۸۰ بیرون شهر کابل در موضع سیاه سنگ نزول فرموده رایات جهانتاب را بدرزده ماه بر افراشت وسراپردهٔ شاهی به ایوان کیوان وفرازآسمان رسانیده فدویان جهان نثار ومبارزان جان شکار هم دران منزل به سعادت دست بوسی استسعاد یافتند .

مثنوی

چوسرداران به خدمت سر نهادند | رسیدند و به پایش بوسه دادند
شه ایشان را برون ازحد کرم کرد | به پرسش هر یکی را محترم کرد
چو با بختی چنین دمساز گشتند | سعادت را ازان همراز گشتند

وآنحضرت آئین طوی کرده جشن خسروانه وبزمی پادشاهانه مرتب داشت ودران مجلس خاص بیان یك جهتی واخلاص واظهار هوا داری واختصاص بسائر برادران وعزیزان و امرا وخوانین نموده درباب ضبط امور مملکت وبختیاری وتنسیق مهمات سلطنت وشهریاری فصلی پرداخته ازجانب مخالفان سخن درمیان انداختند . بعدازگفتگوی بسیار حضرت کامکار زبان گوهربار بگفتار درآورده فرمودکه مناسب آن مینماید که راویه ظفر انتما در اهتزاز آورده ازینجا کوچ فرمایم تا خصم را در ملکش دریافته سزای اورا در کنارش نهیم بنابران .

مثنوی

سکندر لقاء شاه جمشید بخت	مظفر لواء شاه خورشید تخت
برافراخت رایت چو رخشنده مهر	به قهر عدو بر فراز سپهر
بجنبید با خیل و نصرت قرین	بدانسانکه در جنبش آید زمین
صفیر نفیر از ثریا گذشت	علم را سراز چرخ والا گذشت
خروش دهل شد بلند آنچنان	که در چرخ گردید ازو آسمان

وبرلیغ همایون به اسم امرائی که درقلعه دشت سفید زمستان را بسر برده بود عز اصدار یافت که ازراه سیغان وارد بارگاه شده سنگری چون سد سکندر بر پا دارند حسب الفرمان امرا رفته درموضعی که تنگنای دره است سنگر ساختند ودهن دره را بران یاجوج صفتان وماجوج سیرتان بسته نمودند . الحال احوال خیر اشتمال بندگان حضرت اعلی در اینجا موقوف داشته به تحریر طغیان سردار محمد افضل خان پردازم . روات صادق الکلام ومخبرین راستی پیام روایت این ماجرا واخبار این مدعا برین نمط ادا نمودند که چون سردار محمد افضل خان خیال لاطایل بغی وعدوان را در سر جا داده بر نقض عهدو بیعت که به اجرای سکه و خطبه وبه ارسال رسل با خلیفه بسر حق بسته بود اقدام نمود و درخیال لشکر کشی وفتنه جوئی شده وبال ونکال آنرا بخودعائد ساخت. حفظ ترکستان وپیش بردن مقدمه ازحوصلهٔ خود فراتر دیداول امیرهای ترکستانرادر خان آباد برخود جمع نموده عهدوپیمان را درمیان آوردند وملك بدخشان را بمیرحکیم خان واندخوی را بمیرغضنفرخان ومحال قدغن که عبارت ازغوری وبغلان وقندوز وخان آبادوخوست واندراب و؟ وتالقان است بمیر اتالیق خان ، آنچه که سابق درتصرف جابدا سردارولی محمد خان وفیض محمدخان برادران حضرت اعلی بودبه جهت آنها گذاشت ومضمون عهد آنکه این محالات مذکورات درتصرف ایشان بود ملك باقی را ازشورش نگاه دارندودرمقدمه کابل مددبه لشکر دهند بعد ازتمهید این امورات وتهیهٔ اسباب ازاندخوی روانه شده به غوری رفت وعبدالرحمن خان پسرخودرا بتخته پل فرستاده حکومت ترکستانرا باو تفویض داشت وسپاهی که درتخته پول وغیره مواضع بود از راه ایبك بخود طلبید واز آنجا باکثرتی آنچنان که مگر از خروج یاجوج وماجوج رخنه درسد سکندر افتاده باآن گروه انبوه روی بصحرا نهاده نفس صبا در سینهٔ فضا شکستند وبه تعجیل تمام ازراه دهنه متوجه دوآب گردید .

مثنوی

از آن سوی سردار بیداد کوش	درآورد دریای لشکر به جوش
سپاهی از ریگ بیابان فزون	چو امواج بحر از شماره برون
برانگیخت خلق از مضافات بلخ	چو زهر هلاهل همه تند و تلخ
نهادند ازسر کینه پا در رکاب	روان سوی کابل عنان داد تاب

چون دردوآب رسید چند نفر جزائرچی که ازلشکر منصور در آن جا بود تاب مقاومت نیاورده روانهٔ بامیان شدند قلعه درتصرف مخالفان درآمده محل انبار وجبه خانه مقرر نمود وسه‌هزار کس راازسوار وپیاده وچهار توپ بسر کردگی محمد زمان‌خان جرنیل و نائب غلام‌جان پسر نائب‌امیر برای یورش سنگر باجگاه مقرر نمود بعد از طی قره کوتل نزدیک سنگر رسیده بنای توپ اندازی گذاشتند بعد از رفت‌وآمد چند گلولهٔ توپ ونفنگ مردم سنگررا عبارت ازهزار نفر جزائرچی ومیر آخور احمدخان و ملک شیر گل خان و سرفراز خان و شاه پسند خان بود بعد از عهد بر سرفراز خان که با اهل عدوان عهد گذاشتند سنگر بسته‌بود تاب مقاومت نیاورده سنگررا رها کرده گریختند سپاه‌مخالف آمده سنگررا متصرف گردیدند وسرفرازخان که درسنگر مانده بود اسم قیدی بخود گذاشته شریک بغاوت ایشان شد خلاصه آنکه امرای مذکوران در گذاشتن سنگر بیدلی به‌کاربردند والا ممکن نبود که گرفته می‌شدبه تلبیس سرفراز خان واهمهٔ ایشان‌را برعقل گماشته راه‌فرار سپردند الحال احوال سردار افضل خان‌رادر این‌جا گذاشته به‌احوال خیراشتمال لشکر بامیان بپردازم چون احوال رسیدن اهل‌عدوان دردوآب وتصرف نمودن آن جا به‌شهزادهٔ بلند اقبال رسید بعد از استشاره مصلحت درآن دیدکه اغروق‌را درقلعهٔ بامیان گذاشته خود روانهٔ باجگاه‌شود وآن‌جارا استحکام داده پای‌همت استوار دارد بنابران بی تعطیل روانه شده وارد سیغان شد واز آن‌جا الویهٔ نصرت انتما را در اهتزاز آورده متوجه کوتل دندان شکن گردید چون به‌زیر کوتل رسید باران شدیدآمده راه‌بطوری گرولای شد که مرور دواب وتوپها متعسر گردیدالغرض به‌هزار صعوبت به‌سر کوتل رسیده منزل نمودند وهم‌درین جا وقت شب خبر شکست امرا وتصرف نمودن لشکر اعدا بر سنگر باجگاه گوشزد شاهزادهٔ همایون لقاء سردار محمد علی‌خان شد وازغیرت وحمیت چون اژدها برخود بپیچیده و درصدد انتقام درآمد روزدیگر که‌خسرو مهر ابلق تیزگام سپهر را به‌جلوه در آورده جیش‌نجوم را به‌ضرب شمشیر از رخشان وطعن نیزهٔ زر نشان متفرق وپراگنده گردانید ازسر کوتل کوچ فرموده روانهٔ باجگاه‌شد وسپاه خصم بعد ازتصرف سنگر دلاور شده از دره پا بیرون گذاشته درقلعه‌های باجگاه‌قرارگاه گرفته بودندواحوال این‌فتح‌رابه سردارمحمد افضل خان که‌آن‌طرف قره کوتل تاحدود دوآب افتاده بود رسانیده لوازم بشارت بجا

آورده بی توقف روانهٔ صوب سنگر گر دیده بود واکثر لشکر اودردرهٔ باجگاه درآمده برخی درموضع عبور بودند وخود سردار محمد افضل خان نیز ازفرهٔ کوتل هبوطه نموده درقلعه مدر نزول داشت که خبر خیریت اثر رسیدن شاهزادهٔ غضنفر فرو پلنگ اژدر درمیخ کوب سامعهٔ لشکر وسرور گردید وچون دشمن را درپیش واجل را در پس دیدند بناچار مستعد مقابله ومتصدی مقاتله گردیده بطن دره را معرکه گاه ساختند. مخفی نماند که درهٔ مذکور محل است تنگ تر از چشم حاسد وگوربخیل بهردوطرف کوهای الوند دارد ودر میانش رود که بسی عمیق وتند و تیز ابردارد .

گل بیست ودوم

درذ کرمقابل شدن هر دو سپاه کینه خواه به‌عزم جنگ سلطانی وشکست یافتن دشمنان بعون عنایت سبحانی وقوت دولت ظل الهی

دولت واقبال این دار پرملال مانند ظلال آفتاب بغایت سریع الزوال است ومهر سپهر جاه وجلال به‌هیات سحاب برشرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال به تغیرو تبدیل دولت ذی حشمتی تعلق گیرد . ثبات آن به بسیاری سپاه جرار وافزونی لشکر بیشمار تمشیت نپذیرد وهرگاه ارادهٔ مالک الملک ذوالجلال به‌تفرق جنود صاحب شوکتی معوں گردد جمعیت او به اصابت تدبیر عقلای کیاست پذیر صورت نه بندد .

عربیه

اذا ماارادالله تغییر دولة فـان قـضا الحق لابـد واقع

فکیف بقـاءالملك من دون حکم ولا ینفع التدبیر اذالحکم قاطع

نظیراین تقریر وشبیه این تحریر آنکه چون تقدیر پادشاه بی نظیر وهو علی کلشیء قدیر به شکست صنف دولت سردار محمد افضل خان وهدم اساس جاه وحشمش تعلق یافته بود باوجود وفور جنود ابطال و کثرت اسباب محاربه وقتال ایشان را صورت ظفر روی نه‌نموده نسیم فتح ونصرت ازمهبت وماالنصر الامن عندالله برشقهٔ لوای جهان کشای شاهزادهٔ والاتبار نور دیدهٔ اعیان منظور نظر رحمان نور حدیقهٔ مملکت نورحدقهٔ امارت شمس فلك سعادت درسیمای جاه وحشمت در درج پادشاهی گوهرصدف الطاف نامتناهی سردار ذاولاقتدار سردار محمدعلیخان که‌سلوت دل وراحت روح وقرةالعین وقوت جان مجروح وفراغ خاطر وفتوح روز گار وثمرهٔ عمر ومدار کار است وفی الحقیقه ازجویبار فطرت شجرهٔ دولت ثمرهٔ به‌اراو نداده ودرکنار مملکت مادر ایام فرزندی همچو او نزاده .

بیت

به خردیش چندان کمال است حاصل که پیر فلك را نباشد میسر

وزیدبدست عنایت سبحانی ابواب سلطنت وجهانبانی برروی روز گار آن سپهر کامرانی کشود . شرح حال فرخنده مال شاهزادهٔ بیمثال آنکه چون درةالتاج خلافت وگوهر درج امارت برتوجه عم وتصرف سنگر اطلاع یافت قلب وجناح ومقدمه وساقهٔ سپاه را چنانچه باید وشاید مهیا نموده الویهٔ ظفر انتما را ازسر کوتل دندانشکن دراهتزاز آورده به‌قطع مسافت پرداخت.

منوچهر چهری هما یون همای	که بد عسکر شاه را منقلای
لوای شجاعت بر افراخته	علمهای کین توزی افراشته
عنان عزیمت به کین تابداد	سنان خصومت به خون آبداد
به خیل و سپاه ظفر انتباه	روان شد پی دشمن کینه خواه

چون نماز شام شهسوار فلك مینا فام عنان کمیت خوش خرام بر تافته یکه تاز حبش حبش برقلب لشکر روم استیلا یافت .

بیت

نماز شام کزین ها و ن زمرد فام	بروی روز فرو ریخت مشك سودهٔ شام

این سر دره درموضع پائین باغ معسکر عساکر فیروزی ماثر گردید وآن شب همه شب دلاوران سپاه ومبارزان ظفرانتباه به ترتیب کار واسباب رزم وپیکار مشغول بودند وتیغ های ظفرطراز وسنانهای جانستان بزهر کین آب داده از روز خیال چگونگی جدال می نمودند .

بیت

همه شب دلیران میدان نورد	نمودند ترتیب کار نبرد

وروز دیگر بتاریخ بیست وهشتم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۰ که خسرو زرین سیاره حشرستان زرین پیکر افراخته لشکر نجوم را برشکل بنات النعش متفرق وپراگنده ساخت .

بیت

چو صبح ازافق تیغ بیرون کشید	همه دامن چرخ درخون کشید

فرمان لازم الاذعان شاهزادهٔ والاتبار عز اصدار پذیرفت که عساکر منصور متوجه خصم شوند حسب الفرمان دلاوران جوشن پوش ومبارزان پرجوش و خروش وفتنه جویان کینه کوش ازاطراف وجوانب درجنبش آمده از گرد وغبار آئینهٔ آفتاب تیره وتار گشت وازشعاع سپرهای زرنگار ولمعان سر نیزهای شمع کردار دیدهٔ روشنان فلك خیره شد .

مثنوی

سپه چون برنشست و گرد برخواست	زهر سو بانگ بردابرد برخاست
جهان در زیر گرد ره نهان گشت	همه خاك زمین بر آسمان گشت
سواران آهنین دل کوه رفتار	زسر تا پای در آهن گرفتار

تا به این ترتیب وآئین آن دولشکر کینه ور دربرابر یکدیگر رسیدند واز طرفین مانند بحر اخضر ازباد صرصر قهر درتموج گردیده ازنفیر نای وخروش کوس آشوب درطاس فلك آبنوس افتاد واز غریو کورك ودمدمهٔ دمامهٔ سقف گنبد خضرا کشاد .

مثنوی

ز فر نفیر قیامت شکوه	بلرزید برخویش دریا و کوه
زفریاد کوس و دم کرونای	زمین چون سپهر برین شد زجای
علمها بهر جانب جلوه ساز	بهم چون سهی قامتان دست باز

چون تلاقی فئتین و تقارب جانبین روی نمود شاهزادهٔ بلند همت لیال بسته اولا دو پلتن راازطرف دست چپ مقرر فرمود که بسان عقابان تیز بال برقلهٔ کوه برآمده سرکوب دشمن وطرف خودرا معاون باشند وسردار فتح محمد خان با پلتن لعل کورتی به‌افسری جرنیل شیخمیر خان وپلتن خود را به‌افسری رحمدل خان کمیدان و اکثر سوار مقدمة الجیش فرمود باقی سپاه‌را باخود جمع نموده چون روح در قلب جا گرفت وتوپخانه راتحت الحکم جرنیل ابواحمدخان پیش مقدمه جاداد و از آن طرف سپاه دشمن دربرابر عساکر منصور ایستاده یمین‌ویسار خود را بدین نمط آراسته سرتکبر و ونخوت به‌اوج رفعت وذروهٔ جاه‌وحشمت رسانید چنانچه کوهی که‌برمیمنهٔ ایشان بود از جزائرچیان حکم‌اندازوخاصه‌داران حرب‌سازوپلتن پرنموده جابجا قرار دادند و درمیسره خاصه‌داران را ازدریا پار نموده در کوه‌دست چپ برپاساختندوپنج‌عرابه توپ را که‌هریکی چون نهنگ‌دریا به‌نفسی جهانی‌رامی کشید ازمیان دره‌درپیش آورده‌درمقابل توپخانهٔ شاهی زنجیر بند ساختند باقی سپاه وتوپخانه ازمعرکه گاه تاحد مدر جابجا افتاده بود وبقدر دوهزار نفر خاصه‌داررا به‌سرکردگی محمدمهدی خان امرنموده که‌دهن‌درهٔ حجر رامحکم سازند چه‌اگر دست‌یابند ازهمان راه برارد وحمله آورند .

لام سخی

مثنوی

ز سوی دیگر خان دریاشکوه — بر آراست صف همچو البرز کوه
گروهی همه دشتی وکینه جوی — زشیران درنده بربوده گوی
همه تنگ‌چشمان ویرغال کوش — چوشیرو پلنگ آمده‌در خروش
زخیل هژبران رستم مصاف — صف بسته محکم تر از کوه قاف
کمر بسته بر کین وشد فتنه جوی — به‌شاهزادهٔ والاگهر رو بروی
بگردش دلیران گردن کشان — همه ازپی کین عنان در عنان
سپاهی همه پوست دربر چوببر — تفنگ برکتف چون یکی لخت ابر
همه سخت جنگ و همه سخت کوش — همه آهنین تن ولی پنبه گوش
صف آراست دشمن زروی عناد — به‌محمد علی خان مقابل فتاد

چون صف‌ها آراسته‌شدازدهن توپهای نهنگ سیرت وزبان خمپاره های اژدها صولت بزبان گلوله های خاراشگاف سلام‌جان ستانی‌وپیغام روح ربائی به‌گوش هوش یك‌دیگر می‌رسانیدند شاهزادهٔ غضنفر فرو صفدر رستم جگر پای دولت در رکاب سعادت نهادو عنان اختیاررا به‌قبضهٔ عنایت آفریدگار داده ازطرفین‌مردان مرد رباودلاوران‌صف‌هیجا

مصرع

همه‌جنگ‌را دست‌شسته بخون

دامن جرئت‌وبهادری برگرد کمر استوار ساختند وصورت نامحبوب مرگ را برنعمت

مرغوب حیات ترجیح داده سورن انداختند از غرش توپهای صاعقه کردار واز شلك تفنگ اندازان آتش بار که تیرایشان چون تیرفضاء هرگز خطاء نشدی ولوله در زمین وزمـان برپا نمودند وسردار فتح محمد خان آن شیر بیشهٔ شجاعت ومردانگی وغضنفر میدان شهامت ومبارزی باسپاه ظفرپناه همه بهیك بار علمهای شمشیر انداختند .

نظم

زهرسو نهنـگان در پاستیز | که بودند چون آتش تیغ تیز
به کین آتش فتنه انگیختند | کشیدند تیغ وبه هم ریختند

صبر وشکیب ازدل مبارزان رمیدن گرفت ومرغ روح از سرسپاه خصم از غایت بیم و ترس درپریدن آمد .

مثنوی

سر اسر همه در مقام نبرد | یکی سرخروی ویکی چهره زرد

وبرتوپخانه اعدا ریخته عالمی را پای مال سم ستوران ساخته زیر تیغ تیز کشیدند وپنج ضرب توپ از آنها درتصرف آورده تاقلب دشمن عنان برنگرفت وچون فدویان باعز وتوان بصوب اعدا روی نهاده کام جدوجهد بنابر دفع دشمنان ازهم کشادند و صورت فتح چهره می کشاد ناگاه ازجانب اعدا جا خلقی بسیار که عبارت از رسالهٔ مردم هژده نهری بلخ باشند نوای کین برانگیختند وبهشوکت تمام وجمعیت مالاکلام لجام ریز متوجه لشکر ظفر اثرشده بهطریق عذر درلشکر منصور در آمده سلام گویان بهقلب رسیدند و دست جنگ کشاده بهایشان درآویختند ازشعلهٔ سنان آتش نشان خرمن جان جوانان سوختن گرفت وازتندباد حملهٔ دلاوران آتش کینهٔ دیرینه افروختن پذیرفت بحار خصومت درتموج آمده شرر شعلهٔ جدال مشتعل گشته غبار فتنه انگیختند .

مثنوی

دولشکر رو برو خنجر کشیده | جناح وقلب را صف بر کشیده
سواران اسپ درمیدان دوانند | دلیران رخش برشیران دوانند
چو برق تیره هریك تیغ دردست | کف آورده بهلب چون شیر سرمست
همه اسپان را زآتش نعل بسته | زخون برگستوانها لعل بسته
ترنگ تیر و چاکاچاك شمشیر | دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر

چون صورت مقاتله وشکل محاربه بدین نمط پدید آمد وآتش قتال شعلهور گشت ازغایت کثرت وغلبهٔ هجوم آن جماعت برخی ازسپاه لشکر منصور به مقتضی الفرار فی وقته ظفر روی کردانیده پشت عزیمت دادند ومردان کار زار وبهادران نامدار پایمالی سواران اجل شده نزدیك بود که چشم زخمی(۱) بقول رسد باآنکه سپاه اعدا به غلبه وهجوم بی انتها وشکوه وشوکت لایعدولایحی متوجه دفع لشکرظفر انتما بودند شهسوار عرصه دلاوری وشیر بیشهٔ مبارزی شاهزادهٔ بلنداختر بهذات مبارك گوهر ازقلب برآمده توسن مردی ازجای برانگیخته بامعدودی پیش رفته بهاعدا

(۱) به معنی محلی عبارت ازمحوطهٔ دره نما می باشد

درآویخت و به‌ضرب تیغ تیز مخالفان‌را رانده تاقول دوانده و آن‌روز رزمی‌نمود و جنگ
افزود که آوازهٔ دلاوری وصیت بهادری خودرا ازاوج فلک گذرانیده به‌سمع ملک رسانید

مثنوی

دلیران حمله سردر سرفگندند	سرمردان به یک دیگرفگندند
سپه یکبارگی برهم بر آشفت	زمین درخون فلک در گرد بنهفت
زدست سرکشان تیغ سیه تاب	چنان می شد که بر آئینه سیماب
چو تیغ ازخون دشمن ریخت باران	قلم شد تیغ دردست جوانان
بسا کشته بسا خسته که آن روز	شدنداز زخم تیرکین جگردوز
همه کارزمین خون خوارگی بود	فلک‌ازدورخود نظارگی بود

ودیگر امرای عظام ازیمین ویسار حمله های مردانه نموده دست‌راست لشکر خصم‌را
پس قول نشاندند ومیسره را ازضرب تیغ ازالتمش گذرانده به اتفاق متوجه اهل نفاق
گردیدند وجمعی ازتفنگ‌اندازان به‌ضرب پیاپی وشلک بی‌دربی بسیاری ازمخالفان را
برخاک‌عرصهٔ جنگ بی توقف‌ودرنگ انداختندوهاتف‌غیب‌ندای فاقتلواهم حیث‌وجدتمواهم
به گوش مجاهدان فرومی خواند .

مثنوی

سواران زهرسو به یکبارگی	دواندند بر روی هم بارگی
سپاهی همه کینه جوی وهژبر	به‌نیرو چوشیرو به‌تندی چو ببر
کف آورده برلب‌چوپیلان‌مست	بی آب رو شسته از عمر دست

بدینسان آن دولشکرخون‌ریز ودوحشر فتنه‌انگیز بریکدیگر حمله‌های تندوتیز کردند
وفی‌الواقع محاربهٔ روی‌داد که‌شرح آن‌به‌عبارت راست نیایدوبیان آن به‌هیچ وجه درخبر
تحریر وتقدیرنگنجد ودلاوران ظفر آثار در آن مهلکه کار زار ومعرکهٔ خونخوار
به‌مراسم رزم آزمائی ولوازم مردی وهنرنمائی به‌نوعی پرداختند که‌داستان رستم داستان
وقصهٔ سام نریمان‌را درطی نسیان آورده خط نسخ بردیباچهٔ اسفندیار کشیدند وهر چند
مبارزان مخالف ازغایت تهوروپای مقاومت درمیدان مخاصمت افشردند وتاتم قوت‌درجگر
توانائی داشتند جنگ پیش‌بردند هیچ‌گونه فائده بران مرتب نشد وازحمله های مردانه
شاهزادهٔ بلندهمت بی توان وطاقت شدند تاآنکه درخاتمهٔ کارآفتاب فتح‌وظفر به‌فحوای
انافتحنالک فتحامبینا ازشرق کرامت‌طلوع نمودو به‌مضمون دررمشحون وینصرک‌الله نصراًعزیزاً
نسیم بر نصرت پرچم رایات ظفر آیات شاهزادهٔ شیرصولت وزیده ماهیچهٔ چترهمایون فال
باخورشید عزو اقبال در مقام اجتماع آمدو به‌عنایت پروردگار علم‌نصرت‌توام‌را به‌فحوای
ولقد نصرکم الله براوج فلک‌دوارنصب فرموده ابواب‌دولت برروی ارباب سعادت کشود .

مثنوی

چوازحد گذشت آن ستیزوجدال	فتاد اختر دشمنان در وبال
گریزان ازان ورطهٔ پر هراس	بیرون رفت‌خان قیا مقد اساس

یکی را تن افتاده دردره گذر   سر دیگری گشته با لین سر
یکی را بخاك مذلت سری   شده گرد پاش سر دیگری
کسی را دران دشت کین جان نماند   بغیر از خضر در بیابان نماند
نمیداشت در عرصه گاه جدل   کسی ماتم کشتگان جز اجل

واز رسالهٔ هژده نهری بدون بیست وپنج نفر که امان یاب شدند باقی همه مقتول ومجروح افتادند مابقی ازتیغ جان ستان روی قرار بفرار داده ازمیان بلاکناری گرفته گام عزیمت بصوب هزیمت کشادند ودرین اثنا که سپاه اعدا روبه هزیمت نهاده از درهٔ باجگاه بیرون شتافتند وسپاه منصور برخی پی گریختگان رفته وبعضی به جمع کردن غنیمت سرگرم بودند وشاهزادهٔ بلند اقبال درموقف جنگ با اندك کس توقف داشت سردار محمد افضل خان خود سوار شده تادهنهٔ دره آمد ونائب محمدامین خان ولدمحمودخان بیات واشك آقاسی محمدحسن وغیره سرکردگان را باجمعی کثیر ازسواران به کمك سپاه خود فرستادوبازوی شجاعت برافراخت بی محابا بجانب شاهزاده تاخت آوردند وآتش مقدمه ازسر نو دراشتغال آمد چون درهمه حال ایزدمتعال حافظ ونگهبان حضرت ظل الهی واحفاد اوست سپاه پراگنده درطرفة العین جمع شده .

بیت

اگرسیل هامون درآید به کوه   نگردد ازان کوه هم بی شکوه

باوجود این واقعهٔ عظمی ازغایت حمیت ونهایت غضبیت خواست تا خود بکران مردی بصوب مخالفان جلوه دهد وعنان مردانگی در کف نه نهد مگر سردار فتح محمدخان بنابه محبت قرابت بلکه رشتهٔ اخوت به عرض رسانید که چون من درعنان رخش سبك سبرایستاده باشم ازطریقهٔ عقل دوروشمهٔ خردمهجور می نماید که شاهزاده راگذارم که درین مقام مخوف به جنگ مبادرت نمایند وبالجمله صورت قتال که درآئینهٔ خیال مرتسم گردانیده اند محو فرمایند .
تانخست من جان برافشانم آن زمان آنجناب میدانند پس رخش ستیز را بدلاوری تیز نموده باجمعی ازدلاوران باتهورومبارزان شجاع وبهادر به یکبار به جانب اعدا توجه فرمود وقتال صعب وجدال شدید روآورد ومحمداعظم خان پسرمحمودخان ازضرب شمشیر آن دلاور دوران به قتل رسید ونائب محمدامین خان را نیز به ضرب گلوله تفنگ مجروح ساخت این گروه عداوت پیشه نیز وادی گریز پیش گرفت وروی ازمعر که برتافته طریق هزیمت پذیرفتند واشك آقاسی محمد حسن خان باچندنفر دستگیر گردید مابقی ازدره بیرون رفتند و قریب هشت صد نفر دریندوجنگ ازطرف خصم کشته ویکنیم هزار کس اسیرشدند وغنائم موفور واموال نامحصور بدست سپاه منصور آمده بی احتیاج گردیدند وازطرف عساکر منصور از نامداران محمدعظیم خان واحمدعلیخان برادر صفدرعلیخان وملك محمد خان پسر شاهمردخان شرزائی وولی محمد خان پسر نور محمدخان ریکاه ومیرزا عطامحمدخان وچندنفر دیگرازخوانین سواروافسران پلتن کشته شدند وقریب پنجصد نفر ازسائر سپاه سوار وپیاده بقتل رسیدند. شاهزادهٔ دریادل اساری را همه آزاد فرموده جان بخشی را ضمیمه

زر بخشی نمود بلی هر آفریدهٔ که از جادهٔ بندگی حضرت اعلی قدم بیرون نهد جز حیف و خسران نصیب او نیاید و هر بخت برگشته که از آستان اقبال او روگردان شود غیر از خسر و خذلان بهرهٔ نه بیند .

مثنوی

به مهرش روان باید آراستن — مبارک نشد کین او خواستن
جهانش که در صلح و جنگ آزمود — ز جنگش زیان دید و از صلح سود

وچون صورت چنین نصرت و فتح از پس پردهٔ غیب رونمود شاهزادهٔ باعز و شان جبین مبین را از غایت مسکنت برزمین نهاده شکر نعم ایزدی را به جای آورد و در آن مقام اقامت فرمود جهت شادمانی بسط بساط عیش و کامرانی کرده منشی دانش پذیر عطارد نظیر را فرمود که فتح نامه تحریر کرده به پایهٔ سریر فلک مسیر امارت مرسول دارد .

نظم

دبیر سخن گستر و چیره دست — نشست و ظفر نامه را نقش بست
به نزد پدر ساخت قاصد روان — پر آوازهٔ فتح نوشد جهان

و آنها که در معرکهٔ کارزار قدم در وادی رزم و پیکار گذاشتند و از زیان جان گرامی هیچگونه باك نداشتند ایشان را به مزید اکرام و افزونی نوازش اختصاص بخشید وچون از تحریر فتح شاهزادهٔ فرخ سیر زبان طوطی خامه شکرریز و مشام سامعین عطر بیز گردید عنان شبدیز قلم قدرت رقم را بصوب میدان تحریر احوال بندگان اشرف منعطف ساخته گوی حاصل عمر را به چوگان امل میربایدا خلاصهٔ مقال آنکه چون خبر واگذاشتن سنگر و فرار شدن امرا. و توجه سردار محمد علیخان معروض واقفان پایهٔ امارت گردید از منزل چاریکار نهضت فرمای بامیان شده الویهٔ نصرت شمامه را بدان سمت افراخت و از راه کوتل اوبیان متوجه سوخته چنار شد و همدرین یوم سردار محمد رفیق خان از سفر کرم رسیده شرف عتبه بوسی یافت و لشکری که باخود برده بود از راه کوت اشرو و گردن دیوار فرستاده تا در بامیان ضمیمه لشکر نصرت اثر گردد وچون موضع سوخته چنار مقیم بارگاه فلك اشتباه شد مخلص بی اشتباه عالیجاه صفدر علیخان به شرف دست بوسی رسیده فتحنامهٔ جنگ باجگاه به عز عرض اقدس رسانید آنحضرت جبین نیاز برخاك انباز نهاده به وظائف حمد مالك دیان و ثنای خالق منان کوشید و شکر نعم حضرت باری برجا آورده اتمام این مقدمه وانصرام آن از درگاه حق جل و علی مسئلت فرمود و شاهزادهٔ فرخ اختر را به ارسال خلعت خاصه مفتخر و مباهی ساخت. بعد از استماع این خبر فرحت اثر نهضت فرمای باجگاه گردید. چون منزل مذکور بسعادت قران السعدین و اجتماع نیرین یافته سرعزت از فلك افراشت فرزند ارجمند را در بر عاطفت کشیده به مزید اکرام و افزونی نوازش اختصاص بخشید روز دیگر از آن مقام کوچ کرده جانب مدر نهضت نمود وچون آفتاب رایت همایون از مشرق فضل خالق کن فیکون در آن نواحی طلوع فرمود شیخ میرخان جرنیل را با دو پلتن و هزار سوار امر فرمود که به سر

قره کوتل رفته نزول نمائید ودر حفظ آنجا دقیقهٔ غفلت روا ندارد و نگذارد که مدعی به اینطرف قدم نهد زیرا که سردار محمدافضل خان بعدازهزیمت ازقلعهٔ مدر کوچ کرده ازقره کوتل عبور نموده درمنزل روی توقف نمود ودهن دره روی را سنگریخته ساخته بنای مقدمه را دفعهٔ دویم اساس می نهاد فردا ازمدر کوچ نموده متوجه دوآب شد وچون سردار محمدافضل خان بار دیگر تقابل باجیوش نصرت پوش از حوصلهٔ خود به مراحل دوردید پس و افغان سریر سلطنت ومقربان درگاه ملك اشتباه خلافت را وسیله عفو جرائم نموده ایلچی زبان آور وسخندان سخن پرور یعنی عالیجاه فقیر محمد خان ولد ناظر وهاب خان را به عتبه بوسی مرسول داشته به عرض اقدس رسانید که اگر چه مدت مدید وعهد بعید است که به تسویلات نفسانی وتخیلات شیطانی درراه خطا افتاده ام و از طریق صواب قدم بیرون نهاده اما این زمان به رهنمونی عقل مبهوت پی برده ام و از کرده پشیمانی پیش آورده وباخویش غیرازین معنی مقرر نساختم که اگر آنحضرت ورق گناه مرا به زیور عفو آرایش دهد وقلم نسخ برنسخهٔ جرائم و آثام من کشد گام صدق جز بر جادهٔ اطاعت وخدمت گاری نه نهم وطریقهٔ چاکری وفرمان برداری از دست ندهم .

بیت

همه ملك خاور به فرمان تست سر ماه مه گوی چوگان تست
همه بندگانیم خسرو پرست من وگیو وگودرز وهر کس که هست

حضرت اعلی مضمون الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین مدنی نظر غیرت اثر داشته به جواب او نه پرداخت چون موضع دوآب ازپرتو ورود حضور نور تازه گرفت ایلچی دیگر به عتبه بوسی رسید مضمون رسالت آنکه هرگاه حضرت امارت پناه یکی ازمقربان درگاه بدینصورت قدم رنجه فرماید مافی الضمیر را باو درمیان نهاده سر برخط فرمان نهم آنجناب به موجب سبقت رحمتی علی غضبی کار فرماشده حسب رافت جبلی وعطوفت ذاتی ومصلحت عباد سبحانی ورفاهیت رعایای ظل اللهی بفحوای فاصلحوا بین اخویکم ومفاد «والصلح خیر» را معمول داشته عذر سفیر را به عزاجابت مقرون داشت و رسول را خلعت فاخره به جهت سردار محمد افضل خان عطانمود وزبان حق ترجمان را دربارا این مضمون فرمود که بر ضمیر بی تنویر ودل بی مهر برادر خلاف اثر محجوب نماند که آمدن ما به این ولایت محض تنبیه بود نقص مملکت وهمگنان را مشخص ومعین ومقرر است هرگاه ارباب جرائم و اصحاب مآثم درست و معذرت در ذیل توبه ومغفرت آویزند وبرسر تقصیر آمده ازورطهٔ اصرار مذلت به پرهیزند توبهٔ ایشان قبول نمودن و عفو مذلت فرمودن عادت رضیه وسنت مرضیه ماست و خدا برین گوا هست وکفی بالله شهیدا که اگر برخلاف گذشته ازعادت معهود برگشته متوجه درگاه فلك اشتباه شود در بارهٔ او غایت عنایت ونهایت کرامت ظهور یابد وازآنچه بیشتر بود نیکوتر خواهد شد والا اگر پنبهٔ غفلت از گوش برنکشد وسر ازخواب غرور بر نیارد مضمون فلنا تینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلةً و هم صاغرون به چشم سر معاینه نماید وهر آئینه صرصر انتقام کالریح العاصف والبرق الخاطف در جنبش آمده آتش غضب ونائره سخط به

زبانه درآید پس برین تقدیر آن به می‌نماید که در نص آیت کریمهٔ . فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه احتیاط تمام بجا آرد و برخود رحم کرده سپاه وملک را به بندگان واگذارد و عنان اختیار در کف اقتدار مانهد به حکم تعز من تشاء وتذل من تشاء هر که را خواهم برآرم وهر که خواهم براندازم چون رسول به خدمت اورسید وازعطوفات حضرت اعلی وی را مطلع ساخت هوش رفته اش به سرعود نمود وخیال قدم بوسی آنجناب رافت مآب را در سر جای داد مگر ازشرم کثرت جرائم نه توانست که قدم درصراط مستقیم نهاده شرف ملازمت یابد بنابران ثانیا درخواست نمود که اگر آنحضرت کمترین عتبه بوسان را فرستاده بنده را به شاهراه هدایت ارشاد فرموده به شرف قدمبوسی رساند از کرم عمیم وشیم ضخیم حضرت اعلی دور نخواهد بود آنجناب خلافت مآب را بر بیچارگی او به موجب ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء رحم آمده ظهیرالدوله سردار سلطانعلی خان ولد سردار کهندل خان را به رسالت درنزد او فرستاد مضمون رسالت آنکه برادر عزیزالقدر که به زیور خرد وجوهر عقل مزین ومتحلی است در اواخر امور تدبیر صافی وتفکر شافی نموده به تحریص جماعهٔ فتنه آئین وسوسه وفریب گروهی کینه گزین پیش ازین دراستحکام مبانی نزاع وخلاف نکوشد که موجب خرابی خاندان مبارک وسبب استیصال دودمان متبرک شود .

بیت

برشیشهٔ خویشتن مزن سنگ　　　بالشکر خویشتن مکن جنگ

واین تاکید ومبالغه که در مهم مصالحه می رود وغرض اصلی ومقصد کلی قیام ناموس واتمام نام وننگ است واگر عیاذ بالله صورتی چهره کشاید که آتش عداوت زبانه آغاز نهد ونائرهٔ خصومت شعله زند به مصداق المکافات فی الطبیعة واجبة بضرورت در صدد دفع ومنع باید آمد وچون مواد فتنه وفساد درحرکت آید ممکن که بحدی انجامد که تلافی آن به هیچ وجه دست ندهد وتدارک آن درخزینهٔ خیال نه گنجد . در نتائج آن تأمل کامل وتعقل شامل فرماید وسود وزیان باخاطر وقاد وضمیر نقاد مطارحه فرمایند وطریقی که موجب حصول فائده باشد پیش گیرند .

القصه پیش ازین برسر مخالفت نباشند و چهرهٔ مروا فقت ورخسار مصادقت به ناخن عداوت نه خراشند چه نزد ارباب عقل واصحاب فضل پوشیده نیست که شجرهٔ خلاف جز ثمرهٔ ندامت ثمری ندهد وتخم نزاع غیر ازپشیمانی بار نیارد والسلام علی من اتبع الهدی .

چون سردار سلطانعلی خان رفته پیغام رسالت رساند سردار محمد افضل خان عزو بختیاری دراطاعت اوامر شهریاری شناخته بی توقف روی به آستان قدسی آشیان نهاد و چون خبر توجه سردار محمد افضل خان به عرض اقدس رسید فرزند ارجمند سردار محمدعلیخان را باسردار فتح محمدخان وتوپخانه وپلاتن و کسل سوار به استقبال فرستاده خودنیز برفیل سوار شده درعقب روان گردید چون نزدیک رسید پلتن ها وتوپخانه موافق قانون سلامی

گرفتند وباهم ملاقی شده گرم خوئی وگرم جوشی به‌ظهور رساندند وحضرت اعلی چنانکه از مکارم اخلاق ومحاسن اشفاق او سزد ازغایت عاطفت وکمال رافت اورا دلجوئی تمام نمود وبه‌انواع اکرام ویرا نواخته خلعتهای خاص وتوسنان باد رفتار ارزانی فرمود ودر اول ملاقات مملکت ترکستان را که ازدستش رفته بود ازسر نو بر او مسلم داشت وعهد نامه ها بدین مضمون ازطرفین اجرا یافت .

وخرگاه وبارگاه پادشاهانه برجنب سرادقات جلال برای او برپا ساخت و شرائط حرمت‌داری دقیقهٔ مهمل وناً مرعی نگذاشت چند روز متصل رعایت آئین طوی کرده جشن خسروانه وبزم پادشاهانه مرتب میداشت ودران مجلس خاص عرض یك جهتی وا خلاص واظهار هوا داری واختصاص نموده درباب ضبط امور مملکت وبختیاری و تنسیق سلطنت وشهریاری فصل می پرداخت روز دیگر سردار محمد افضل خان نیز لوازم مهمان داری ملازمان رکاب معلی برجای آورده گوسفند وبرنج وروغن وغیره ما یکفی در نظر مبارك گذرانیده برسپاه تقسیم فرمود وسه یوم درین منزل توقف فرموده نهضت فرمای موضع روی شد وسپاه سردار محمد افضل خان را حکم شد که بسبب‌تنگی و صعوبت راه از درهٔ یوسف رفته به تخته پل خودرا کشند ومصلحتا وقت درآن دیدند که به‌تاشقرغان تشریف شریف برده بعداز تمهید امورات مملکت وتشئید مبانی سلطنت مرا جعت به مستقر امارت فرمایند . درعرض راه برموضع قلعهٔ ا یبك شش روز توقف فرموده نهضت‌فرمای تاشقرغان گردید ودرایام توقف تاشقرغان شاهزادهٔ دیندار سردار محمد علیخان وسردار فتح محمد خان التماس اجازت رفتن زیارت مزار فایض‌الانوار امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه نموده بعز اجابت مقرون گردید باصد سوار احرام طواف زیارت بستند چون مؤمی الیهما درآنجا رسیدند عاملان سردار محمد افضل‌خان به هیچ وجه متوجه احوال ایشان نشده لوازم ضیافت را مهمل داشتند یك شب درآنجا به سر برده به عتبه بوسی فایز گردیدند بعد از مراجعت ایشان حضرت اعلی که پیوسته دریوزهٔ همت ازباطن اهل‌الله وروح ارباب انتباه سجیهٔ رضیهٔ اوست عزم‌زیارت تربت‌مقدس جناب‌امیرالمؤمنین اسد الله الغالب مصمم ساخت والویهٔ نصرت انتما را بدانطرف افراخت درین محل درتوزك مبارك نوشته که درین یوم عزم جزم نمودم که ملك ترکستان را برسردارمحمدافضل خان ارزانی‌داشته خود به مستقر الخلافت تشریف فرما شویم وآنچه اطوار با امیر کبیر علیین مکان برجا می‌آورد بابندهٔ درگاه نیز به جا آرد .

گلشن امارت

چون تشریف فرمای مزار فائز الانوار گردید بعدازادای لوازم طواف فقرای آن مقام خیر انجام را ازعواطف خسروانه اغنیا ساخت سردارمحمدافضل‌خان ازآنجا رخصت گرفته روانهٔ تخته پل شد وآن شهریست نوآباد درمیان مزار شریف وبلخ که‌چهار کروه فاصله از مزار شریف دارد . چون مشارالیه به تخته پل رسید بسر خود عبدالرحمن‌خان را به آستان بوسی فرستادان تاانراش لحظهٔ استسعاد ملازمت یافته بسزودی خود را محروم ساخته روا نه شد .

گل بیست و سوم

در ذکر امورات چند که بواعث مثل برحبس سردار محمد افضل‌خان و اتمام حکومت او از تقدیر خالق منان و گریختن عبدالرحمن خان (بصوب بخارا وسپردن مملکت ترکستان به سردار فتح محمد خان)

یکی از عواطف باری وبدایع صنایع آفریدگاری جل جلاله که شکر آن از اوازم وسپاس آن از فرائض است درحق بندگی حضرت اعلی آن است که هر که عرصهٔ سینه به نور متابعت او روشن سازد ودست امید دردامن آن دولت جاوید زند وپای اطاعت در دایر مطاوعت او گذارد وسر اخلاص و اعتقاد در ربقهٔ عنان و انقیاد او در آرد عروس اقبال موکب او را جلوه کنان استقبال نماید و قهرمان دولت پای کوبان پذیرهٔ فرمان او شود وبرعکس این قضیه هر کس درخدمت این درگاه کیوان رتبت به‌برق سرنایستد وبسان مرکز دربندگی حضرت آسمان رفعت قدم ثابت ندارد وبه‌سهل مدت واندك فرصت پای ازدائرهٔ سروری وسرداری بیرون نهد وازاوج کامگاری به‌حضیض مذلت وخواری افتد. مقصود ازتحریراین واقعه بیان احوال سردار محمدافضل خان است وصورت این حادثه چنان است که حضرت اعلی که‌شیوهٔ حمیده وطریق پسندیدهٔ اومقصود است برآنکه ابواب عنایت برروی جهانیان کشاده دارد وباخویشان وقرابتان رسم معاش ومعاشرت بر مقتضای آیهٔ کریمه: قل لا اسئلکم اجرا الا المودة فی القربا واقتضای مرحمت ومهربانی وشفقت گذارد هرگاه درحال هر کدام خللی بیند آن دفع نماید ودرتحصیل مراداتایشان لحظه غافل نباشد ومجموع به‌محل بر آورد فرزندانش ازمواهب حضرت ایزدی بهره مند گرداند به‌تخصیص نسبت به‌سردار محمدافضل خان که‌تاامید عنقبین‌مکان انارالله برهانه‌ازمنزل فانی به‌سرای جاویدانی رحلت کرده ازغربت سرای اهبطوا روی به‌وطن مالوف ارجعی آورد آنحضرت بلخ وتخته پل را باجمیع توابع ومضافات آن بی مناقشه به‌او گذاشت وپیوسته صلهٔ‌رحم نموده درترتیب جانب اومی‌افزود تا که‌درآن دیارقوت وشوکت بسیار گرفت وربل والوس دخیل وخدم وعبید وحشم گرد آورده کار او رونق زیب ونسق تمام پذیرفت تا که‌عاقبت به‌وسوسه جمعی خوش آمدگوی وفریق بی عاقبت فسادجوی به‌غلبهٔ اتباع وعدت و کثرت جیوش وشوکت مغرور گشته ازدقیقهٔ ما ینفع العدة اذا انقضت المدة غافل مانده گردن از طوق اطاعت پیچیده وفرمان آنحضرت‌را پیش نظر نیاورده سر ازحلقهٔ متابعت کشیده ورسید به‌او آنچه رسید. مجمل این‌مفصل آنکه چون حضرت اعلی‌وارد مزار فائزالانوار شد سردار محمدافضل‌خان‌رابرای تسلی اولاداو رخصت تخته‌پل فرموده سردار عبدالرحمن خان‌را به‌جهت نوازش درحضور لامع النور طلبید آن‌بی سعادت چون به حضور رسید شرف

قدمبوسی را ناچیز پنداشته مانند طالع خود برگشت آنحضرت که ضمیر منیرش آئینهٔ جهان نماست به موجب اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنورالله از جبین احوال او مابطن آن بی‌سعادت و پدرش دریافت که در سر خلاف و خیال نفاق و شقاق دارند اول آنکه وظیفهٔ مهما نداری و پیشکشی که از لوازم بود بر جانیاورد . دوم آنکه هر کس که از آن طرف به عتبه بوسی می‌آمد مسلح بود که گویا به مقدمه و مقاتله رفته منتظر اشاره می‌باشد سوم آنکه در بندوبست و دستگیر نمودن حضرت اعلی که محفوظ به حفظ ایزدی و محروس به حراست لم یزلی تاابدالاباد باد بودند اگرچه نفری معدود در مزار شریف ملازم رکاب سعادت بودند لیکن از هیبت و مکنت آن حضرت جرئت برین امر محال نمی‌توانستند بعداز توقف سه شبانه‌روز در آن منزل متبرك نهضت فرمای تاشقورغان شدند چون آن موضع ازاشراق انوار وجهٔ مبارك پرتو تازه پذیرفت سردار محمد افضل خان را ازتخته پل طلبیده با آنکه از حرکات ناهنجار و نفاق و شقاق انتزاع می‌شد خواست تا حکومت ترکستان براو ارزانی فرمایندو خلعتهای گرانمایه پوشانده در اقران سر فرازی بخشد حضرت اعلی درتوزك مبارك خود نوشته که در ینجا خیال تخلف و شرارت او واضح‌تر گرد به تفصیل این اجمال آنکه در آمدن ازتخته پل عذر بیجای پیش گرفته خودرا به تمارض انداخت اماچون چاره ندید ناعلاج رو به آستان بوسی نهاد و پسرخود عبدالرحمن خان را برحرکات نامناسب گماشت و آن ناخلف هرشب هزار سوار به کوتل عبدو که درمیان مزار وتاشقورغان است فرستاده مردم اردوی کیهانپوی که از تاشقورغان به زیارت مزار فایض‌الانوار می‌رفتند تاراج نمود قریب هزار نفررا تاراج و سه نفر مقتول و پنجصد نفر اسیر نمود هرچند سردار محمد افضل خان را تنبه نمودم که آن بی‌سعادت را ازین اطوار باز دارد فائده مرتبت بران نشد و نیز بعضی از سپاه پلتن که عادت این فرقهٔ کوتاه اندیش است چون می گریختند و به تخته پل می رسیدند نوازش می‌یافتند هرگاه آدم فرستاده می‌طلبیدم به جواب صاف می‌پرداخت بلکه فرستاده را نیز اسیر می‌نمود و عیالهای میرغضنفرخان ازبك که سابق درتخته پل به‌طور یرغمالی درنزد سردار محمدافضل خان بودچون نوبت حکومت به نیازمند درگاه‌الله رسید ملك اندخوی‌را براوارزانی داشته عیالش را ازعبدالرحمن خان خواستیم برلیغ همایون رازرد وفرستاده راه محبوس نمودوعلاوه برین خطوط برادر بی‌مهر گرفتار گردید که به جهت مردم قدغن نوشته بود که چون امیر ازتاشقورغان نهضت فرمای کابل گردد شما عقب اردوی ویرا نگذارید و به‌طریق الامانی هرچه بدست آرید مال خود دانید. (۱)

بنابرین امورات قلع فساد و قمع عناد او منحصر در بردن او با خود تفویض ملك بدیگری ندیدم ازین سبب اورا باردیگر به‌خانهٔ خود نگذاشتم و به گذاشتن پهره‌های پلتن ویرا نظر بندنموده حکم فرمودم که کسی با او رفت وآمد ننماید .

---

(۱) درنسخهٔ خطی بعداز ختم سطورفوق پوره دوصفحهٔ کتاب یعنی صفحات ۲۰۶ و۲۰۷ سفید باقی مانده است .

گل بیست و چهارم

درذکر مجمل واقعات که بعداز حبس سردارمحمدافضل خان روی آورد

بعدازآنکه خورشید فتح واقبال براوج عزوجلال طلوع فرمود ودست تائید آلهی وید قدرت نامتناهی ابواب سعادت بروی بندگان اقدس باز کشود وولایتی آن چنان که ازغایت معموری باخلد برین دم برابری میزد در قبضهٔ اقتدار در آمد سران عالم وگردن کشان بنی آدم روی التجاء به درگاه فلک اشتباه نهاده ملجاء وما وای خود دانستند ازآنجمله عالیجاه محمد حسین خان والی میمنه باچندنفرازمیران آن محال بعتبه بوسی رسیده شرف آنروز ملازمت کردیدند آنحضرت ازکمال بنده نوازی امرای عظام رابه استقبال مومی الیه فرستاده بهاعزاز تمام داخل اردو نمود چون شرف دست بوس یافت بهعرض رسانیده که برای مملکت میمنه حاکم متعین فرموده غلام را ملازمت رکاب سعادتدارین وبهبود بشاتین رخ نمود چون شخص بسی لایق وباطنش بهظاهر موافق بود حضرت اعلی بااو عهد یکجهتی ودوستی بسته ازطرف خود حاکم میمنه ساخت وخلعت های گرانمایه پوشانده خرم و خوشدل بعداز چندروز اجازت آنطرف ارزانی داشت وفتح الله بیگ ومهدی قلی خان وغیره روسای چهار ایماق هرات که بافوج ازراه میمنه به خدمت رسیده بودند خدمت ایشان حسن قبول یافته پس بههرات رخصت ارزانی داشت وعبدالله خان پسر جانگل خان نا صوری را به عهدهٔ جرنیلی سرفراز نموده باصدسوار مقرر هرات فرمود ونوراحمد خان کمیدان را بهعهدهٔ جرنیلی سرفراز نموده روانه هرات ساخت وچون مقدمه سردار محمد افضل خان بهفیصل انجامیده ازافعال ناشایسته واقوال ناباینسته خود بهقیدرسیده اعلام ظفرانتسام ازتاشقورغان دراهتزاز آمده بصوب مزار فایزالانوار سر بهفلک افراشت ازین حرکت رعب وبیم دل عبدالرحمن خان را بهدرنیم ساخته سهطلاق را بهگوشهٔ چادرناطورهٔ بیوفای حکومت بسته از تخته پل روبه فرار نهاد ولشکر و اسباب سلطنت را مهمل وبرجا گذاشته مردم ازبکیه به عقبش افتادند وتا کنار آمویه جنگ کنان میرفت چند نفر از و کشتند وبعضی اسباب اورا بغارت بردند تا که ازجیحون عبور نموده متوجه بخارا گردیدوسپاهش دست بغارت دراز کرده اردو وخزانه وشهر ونواحی آن را برباد دادند بعضی ذمیمهٔ لشکر ظفر اثر شده برخی متفرق اوطان گردیدند. چون این حادثهٔ نامرضیه درمزار به عرض اقدس رسید نهایت وغایت تاسف نموده فرمود :

بیت :

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات ‌ ‌ ‌ بادرد کشان هرکه در افتاد برافتاد

وازپیشگاه حضور لامع النور حکم قضاء امضاء اصدار یافت که سردار فتح محمد خان باصفدرعلیخان بهتخته پول رفته درتصرف آورند وپدران وخیم العاقبت را درنظر محکم داشته تاخود را آواره بهوادی بوار وسرگردان دشت ادبار نه سازد و امرای عظام را برای آرامی ملک به شهرها روان ساخت ودررفاهیت رعایاوآرامی برایاتاکیدفرمود

وجمیع محروسهٔ آن ولایت را در تصرف نواب وحکم وعمال خود آورده بی دردسر آمد و شر پیکان و خنجر درحیز تسخیر آنحضرت درآمد وسکه وخطبه بنام نامی و اسم سامی اوتزئین پذیرفت وازمردم آن دیار دیدهٔ بخت هر که بیدار بوده و به چشم سر مشاهدهٔ آفتاب طلعت آنحضرت نمود بی اختیار غلغلهٔ دعاوثنا به اوج سپهر خضرا رسانیدوبه‌اوازم‌حمدحق جل وعلا پرداخته خوشدلی وشادمانی کردند وازغایت مسرت‌مدهوش واراز‌خانه‌هاواوطان بیرون آمده به ملا زمت شتا فتند وحقیقت و افر عطیت ولطائف الطاف خفیه نزد همکنان ظاهر گشت وزبان دولت خواهی رابه شکر مهیمن منان گویا نیده است تهنیت ومبارك بادی ازایوان سبعهٔ شداد درگذشت وحضرت اعلی نیز زبان شکر فشان برکشاده هرکی بود ازوضیع وشریف خرد وبزرگ تاازبك وترك پرسش تمام نموده دربارهٔ زیردستان وضعیفان مرحمت بلا حد وغایت افزود .

نظم :

چو برتخت بلخ آن شه کامران قدم ما ند چون مهر بر آسمان

روان خلق سویش آواز کرد بر ایشان در مرحمت باز کرد

به پرسش لب شکرافشان کشاد چو غنچه دل عالمی کرد شاد

القصه بعد ازنظم وانتظام آن مملکت ونسق وتنسیق‌امورات سلطنت واجرای قواعد وضوابط درآن دیار اختیار مهام آن را در ید اقتدار سردار ذوالا قتدار والا تبار سردار فتح محمد خان که به زیور خرد محلی وبه علو همت بی همتا است نهاده رونق ونسق آنجارا برای بیضای اومفوض فرمود وسرداران عظام چون سردار فیض محمدخان وسردار نورمحمدخان وغیره در خدمت اومقرر فرموده هریکی را به ممتاز ساخت چنانچه محال قدغن را شوای غوری وبغلان وخوست واندراب رابه میرا تلیق خان سپرد وشبرغان واندخوی را به میر حکیم خان ومیرغضنفر خان عنایت فرمود واخچه وتملك را به سردار فیض محمد خان ارزانی داشت وسرپول رابه سردار نور محمد خان و سردار فتح محمد خان را برهمه حاکم فرموده سیزده هزار سپاه را با بیست وچهار ضرب توپ وامرای نامی‌چون میرزامحمدحسین‌خان ومیرآخوراحمدخان‌وشاه محمدخان وشاه پسند خان وعبدالکریم خان وغیره دررکاب اوملازم فرموده مستقر نیابت اوتخته پول‌مقرر ساخت و درباب رفاهیت رعایا ورعایت برایاربان گوهرفشان را به حسن بیان کشاد که چون تاج وهاج خلافت وکامگاری وافسر دولت وبختیاری بر فرق فرقد سای ما گذاشت وموهبتی عظیم وعطیه جسیم بر بین وجه درباره ماارزانی داشت ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم پس همان بهتر که قدر دولت وپادشاهی دانسته شکر نعم الهی را بجای آریم وابواب انصاف بروی ارباب حاجات کشاده داریم غرض آنکه ای‌فرزندار جمند شرایط ایالت این‌مملکت رابه واجبی‌رعایت نمای‌وظاهر وباطن‌خویش را به زیور آرایش عدالت و زیب آسائش رعیت بیارای وقوی وضعیف را در قبضهٔ معدلت مساوی دانسته همواره رایت ظلم وآیهٔ جورمطموس ومنکوس گردان تافردای قیامت از

وعدهٔ محترم کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر آمده مارا درنزد جبار جهاندار خجل نسازی .

مثنوی:

عدل که سرمایهٔ شاهان بود	مرتبهٔ مرتبه خواهان بود
چون تو دران مرتبه داری نشست	سود بدست آر که سرمایه هست
عدل بود مایهٔ امن و امان	پیش کن آن مایه زمان تا زمان
ملك سلیمان چو گرفتی فراز	از سر مور بت بپر سند باز
دادگری کن که تباثیر داد	بس دردوات که توانی کشاد

بعد ازانکه گوش هوش اورا به جواهر زواهر نصیحت که کلام الملوك ملوك الکلام عبارت آزان است مزین ومحلی ساخت وخاطر کیمیا آثار ازمهارت آن دیار که ازطرف شرقی محدود به بدخشان است و ازطرف غربی متصل به سر حد میمنه واز شمال مقرون بدریای آمویه وازطرف جنوبی ملحق به قره کوتل وقلعهٔ دو آب میباشد بکلی باز پرداخت سردار موصوف را به خلعت خسروانه وعواطف پادشاهانه درافران سرفراز نموده رخصت فرمود وعبدالکریم خان جرنیل را حکم فرمود که توپ سی وشش پوند را که درعهد صفو یه ۹۱۸ در قندوز ساخته شده در آنجا بود وسردار محمد افضل خان درین مقدمه به تاشقرغان آورده بود ازراه غوری به کابل رساند مشار الیه بمدد چهار خیل کوه پیکر درمدت دوماه به کابل رساند و حسن خدمت اونیز قبول یافت وعیا لهای سردار محمد افضل خان را ازراه هندوکش به کابل فرستاده رایت عزواقبال بصوب مرکز جاه وجلال ومستقر ابهت واستقلال برافراخت .

مصرع :

بخت ودولت درر کاب فتح ونصرت درعنان

وشکار کنان و صید افگنان قطع مراحل وطی منازل نموده تاماهچه چترهمایون ازمشرق غوری طلوع نمود. حکومت آنجابه سرداراحمد خان برادرزادهٔ سردار نورمحمد مفوض داشت وزیرحکم سردار فتح محمدخان درآورده درخوست اندراب تهانهای جزائر چیان برپاداشت وبه راه قلعه سرخ زیر قره کوتل داخل شاهراه شدند وبتاریخ ۱۲۸۱ هجری که پادشاه سریر گردون درخانهٔ قوس آمده سپاه زمستان راتسلط می داد بااخوان کرام چون سردارمحمدافضل خان وسردارولی محمدخان وسردارمحمدخان وسردارمحمدزمانخان وسردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان تشریف فرمای مستقرالامارت گردید عالم از پرتو آفتاب و جود آنحضرت منور گشت واز خبر تشریف موکب همایون واثرطلوع رایات دولت ابدمقرون چندان فرخ وحضور بهجت وسرور بسا کنان دارالخلافت بل افراد انواع خلقت رسید که قلم وزبان شرح شمهٔ ازان ابتهاجهای فراوان درخبربیان نتواند آورد وزبان خامهٔ عنبرین شمامهٔ هیچگونه وصف آن ادا کرده نتوانند .

بـيت :

گر آن جمله راسعدی انشاء کند مگر دفتری از نو املا کند

واکابر واشراف ازاطراف واکناف متوجه اردوی معلی شده هریك برحسن مقدار به عواطف بسیارومراحم بی‌شمار محظوظ وبهرور آمدندوچون دارالامارت حمیت‌عن‌الافات ازسایهٔ لوای همایون گلشن شد دیدهٔ اهالی وموالی ازغبارقدوم سعادت لزوم شهر یاری روشن گشت ووضیع وشریف وترك وتاجیك همه رویسدهٔ علیه نهاده به وظائف حمد و ثنا کوشیدند وشکرنعمت باری تعالی وتقدس به تقدیم رسانیده حسب الحال مترنم این مقال شدند .

نظم

منت خدابرا که به تن جان‌رسید باز جان را رسید مژده که جانان‌رسید باز

سرو سهی که از چمن ملك رفته بود سوی‌چمن چمان وخرامان رسید باز

گل بیست پنجم

درذکر توجه فرمودن امیرصاحب سریر بصوب دارالقرار قندهار وفتح آن دیاربعون عنایت جبار جهاندار قال الله و تبارك وتعالی‌ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض '

چون ملك ملك بخش تعالی وتقدس خواهد کـه عنان سلطنت وزمام حشمت و مملکت بقبضهٔ اختیار وحیطهٔ اقتدار خلافت مرتبتی‌سپارد نخست هرکس را که به نـاخن نخوت وپندار سرغرور واستکبار می خارد بدست تائید الهی وعنایت نامتناهی ازپای در آورد وهرگاه سلطان ممالك عالم اراده فرماید چمن ولایتی‌تازه وخرم سرسبز و شاداب سازد اول خارتعرض وتغلب اهل عناد وخاشاك تمرد وطغیان ارباب فساد را ازصحن گلزار آن به جاروب تیغ ظفرنشان بر اندازد .

بیت :

جای دو شمشیر نیامی کـه دید بزم دو جمشید مقامی که دید

تنگ بود مملکتی بـر دو شاه کس نـه شنیده فلك با دو ماه

موافق این‌مقال ومطابق این احوال حال‌فرخنده‌فال حضرت‌سکندر مثال وقضیه واهیه انتقال سردار محمدامین خان است حضرت اعلی در توزك مبارك نوشته که چون ازسفر ترکستان به کابل‌رسیدم ایام‌زمستان رابه‌سر برده درابتدای بهارسنه ۱۲۸۱ هجری از سرنو شورش برادران وفتنهٔ ایشان ظهور یافت انتهی مجمل این‌مفصل آنکه‌چون فتح‌هرات ارعون‌عنایت خالق‌الارض و السموات روی‌آورد اگرچه امیرعلیین مکان‌قاصد تسخیر کشور جنان وعازم فتح‌داررضوان بودسردار محمدامین‌خان روی‌توجه‌ازخدمت سراسرسعادت آن‌بقیه‌دوجهانی بر تافته وان‌کرامت گرامی را از دست‌داده به‌هوس‌ایالت چندروزه بالشکرخود روبه‌قندهار

نهادو به کوچ های متواتر وابلغار وافرخود رادرآن دیار انداخت وعقاب هوس استقلال
حکومت در دماغ اوبیضه نهاده بنای کارخود رابرخلاف آن حضرت گذاشت وچون سر اوقات
جلال بعداز ارتحال امیر علیین مکان در قندهار سربه اوج ثریا کشید سردار محمد امین خان
ظاهر داری را پیش گرفته در تعظیم وتکریم بندگان حضرت اعلی دقیقهٔ فرو نگذاشت
حضرت اعلی که به اصابت رای هر نقش تدبیر که به کلك اندیشه بردیباچهٔ ضمیر و لوح ظاهر
خاطرخورشید تنویر تصویر می نماید بعینه صورت تقدیر است که از پس پردهٔ حجاب چهره
میکشاید. بنا بر مصلحت وقت ولحاظ امورات سلطنت واتصال رشتهٔ صلهٔ رحم از اوضاع واطوار
اواغماض فرموده دیده را نادیده وشنیده رانا شنیده انگاشته ملك قندهار را براومسلم داشت
وبه اجرای سکه وخطبه اکتفانموده الویهٔ نصرت افتخار رابصوب دارالامارت افراخت وسردار
محمدامین خان درتهیهٔ اسباب بغی وعدوان کمر بسته دوازده هزار نفراز رعایای قندهار جمع
نموده درسلك نظام کشید و کارخانهای توپ وتفنگ وتیغ وشمشیر وسائر اسباب طعن وضرب
برپاداشت وبعضی ازاهل کارشهریار که در قندهار بودند چنانچه عاملان کان طلا وحواله داران را
جواب داده اخراج نمودند وازخیرخواهان دولت ابدعدت کس را درشهر نگذاشت ودرمرمت
واستحکام برج وباره وخندق وشیرازهٔ قلعه نهایت جهد وغایت کوشش به انجام رسانید
وگرداگرد قلعه کاسه برجهای متین برپاداشت ودرخت های تناوررا ازاطراف شهر بریده
ذخیره نمود وازغله و کاه انبارها برپاداشته معموره نزدیك قلعه نگذاشت بنا بران امن وامان
ازملك بر خواسته رعیت ازوضیع وشریف دست بر آسمان کرد بدند از این امورات همواره
معروض رای اقدس شده صفحه خاطر رافت مقاطر از ناخن فریاد داد خواهان می خراشید
بنا برمضمون و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً هرچندبه ارسال رسل وتبلیغ مواعظ ونصایح
وبرامتنبه نموده فائده بران مرتب نشدوهرقدر که میانجیان دانا و ایلچیان سخن رسا مرسول
داشته راه صداقت وبرا دری و یك جهتی ارشاد فرمود سربجای نکشید واناقانائرهٔ طغیان
اودر اشتعال شده خشك وتررامی سوخت وکار بجای رسانیدکه فرزندار جمندش سردار
محمداسمعیل خان ازاوضاع و اطواراو به جان آمده روبه کابل نهاده استعاد عتبه بوسی دریافت
وعلاوه بران باامرای حضور ورؤسای کابل خفیه نویسی پیش گرفته برخی رابربغی تحریص نموده
وبعضی را بطرف خود می کشید چنانچه سردار جلال الدین خان وسردار محمد زمانخان
سعادت ملازمت گذاشته بدوپیوست وبرین هم اکتفا نه نموده پنجهزار نفررابه معیه هشت عرابه
توپ به سر کردگی سردار جلال الدین خان برقلات مقرر نموده آنجاه را برملا زمان
سردارمحمد اعظم خان چون دانست که پای ثبات من بعد نمی تواند فشرداز آنجا گریخته
واپس به وزیری رفت ودران کوهستان به هزارفلاکت ایام عمرمی گذراند وسردارمحمد
اسلم خان چون دانست که روز بهی نه خواهد دید ازوی جدا شده درپشاوررفت. امنای
دولت انگلیسه بنهایت عزت داری پیش آمدند سید حسام الدین چون کار خصم را به
انجام رسانید درقریهٔ دره کی در آمده واز آب تیغ اکثران ظلمه را شربت مرگ
چشانید بقیه السیف را امان وتسلی داده به خوست مراجعت فرمودوسردارمحمداعظم خان
چون کاردرین طرف نساخت ومادهٔ فساد قندهاررا درشوران دیدخواست که درآنطرف

سلسلهٔ افساد را محرك گردد پس با محمد امین خان شیوه دوستی پیش گرفته اولا به ارسال رسل ومراسلات ویرا بر بغی تحریص نمود ثانیاً باخلف خود محمد سرورخان را در قندهار فرستاد القصه چون محاصره قلات به عرض اقدس رسید واقفان پایهٔ سریر خلافت وعتبه بوسان درگاه امارت را جمع فرمود به حکم وشاورهم فی الامر . درباب تنبیه سردار محمد امین خان مشورت پیش گرفت وزبان حق ترجمان رابه جواهر ریزی آشنانموده فرمود که برهمگنان روشن وهویدااست که سردار محمدامین خان طریقهٔ بغی وعناد وراه شروفساد پیش گرفته میان را به انگیختن گرد عصیان ونائرهٔ آتش تمرد وطغیان بسته بود وشیوهٔ خونریزی ورسم فتنه انگیزی پذرفته از جادهٔ اعتدال انحراف می نمود وسوابق عهود را بباد بی وفائی نابود داشته آب سر چشمهٔ صفا را به گرد کدورت وغبار وحشت مبدل ساخت وصورت درگاه فلك اشتباه عالیجاه میرعلم خان هوتکی وحبیب الله خان وشیرمحمدخان لودینی وعظم الدین خان ابراهیم خیل ومیرزا خدادادخان محاصره نمود وبقدر دو ماه فدویان دولت را دردسر افزود وسردارمحمد شریف خان درایام که خبر فتح باد گاه به قندهار رسید با دوهزار سوار جریده از قندهار روانه شده غلام نبی پسر مدد خان سنجرزائی را به عتبه بوسی فرستاده به عرض رسانید که تاالحال به سبب تاخیر سردار محمد امین خان در احرام بستن طواف بارگاه معلی توقف افتاد که اومی فرمود که یکجا خواهیم رفت اما الحال چون دانستم که مومی الیه خیال رفتن ندارد خود جریده روانهٔ خدمت شدم هر چه فرمایش شود ازهمان قرار عمل نمایم چون غلام نبی خان به عتبه بوسی می رسید مصالحه حضرت اعلی وسردار محمد افضل خان وقوع یافته ملاقات ایشان شده بود پس کمك سردار محمد شریف خان ازقبیل نوش دار وی سهراب بود بنابران امرفرمودند که بکابل رفته توقف نمایند تا از پردهٔ غیب چه رخ دهد واین عذر بدتر از گناه بود زیرا که ویرا معلوم بود که در ایام که موضع سیاه سنگ محلم سر اوقات جلال بود سردار محمدامین خان سردار مدد خان را در حضور حضرت اعلی فرستاده بود که اسباب سفر مهیا نیست به خدمت نمی توانم رسید حضور اعلی که از عادت خود درهیچ امر وهیچ جا غیر از باری تعالی (ج) از کس امداد واستعانت نجسته وبه کس التجا جز حضرت او تعالی (ج) نبرده به جواب مدد خان نه پرداخته رخصت فرمود . باری سردار محمد امین خان را لازم بلکه واجب بود که درین مقدمه که همه برادران وکل خاندان به یك طرف شده حضرت اعلی تنها مانده بود به خدمت می رسید . ازین سبب بیم وهراس بردل محمد شریف خان استیلا یافته در سه ماه توقف کابل چندین دفعه التماس رخصت قندهار نمود . هر چند جناب امارت مآب تسلی نامه ها ازترکستان مرسول داشت به یکی ازان نه دیده روانهٔ قندهار شد

ویلتن او که در کابل بود هرچند آن‌هارا ترغیب رفتن قندهار نمود به جواب صاف برداختند وبه ترك خدمت او گفتند وچون وارد قندهار شد مایهٔ خمیر طغیان سردار محمد امین خان گردیده علم مخالفت برافراشت وهم درین ایام که حضرت اعلی در تهیهٔ سفر باظفر قندهار بود از اوضاع سردار محمد اسلم خان وبرادران او خلاف انتزاع نموده حکم قضا امضاء بر اخراج ایشان از محروسه صادر گردید ویساولان شدید برایشان مقرر فرمود تا از سرحد محروسه گذرانند مراجعت نمایند ایشان نیز به کوهات رفتند وسردار محمد اعظم خان که در مقدمهٔ کرم راه فرار سپرده به انکور رفته بود چون محمد رفیق خان عقبش بخوست رسید مشارالیه از آن جا به کوهات رفت والتجای مسکنا بامنای دولت انگلیسیه نموده بنا برسوابق معرفت وبرادر راولپندی فرستاده وجه کفاف مقرر داشتند وبعد از چند یوم بجیلم سرکشید وچند نفر که شریك روز بد او بودند چون دانستند که روز بهبود نخواهد دید ازوی متفرق شدند بنا برعهد که فی مابین دولت انگلیسیه ودولت خدا داد از قدیم وجدید بود ملتمس اورا وقعی نه‌نهاده سخن اورا که امداد وکمك بود مقرون به اجابت نه‌ساختند وسردار محمد اسلم خان وبرادرانش را به تلبیسات باخود یارساخته ناچار به رخصت یا بی رخصت روانه شد امنای دولت انگلیسیه نیز سپاه به همرای او کرده از ملك اخراج نموده حکم فرمودند که من بعد داخل محروسهٔ ما نشود پس سرخودرا بر کوه وزیر که عبارت از کوه روه مشهور به کوه کسه و کوه سلیمان به انواع طوائف افاغنه مملو است زد ودر آن جا سر شورش خاریده چند بی سروپارا برخود جمع ساخته درطائفه دور آمد از آنجا نیز جمعیتی مادر آزار وپدر بیزار بهمرسانده درموضع درکی که از توابع خوست است سر به فساد کشید. سید حسام الدین حاکم خوست با جمعیت قلیل که باخود داشت زیرا که سردار محمد ابراهیم خان درین ایام به عتبه بوسی شتافته بود غیرت هاشمی که مجبول سادات است از دست نداده متوجه دفع او شد چون بهم رسیدند سواران سید بر سواران مخالف حمله آورده به یك حمله عزیمت داده تا قریهٔ درکی دواندند پیاده پلتن سید نیز از عقب آمد در قریه قرار گرفتند باز سواران سردار محمد اعظم خان از راه دیگر رفته بربنه سید ریختند سید پیاده را در قریه گذاشته خود متوجه بنه شد مردم قریه پیادهٔ سیدرا قلیل دیده دست به قتل ایشان دراز نمودند وپیاده و بعضی سوار سردار محمد اعظم خان نیز باایشان یارشده برمردم پلتن سید حمله آوردند وقریب «۱۵۰» نفررا از آنها گرفته بعضی را بقتل رسانده بعضی را تاراج ساختند قلیلی از ایشان پای مردانگی فشرده جنگ کنان خودرا ازخصم رها نیدند وبیرون قریه الظالم اهلها رفتند سید حسام الدین چون به بنگه رسید خصم را بضرب حسام خون آشام از بنگه رانده عزیمت فاحشی داد سردار محمد اعظم خان چون دانست که پای ثبات من بعد نمی‌تواند فشرد از آنجا گریخته واپس به وزیری رفت ودران کوهستان به هزار فلاکت ایام عمر می گذراند وسردار محمد اسلم خان چون دانست که روز بهی نه‌خواهد دید ازوی جداشده درپشاور رفت. امنای دولت انگلیسیه به

نهایت عزتداری پیش آمدند. سیدحسام الدین چون کارخصم را بانجام رسانیددر قریهٔ دره کی درآمده ازآب تیغ اکثر آن ظلمه را شربت مرگ چشانید بقیهٔ السیف را امان وتسلی داده بخوست مراجعت فرمودوسردارمحمداعظم خان چون کاری درین طرف نساخت ومادهٔ فسادقندهار رادر شوران دید خواست که در آنطرف سلسلهٔ افساد را محرك گردد پس با محمدامین خان شیوه دوستی پیش گرفته اولا بارسال رسل ومراسلات ویرا بربغی تحریص نمود ثانیاً ناخلف خود محمد سرور خان را درقندهار فرستاد. القصه چون محاصره قلات بعرض اقدس رسید واقفان پایهٔ سریر خلافت وعتبه بوسان درگاه امارت راجمع فرمود به حکم وشاورهم فی الامر درباب تنبه سردار محمدامین خان مشورت پیش گرفت وزبان حق ترجمان رابجواهر ریزی آشنانموده فرمود که بر همگنان روشن وهویداست که سردارمحمد امین خان طریقهٔ بغی وعنا دوراه شروفساد پیش گرفته میان را به انگیختن گرد عصیان ونائرهٔ آتش تمردوطغیان بسته بود وشیوهٔ خونریزی ورسم فتنه انگیزی پذیرفته ازجادهٔ اعتدال انحراف می نمود وسوابق عهود را بباد بی وفائی نابود داشته آب سر چشمهٔ صفا را بگرد کدورت و غبار وحشت می انباشت و صورت مخالفت ونقش عدم موافقت درسویدای سینهٔ او مستور بود برالواح اظهار وعیان می نگاشت واین را بندهٔ درگاه الله بنابرتمکین وثبات هیچ اظهار نمی فرمود وازغایت عاطفت ونهایت رافت که درجبلت ما مرکوز است با او همچنان طریق موافقت و مصادقت می پیمودم وبه هیچوجه نصائح پدرانه ومواعظ برادرانه ازوی دریغ نداشتم آن ناعاقبت اندیش خیال فاسدرااز سرخود بیرون نه نهادوبراه مصادقت نیامد تا که متعرض ممالك محروسه گردید اگر بیش ازین درین امر تغافل کرده شود آنچنان فتنهٔ بزرگ وفساد سترگ از او سربزند که دست تدبیر هیچگونه بدامن تدارك آن نرسد واطفای نائرهٔ آن زودی تمشیت نپذیرد ودفع آن حادثه ورفع آن واقعه به آسانی میسر نگردد وصورت فتنه وفسادونقش نزاع وعناد چهرهٔ کشاید که سبب تخریب امصار وبلاد وتضییع احوال عباد گردد مناسب آنست که من بعددر دفع شرورفع ضرر اواهمال نرود ومملکت عاریت که سبب غرور او گردیده ازوی انتزاع کرده شود ملا زمان آنحضرت چون این کلمات از زبان خجسته آیات ملکی صفات او استماع نمودند همه زانوی ادب زده بر رای صواب نمای آنجناب صد آفرین وهزار تحسین خوانده باتفاق گفتند.

بیت

ای شهریار وقت و شهنشاه کامگار — جاوید باش در کنف حفظ کردگار
اجرام رام و بخت بکام و فلك غلام — دولت مطیع و چرخ مساعد زمانه یار

اگر جانبازی ما درمعرض قبول افتد:

بیت

بیازیم جان از بی نام و ننگ — نه گردیم از چرخ گردان به جنگ

چون حضرت کامگاری ازایشان کمال جان سپاری وغایت چاکری وفرمان برداری

مشاهده نمود عزم توجه به جانب قندهار جزم کرده حکم فرمود که تواچیان بهرام نشان به‌اطراف وجوانب شتافته سپاه کواکب مواکب ولشکر ظفر جنایب راجمع نمایند .

قطعه

نمود حکم همایون شهنشهٔ عادل | که از جمیع ممالک سپاه جمع آیند
زره فگنده به‌بر تیغ کین به گرد کمر | نهاده‌خود بسر خویش را بپا را یند

وبه سرعت تمام هرچه زودتر به معسکر بافتح وظفر رونهند وآنحضرت بافتح یار وظفر قرین به‌تاریخ سنه یکهزارو دوصدو هشتادویك بیرون دارالامارت سرادقات عزواقبال به‌فلك افراشت . درموسم که هجوم لشکر سرد مهر سرما ازطلیعهٔ سپاه‌بهار روی بدفرار آورده عساکر سبزه‌وریاحین عرصه‌باغ وبساتین را مسخر کرد.

نظم

به قصد قلعهٔ خضرای باغ شاه بهار | بفرق خود زراندودماند چون گلنار
شکست لشکر پیران دی به فیروزی | گرفت خسر و خاور چو تیغ‌صاعقه بار
شگوفه‌خیمهٔ خود بیشتر به‌باغ‌افراخت | که پیر به‌که شود رزم را سپه سالار

وازاطراف وجوانب سپاه کواکب‌مواکب بسدهٔ فلك‌مراتب ودرگاه‌سعادت‌مآب شتافتند .

بیت

سپاهی یکایك همه تیغ زن | به‌مردانگی هریکی صف‌شکن

وبه اردوی کیهانپوی رسیده کمر خدمت گاری ونطاق جان سپاری برمیان بستند

مثنوی

چو از عزم خاقان خبر یافتند | سپاه از همه سوی بشتافتند
همه کینه‌جویان گیتی نورد | که ازقعر دریا برآرند گرد

وچون سپاه ظفرآئین ولشکر نصرت گزین به‌موکب باعز وتمکین جمع آمدند نخست قرةالعین امارت نیربرج سلطنت شاهزادهٔ عالم وعالمیان سردار محمدعلی‌خان‌را بادوازده پلتن وشش عرابه توپ وچهار رساله‌وکل‌سوار وسرداران محمد زائی و غیره وتو پهای بزرگ چون توپ قندزی که‌بیشتر ذکر آن رفته وتوپ بیست‌وچهار پوند مقرر فرمودند که‌بیشتر ازاهتزاز رایات عالیات متوجه دفع خصم گردد .

واقعهٔ‌خواب دیدن شاهزادهٔوالاتبار ذوالعز والافضال سردارمحمدعلی‌خان فردوس مکان

نزد ارباب تدقیق واصحاب تحقیق صورت این قضیه مبرهن و متیقن است که مزاج‌هر سعادت‌مندی که به اعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی به‌مبادأ فیاض نزد یك‌تر باشد وچون حواس او ازشواغل حسی فراغت یابد ونفس نفیس اوبه‌عالم بالا پیوندد واز اتصال عالم روحانی آنچه درخزینهٔ فلك از حوادث ایام مرتسم شده باشد بنابر مناسبت تمام بر نفس ایشان پرتو اندازد ونفس ناطقه چون قوی باشد متخیله ضعیف قرار گرفته نفس‌را

متحلی به‌قوهٔ حافظه سازد وبعداز یقظت وانتباه آن صورت بدون تغییر بی اشتباه روی نماید تقریب این خیال وتثبیت مقال آنکه چون شاهزادهٔ فرخنده سیر را حکم قرا ولی شدشبی که به‌موجب وجعلنا اللیل لباسا والنوم سباتا زمانه لباس قیرگون دربر اجسام پوشانید وحاسهٔ بصراز احساس صور اشیا معزول گردانید ودرمملکت بدن کارفرمای حواس ازعمل باز ایستاد وقهرمان خواب وخیال درولایت تن مستولی شد شاهزادهٔ بیدار بخت سر راحت بربالین استراحت نهاده چشم‌ازعلائق دنیوی بست ودل باعالم روحانی پیوست تا که‌صورت این‌واقعه چهره کشود که جانوری قوی هیکل سیاه رنگ آمده قصد ذات شریف وعنصر لطیف نماید هرچندشاهزادهٔ شجاعت‌پیشه متوجه‌دفع آن می‌گردد آن‌جانور رونمی‌گرداند آخر دهن‌انداخته گوشت ذات مبارک‌را ازبدن می رباید وبه زندگی بدن مبارک راپاره پاره می‌سازد چون ازخواب بیدار گردید نهایت پریشانی خاطر دست داد وچون چندیوم برین گذشت بعینه صورت آن واقعه چهره کشود چنانچه‌مسطور خواهدشد وثانیا سردار ولی‌محمدخان را به‌نیابت در مستقرالامارت گذاشته ازآن‌جا لوای ظفر انتمارا براوج فلك خضرا افراشته درغایت عزوعلاء روبه قندهار آورد وبه‌عزم‌انتقام‌ابلق تیز گام‌را جولان داده رکاب هلال‌آسارا از دارالامارت روح افزاء به استیصال اعدا درجنبش آورد وبه‌سرعت تمام قطع منازل وطی مراحل فرموده در محال مقرکه سردار محمدعلی‌خان برای آسایش سپاه سه روز توقف فرموده بود که‌اجتماع قران السعدین وتلافی مزین به‌ظهور پیوست وچون سردار محمد امین خان برتوجه‌شهریار جهان اطلاع یافت ازغایت دهشت غریق لجهٔ حیرت وحریق آتش حسرت که‌خود افراخته بود گردید ومسرعان تیز گام را درنزد سردار محمد شریف خان فرستاد تابه زودی هرچه‌تمامتر باعساکر زمینداور وگرشك وغیره روبه قندهار نهدوبه سردار جلال‌الدین‌خان نوشت که ازروی سیل قیامت خیز خودرا برطرف کشیده دست ازمحاصرهٔ قلات‌بردارد ومنتظر حکم ثانی باشد وخود درشش‌در افتاده گاهی پناه خود در تحصن قلعه بندی می جست وگاهی حلوای خیال باطل مقابله ومقاتله میدان می پخت تا که‌آوازهٔ آمدآمد مهر سپهر شهریاری چون نوای محشر تزلزل درزمین وزمان انداخت وچون سردار محمد شریف خان باسپاه جرار ولشکر کرار به اوپیوست بعد از مشورهٔ بسیار مصلحت کار در آن دیدند که به اتفاق روبه میدان آورده اگر هزیمت یابند خودرابه قلعهٔ قندهار رسانده متحصن گردند وبه زبان حال یکدیگر این مضمون اداء می کردند

نظم : —

وارستهٔ کجاست که راه عدم رویم ... بایکدیگر چو سایه قدم برقدم رویم

هرگه کشیم بادهٔ محنت به هم کشیم ... هرجاه رویم ازغم دوران به هم رویم

قصه کوتاه بعد از تهیهٔ اسباب حرب وآراستگی امورات طعن وضرب به‌شوکت تمام وعدت وساز بلا انصرام کوچ به کوچ متوجه مقابله گردید وچون رایت نصرت‌شعار محفوف به‌عون عنایت آفریدگار ومحفوظ به تائید پروردگار درمحال‌مقرشرف نزول می‌فرمود سردارمحمدامین‌خان‌نیز وارد جلدك گردیدواز آنجاهم گذشته‌درمحل آسیای هزاره توقف نمود

ودر آنجا تعمیر سنگر محکم کرد و سردار محمد شریف خان از رود ترنك گذشته
در محال کجباز تادامن کوه سنگر ساخت سردار جلال الدین خان با مدد خان و دیگر
خوانین به‌طرف شمال سنگر بر پاداشتند . شهریار جهانگیر از مقر نهضت فرما شده
کوچ در کوچ روی توجه به قلات نهاد و چون سرادقات جلال در موضع سر اسپ ششکروهی قلات سر به اوج آسمان کشید سردار شمس الدین خان و اشك آقاسی بلوچ
خان را به قراولی مقرر فرمود و چون گرمی به شدت بود کوچ شب مقرر نموده قراولان
مذکور بقدر یك کروه بدست راست درد شت رفته فرود آمدند . در آن شب غفلت
نموده هم در خواب رفتند ناگاه سردار محمد شریف بر ایشان ریخته چند نفر از
آنها مقتول وچند نفر قیدی و صدنفر زخمی کرده رفتند وقراول لنگ ولاش واپس داخل
اردو شدند بنا بران کوچ شب موقوف داشته فردا نهضت فرما شده زیر قلات را مخیم
خیام معلی نمود . علی الصباح از دریای ترنگ عبور نموده زیر تپهٔ شاهمردان
منزل ساخت به خیال آنکه شاید سردار محمد امین خان عذر پیش آورده صلح جوئی
نماید ازین جهت منزل کوتاه فرمود ، فردا از تپهٔ مذکوره نهضت فرموده وارد کجباز
گردیده علی الصباح روزعاشوره تاریخ دهم محرام الحرم سنه ۱۲۸۲ که جمشید خورشید
سپهر شفگرفی از بحر سیماپی ردا شته زیب دوش خود ساخت و سپاه کواکب رامتفرق
وپراکنده گرداتیده در دریای مغرب انداخت

مثنوی :-

صبح که سر زد فلک آفتاب　　لشکر سیاره فرو شد بآب
رخش فلك برق صفت تیز کرد　　گرم به ره گشت و عرق ریز کرد
از پی کین خسرو انجم هجوم　　ریخت تفك مهره به شکل نجوم

تواچیان هردو سپاه به آرایش رزم گاه برخواسته صفهارا چون سدسکندر به ترتیب هرچه تمامتر
آراستندو توپ های صاعقه کردار وتفنگ های آتش باررا درغرش آورده به موجب ان زلزلة
الساعة شیء عظیم ارکان زمین درلرزش واساس زمان درپوش آمدوهر دولشکر دربرابر
یکدیگر چون دشت محشر وامواج بحر اخضر درتموج آمدند جوانان طرفین ومبارزان جانبین
آهنگ جنگ عدوان وعزم رزم ومیدان کردند ودست ستیز از آستین توانائی بیرون کشیده
روی به یکدیگر آوردند ودلاوران جهان پناه چون نیزه دست به گوهر حیات اعدادراز کردند
ومانند تیرپای غرض درخانهٔ فنای مخالفان نهاده آمدوشد آغاز نمودند گاه چون کمند پیچان دست
آرزودر گردن باغیان حمائل می کردند وگاه مانندنیزه وشمشیر خندهٔ مرادبرروی آن روز
بر گشتگان میزدند -

مثنوی

چو لشکر به لشکر بر آمیختند　　قیامت ز گیتی در آویختند
سپاه ازدو سو بر سر پیکار کی　　بجنبید لشکر به یکبار گی
چنان از دو لشکر بر آمد غریو　　که زان هول دیوانه شد مغز دیو

مخالفان درآن روزدر صحرای جنگ چنان ثبات قدم نمودندو کارزاری به‌روی کار آوردند

که دل بهرام خنجر گذار براوج فلک نیلی حصار از هیبت آن می لرزید وسپهر ستیزه کار از مقام انتقام گذشته جهت مبارزان مفر که عافیت می طلبید وچون سیاح سبع العلی به وسط السماء رسید از تب تاب حرارت آتش جنگ که زبانه زن بود رطوبت غریزی از ابدان وحرکت از مبارزان منطفی گردیده طرفین دست ازمحاربه وجنگ از مقاتله کشیدند به معسکرها شتافتند ونماز شام که یکه تاز سپهر مینافام ابلق تیز گام را در دریای فلک نیلی انداخت وسیاه دل سیاه شب برقلب لشکر روز استیلا یافته جیش کواکب را چون موج بحر اخضر زره پوش ساخت ازطرفین آن دو لشکر چون مشاغل نجوم واختر هرجا هرجا آتش افروختند وصدای نفیر وسورن شیپور در طاس گردون انداختند وآن شب تا روز دلاوران کینه اندوز ازهر دو جانب طلایه برگماشتند وجوشن انتقام پوشیده زره جرأت در بر کشیدند وبه صد دیده پاس داشتند ودرغایت حزم احتیاط نموده دقیقهٔ مهمل نامرعی نگذاشتند. علی الصباح که به حکم خالق الا صباح خسرو خاور ابلق خوشخرام فلک را به جلوه در آورده برسپاه دل سیاه زنگی شب غلبه واستیلا یافته مواکب کواکب را پراگنده گردانید .

بیت

صبح که برعزم کین شاه سریر سپهر کرد برون از نیام تیغ جهان سوز چهر

امیر صاحب سریر فرمان واجب الاذعان صادر فرمود که سپاه منصور وامرای غیور ایل بسته به ترتیب صفوف کانهم بنیان مرصوص پرداخته منار حرب وتهیهٔ ضرب نمایند امتثالا لا مر العالی

بیت

سنگدلانی بـه وغا سخت چنگ آمده در کینه وری چون پلنگ

بـه سرعت تمـام چرانفـار وبرانفـار وقراول والتمش بـه آراستگی کمال آراسته سد اسکندری برپا داشتند وصدای کوس حربی نمـونـه صور اسرافیل در قالب جهان دمیده وصوت کرنا بلند گشته به مسامع ساکنان حصار افلاک رسید خروش دلیران وهیاهوی مبارزان زلزله در زمین وولوله در زمان انداخت وصهیل اسپان وشیهه توسنان ارکان جهان را متزلزل ساخت وآراستن صفوف بدین نمط نموده که میمنه را به ایشک آقاسی شیردل خان مقابل سردار جلال الدین خان وسردار مددخان سپرد ودرمیسره شاهزادهٔ بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمد رفیق خان مقابل سردار محمد شریف خان جاه گرفتند ودرقول شاهزادهٔ عالمیان سردار محمد علی خان علم اقبال مقابل سردار محمد امین خان برپاداشت وحضرت اعلی بهشت پناه جهان برای استظهار اطراف درخلف قرار یافت وتوپ خانه را قراول نموده وازآنطرف دلاورمیدان ومبارزی شیر بیشه بهادری سردار محمد امین خان سپاه پرخاش جوی وعساکر فتنه خوی را یزک داده چرانفار و برانفار وقراول والتمش را به تمهید تمام برپا داشتند خود در قول جاه گرفته امر فرمود تا دلاوران سوران انداخته تفنگچیان طریقهٔ گلوله اندازی وشیوهٔ سربازی وروح ربائی پیشه سازند .

مثنوی

از دو طرف کینه وران ریختند | از پی کین رخش بر انگیختند
تیغ زهر گوشه سر افشاندا ز شد | تیر چو مژ کان بتان باز شد
نیزه قد از ناز برافراخته | همچو الف جای به جان ساخته
تیر زهر گوشه در آمد بکار | تیز تر از غمزهٔ خونریز یار

اولاشیر بیشهٔ شجاعت شاهزادهٔ کریم سردار محمد ابراهیم خان باسردار محمدشریف درآویخت وسردار محمد امین خان کمك پیاپی به جهت وی مرسول‌می‌داشت وتگرگ گلولهای توپ وتفنگ باریدن ابر بهاری وسحاب آزری گرفت و شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی یافت وهرعقدهٔ که ازدل تفنگ واشدگره دل مبارزی را پراگنده ساخت .

مثنوی

زهر سودلیران به هم تاختند | سنانهای خونریز افراختند
زمیدان کین گرد انگیختند | بهم همچو اژ در در آمیختند
چنان درهم آمیختند آن گروه | که لرزیده برخویش هامون و کوه
گروهی‌بره کف نیزهٔ جان‌ستان | به عزم جدل سوی میدان روان
به طعن دلیران آئین جدل | به تیغ و سنان همزبان بد اجل
یلان راشدازهرطرف بیدریغ | چونرگس‌جداکاسهٔ سر به تیغ
زآوا ز توپ وشهیق تفنگ | قیامت به پا شد بمیدان جنگ

اگرچه خصم کینه ور ودشمن اژدر سیر حمله های مردانه نمود لیکن شاهزادهٔ بلند اقبال کوه تمکین حمله های او را رد نموده به جواب کافی می‌پرداخت وتا مکان اصلی وی را می‌دوانید وشاهزادهٔ بلند مکان سردار محمد علی خان دو پلتن لعل کورتی وکاکره را امر فرمود که پیش رفته تپهٔ که در آن نزدیکی بر دست راست سرکوب مخالف بود متصرف شوند . در این اثنا فوج سردار محمد امین خان قدم پیش نهاده توپ های‌صاعقه کردار وخمپاره های آتش بار در غرش آمده روز روشن را شب تاریك ساخته زمانه را لباس قیر پوشانید و لشکر مدعی چالاکی به کار برده قبل از وصول دوپلتن مذکور سرتپه را متصرف شدند و سپاه ظفر پناه را که متوجه تپه بودند زیر فیر گرفته شلك های پیاپی دادند وخلق کثیر به باد فنا رسیدند وطاقت شیمه‌های گلوله ها نیاورده پس پا شدند . سردار محمد علی خان غیور از معاینهٔ اینحال چون اژدها ازغیرت بر خود پیچیده بار ساله وپلتن قدم مردانگی پیش نهاده عازم میدان گردید و برسپاه سردار محمد امین خان خود را زد .

مثنوی

دیگر بار سردار نصرت شکوه | روان ساخت دریا به آهنگ کوه
زخیل هژبران رستم شمار | دو صف پیش راند از یمین ویسار

سپرها به کف از سر خشم و کین — دلیران در آورده چین بر جبین
تبر زین بدست یلان بر سمند — یکی لخت ابری به کوه بلند
یلنگان به کف میل رنگین تفنگ — چو قوس قزح بر سپهر دو رنگ

لشکر مخالف نیز ثبات قدمی ورزیده از طرفین دلاوران جانبین رخش دلاوری انگیختند ودر موقف نام وننگ ایستاده چون شیر و پلنگ در هم آویختند آتش حرب از زبانه نار حامیه حکایت می کرد و زمین از کرو فر پیاده و سوار از تفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها پیام می آورد وزبان سوسن خنجر آیته کل نفس ذایقة الموت به گوش جان دلاوران فرو می خواند وبلبل تیز پر تیر پیغام کل مخلوق یموت به نزدیك ودور می رساند وبرق سنان صورت یکاد البرق یخطف ابصار هم درنظر جهانیان جلوه می‌داد وتیغ جان ستان دربردن جان دلاوران زبان ببرهان قاطع می کشاد .

مثنوی

به هم چون دولشکر برآمیختند — گرفتند و کشتند و آویختند
پر از موج خون گشت صحرا ودشت — زمین سر به سر سونش لعل گشت
به خون غرق شد مرکبان را نعال — تو گفتی مگر در شفق شد هلال
نهیب خروشیدن کوس جنگ — زسر مغز می برد از روی رنگ
نفیر دلیران برآمد به اوج — بهرگوشه می رفت خون موج موج
ز نیزه نیستان شد آوردگاه — بپوشید رخسار خورشید ماه
برآمد ز لشکر ده و دار و گیر — بپوشید روی هوا را به تیر

بنا بران سپاه خصم طاقت حملهٔ مردانهٔ شاهزادهٔ کوه ثبات نیاورده از روی اضطرار پای از کارزار شیوهٔ رزم وپیکار کشیده بی اختیار سراسیمه وار راه فرار گزیدند ولشکر فیروزی اثر به صرصر قهر گرد خذلان به رخسار وقار دشمنان ریختند وتا سنگر دوانده زیر پشتهٔ که قریب سنگر بود آرام گرفته پناه جستند وافسران توپخانهٔ شاهی حسب الفرمودهٔ شاهزاده و الا جاه سپاه پلاتن پیش شده خصم را زیر تگرگ گلولهٔ توپ وتفنگ گرفتند .

مثنوی

تفنگ همچو اژدر درآمد بکار — شد آن مار آتش زبان مهره بار
ز دود تفنگ آسمان کبود — دهم گشت بر نه سپهر یکه بود
بر آن آسمان مهره اختر مثال — ولیکن عجب اختر بی پر و بال
ز دود تفنگ عالم بی نواء — گرفتار ضیق نفس شد هوا
یلان را تفنگ غنچهٔ باغ دل — ازان غنچه حاصل همین داغ دل

شاهزادهٔ شیر صولت نیز تیز جلوی کرده عنان تاب گردید و بازار مقاتله و جنگ چنان گرم شد که دلال متاع جان و کالای ابدان را به مشتری مرگ بخاک بهای فروخت و آتش گیرودار بروجهی افروخته گشت که کانون درون خاکساران باد پیمارا ازشدت حرارت میسوخت .

مثنوی :

دو لشکر نهادند دلها به مرگ	ببارید تیر از کمان چون تگرگ
تفنگ کشت دهقان صفت تخم کار	و را تخم گلوله دل کشت زار
ازان کشت هر تخم کـه آمد درست	زخون آب خوردو برش مرگ رست

سپاه خصم را رانده داخل سنگر ساخت و درصحن سنگر به طوری باهم در آمیختند که فرق خودو بیگانه ازمیان برداشته بهچارج سرنیزه تفنگ و کارد و شمشیر باهـم می زدند .

مثنوی :

زهر جانب از بهر رزم و نبرد	رسیدند گردان گـرد دون نورد
همه گشته در خود و جوشن نهان	چو جو هرکه باشد در آهن نهان
ز جوش نهنگان بی ترس و باك	در افتاد جوشش به دریای خاك
غباری که بر شد به بالا دلیر	ز بس رفت بالا نیامد بـه زیر
ز گـرد سواران آ نـین جدل	طریـق گـذر بسته شد بر اجـل
دیـگر باره گردان بهـم ریختند	سمند جـلادت برانگیختند
زبس تیـغ کین شعلهور شد به اوج	در آمد هوا همچو دریا بـه موج
چـو فصاد دیگر دون در آن انجمن	کشادی بـه نوك سنان خـون زتن
غبار غم از جان برنا و پیر	فروشست سیـلاب باران تیر

گـل بیست و ششم

در ذکر داهیهٔ کبرا وحادثهٔ عظمای قتل شاهزادهٔ جنت مکان سردار محمدعلیخان وسردارمحمد امین خان:

عهد جهان سست بنا استوار نیست	بر پنج روزه مهر فلك اعتبار نیست
از اعتماد پای به دار جهان منه	کین خانهٔ فسرده بنا پایدار نیست
بر خاتم سپهر بسی نقش ثبت یافت	غیراز بقاء که خاتمهٔ روزگار نیست

برضمایرصافیه اصحاب دانش وبینش وخواطر زاکیهٔ واقفان کارخانه آفرینش واضح وروشن ولایح ومبرهن خواهد بود که به مقتضای آیه کریمه کل شیء هالك الا وجهه فنای هرموجودی از قبیل واجبات است وبقای هر ممکنی از مقولهٔ ممتنعات .

بیت :

خط فنا به بنده وآزاد می دهند	حرف بقاء به صفحهٔ لیل ونهار نیست

از افق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که به حد زوال نه رسید ودر عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر به گردون نکشید که از زلزلهٔ فناء اخلال پذیر نگشت .

نظم

کدام سرو درین باغ سر کشیده بلند | که تندباد فنا آخرش ز بیخ نه کند
کدام وقت گلی در ریاض دهر شگفت | که صرصر اجلش خوار بر زمین نفگند

برونق ندای دل گزای « کل مخلوق سیموت » هیچ آفریده شده نیست که زود نمیرد وبه فحوای مشقت انتمای کل مرذوق سیموت هیچ روزی خورنده نیست که در اندك زمان سمت موت وفنا نه پذیرد .

بیت

نمی نهد قدم اندر سرای کون وفساد | که پا بازوی به راه عدم نمی آرد

نیل رحیل کل نفس ذائقة الموت برچهرهٔ ادانی واقاصی کشیده اند وغبار کل من علیها فان برمفارق اسافل واعالی پاشیده خاقان وامیر وسلطان و وزیر منشی ودبیر صغیر و کبیر بار فوات کشیدنی است ووضیع وشریف قوی وضعیف وتنومند ونحیف را شربت فناء چشیدنی .

مثنوی

منه تا توانی دل اندر جهان | که ناپاید ار است و نامهربان
به دانش کسانی که درسفته اند | جهانرا یکی پیره زن گفته اند
که خود را بر آرد به هفتاد رنگ | گهی بهره شهدت دهد که شرنگ
خوش آنکس که دل در وفایش نبست | به هر حال ازاو کرده کوتاه دست
هران تازه خشتی که در منظری است | سری کیقبادی واسکندری است
هرانشاخ عرعر که در گلشنی است | نموداری از قدسیمین تنی است
هران گل که در گلستانی بود | سمن عارض دلستانی بود
به جز خون شاهان درین طشت نیست | به جز خاك خوبان درین دشت نیست

وچون ذائقهٔ حیات را چشیدن شربت ممات ناچار است و گوش هوش راسماع زمزمهٔ اجل بنابر عجز واضطرار پس برهمه کس واجب ولازم است که زمام ارادت رابدست قاید توفیق سپرد وعنان مراد را به سرپنجهٔ قضاء باز داده آرزوی دوام و خلوت نبرد وخصوصا والاتباری عظیم الوقاری که لباس والا اساس افتخارش بطرز اعزاز « هوالذی جعلکم خلایف فی الارض » مطرز شده باشد وتاج زیور نتاج اقتدارش به زیورگوهر « انامکنا له فی الارض » مزین ومرصع گشته چه میدان جولان اوبرتر ازان تواند بود که همین سرای ناپایدار وتنگنای بی اعتبار باشد بلکه مضمار ظهور و اظهار وایوان مکنت واقتدار اوحظائر قدس ومنازل انس بباید وشاید تابه موجب « ان الینا ایابهم » درنعیم آباد دارالسلام باموهبت « حور مقصورات فی الخیام » از مضیق محنت وتباهی بسمت نامتناهی

معاودت فرماید مقصود از بن مقال دلسوز بیان حال ارتحال شاهزادهٔ جنت مکان سردار محمدعلی خان علیه الرحمة والغفران وسردار فردوس آشیان سردار محمدامین خان علیه فضله والرضوان است وشرح این داهیهٔ کبری وحادثهٔ جان فرسا آنکه چون مبارزان لشکر منصور و دلیران عسکر غیور در سنگر سردار محمد امین خان ریختند و باخصم آویختند باضرب شمشیر از سنگر بیرون نموده تا اردو راندند شاهزادهٔ غیور را اجل عنان گیر وملک الموت قابد راه تند بیر شده ییلتن ولشکر را پس پشت گذاشته سمند ستیز را به مهمیز غیرت تیز نمود وچون زمین روبه نشیب داشت به چشم سردار محمد امین خان غضنفر فردر آمده دفعتا باهم مقابل شده در داروگیر افتادند ورزم رستمانه وپیکار مردانه باهم نمودند. آخر چون ساعت وا پسین رسید از ضرب گلولهٔ تفنگ یکدیگر را شربت مرگ چشانیده از خانهٔ زین بر بستر زمین افتادند و طائر ملکوتی از قفس ناسوتی پرواز نموده بر فراز کنگرهٔ ارجعی آشیان فرمود .

بیت

فریاد کان وحید زمان از میانه رفت — آن شهباز قدس ازین آشیانه رفت
آشوب در میانهٔ جمعی فگنده خود — سوی جنان بخاطر جمع از میانه رفت
کوثر به یادش آمده وخال عذار حور — آن طایر خجسته سوی آب و دانه رفت

یکی از فضلای فندهار تاریخ واقعهٔ شاهزادهٔ جنت مکان را درهفت بیت منظوم نموده که از مجموع حرف اول مصرع مقدم اسم سامی شاهزادهٔ مبرور و از مجموعهٔ حروف آخر هرمصرع اول عمر آن مغفور واز مجموع حرف اول هر مصرع ثانی تاریخ فوت آن جنت نشان مفهوم ومعلوم میشود .

نظم

مهتاب تابدار جهان رفت در سها — شور وشغب فتاد در ایوان کبریا
حق است گر فلک فتد ازجنبش وشتاب — تاچشم کس نه بنگرد این سخت ماجرا
مهریکه از چقاچق تیغش گه نبرد — شیر دمان دمی نستادی بر زمگا
درنده چون هژبر بود او درصف نبرد — رخشنده تر به بزم زخورشید در سماء
عالم گرفته بود از او روق و رواج — نور عدالتش به جهان داد بس ضیاء
لایق بحال او نتوان گفت هیچ مدح — لیکن کنیم در همه اوقات این دعا
یارب بحق آنکه توخوانی وراسراج — بر شاهزاده رحم کن ومغفرت نماء (*)

بعضی ختم بار کرزا ئی راتاریخ فوت آن مرحوم گفته اند و بعضی از عقلا درتاریخ سردار غفران پناه سردار محمدامین خان مرحوم این چند بیت منظوم نموده :

(*) از مجموعه حروف اول مصرع های اول اسم شاهزادهٔ موصوف که « محمدعلی » است برمی آید و از مجموع شمار حروف آخر مصرع های اول به قرار حساب ابجد عمر آن مغفور که (۲۵) سال بود واز مجموع حروف اول هرمصرع ثانی تاریخ فوت شاهزادهٔ مذکور که در سال (۱۲۸۲) اتفاق افتاده است بدست می آید .

نظم

فغان که از حرکات سپهر سست نهاد — نهال گلشن اسلام میان ز پا افتاد
امیرزادهٔ افغان معدلت بنیان — که ثانیش به جهان مادر زمانه نزاد
خدایگان محمد امین حامی دین — که داد همت مردانگی به عالم داد
سپهر عدل ز خورد دانش و مه انصاف — به خلق نیک ستوده ز همقران جواد
کریم طبع و بشر خلقت ملک طینت — که دهر مثل جنابش دگر ندارد یاد
فلک چو دید مهیا اساس عشرت او — طریق مهر ببرید و گرفت راه عناد
به عزم و رزم کمر بسته بر سمند بنشست — گرفت تیغ به کف هرطرف چو جولان داد
ز کشته پشته در آورد سرنگون افگند — یلان فوج عدو را به رشتهٔ فولاد
قضاء گلوله صفت گشت بر دلش آمد — سپرد جان گرامی به کردگار عباد
چو دید حشمت و جاه را که از بقا عریست — قدم از عرصهٔ عالم به باغ خلد نهاد
کشید سر ز بقا سال آن غلامی گفت — بشد به سوی جنان سرور کریم نهاد

باوجود آنکه مردم را از بدیهٔ چنین تنفر دست می‌دهد مردم از اطراف و جوانب جمع شده ونعش آن در والاتبار را برداشته درخیمه سردار محمد رفیق خان نهادند و آن حضرت را بی‌خبر گذاشتند دراین وقت سپاه منصور نهایت کشش و کوشش به کار برده تیغ دودستی زدند و آتش حرب و نائرهٔ طعن وضرب در کمال التهاب واشتعال شد آخر الامر نسیم عنایت ازمهب والله یؤید بنصره من یشاء وزیده صبح ظفر ازمشرق نصرمن‌الله و فتح قریب دررسید.

بیت :

خجسته رایت منصور دور بود هنوز — که نصرت و ظفر افتاده بود در افواه

سپاه خصم سراسیمه‌وار پای ازوادی جنگ وپیکار باز گرفت و آیهٔ ولوعلی ادبارهم نفوراً برخواند واز معرکه انهزام پذیرفتند وبا خوف بسیار از مهابت شمشیر آبدار گریزپای گشته باد کردار عرصهٔ خاک پیموده کانهم حمر مستنفرة فرة من قسورة فرار اختیار نمودند

مثنوی

به‌فرق یکی زان دو کشور کشای — نمی شد همای ظفر سایه سای
ولی عاقبت شاه نصرت پناه — ظفر یافت بر دشمن کینه خواه
به‌دست دعا را یتش همچو مهر — درفتح و نصرت گشاد از سپهر
مخالف نیاورد چون تاب رزم — به‌سوی هزیمت عنان تافت جزم

واسباب اردوی ایشان ازخیمه و کمند صندوق خانه و اسب واشترهمه به تاراج رفت وتوپها وجبه‌خانه وغیره اسلحه ضبط خاصه سرکار گردید . سردار محمدشریف‌خان چون ازوفات سردار محمد امین‌خان مطلع گردید دلش از جای رفته قرار را بر فرار اختیار نمود وبا جمعیت خود ودیگر سرداران چون جلال‌الدین‌خان ومدد خان وغیره روانهٔ قندهار شدند وسردار محمد سرورخان پسر سردار محمد اعظم‌خان وسردار محمداسمعیل خان که ازسپاه

منصور گریخته به پدر پیوسته بود با محمدخان پسر یحیی خان فوفلزائی دستگیر شدند واز رؤسای لشکر مظفر سردار نور محمدخان پسر سردار محمد صدیق خان نواسه سردار کهندل خان و امیر محمدخان ولد محمدمیراخور و محمد اعظم خان بن عبدالله خان اچکزائی به قتل رسیدند و از سپاه جانبین لایعد ولایحی مقتول ومجروح شدند که کس در شمار نیاورد وپیش دانشوران روشن ضمیر وخرد پروران عطارد نظیر چون آئینهٔ بدرمنیر روشن است که مرادات حضرت اعلی از دیوان انا فتحنالك فتحاً مبینا ساخته شده و حاجات آن خسرو با تمکین ازخزانهٔ وهوالذی ایدك بنصره پرداخته گشته وچون فتح چنین ازفضل رب العالمین روی نمود وخسرو فرخ لقاء به بارگاه فلك اشتباه آمده سجدات شکر بر جا آورد امرای ذو الاحتشام واهل عمایم نعش آن دو عازم شهر بقاء را در حضور آورده شیون ونوحه برپا کردند وندبه ونفیر امیر ووزیر صغیر و کبیر برنا و پیر گوشوارهٔ فلك مستدیر گشت واوا زفریادوزاری وناله وبیقراری ازاوج سپهر زنگاری گذشت آنحضرت که کوه ثبات و تمکین است ازفراق آن دوسر وجویبار جوانی نیك دل تنگ ومحزون گردید وعنان صبر وقرار ازدست اختیار بیك بار داده ناشکیبائی گزید .ارکان دولت واعیان حضرت بلکه تمامی لشکرمنصور سراسیمه وار ازغایت اضطرار قطرات بسیار ازچشم اشکبار بر روی روزگار ریختند ومانند رعدو برق از آه وفغان آتش در جهان انگیختند .

مثنوی

ز هر سو ناله وفریاد برخاست برآمد ناله وآواز چپ وراست

خلایق جامه بر تن چاك کردند زدست مرگ برسر خاك کردند

حضرت اعلی جناب درتوزك مبارك نوشته که چون ازقضیه نامرضیه ایشان اطلاع دادند عالم به چشمم تاریك شد .. تا انتهی

بعد ازسوگواری بسیار علما وسادات جمع شدند تکفین و غسل وتجهیزایشان کرده شهزاده سردار محمد امین خان مرحوم را بقندهار و نعش شاهزادهٔ مغفوررا به کابل مرسول داشتیم حق تعالی وتبارك روح مطهر ومطیب آن شاهزادهٔ فرخ سیر را به مدارج عالی ومراتب متعالی رسانده ومبدم جان پاکش را مالامال تجلی جمال خویش گرداند وازفضل و کرم خود محو سیات سردار فردوس مکان سردار محمدامین خان نموده به درجات علیا فائز کند آمین یا رب العالمین.

القصه که دوروز آنجا توقف فرموده روانهٔ قندهار گردید . بتاریخ بیستم شهر محرم الحرام تشریف فرمای قندهار شد. حضرت اعلی هر چنددراظهار جلادت وقوت خود تکلف نمودی آثار ضعف دل وشکستگی خاطر که درین مصیبت بحال مبارك اوراه یافته بودنمودار گشتی وروز بروز دلسردی ازامورات جهان بی ثبات رخ نمودی تابه حدی که ترك جهانداری وحکمرانی کرده در باغ سردار محمدامین خان که برغربی سمت شهر واقع است شرف نزول فرمود وملك وسپاه را تعلق به سردار بلند اقبال و شاهزادهٔ صاحب جلال سردار محمد ابراهیم خان داد چون امیر صاحب سریر از غم آن قرة العین عالم وعالمیان گوشهٔ عزلت گزید فتنه جویان فرصت جوی سخنهای بیهوده تراشیدند وملك آرام شده را ازسرنو بفساد الائیدند چنانچه ذکر آن خواهد شد . انشاءالله العزیز ومنه التوفیق .

گل بیست و هفتم

درذکر برپاشدن شورش ترکستان و بغی ورزیدن نمک حرامان وطلبیدن سردار عبدالرحمن خان را از بخارا وسپردن ملك ترکستان وی را

هر فرخنده اختری که عنایت ملك ملك بخش تعالی وتقدس کوکب دولت او را خواهد که برفلك جهانداری و اوج کامگاری مسعود گرداند وبه مقتضای فرح افزای تعز من تشاء لوای رفعت اورا بذروهٔ ثریا وفراز صدرة المنتهی رساند نخست او را درحصار عالم هجوم سپاه غم متحصن سارد تاهرگاه به تائید الهی وقوت نامتناهی از قلعه بندمشقت خلاصی یافته برتخت دلکشای مملکت آرام نماید وبه نور موفور السرور آفتاب جمال خویش افق سلطنت را آراید به نظر اعتبار احوال روزگار مشاهده فرماید وبسان مردمك دیده درعین عالم روشنی فزاید . مثنوی : —

کسی را که حق جاه وحشمت دهد   بفرق سرش تاج دولت نهد
در اول اسیر بلایش کنند   به قید بلا مبتلایش کنند
چو هرگاه بر سر نهد تاج بخت   برآید چو خورشید براوج تخت
بحال رعیت رعایت کند   رعایت به حال رعیت کند

مضمون این روایت ومفاد این درایت مطابق حال فرخنده مآل امیر بینظیر صاحب سریر ظل الهی امیر المؤمنین امیر شیرعلی خان است ادام الله ظلاله علی العالمین . تبیین این مقال وتفصیل این احوال آنکه درایام که شهریار جهانگیر برملك ترکستان تسلط یافت وسردار فتح محمدخان رادر آنجا حاکم نموده تشریف فرمای دارالامارت ونور افزای مستقر الخلافت گردید وسردار عبدالرحمن خان بسمت بخارا گریز پای شد . سراج الدین آخندزاده که به ایلچی گری به بخارا رفته بود باایلچی پادشاه بخارا وارد کابل شده شرف عتبه بوسی دریافتند مضمون رسالت آنکه عیالهای ایشان الصدور که در کابل می باشند آزاد فرموده بفرستند وچون ایشان مذکور ازایام شاهزادگی آنحضرت ملازم رکاب سعادت انتساب بود ودر ایام توقف حضرت اعلی در ترکستان مشارالیه راه بی وفائی پیش گرفته به بخارا گریخته بود . شهریار غیور بنابرین عرض ایلچی پادشاه بخارا را شرف قبول نه بخشید وآزاد نمودن عیال ایشان مذکور راموقوف به فرستادن سردار عبدالرحمن خان فرموده ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشت در ایام توقف حضرت اعلی در مستقر الخلافت که عبارت ازایام زمستان ۱۲۸۱ میباشد چندنفر ازخوانین فتنه بین تعینات ترکستان چون مجید آخوندزاده بارکزائی واشك آقاسی معاذاله خان وواحدخان وچندنفر ازخوانین طائفهٔ غلجائی چون سید محمدخان وکرنیل ولی محمدخان وعلی محمدخان وغیره چون میرسید محمدخان باسردار عبدالرحمن خان خفیه نویسی وتسویلات شیطانی درلباس انسی پیش گرفته سرعان خود هارا فرستاده وآدمان او می آمدند ومی رفتند وتحریص آمدن درملك بلخ می نمودند تاایام سردی به انقضاء رسید . بندگان اشرف تسخیر قندهار وفتح آنجا بار مد نظر نموده رایات نصرت آیات بدانطرف در اهتزاز آوردند . فتنه جویان کوتاه بین فتح قندهار را

امری متعذر و کار مشکل و متعسر دانسته به خیال باطل و فکر لاطایل خودها برعمی امارت بندگان اشرف که تایوم التناد برقرار باد نصب العین نموده از عاقبت این امر نیندیشیدند و در کار افساد و فتنه جوئی دلیرتر شدند و مرة بعد اولی و کرة اثر آخری به سردار عبدالرحمن خان نوشتند که فرصت را از دست نداده متو به اینطرف شود سردار عبدالرحمن خان درین ایام در آنجاه متوقف بود و پادشاه بخارا به جهت معاملهٔ فوقند که سپاه دولت روسیه بر آنجا ه غلبه آورده بود به سمرقند رفته توقف داشتند عبدالرحمن خان چون مژده مفسدین را متواتر شنید متعمد خود را ناظر حیدر نام بحضور پادشاه بخارا در سمرقند فرستاد کواغذات مفسدین را مصحوب ناظر مذکور فرستاد که به رسیدن ایجانب به شیرآباد که آنطرف آمویه است هوا خواهان ایجانب در تخته پل بلوا خواهند نمود و ملك بدون درد سر و کشش و کوشش ایجانب بدست خواهد افتاد رخصت آنطرف مهربانی فرمایند چون ناظر مذکور بحضور رسید و مضمون رسالت و کواغذات مفسدین به عرض رسانید پادشاه اذن داده برای حاکم شیرآباد نوشت که سردار عبدالرحمن خان میرسد . هرگاه به ورود او در تخته پل و دیگر محالات بلوا برپا شد ویرا گذاشته تا از رود پار گردد والا قید نموده واپس مرسول بخارا دارد چون سردار عبدالرحمن خان از بخارا روانه شده وارد شیرآباد شد مجید آخندزاده ناظوره مراد در آغوش خود دیده هر شب خوانین و سپاه پلتن و رساله و جزائر چیان در خانهٔ خود طلبیده عهد و پیمان از ایشان گرفته تحریص بغی و سرکشی می نمودند و کواغذات سردار عبدالرحمن خان یومیه به خانهٔ او رسیده و می رفت و سردار فیض محمد خان والی آنچه را نیز بخود کشیده هم عهد خود نمود سردار فتح محمد خان که دست تقدیر چشم او را پوشانده سامعه اش را از اصغا انداخته بود چون مدعی به دروازه رسید آتش فتنه صحن خانه را فرا گرفت مطلع شد آن وقت نیز به مقتضای شجاعت و خواهش جرأت که مجبول این خاندان تهور مرتب است پیش نگرفت والی به راندن تیغ تیز قلع و قمع مفسدان نموده و همه را به جزای اعمال ناشائسته خویش سر در پای انداخته و فتنه از ملك بر میخواست مگر سیلاب تقدیر را خس و خاشاك تدبیر سد نمی تواند شد و کار را بر احتیاط بنا ننهاده وقت را به جهت توجه بندگان اقدس باریك شمرده گرفتن اهل فساد را در یکدم موجب شورش دانست و قول حکما را نه نمود که گفته اند .

بیت :

چو از کار مفسد خبر یافتی ... زدستش برآور چو در یافتی

که گر زنده واماند این بدگهر ... نخواهد تراز ندگانی دگر

و تنبیه ایشان را موقوف به انفصال مقدمهٔ قندهار داشت و ندانست که :

بیت :

ذرهٔ آتش چو شد اوبر و خته ... دیده باشی عالمی را سوخته

تا آنچه رسیدنی بود رسید و آنچه دیدنی بود دیدید . بلکه دو سه نفر از بی باکان فتنه جو بان را

در قید کشیده راس ورئیس ایشان که مجید آخندزاده بود رهائی داد این معنی زیاده موجب فتنه شد وهرکس از ایشان از هراس جان وبیم خانمان که به سبب افعال شنیع خود داشتند زیاده تر باعث شدند که کار سردار فتح محمد خان به زودی به انجام رسد وسردار عبدالرحمن خان ازان زودتر به حکومت فائز گردد وچون احوال رسیدن سردار عبدالرحمن خان به شبرآباد در افواه عالم افتاد وسردار فتح محمد خان میرآخور احمدخان را با چندسوار به کنار آمو به موضوع قرپشی فرستاد تا از احوال او بخوبیه مطلع باشد اول اشخاص که روی از خدمت سردار فتح محمدخان برتافته خود را به سردار عبدالرحمن خان رسانیدند سیدمحمد خان و ولی محمدخان کرنیل وعلی محمدخان احمدزائی غلجائی خسربوره سردار محمد افضل خان بودند وسردار فتح محمد خان بعداز اطلاع خانها وملک ومال ایشانرا ضبط نمود و عیال ایشانرا از موضع هژده نهری که بیرون شهر بلخ است به تخته پل آورد وشهاب الدین خان پسر مجید آخندزاده که صاحب هفت صد سوار بوده وخطاب ایلخانی داشت عقب گریخته گان مقرر فرمود اوتا کنار دریا رفته معاودت نمود و چون مصلحت همه یك بود معذرت نمود که تا رسیدن من ایشان در کشتی نشسته از دریا عبور نموده بودند هم دراین ایام پلتن اول ترکستان که در سر پل به خدمت سردار نور محمد خان پسر سردار تیمور قلی خان مقرربود خواهش تنخواه بی وقت کرده این امر را بهانهٔ فساد ساخت در سر پل بلوا کرده کمیدان و اجیدن خود را مجروح نمودند چون این احوال به سردار فتح محمد خان در تخته پل رسید فتح محمدخان کرنیل را مقررنمود که رفته پلتن را دلاسا نموده کمیدان واجیدن مجروح را به تخته پول ارسال نماید فتح محمدخان کرنیل رفته فرموده رابه عمل آورده دلاسا دادوافسران ایشانرا خلعت پوشانید دران زودی خبر به آن پلتن رسید که سردار عبدالرحمن خان وارد شبرآباد شد چون مستعد فتنه وفساد نشسته بودند ثانیادرشورش آمده جرنیل فتح خان را زخمی نموده بعضی اسباب سردار ورمحمد خان را نیز به تاراج بردند و از سر پل به روز روشن بر آمده درمیان شهر هرچه بدست ایشان افتاد مال خود شمرده بردند و در اثناء راه قلعهٔ خراب یافته ماوای فساد خود ساختند چون این احوال به سردارفتح محمدخان رسید شهاب الدین خان را مقرر فرمود که رفته پلتن را دلاساء نمائید وبه جهت سردار فیض محمد خان که به ظاهر دوست وبه باطن محرك فساد بوده نوشت که پلتن مذکور را تسلی وتشفی نموده به سر پل و یا به تخته پل مراجعت دهند واگر ازین هردو جاه هراس دارند در نزد خود باقچه ببرند واگر نمی آیند وخیال رفتن به شبرآباد دارند مستعد مقابله شده ایشان رابه قتل رساند شهاب الدین خان چون به حدود آقچه رسید سردارفیض محمدخان به خفیه به پلتن نوشته بود که به زودی خود را به آقچه رسانده هرکاری که مذکور باشد به اتفاق بعمل آریم پلتن مذکور نیز قلعه خرابه را گذاشته به سردار

فیض محمد خان پیوستند . شهاب الدین خان چون ازعقب رسید وخواهش ظاهری پلتن نموده سردار فیض محمد خان اورا به شهر نگذاشته ازبیرون به جواب پرداخت اونیز عذر یافته به تخته پل مرا جعت نمود و عقب شهاب الدین خان الوخان انگرائی را بهخدمت سردار فتح محمدخان مرسول داشت که پلتن مذکور بخانهٔ من‌التجا آورده چند روز بعد ایشان را دلاسائی داده مصحوب ایشان بهخدمت میرسم سردار فتح محمد خان این‌وقت ازاوضاع اودانست کهخیال دیگر دارد وثانیا احمد جان خان کتوال را ازتختهپل فرستاد که پلتن‌را روانهٔ این‌طرف‌سازد واگرنمی آیند تفنگ وجبهخان ازایشان گرفته مرسول دارند سردار فیض‌محمدخان جواب صاف داده کتوال راقید نمود وبه جهت سردار عبدالرحمن خان نوشت که وقت‌همین‌است خود را بزودی برسان متصل آن‌احوال فتح قندهار وکشتهشدن سردار محمدامین خان و سردار محمد علی‌خان بسردار فتح محمدخان رسید چهل‌ویك توپ فتح را سرداده سهروزبه تعزیهداری اشتغال ورزید چون ازآن فراغ می‌یافت ملك برهم‌خورده کار از دست رفته بود القصه برای سردار احمد جان‌خان احوال فرستاد که پلتن غوری و چند سوارکه درآن جاباشد روانه سازد وچون سردار عبدالرحمن خان حسب الخواهش سردارفیض محمدخان از شیرآباد روانه شدازگذر چهارجوی وکرکی کهاز مضافات آقچه است عبور نمودهداخل آقچه شد وسردارفتح محمد خان‌هزارنفر سوار وهزارنفر پیاده بسر کردگی شهاب الدین خان ایلخانی ومحمدشاه‌خان پسرسربلند خان جبارخیل بهقلعهٔ نمك‌فرستاد تاآن‌جا رامحکم نمایند وخود نیز پیشخانه‌را ازتخته پل کشیده از سپاه سان می گرفت وسفر آقچه مدنظر نمود آری مثل مشهور اسپ رفتن آنکه طویله‌بستن درینجا بهظهور پیوست وسه طوب توپخانه که عبارت ازهژده توپ است بسر کردگی عبدالکریم خان جرنیل پسر ابواحمد خان ویك‌پلتن کلانی با یك‌طرب رساله سرکاری سوار بسر کردگی احمد خان جرنیل ویك‌پلتن تاشقورغانی بایك رسالهٔ سه صدی خود اسپه بسر کردگی محمد عمرخان جرنیل پسر زرین خان ویك‌پلتن خاکی ترکستانی باسه‌سوار رسالهٔ هژده نهری زیر حکم فتح خان جرنیل ویك‌پلتن کابلی ازسپاه سردار محمدعلی‌خان مرحوم زیرحکم نصرابخان کمیدان ودورسالهٔ سه صدی خود اسپه هژده نهری زیر حکم یوسف‌علی‌خان جرنیل یادو هزارنفر جزایرچی وسه‌هزار سوار عملهٔ خود سان دیده مواجب هفت ماهه را یکجا داده ازشهر بیرون کشید وبیرون‌شهر فخیم خیام نموده اردوساخت روزی پلتن خاکی ترکستانی باهم بندوبست کردند کهنصف شب چون مهتاب غروب نمود برسر توپخانه ریخته بر اسپان آن دوپشته سوار روانهٔ آقچه‌می‌شویم نمازشام سردارفتح محمدخان خبریافت عبدالکریم خان جرنیل راحکم‌فرمود کهتوپهارا ازچره برنموده هرگاه پلتن مذکور حرکت نمایند زیرفیرآرند جرنیل مذکور نیز مستعد نشسته نصف‌شب‌چون مهتاب درافق‌متواری شدپلتن مذکور کمر بسته متوجه توپخانه شدند جرنیل توپچیان‌را حکم توپ زدن داد دو ازده

توپ یکدفعه برای شان سر داد اما چون سنگ ابلق برادر گرگ است اهل توپخانه نیز ترکستانی بود دنبالهٔ توپهارا نیز پیچ داده آسمان را آماج ساختند به پلتن مذکور ضرر جزئی هم نرسید و از پلتن مذکور کسی که پیش رفته بودند گریز نمودند باقی چون دانستند که رهائی ممکن نیست بر جا نشسته فریاد برداشتند که مارا به غیر حق زیر توپها آوردند سردار فتح محمد خان خود سوار شده به تعاقب گریختگان تا محال هژده نهری شتافت قریب چهل نفر را دستگیر کرده آورده وچند نفر از آنها یکجاه شده دست به جنگ آویختند سواران رسالهٔ سرکاری با ایشان در آویخته سه نفر کشتند وچهار نفر زخمی باقیمانده را گرفتند وشیر محمد خان کمیدان وسه نفر رساله نیز زخمی شدند وقریب پنجاه نفر که از راه دیگر گریخته بودند به آقچه رسیدند چون پلتن مذکور برهم خورد از باقیمانده تفنگ گرفته رخصت فرمود وشب دوم خبر رسید که سپاهی که در نملک مقرر شده بود نملک را گذاشته به آقچه رفتند وفردا بتاریخ نهم شهر ربیع الاول یوم چهارشنبه ۱۲۸۲ شهاب الدین خان ومحمد شاه خان تنها به تخته پول رسیدند احوال گریختگان لشکر معروض داشتند چون اعتماد بر کس نماند سردار فتح محمد خان رحمدل خان جرنیل را حکم فرمود که از پلتن تاشقورغانی تفنگ گرفته باشید مشار الیه پلتن مذکور را در قواعد دادن میان دو پلتن کابلی آورده حکم تفنگ انداختن داد ایشان ناعلاج شد تفنگ را از دست رها کردند . روز دیگر هر چهار رساله هژده نهری به اتفاق سوار شده به نملک گریختند . سردار فتح محمد خان مجید آخندزاده را با سواران او به عقب ایشان سوار نمود ومطلب اینکه این خمیر مایــهٔ افساد از میان بیرون شود . سردار عبدالرحمن خان چون نملک را خالی دید از آقچه روانه شده در آنجاه قرار گرفت سردار فتح محمد خان چون احوال لشکر خود را بدینمنوال دید خیمه هارا از بیــرون شهر کنده واپس به شهر نزول فرمود وبا امیر آخور احمد خان ومیرزا محمد حسین خان مستوفی که مدبران حکومت او بودند طریقهٔ کشمکاش پیش گرفت وچارهٔ کار از ایشان باز پرسید آنها در مشورت غلط شده مصلحت دادند که زیاده ازین در تخته پــول نشستن نباید جعبه خانه را آتش داده در سوراخ ماشهٔ توپها میخ زده روانهٔ تاشقورغان باید که در آنجاه آذوقه موجود است و لشکر غوری نیز می رسند واز آنجا موافق وقت کار می کنم پس قرار برآن دادند که نماز شام دو پلتن کابلی وسوار خود را با چهار توپ بیرون کرده جعبه خانه را آتش داده روانه می شویم صورت نقشه غلط بود نماز پیشین قبل از رسیدن شام هر دو پلتن هراس نموده در شهر متفرق ومتواری شدند هر چند شیپور جمعیت زیاده زدند کمتر جمع شدند درینوقت که از پلتن کس نماند وجعبه خانه را برزمین ریخته مستعد پراندن بود که در شهر تخته پول بلوای عام برپاه شد اول کمند سردار فتح محمد خان را به تاراج بردند بعد ازان اسپهای توپخانه را کشیدند ودر میان شهر دست اندازی وتفنگ زدن شروع کردند وکار از دست سردار فتح محمد خان بیرون شده به دفع آن نمی توانست پرداخت ناعلاج نماز عصر با سه صد سوار وسه صد پیادگان به کمال پریشانی وتفرقه از تخته پول بیرون شده اهل حرفت نیز مدعی او گردیده سد راهش می شدند وراه تاشقورغان پیش گرفت وجعبه خانه وصندوقخانه ودیگر اسباب از او مانده به تاراج رفت ونائب

محمد امین‌خان ومحمود خان بیات که درشب گذشته‌از سردار موصوف رخصت گرفته روانهٔ تاشقورغان شده بودتادر آنجاه تدارك کارنماید چون وقت صبح سردار فتح محمد خان به تاشقورغان‌رسید آن بی‌سعادت دروازه‌های شهر برروی‌او بست ناعلاج رو به درهٔ صیادان نهاد نائب‌محمدامین‌خان ازعقبش بیرون شده‌هرچند ازسپاهیان پلتن که به‌عقب می‌رفت کشتانده همه‌را تاراج وقید کردوسردارفتح محمدخان‌را نیزرانده‌تا به ایبك‌رسید محمدشفیع‌خان برادر محمدمهدی فارسی‌زبان حاکم ایبك‌نزد اوآمده‌صلاح توقف ایبك‌نداد و دررکاب اوروان شده‌تابه‌غوری رسیدند پلتن غوری که‌برای کمك‌اودرآن روزروانه شده‌تاررباط رسیده‌بود پس گشتانده درغوری‌باخود آورداز لشکر ترکستان کسی که‌رفیق روزبداوشد وازرکابش جدانگردید اشك‌آقاسی محمد حسن خان مسیح‌زائی وباز میرخان کمیدان قوم احمد زائی ومحمد شفیع‌خان حاکم‌ایبك بودند.دیگران همه تخلف ورزیدند وچون درغوری یك پلتن وپنجصد سوار ودوتوپ بود وباسردار فتح‌محمدخان نیزسه صد سوار ودوصدپیاده تاغوری رسیدند بنای استحکام قلعهٔ غوری‌دردل مصمم‌نمودلکن‌چون به‌رسیدن اومردم الوسات کوچ کرده‌به‌خیال رفتندغله‌دستیاب نمی‌شدقحط شدیدبر سپاه نازل گردید الحال ماجرای سردار فتح محمدخان رادر اینجاه گذاشته جواد خوشخرام قلم در میدان تحریر احوال سردار عبدالرحمن خان پویه‌دهم مجمل احوال او اینکه چون سردار عبدالرحمن‌خان رامژدهٔ غیر مترقب‌رفتن سردار فتح‌محمدخان وخالی گذاشتن تخته پول‌رسید به‌هیچوجه صدق آن‌باورنمی کردپس ناظر حیدررافرستاده تاتحقیق‌احوال نمایدناظر مذکور احوال‌فرستاد که جای‌خالی واغیاررفته بزودی خودرابرساند بعدازسه‌روز سردار عبدالرحمن‌خان ازنملك برخواسته‌روانهٔ تخته پل گردید چون‌نزدیك‌رسید سپاه آنجا به استقبالش بیرن شده به‌تجمل بسیاروی راداخل شهرنمودند وجبه خانه وتوپخانه وسائر اسباب که‌از سردار فتح محمدخان مانده‌بود متصرف گردیدوسردار فیض‌محمدخان راچون ثمرهٔ‌مقصود برشجرهٔ تمنابخته گردید از آقچه‌روانه‌شده به‌تخته پل آمد وسردار عبدالرحمن‌خان‌نیز وی‌راعزیز داشته‌خاطرداری نمودودوپلتن کابلی که از سردار فتح محمد خان تخلف ورزیده در آنجا مانده خیال نوکری داشتند سردار عبدالرحمن‌خان ایشان‌راجمع نموه به‌صلاح سردار فیض‌محمدخان تفنگ‌واسباب از آنها گرفته ازراه‌درهٔ یوسف اخراج نمودند . ایشان به شرمندگی بسیار رو به کابل نهادند وبعضی عمال ونواب‌سردار فتح محمد خان که‌درپرگنات‌مقرربودندودروقت‌فرار به‌سردار خود نرسیدند آنهارانیزجمع کرده اسباب اسپ وعراق از ایشان گرفته روانهٔ کابل ساخت وبرای تهیهٔ اسباب که در نهایت فلاکت وبی اسبابی بود چند روز در تخته پول بسر برده سردار فیض محمد خان را در آنجا گذاشته خود باسه پلتن وهشت عرابه توب ودو رساله روانهٔ تاشقرغان گردید اگرچه او ازجهت بی اسبابی که نه خیمه ونه کمند واسپهای توب داشت ارادهٔ حرکت نداشت لیکن مردمانی که سبب فتنه انگیزی وشورش شده بودند و بنا بر افعال‌شنیعه خود ازطرف حضرت‌اعلی هراس‌جان‌خانمان‌داشتندسخنان‌مزخرف بگوش‌اودمیده بعضی می‌گفتند امیر صاحب بدار البقا رحلت فرموده و بعضی اظهار می‌نمودند که آنجناب به سبب پسر ارجمند گرفتار مرض شده است باعث برحرکت او گردیده روانهٔ تاشقرغان

نمودند و بنای ظلم گذاشته درنزد هرکس هرچه دید بهرنوع حاصل نمود وصرف خرابی خود که بنظر قاصرش عین آبادی ود نموده از تاشقرغان روانهٔ ایبك شده الحال احوال سردار عبدالرحمن خان را در آنجا موقوف داشته ازتحریر احوال حضور فیض گنجور شاخ خشك خامه را پنجهٔ مر جان می سازد مجملش اینکه آنحضرت سکندر مرتبت چون تشریف فرمای قند هار گردید فراق قرة العین شاهزادهٔ جنت مکان سردارمحمدعلیخان بطوری اورا ناآرام و بیقرار ساخت که امورات سلطنت را محمل گذاشته درباغ سردار محمد امین خان خلوت گزید ومهواره بخیال آن آرام دل میساخت و امورات جهانداری وقواعد شهریاری را سپرد سردار محمد ابراهیم خان فرمود هرچند هواخواهان وعاکفان سریر امارت داروی تلخ صبر در فراق احوال او ریختند شفا به بخشید و مذلت از کردن نا ظوره خیال آرام جان کشید .

بیت

عهد دلم بسان بت پیمان شکن یکی است

دل دو نمیکنم بخدا قول من یکی است

متحیر وار درین کار سرا سیمه و بیقرار شدند وچشم روزگار بر مرصد انتظار که دولت روز افزون شعبده بر انگیزدوخار اندیشه از شاه راه اقبال بر خیزد وگوش زمانه بر امید صدای این ترانه که طالع فر خنده اثر کدام اختر سعادت نظر از فتح و ظفر طالع گرداند ومردم فتنه جوی وفتنه جویان ابلیس خوی که در کمین مترصد بودند وقت یافته سلسلهٔ افساد را حرکت میدادند و سخنان پوچ نسبت بحضرت اعلی در افواه عالم انداخته کواغذات داهی ومراسلات تباهی باطراف مرسول میداشتند علی الخصوص کسانیکه معتمدالدوله ومرتبهٔ ندیمی حضرت اعلی داشت ازانزوای شهریاری برخود حکم بی قبولی نموده مراسلات پیاپی را بطرف سردارعبدالرحمن خان ومفسدان کابل وترکستان مرسول داشته محرك سلسلهٔ افساد می گردید وبا فتنه جویان قندهار و اردوی معلی انجمن ساخته تحریص بر بغی مینمود تا که احوال بیرون شدن سردار عبدالرحمن خان از بخارا ورسیدن بشبرآباد وتحرك فتنه درسپاه ترکستان بقندهار رسیده گوش زد خواص وعوام شد واثر آن احوال فرار شدن سردار فتح محمد خان از تخته پول وآمدن بغوری وتسلط سردار عبدالرحمن خان بر ترکستان رسید عاکفان سریر خلافت وواقفان حضرت امارت با جتماع تمام خرابی ترکستان بعرض اقدس رسانده بمصقل وعظ ونصیحت زنگ ملال وکدورت از آئینهٔ خاطر فیض مظاهر زدودند وفحوای آیت : ــ و بشر الصابرین الــذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون بسمع مبارك ادا نمودند و برحسب اشارة .

بیت

اگرچه واقعه مشکل است و جان فرسای

بصبر کوش با صا برست لطف خــدای !

فــزون شود زجزع غــصه بکاهد دل

در نجاح بمفتاح صبــر باز کشای

بنابراین حضرت اعلی دست رضا درذیل قضا آویخته از شعار سوگواری بیرون آمد وعواطف شاهانه شامل حال آن طایفهٔ باعزو اقبال ساخته همه را باعزاز واکرام تمام‌خلعت ونوازش انعام کرد وازسرنو متوجه امورات جهانبانی وتدبیر کارهای سلطنت‌وکامرانی گردیده فرمودند کــه چون احوال رسیدن سردار عبدالرحمن خان بشبر آباد از عریضه سردار فتح محمد خان معلوم‌گردید خیال نداشتم که باین زودی سلطنت ترکستان برهم خورد علی الخصوص از دست کسی که باچهل‌سوار آمده باشد وبررزق‌روزینه قدرت‌ندارد ودست توکل در حبل‌المتین فضل پروردگار زده برای سردار فتح محمدخان نوشت‌که از فضل سبحانی وطالع شهریاری ناامید نشده چند روز در غوری پای ثبات را بر جای استوار دارد انشاالله‌العظیم کمك مخیم بجناح استعجال رسیده داند وسردار محمدشریفخان را در خلوت طلبیده تسلی تمام بخشیده فرمود که مضی ما مضی بند داشته هربدی که نسبت به بندگان اشرف از دست آن برادر عزیز القدر شده درخرابی‌خانهٔ خود کوشش‌نموده وما اینهمه را باب عفو صلح ساختم الحال که مدعی بیگانه بدر خانه ایستاده وخیال‌سلطنت ومال وملك شمارا دارد باید نطاق غیرت بر کمر جان بسته دفع اورا مستعد ومتکفل باشد کل سپاه تعلق ببرا درگرامی دارد بکابل رفته کمك بسردار فتح محمد خان فرستاده مقدمــه ترکستان را ببرهان تیغ قاطــع انفصال دهید وخلعت سپه سالاری پوشانیده مقرر کابــل ساخت سردار مــوصوف در عــرض دو روز این همه عطوفات شهریاری در طاق نسیان گــذاشته ترك سپــه سالاری نموده از سفر ابا آورد بعدهٔ غرهٔ ناصیه دولت ومهرسپهر امارت سردار محمد ابراهیم خان رابااین‌امر معزز داشته سردار محمد رفیق خان واشك اقاسی شیردل خان و جرنیل ابــواحمد وشش پلتن بافسری جرنیل شیخ میرخان ودوازده عرابه توپ وسه هزار سوار بسترکــردگــی سردار نظرمحمد خان در رکاب ظفر انتساب شاهزادهٔ عالی که مقرر فرمود تابجــناح استعجال‌خود رابکابل رساند وسردارفتح‌محمدخان‌چون‌احوال‌رسیدن‌سردارعبدالرحمن‌خان باییك شنید وباخود اسباب مقابله نداشت واز کم یابی غله تاب تحصن در خود و سپاه هم نمیدید غوری رانیز سه طلاق اندا خته بهمرای سردار احمدخان وسپاه خود وسپاه غوری ازراه کوتل هندوکش عازم کابل شد هــزاره شیخعلی سر راه بــراو کــر فــته جنــگــی وستــیــز راه راپــاك ساخــتـــه از کـــو تــل عــبو ر نمــو د دراین ایام حدود غزنین مخیم‌سر ادقات جلال شاهزادهٔ فرخنده اختر شده‌بود وچون‌ماهیچه‌رایات عالیات و سراز مطلع محال سید آباد کشید سردار ولی محمد خان که‌نائب‌وجانشین مستقر بخلافت بود از افعال شنیعه و اقوال ناشایسته برادر خود سردار فیض محمد خان‌ملاحظه نموده خلیفه محمدعثمان پسر اخند قادر داد باباکه استاد همه‌شاهزادگان بود وکشمیری نسب داشت بحضور شاهزاده مرسول‌داشت که‌بنده رادر ین معامله بابرادر خود بهیچوجه اشتراك بلکه رضا نبود واین همه حرکات بیجا رابدون اطلاع بنده نموده شاهزاده‌خلیفه را نهایت اکرام داده مراسلهٔ یکجهتی وخواطر جمعی نوشت که عموی صاحب‌رابهیچوجه تشویش خاطردست ندهد که هوا خواهی ویکجهتی اونصب‌العین بندگان اقدس انــدواز

هیچ سبب نیازمند درگاه‌الله را از ممر عوی‌صاحب گرد کدورت برخاطر نیست خلیفه را
رخصت انصراف ار زانی فرموده عقب آن بیك روز خود هم تشریف فرمای کابل شد
وچون سردار فتح‌محمد خان روانه کابل شد سردار عبدالرحمن خان بغوری آمده
توقف ورزید وسردار ولی‌محمدخان راچون نصب‌العین بود که مبدء فساد ترکستان سردار
فیض محمدخان شده عمل شنیع برادر خود ویرا در بیم وهراس انداخته بنای فساد گذاشت
ومحرك سلسله بغی وعناد شدحضرت اعلی در توزك مبارك نوشته که نیاز مند درگاه الله
رادر باب سردار ولی محمدخان ازین حرف‌هاهیچ بخیال خودنبود بلکه ویرا براد ر صادق
ودوست موافق خود میدانست لیکن اورا اطوار برادر خود در خوف انداخته ازپاداش
حرکت های او ترسید انتهی لهذا درخانهٔ هرکس شب رفته وباشخاصی که‌متعمد فساد
انگیزی بودندعهدبست ورفیق راه وشریك بغی نمود ومبلغ کثیررا صرف اینکار کرد تا که
سردار محمدرفیق‌خان‌را که‌معتمدالدوله بود واختیار تمام امورات سلطنت درقبضهٔ او نهاده
اتالیق شازادهٔ والا تبار سردار محمدابراهیم خان شهریار جهانگیر ویرا مشیر ومدبر
امورات سردار محمدابراهیم خان کرده بلکه بجهة سردار فتح‌محمدخان‌نیز یرلیغ همایون
بدینمضمون فرستاده بود که امورات سفر ترکستان تعلق بسردار محمد رفیق خان دارد
وهرچه اوحکم نماید مطیع فرمان اوباشیدوازهمان قرار عمل‌نموده تخلف ازرای‌او نکنند
وسردار محمدابراهیم خان رامطیع امر او ساخته بودنیز از راه برده‌شریك بغی‌وسرکشی
اوشد وسردار ولی‌محمدخان که سردار محمدرفیق خان‌را درپنجهٔ فرمان خود دید ناظوره
مراد را در کنار خود دانست و چون آدم رشید ومرد معتبر بدون شیخ میرخان جرنیل
درکل سپاه نماند که گرفتار دام اونشد مشارالیه رانیز بلطایف الحیل بخود کشیده هم
عهدخود ساخت دریتوقت زمرهٔ فساد کیش وفریق بغاوت اندیش تقویت یافته بنای فساد
بظهور رساندند اول سردار محمد رفیق خان بترك امر الوالا مر وولی نعمت گفته در
سفر ترکستان تعطیل پیش گرفته وبخیه عذرها بر روی کار آورد که سال به‌آخر رسیده
وآذوقه درملك نمانده وسپاه وسبب سفر قندهار ذلیل شده و تا آخر سال در کابل بسر
برده اول بهار انجام سفر نموده روانه ترکستان می‌شویم و کار اهل بغی‌را باتمام میرسانم
وچون مختارالدوله بود کسی را چون وچرا نماند وعقدهٔ سفر حل نشد چون هراس وبیم
سردار ولی محمدخان بعرض اشرف بندگان امارت پناهی رسید فرامین متواتر مشتمل
برتسلی بنام او اصدار یافت متنبه نگردید علاوه برآن مرغ هوس استقلال حکومت در
آشیانه دماغش بیضه نهاده حلوای مراد را در دیگ سردی‌پخت تاآنکه شبی‌زمرهٔ مفسدین
درخانه سردار ولی محمد جمع شده مصلحت بران نمودند که کارخود باتمام رساند ونقشه
افساد را چنین‌صورت‌دادند که سردارفتح محمدخان به‌بهانه گرفتن‌تنخواه سپاه‌خود ازخزانه
عامره بقندهار بحضور اشرف اقدس بفرستند‌وشاهزاده راقید نموده سردار ولی‌محمد خان
رابرتخت‌نشانده بپادشاهی بردارند وشیخ میرخان جرنیل که‌مختار کل‌سپاه‌پلاتن بود باعطای
مبلغ پنج هزار روپیه دلاسانموده هم عهد ساختندسخن را بران‌تمام‌داده ازهم‌رفتند چون
نمك‌حرامی‌عاقبت‌وخیم‌دارد ونمك‌حرام‌روزبهی‌ازایام‌ندیده‌هم‌در آن‌شب نمك کارخود کرده

اتفاق اهل نفاق بخلاف تبدیل یافت شیخ میرخان در نزد شاهزاده آمده همه ماجرا را معروض نمود علی الصباح که سلطان سپهر برسریر فلك چهارم جلوس فرموده سیاه دل سیاه شب را متفرق ساخت وامرای زحل سیرت سیارکان وثوابت را در سیاه چاه ظلمت کشید شاهزاده بلند همت سبقت نموده سردار ولی محمد خان را مقید ساخت و بحکم من حفر بیراً لاخیه فقد وقع فیه انچه درحق ولی نعمت اندیشیده، برو عاید حال او گردید وشیخ میر خان بنای قید سردار محمد رفیق خان نیز گذاشته ویرادردار وگیر آورد سردار فتح محمدخان که از بند و بست شنید ناواقف بود شیخ میرخان رامنع فرمود بلکه ناسزا نیز گفت شیخ میرخان دست ازقید برداشت محمدرفیق خان چون مطالب بدینطور بدست نیامده بی عزتی تمام یافت کمر رابرافساد وعناد چست بست اگرچه سردار فتح محمد خان فردادرخانه اورفته انواع تسلی واسپ وتفنگچه شش میله بخشید وازاهانت رساندن شیخ میر عذر ها فرمود واما آتش غضب او که درالتهاب وزبانه زن بود باب اینگونه عطوفات ولینعمت قدیم فرو ننشست وقت شب درآن اسپ نوبخشیده سوار شده باچند نفر دیگر چون عتیق الله مشهور صاحب زاده کودری وملك شیردل خان سلیمان خیل راه فرار سپرد ودرراه کوتل لته بند به تزین رفته درقلعه سرفرازخان مذکورجای گرفت وباوباشی رونها وقافله که ازپشور بکابل می آمد باتفاق مردم غلجائی تاراج نمود وچون بسمع شاهزاده والااختر رسید که محمدرفیق خان در تزین سرعافیت بچنگال ضدیت میخارد سردارفتح محمدخان را بادوبلتن وهزار سوار وشش توپ برادومقرر فرمود آن باغی طاغی ازتزین برخواسته بمحال تکاب گریخت سردار فتح محمدخان قلعه های سرفرازخان ودیگرمردم غلجائی که باویارشده بودند خراب نموده از تزین روانهٔ تگاب شد برسیدن موضع سروبی محمدرفیق خان بموضع سروبی که سرحد نجراب است گریز نمود سردارموصوف دانست که اگرزیاد ازین قدم بعقب او نهد نجراب خواهد رفت ومردم انجا باغی اند نقشه دیگر بظهور خواهد پیوست پس مالیات تگاب راجمع نموده روسای آنجا راخلعتها بخشید وایشان برذمه خود گرفتند که من بعد محمد رفیق خان را در ملك خود راه ندهند ومردم غلجائی که رفیق راه بداو شده بودند بیزار شده در نزد سردار موصوف آمدند سردار ایشان را بدادن خلعتها خوشدل ومطیع ساخت ویرغمال را ازایشان گرفته غاشیه فرمان بدوش گرفتند وچون احوال قید سردار ولی محمدخان وگریختن محمد رفیق خان معروض رای انورشهریار گردید نهایت تعجب فرمود زیرا که ازمحمد رفیق خان بهیچوجه گمان خیانت نداشت عقب آن احوال رسید که درمیان مردم غلجائی نیز خلاف افتاده پسران عزیزخان ومحمد شاه خان سلیمان خیل وخانان جبار خیل درنزد سردار محمد ابراهیم خان آمدند وبعضی ازآنها بامحمد رفیق خان شریك بغاوت وشرارت گردیدند وبرای سردار عبدالرحمن خان نوشته که فرصت راازدست نداده متوجه کابل شود سردارعبدالرحمن خان نیز از غوری حرکت کرده ازراه هزارهٔ شیخعلی بقلعه سرخ دوآب وچون حرکت سردار عبدالرحمن خان معروض رای واقفان سریرامارت گردید حضرت اعلی که بسبب غم فراق فرزند ارجمند چندگاه توجه به امور سلطنت نمی نمود بلکه ترك امارت رامدنظرداشت

سردار محمد شریف خان را ثانیاً درحضورلامع النور طلبیده زبان‌حق ترجمان‌را به‌اوآلی
نصایح ... کشاده فرمود اگر چه نیاز مند درگاه الله راخیال‌امارت نیست‌مگربرادرکرا می
نه پسندد که مردم بیگانه بناظوره سلطنت شمارا هم‌آغوش گرددوکسانیکه از قدیم‌الایام
زیردست بودند زبردست کردند پس ایالت شهر کابل وسپاه واسباب آنطرف کل‌تعلق
به آن برادر دارد واز لشکرکابل ظفر انتساب سه پلتن ودو هزار سوار وشش توپ
وسردارجلال‌الدینخان باسپاه وی درخدمت اومقررداشته روانه کابل‌فرمود ویرلیغ همایون
باسم سامی‌شاهزادهٔ بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان وسردارفتح محمدخان اصدار
یافت که اختیار ملك ولشکر بسردارمحمد شریف خان تعلق دارد و لازم که ازفرمان
اوبهیچوجه تخلف کرده نشودهرگاه رخصت انصراف بقندهارفرمایند آن فرزند بلاتعطیل
روانه اینطرف شودوبهیچ کارحکومت وسپاه داخل‌نکرده گوش بفرمان اوباشد سردار
عبدالرحمن خان بنابرگفته محمد رفیق خان که ازنجراب بجهة اونوشته بود که بلاتعطیل
روانهٔ کابل شود ازقره کوتل گذشته داخل بامیان‌شد سردار نور محمد خان سرتیپ که
درقلعهٔ خارزار باپنجصد سواربطریق قراولی نشسته بود تاب مقابله درخود ندیده روانه
کابل گردید سردارمحمد ابراهیم خان چون برورود سردار عبدالرحمن خان دربامیان
اطلاع یافت سردارفتح محمد خان را ازتگاب طلبیده خود با جمیع عساکر از شهر کابل
بیرون شده درقاضی قلعه سرادقات عزت برافراشت وازآنجا کوچیده تشریف فرمای
ارغندی گردیدازارغندی حسب‌فرمان بندگان‌اشرف که‌درتیز جلوی بنا برمقتضی‌وقت خیره دیده
نمیشدواپس‌بقاضی قلعه آمده‌دراین‌ایام‌خبرمقررشدن‌سردارمحمدشریف‌خان بسمع‌اشرف شهزاده
واخورد ودران چندیوم سردار شاه‌الدوله خان باسوار خود که درقندهار مقرر شده بود
بخدمت شاهزاده رسید چون موکب سردار محمدشریف خان وارد غزنین شد شاهزاده
برای اونوشت که چون عم مهربان وارد میدان گردد خود بخدمت رسیده هرچه فرمان
عموی باشد ازهمان قرار عمل‌نموده خواهد شد ومنظور نظر شاهزادهٔ فرخنده‌سیر اینکه
چون اوبمیدان رسید خود بخدمت عم مبارك رفته در امرسفر ومقابله خصم‌مشورة خواهد
فرمود هرگاه‌پسند اوبود ازمیدان براه جل ریز وتکانه بشاهراه رفته متوجه قهرعدو
گردد وبنده را هرچه حکم فرماید از همان قرار بعمل آرد وهم درین ایام بشهزاده خبر
رسید که عبدالرحمن خان واپس از بامیان عازم ترکستان گردیده بلکه احمال و اثقال
خود راپیش فرستاده که کواغدات سردار محمدشریف خان باورسید که خبردار عازم
آنطرف نشود زیرا که اختیار ملك وسپاه تعلق باینجانب دارد وحسب الخواهش شما عمل
کرده خواهدشد خاطر جمع دارد و سردار عبدالرحمن خان درمجلس اظهارمی نمود که‌عم
مهربانی کرده چنین احوال مرسول داشته شاهزادهٔ والا تبار بهیچوجه این خبر را قبول
ننمود که‌چسان عم مبارك برپای‌خود تیشهٔ استیصال زده حکومت خود راسپر دغنیم نماید
این محض تهمت وحرف بهتان است الحال بندی ازتحریراحوال سردارمحمداعظم خان‌در
اینجا مناسب نمود سردار محمد اعظم خان چون درمحال خوست ازسیدحسام الدین هزیمت
یافته بکوهای وزیر گریخت چند مدت بهزار فلاکت دران کوهستان بی برکت بسر برده

روز را بشام وشام را بروز می‌رسانید وامراض مختلفه بر وجودش استیلا یافته قریب‌الموت شد بلکه آوازهٔ رفتن او بدارالجزا نیز منتشر شده آخر صحت یاب گردید تا که خبر بلوای ترکستان وتصرف عبدالرحمن خان آن محال را روح تازه در بدنش دمیده شمار ایام حیات را ازسرنو گرفت واز آنجا برخاسته از راه تیرا میان ملک طائفه مهمندو مرکز راه چترار و کنکت روانه بدخشان شد واز آنجا ازراه قطغن بترکستان رفت دراین ایام سردار عبدالرحمن خان در بامیان استقرار داشت از ترکستان برخاسته روانهٔ بامیان شد وچون آوازهٔ وصول او سردار عبدالرحمن خان رسید امراو سپاه را باستقبال فرستاده بعزت تمام داخل اردوساخته خیمه وخرگاه وسایر اسباب تجمل ویرا عنایت فرمود وچون ایام فلاکتش برفاهیت تبدیل یافت باسردار محمدرفیق خان که ازنجراب پس بتکاب آمده بود وبامردم کابل مراسلات فرستاده هریکی رابخود هم عهد ساخت شریک راه ادبار خود نمود علی‌الخصوص سردار محمد شریف خان رامکرر نوشت که ماهمه برادرایم نزاع در میان مایان از سبب دخل بیگانه است در امر حکومت وچون دراین ایام آن برادر مختارالدوله است اگر امری سازد که سردار محمدافضل خان را از قید آزاد فرموده مایان را قطعه از ممالک محروسه مقرر فرماید من بعد غاشیه بردوش بندگان اقدس وممنون احسان برادر گرامی خواهم بود سردار محمد شریف خان رانیز صلهٔ رحم دامنگیر شده از سخنهای مزخرف اوفریفته گردیده بموجب‌الصلح خیر دفع نزاع را مدنظر فرمود وچون وارد میدان شد بدون اطلاع شاهزاده بقلعهٔ قاضی آمده داخل اردوی شاهزاده شد بعداز اطلاع موافق قانون سپاه پلتن ورساله وتوپخانه سلامی نمودند وشاهزاده دراحترام واعزاز اودقیقهٔ مهمل نگذاشت اماحرکت نمودن اواز میدان بدون اطلاع شاهزاده راسبب سوءظن شده مصدق اخبار بامیان شدچنانچه سابق تحریر یافت دراول ملاقات بموجب؛ فاتقوامن فراسةا لمومن فانه ینظر بنورالله وضع اورا منقلب وبرگشته یافت بمجرد ورودسردار محمدشریف خان دراردوی شاهزاده برای محمد رفیق خان نوشت که انشاءالله هرچه خواهش آن خیر خواه باشد بعمل آورده خواهد شد مطمئن الخاطر بوده روبدرگاه نهد محمدرفیق خان که قبل برین درحفاظت خان بود برسیدن کاغذ درفکر جمعیت شده بنای جمع آوری گذاشت ومردم تکاب و کوهستان وبعضی ازقوم غلجائی را برخود جمع نموده علم مخالفت بصراحت برافراشت وسردار محمدشریف خان لحظه‌درقاضی قلعه‌نشسته باحافظجی وچندنفردیگر بشهر رفت وهم دراین ایام بشاهزاده خبر رسید که سردار عبدالرحمن خان بفرموده سردار محمد شریف خان روانه غوربند شداز راه کوهستان خیال آمدن دارد بنا بر آن عساکر راامرفرمود که ازقلعه قاضی کوچیده براه شکردره روانه کوهستان گردند وخود تشریف فرمای شهر کابل شدسردار محمد شریف خان نیزازشهر بر آمده روانه کوهدامن گردیدودرروزی که لشکرشاهزاده درموضع سرای خواجه توقف داشت سردار محمدشریف خان ازعقب رسیدلیکن

داخل اردو نشده بخانه غلام محی الدین خان ماما زول فرمود - و چون لشکر بقره باغ رسید او نیز داخل اردو نشده در قلعه غلام جان صاحبزاده منزل نموده و چون بچار یا کار رسیدند سردار محمد شریف خان سوار شده اظهار نمود که برای عبور عساکر تنم دره را ملاحظه مینماید مگر بقلعه علیخان رفته برای احتیاط بنای جمع آوری مردم کوهستان گذاشت و آنجارا محکم نمود و مبلغ ۱۲ هزار روپیه مال سرکاری از سردار فتح محمد خان طوعاً یا کرهاً گرفته برمردم کوهستان تفریق نمود و افسران نظام که بجهة مضبوط کردن راها و کوتلها رفته بودند سردار محمد شریف خان بخیال مصالحه ایشان را منع فرمود افسران مذکور قول او را وقع ننهاده بخیال خود هر جائی که فایدهٔ منددید بنده در ضبط آورده محکم ساختند مانند کوتل چرتك و کوتل او فیان وغیره و چنان بندوبست کردند که مرور خصم بهیچ وجه ممکن نبود سردار محمد شریف خان از قلعه علیخان، چراغعلیخان معتمد خود را نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده بندوبست کار مصالحه که محض استیصال او بود کرده واپس آمد برسیدن چراغ علیخان عساکر را بر جای گذاشته سوار شده در اردوی سردار عبدالرحمن خان رفته صورت مصالحه بر آن قرار داد که از حد مقر طرف غربی از قندهار و فراه و هرات تعلق به بندگان اشرف داشته باشد و از مقر به طرف شرقی از زابلستان و کابلستان و ترکستان تعلق به سردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشته باشد و انچه جایداد وزیر مرحوم و برادرانش در حیات امیر کبیر علیین مکان در کابلستان و زابلستان بود از آن سردار محمد شریف خان باشد و عهد را بایمان مؤکد ساختند سردار محمد شریف خان که بعواقب کار هایی نبرده بود این امورات مینمود و دانا دلان این ترانه میسرائید ند .

بیت

یکی بر سر شاخ بن میبرید خداوند بستان نگه کرد دید
بگفتا که این شخص بد میکند نه با من که با نفس خود میکند

محرر صحایف و مسود لطایف مولوی نور محمد بعرض میرساند که این هیچمدان را باخبار طوایف انام و احوال خواص و عوام از عرب و عجم و احمر و اسود اطلاعی حاصل شده چنین ماجرا نشنیده و ندیده که شخصی حکومت بنابر استقلال را شریك دشمن جانی نماید عذری بدون اینکه.

بیت

چو تیره شود مرد را روز کار همه آن کند کش نیاید بکار

زیاده چه نهاده شود القصه دو شب در آنجا بسر برده واپس بقلعه علیخان آمده و برای سردار فتح محمد خان احوال فرستاد که از سر کوتل هاسیاه را بر خواست نموده کوچ دهید و در چاریا کار رفته منزل کنید که من کارها را سر براه نموده ارکان صلح را استحکام برین دادم که ما همه برادرانیم در میان ما نزاع از چه رو باشد سردار محمد افضل خان را مطلق العنان نموده ملك ترکستان را تا حد بامیان به عبدالرحمن خان دادم و اینطرف به بندگان اشرف اقدس تعلق دارد و سردار عبدالرحمن خان واپس روانه ترکستان خواهد شد و سردار محمد اعظم خان با چند نفر بکابل در خانه خود می آید و از سپاه ترکستان کسانیکه در کابل خانه دارد و بطریق

تفریق بخانهٔ خود می روند سردار فتح محمد خان وافسران نظام این کرك آشتی را رد نموده قبول نفرمودند وجواب دادند که فیصلهٔ این مقدمه حواله بزبان رسای شمشیر ودهان فراخ توپ وتفنگ است وتا جان در بدن است بیگانه را درخانه نخواهیم گذاشت اکر شمارا کفش برداری دشمنان درخور است مارا مرگ از آن بهتر سردار عبدالرحمن خان وسردار محمد اعظم خان واپس عازم ترکستان شوند ما این مصالحه بعرض سریر خلافت میرسانیم هرچه ازآنطرف امر فرموده شود از آن قرار بعمل می آریم سردار محمد شریف خان روسای لشکر شاهی را از اینگونه حروف نموده هریك از افسران نظام را خفیة تهدید می نمود که شما مردم درمیان خاندان ما سلسله عداوت را محرك شده اید وسردار فتح محمد خان هرچند بدلایل قاطع از این حرکات باز میداشت متنبه نشده و کار را بحدی رسانید که مردم کوهستانی را از رسانیدن آذوقه بعساکر منصور منع نموده نهایت تنگی غله روی آورد وسردار فتح محمد خان را فرمود که چون بندگان اقدس مرا مختار همهٔ عساکر فرموده شما حکما از کوهستان برخاسته رو بکابل نهید بنابرین بناچار سردار فتح خان کوهستان را گذاشته وارد کابل شد ودر باغ شاهی اقامت ارزونمود سردار محمد اعظم خان وعبدالرحمن خان که مترصد این مژده بودند بمجرد اطلاع بلا تعطیل کوچیده در چاریکارا قامت ورزیدند وازینمعنی ازدیاد اعتبار ایشان شده سبب توجه مردم والحاق بایشان گشت ومردم کوهستان که اعظم الوسات کابلستان است بایشان یارشده برسانیدن آذوقهٔ لشکر ایشان را مرفه الحال ساختند و جمعیت ایشان مضاعف گشت این وقت سردار محمد شریف خان برغدر ایشان مطلع شده دست تحسر بریکدیگر مالیده استیصال خودرا بچشم سر معاینه نموده مگر بتدارك آن نمی رسید ناچار تن بتقدیر داده بدون مدارا حیله نیافت وهمدرین ایام سردار محمد رفیق خان از تگاب برخاسته وارد اردوی ایشان شد بنا بر مصلحت وقت ویرا مشاور ساخته متوجه حیله سازی و نیرنگ آموزی گشته نخست خواست که شاهزاده فرخسیر را بمزخرفات اقوال غافل ساخته درخفیه بامردم سپاه واالوسات وامرای زردوست بند وبست نموده بمواعید مکذوب همه را ازراه صدق ونمك خواری قدیم منحرف ساخته بخود کشید حیله نخست که ازمتخیله بیهوده بظهور آورد آن بود که بوساطت حافظ جی وشاه الدوله خان برای شاهزاده احوال فرستاد که باسردار محمد شریف خان که مختار امورات سلطنت است چنان بندوبست شده که بندگان اقدس سردار محمد افضل خان را ازقیدر هایی بخشیده ازقندهار روانهٔ اینطرف فرمایند وملك ترکستان تاحد بامیان باینجانب وباقی محروسه به بندگان اقدس تعلق دارد وهرچه بامیر کبیر علیین مکان شیوه اطاعت داشتیم با بندگان اقدس نیز مرعی میداریم و چون بجهة انجام این مصالحه چهل یوم موعد مقرر شده پس یکی ازمعتمدان خودرا برای انصرام این مصالحه بحضور فیض گنجور فرستاده عهد نامه را باسردار محمد افضل خان التماس دارد چون سردار موصوف رسید اینجانب کوچ کرده روانه ترکستان خواهیم شد شاهزاده فرخسیر وسردار فتح محمد خان اگرچه باین امر راضی نبودند مگر ترغیبات منافقین ایشان را ازراه برده تمهیدات مزخرف انهارا وقعی نهاده تن بتقدیر تسلیم نمودند کوتاه سخن باتفاق همه سرداران

وافسران اشك آقاسی شیردل خان رامقرر قندهار داشته عریضه رامشتمل بر مضمون سابق بپایه سریر خلافت‌سیر معروض داشتند وحضرت سکندرمرتبت ازخلوص نیت وصدق طویت که پابندکان درگاه فلك اشتباه همواره دارد قبل ازاینکه خبر سردار عبدالرحمن خان بچاریکار معروض واقفان سده سنیه میگردید مستوفی عبدالرزاق خان که از ابتدای سلطنت امیر کبیر علیین مکان مستوفی دولت بود وزمام اختیار وعنان اقتدار مملکت وسپاه رازیرقلم اوداشته دفتر کل محروسه تعلق باوبخشیده بود بنابر اعتماد مقرر کابل فرموده که خزینه معمولی از نقود واجناس گرفته بقندهار رسانیده مستوفی مذکور بغزنین رسیده درآنجا تعطیل نمود تاآن وقت درآنجا بماند که ملك کابل دردست مدعی افتاد آنگاه روانه شده بحکم الخبیثات للخبیثین ملحق خصم گردیده وپاداش این بیوفائی وجزای این نمك حرامی در نهایت زودی در دار دنیا چشید که عبرت پذیرنا ظرین گشت چنانچه ذکرآن در موقع خود خواهد شد وچون اشك آقاسی شیردل خان در عین ریزش برف وچله زمستان بزحمت تمام فایز عتبه بوسی گردید رسالتی که آورده بود عز قبول نیافت شهریارجهان دارفرمود که انشاء الله العزیز بامتعمان سلطنت در میدان دغا ومعرکه هیجا بزبان تیغ تیز درعنقریب قریب جواب و سوال خواهیم نمود پس اشك آقاسی مذکور را رخصت انصراف ارزانی فرمود مومی الیه از کثرت برف از غزنین نتوانست گذشت هم درآنجا ماند وسردار محمد شریف خان که چندبود در اردوی سردارعبدالرحمن خان بسر برد ودر آنجا چندان عزتی ندید برخاسته روانه کابل گردید سردار عبدالرحمن خان که در چاریکار توقف داشت بسبب شدت سرما وقحط غله که در اردوی او روی آورد از شاهزادهٔ والاگهر سردار محمد ابرهیم خان استدعانمود که برای گذران سپاه موضعی تعیین فرماید شاهزاده ویرا فرمود که بجلال آباد روانه شده ایام زمستان در آنجا بسر برده سردار عبدالرحمن خان با سپاه خود کوچیده روانه جلال آباد شد چون بقریه ده‌یحیی رسید بعضی نفاق سرشتان برایش نوشتند که خبر دارجلال آباد نروید که بدین ترتیب شمارا از ملك خود بیرون میکنند وباز شمارا راه نخواهند داد سردار عبدالرحمن خان نیز صلاح خود را دران دانسته ازده یحیی واپس بچاریکار رفت و سردارمحمد اسلم خان و برادران او که قبل از این جناب امارت مآب ازمحروسه خود اخراج فرموده بود و درپشاور ایام ناکامی بسرمی برد دریتوقت که ملك کابل درهرج و مرج افتاد فرصت راغنیمت دانسته وارد سمت جلال آباد گردید مفسدین غلط اندیش وغمازین خیانت کیش وقت سخن یافته شاه زاده رامعروض داشتند که سردارفتح محمدخان را با چهار پلتن وهشت عرابه توپ ویك رساله و ششصد خاصه دار بطرف جلال آباد ارسال فرمایند که کفایت سردار محمد اسلم خان نماید وهم مالیات آنطرف را جمع نموده سپاه زمستان را دران ملك گرم سربرفاه گذرانند وچون اشك اقاسی ازقندهار میرسد سردار فتح محمد خان ازجلال آباد برسد بنا بران سردار فتح محمد خان را بجلال آباد مرسول نمود در یتوقت چون حریفان دانستند که شهزاده در کابل تنها ماند باشیخمیر خان جرنیل نیز طرح آشتی انداخته ویرا بخود کشیدند چون خاطرایشان از ممرآن

نمك حرام كه‌سر كردهٔ جميع بلاتن بود فارغ گشت ثانیا تلبيس رايش گرفته شاهزاده‌را
مصلحت چنان نمودند كه‌لشكررا ازباغ‌شاه طلبیده درشهر جادهند چون لشكررا بشهر كشيد
اكثر مردم كه‌خانهای ایشان در شهر و یاجوار آن بود بخانه های خود رفتند وكسانیكه
خانهای شان دور دست بود بر سبیل تفرقه در سراها جا دادند خلاصه اینكه
چون درافسران نفاق افتاده بود سپاه‌را متفرق ساخته زمرهٔ نفاق اندیش وفرقه‌فساد كیش
بعبدالرحمن‌خان نوشته كه‌وقت فرصت رااز دست نبایدداد وچون ایام‌صیام باخر رسیده
روزعید میرسید به‌بهانهٔ آن سپاه را بالكل رخصت‌داده آن غدرمنشان بتحريص خصم
حريص تر گرديدند سردار عبدالرحمن‌خان نيز ميدان راخالی دیده بیشتر از انفصال چهل
روزموعد ازچاریاكار كوچیده روانه كابل‌شدونتيجه عهدشكنی بزودی بروزگار اوعاید گشت

بیت

نقیض عهد دلیری مكن كه چرخ فلك   نتیجه عملت زود در كنار نهد

چون این خبر بمسامع شاهزاده عالی گهر رسید خواست تابمقابله شتاب‌ومیدان‌رزم‌را
ازخون‌دلیران رنگین سازد ازسپاه برحول خود بدون چند نفر معدود كسی ندید كه‌با
اغوای‌ابلیس طینتان منتشر گردیده بودندبنابران چارهٔ كاررا ازهرطرف برخود منحصر
دیده‌لاعلاج باتوپخانه ببالاحصار خود را كشید واز كل سپاه قریب بكنیم هزار نفر از
سوار وپیاده همراه اوداخل قلعه شدند وازتمامی سرداران محمدزائی‌سردارنظرمحمدخان
وسردار نورمحمدخان واز خوانین صفدرعلی خان وابواحمدخان جرنیل بااو مانده بودند
وسردار جلال‌الدینخان وسردار شاه الدوله‌خان و سردار محمداسمعیل‌خان وشیخمیر خان
ومستوفی عبدالرزاق وغیره بسردار عبدالرحمن‌خان پیوستند پس سردار عبدالرحمن‌خان
كوچیده‌واردشهر گردیدوشهررادرضبط آوردا گرچه بالاحصارهم آذوقه‌نبودوسپاه نیزدرغایت
وقلت‌مگرشاهزادهٔ‌غیور نطاق همت بر كمر شجاعت بسته گلوله‌های توپ متواتر بطرف
خصم می انداخت بعدازپنجروز مستوفی مذكور وحافظ‌جی شاه الدوله‌خان بشاهزاده عالی
گهر پیغام فرستاد كه صلاح كار دران دیده میشود كه بالاحصار سپرد سردار
عبدالرحمن خان نموده شوند ومرگاه واگذار نشوند وقلعه بیورش گرفته شد آنچه بمال
و عیال شهریار جهاندار نقصان رسید ازعهدهٔ آن شما برائید وبمایان خط دست آویز بدهید
شاهزادهٔ بلند همت بروااهیات ایشان گوش ننهاده سر گرم قلعه داری بود مفسدین باز
برمردم قلعه‌دم جنبانی كرده بعضی را بخود كشیدند وبنای یورش گذاشته وعده داران یك
بدنه قلعه را بخصم سپرده بالاحصار نیز در تصرف خصم افتاد وشاهزاده نظربند گردید
ازبی سعادتی نمك حرامان ملك كابل بدون جنگ وقتل درتصرف خصم درآمدچون این
اخبارات بعرض واقفان سریر امارت رسید آتش غضب شهریاری چنان شعله‌ور گردید كه‌در
بحر و بر گیر دپس درتمهید امورات انتقام افتاده سر گرم جمعیت عساكر گردید .



گل بیست و هشتم

در ذکر توجه شهریار جهاندار در موسم بهار بمقابله خصم بی اعتبار وچشم زخم رسیدن بحشمت امارت پناهی از تقدیر الهی !

مشاهدهٔ آثار امم ومطالعه اخبار عالم معین ومقرر ومبین ومبرهن آنست که هرگاه مالك الملك تعالی علوا کبیر ارادهٔ فرماید که کوکب دولت جمشید مرتبتی از اوج صعود مسعود سازد وخواهد که باقضای تؤتی الملك من تشاء لوای حشمت ورایت رفعت اورا بذروهٔ ثریا وفراز سدرة المنتهی برافرازد نخست اورا بانواع شداید ومحن واصناف اندوه وفتن آزمایش نماید تا هرگاه بنورطلعت وآفتاب جمال سربرحشمت ومسند اقبال آرایش فرماید خویشرا برشیوهٔ حمیدهٔ معدلت وطریقه پسندیدهٔ مرحمت گمارد وازحال رعایا که ودائع خالق البرایا اند چشم رعایت برندارد .

نظم

نخست اقبال بر دو زد کلاهی چو وقت آید نهد بر فرق شاهی

مقصود ازاین سخن آنکه چون حضرت ظل الهی به تائید سبحانی وعنایات یزدانی بر تخت قندهار استیلا واستقرار یافت دست ستم وپای تعدی را بزنجیر معدلت وسلسله نصفت بربست .

بیت

بزنجیر عدل آن شه محتشم در فتنه بربست وپای ستم

از افساد مفسدان وغدر جمعی غدا ران نی لمکه از تقدیر ملك دیان ملك تر کستان ومستقر الخلافت کابلستان بدون اشتعال نیران حرب واستعمال ادوات طعن وحرب بدست بدخواهان تاج امارت ومدعیان سریر سلطنت افتاد شهریار غیور وتاجدار منصور تواچیان بهرام صولت ویساولان ضرغام سطوت را حکم محکم وامر قضا امضا وفرمان قدر توام فرمود که ازاطراف وجوانب متوالی ومتعاقب سپاه را زیر لوای نصرت انتما جمع نموده دردشت منزل باغ ار دوسازند وچون امر اجتماع عساکر بانجام رسید امیر بی نظیر حسب الحکم جهاندار قدیر حیث قال وشاورهم فی الامر سرداران طائفه بارك زائی بلکه رؤسای کل قوم افغانی چون انجمن برحول قمر نورانی در بارگاه فلك اشتباه جمع فرموده زبان حق ترجمان رابدین نمط دربار ساخت که سپاه زابل وکابل طریقه نمك حرامی وشیوهٔ غداری پیش گرفته خصم را در ممالك محروسه راه داد وچون کلام معجز نظام ملك العلام که وماالنصر الا من عند الله العزیز الحکیم بان مشعر است که فتح نامهٔ دولت بطغرای غرای نصرت جزبتائید خامهٔ حضرت عزت موشح پذیر نیست

نظم

ای بکوشش فتاده در پی بخت بخت و دولت بکار دانی نیست .
هر کرا جاه و حشمت وملك است جز بتائید آسمانی نیست

توکل بر کرم بیغایت وعنایت بی نهایت وهب العطیت نموده است امید در ذیل دولت جاوید فاذاعزمت فتوکل علی الله زده متوجه انتقام خصم بدسیر میباشم (ع)
«تا دوست که راخواهد ومیلش بکی باشد» تادود از دمار دشمن کینه گذرو فتنه جو یان غدار برنیارم بر بستر استراحت ومسند ایالت وامارت آرام نخواهم فرمود.

بیت

بمطاب رسیدن کسی راسزاوار گردد ⁂ «بر بستر ناز یکدم نخسپیده باشد

چون ارکان دولت وسرداران با مکنت دلایل شجاعت ومخائل دلاوری و جلادت از جبین مبین آنحضرت مشاهده نمودند همه بیکزبان وصدل شده لسان حال را باین مقال کشودند

بیت

نقد جان بر دست پیش دلستان استاده ایم ⁂ خدمتی کز دست ما آید بجان استاده ایم

وزبانرا بلاف وشاف وزور وگزاف وا کرده جان سپاری وروح فدای ظاهری راز یاده از طاقت به منصهٔ ظهور جاوه گر ساختند وچون حضرت سکندر مرتبت یکدلی ویکجهتی از سخنان مزخرف ایشان دریافت خود حکم فرمود که همین زمان باسپاه کینه خواه کوچ نمائید حاصل سخن اینکه در موسم بهار آخرسنه یکهزار و دوصدو هشتاد ودو هجری شهر ذی القعدة الحرام که سپاه سبزه وریاحین عرصهٔ باغ وبساتین مسخر ساخته سلطان بدیع ربیع علم العمل پیکرلاله رابر قلل جبال افراخت.

رباعی

سلطان ربیع را چو عدل است آئین ⁂ پیگرفت بفر می همه روی زمین

درهرطرف از سبزه سپاهی آراست ⁂ وز مقدم اوگشت جهان خلد برین

خاقان گردون غلام برعزم انتقام چون شهوارانجم پای درر کاب ظفرمآب نهاده بررخش تیز گام امید وتوسن خوشخرام دولت جاوید سوار شده عنان جهان کشاهی بدست جزم داده روی باستخلاص شهر کابل نهاد و کوچ بر کوچ متوجه آنطرف شد روز عید اضحی درمنزل شاه جوی دوگانهٔ عید را بتفریح تمام و ابتهال بلا انصرام برای یگانه از همتا بیگانه ادا فرمود وچون خصم ازتوجه شهریار جهان خبر یافت در ششدر حیرت افتاد، نه یارای رفتن پیش ونه طاقت گریز یافتند آخر بدون مقابله کاری وسوای مقاتله چارهای ندیده بالشکر ترکستان و کابلستان وتوپخانه فراوان از کابل بیرون شده متوجه تقابل گردید نخست سردار عبدالرحمن خان ومحمد رفیق خان با فوجی روانهٔ غزنین گردیده تا آنجارا محکم سازند چون ایشان به غزنین رسیدند عالیجاهان ایشك آقاسی شیر دل خان وخدای نظر خان وردك ومیرزا حبیب الله خان برادر زادهٔ او که در غزنین بودند حق نمك حضرت اعلی را پاس داشته دروازه های غزنین را چون ابواب طالع بر روی ایشان بست هرچند سردار محمد رفیق خان بوعده و وعید انداز تبشیر آن صدیقان نمود فائدهٔ برآن مرتب نگشت بنا چار روی ایاس برتافته بادل پرخون و بیم جگر از هراس دونیم روانه کابل شدند

درین اثنا قراول عساکر منصور نیز رسیده باتفاق قلعه گیان عقب سردار عبدالرحمن خان
شتافتند وقدری جنگ باهم نموده پارهٔ از اسباب خصم بتاراج داده واپس غزنین آمدند
وشجرهٔ حسن خدمت آن نمک حلالان که برای پاس حق نمک وطلب نام ونشنگ متاع نفس
حیات را جنس حقیر شمرده در میدان ثبات پا فشردن ثمرات تازه و فوا که بسی اندازه
بر روی کار آورد که انشاء الله العزیز حوالهٔ قلم اعجو به رقم خواهد شد چون سردار
عبد الرحمن خان ومحمد رفیق خان وارد حدود سید آباد میشدند سردار محمد اعظم خان
نیز از کابل روانه شده بود پس صلاح کار خود در آن دیدند که درینجا سنگر ها
بر قلل جبال بسته سد راه عساکر نصرت مظاهر گردند بنابر آن سه سنگر محکم چون
سد سکندر بر سر سه تپه مرتفع بسته توپهای آتشبار و خمار های صاعقه کردار ومبارزان
جلادت‌خوار محکم ساخته نشستند وچون ماهیچه رایت ظفر آیت از حدود غزنین طلوع
فرمود شاهزادهٔ والا گهر سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمد شریف خان از جنگ اعدا رهائی
یافته بشرف تقبیل انامل فیض اما نامل حضرت اعلی رسیدند و خدای نظر خان ومیرزا
حبیب الله خان از غزنین افتخار عتبه بوسی دریافتند و مورد هزار آفرین
وتحسین شدند سردار محمد افضل خان و شهنواز خان که مقید در اردو همراه بودند در
غزنین که رشته قدم جلادت ومردانگی پیش نهادند چون کنار غربی رود سید آباد مخیم
سرادقات جلال گردید تلاقی فئتین وتقارب فریقین بظهور پیوست علی الصباح بیست وهشتم
شهر ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و دو حکم جهان مطاع عز اصدار یافت
که عساکر فیروزی مآثر تهیهٔ اسباب حرب وادوات طعن وضرب نموده مستعد رزم وپیکار
وآمادهٔ جنگ و کارزار شوند چون سپاه نصرت انتباه پسال بسته دلیران جنگ جوی
در عرصه پیکار نموداری نموده خصم را طلبیدند ازان طرف کسی ظاهر نشد از سنگرها
پای جرئت بیرون نه نهاده گلوله های توپ را از قلل جبال بی دربی بزیر می انداختند
بنابران حکم عالی صدور یافت که تو پچیان بهرام صولت توپهای آتشبار را در غرش
آورده سنگرهای عدو را تنگرگ ریز سازند خلاصه اینکه دو روز متواتر باهم توپ جنگی
نمودند روز سوم شهریار غیور چون دانست که مدعی درسوراخ سنگر خزیده هوای میدان
در سر ندارد فرمان اعلی عز اصدار یافت که شیر بیشهٔ دلاوری وغضنفر میدان بهادری
بسردار ذوی الاقتدار سردار شیر علیخان و صدر نشین مسند صداقت وخلوصیت
نور احمد خان جرنیل بافوجی از سپاه کینه گداز در بطن دره رفته بر تپه منیع که سر
کوب خصم است بر آمده متصرف گردد واز آنجا خصم را زیر گلوله آورده نا آرام
سازد وسرداران ذوالاحتشام سردار امیر افضل خان وسردار خوشدل خان با حصه فوج
جرار از طرف شرقی برسنگر خصم حمله آور گردند آن دو اخلاص کیشان صادق
اعنی سردار شیر علیخان ونور احمد خان جرنیل وقت دمیدن صبح باعدو مقابل شده آتش
کارزار در اشتعال آوردند حضرت امارت پناهی خود باجمیع خوانین سوار شده بطور
جنگ سلطانی متوجه سنگر میانه مدعی گردید و پیادگان را امر شد پیشرو لشکر شده
بسنگر خود را رسانند چون عساکر شاهی بتفنگ رس سنگر رسیدند واز بالا گلوله
های زهره درچون تگرگ باریدن گرفت .

نظم

تفنگ شعله زن سرکشان خود پوش / چو در پای آتش بر آورده جوش
زبرق تفنگ ماه رایت نفور / همیداشت دشتی پر آتش ز دور
یلان را تفنگ کافت دل شده / دل دیگراز مهره حاصل شده
تفنگها چو فواره سر کش همه / ولی آب آن جمله آتش همه
دران مجلس ازبهر مستان جنگ / تفنگ نقل خون بادهٔ لاله رنگ

پیاده گان تاب نیاورده رو بر نافتندوسواران نامردزن سیرت ازدیدن پیادگان مغلوب سلطان دچارهراس وبیم شده حضرت اعلی را باچند نفر معدود بر جا گذاشته بدون آنکه زخمی بکسی رسد رو بوادی فرار وسر بدشت ادبار نهاده حق ولی نعمت قدیمی را فراموش ساخته گریز پاشدند اگرچه شهریار تهمتن بجز نفری معدود واشخاص مشهور بیش نمانده بود سه دفعه توسن ستیز را بمهمیز غیرت تیز نموده باسنگر خصم خود رامیرساند لیکن چون بردورش کسی نمانده بلاچار بحکم . الفرار و فی وقته ظفر عطف عنان نموده میدان کین را خالی ساخت وراه قندهار راپیش گرفت وسردار امیر افضل خان زخمی شده عقب حضرت اعلی روانه گردید وسردار شیرعلی خان ونور احمد خان جرنیل دران تپه تانصف روز جنگ کرده چون آواز برهمی لشکر شهریاری گوش زد سپاه ایشان شده دست ازمحاربه کوتاه نموده سلامی گرفت سردار موصوف بمعهٔ جرنیل مذکور دستگیر خصم شده غل در پای ایشان انداختند خلاصه مطلب آنکه عساکرقول همه خاك بی ننگی وبی آزار می برفرق روزگار خود بیخته ونیعمت خودرا تنها گذاشته عار فرار را برنیکنامی قرار اختیار نمودند و صندوق خانه وبعضی اسباب سبکبار که منافی گریز نبود ازدست بعضی بی همیتان تاراج شده وباقیماندهٔ اسباب سلطنت وشهریاری ازتوپ خانه وجبیه خانه وخیمه و کمند نصیب اعدا گردید ازنحوست بی حمتیان ودنیت جعد منشان سردار عبدالرحمن خان وسردار محمد عظم خان صاحب بارگاه وخرگاه ومالك توپخانه و کمند ودستگاه شدند. وسردار محمد اعظم خان که از کابل براه لهوگر روانه شده دروقت مقاتله بریك گروهی توقف داشت بعدازشکست حضرت اعلی وظفر سردار عبد الرحمن خان به تبختر تمام تشریف فرمای آن جا گردیده برسلامتی حال خود وفتح سردار عبدالرحمن خان هزاران شکر بجا آورده سجدات شکر انه بدرگاه حق جل وعلی گذرانید آن حضرت درحال پریشانی تشریف فرمای قندهار گردید وسردارعبدالرحمن خان تاغزنین آمده سردار محمد افضل خان والدمشارالیه را که درغزنین قید بود از قید رهائی بخشید. باخود به کابل برد وشهنوازخان بمعه عموها وبرادران وی نیزدرین روزاز حبس خلاصی یافت. که ایام فتح هرات حکم حبس وقید عمری بمعه عموها وبرادران داشت بعدازرهائی قید خرمیها وخورسندی ها نمود وبعضی ازخوانین وامرای حضرت اعلی که مایهٔ افساد بودند وجبراً درین مقدمه درلشکر حضرت همراهه شده بودند درغزنین خودرا ملازم ساختند القصه چون وارد کابل شدند سردار محمد افضل خان رابرتخت نشانده بااسم امیری

موسوم ساختند وخطبه وسکه بنامش خواندند آن ناعاقبت اندیش شیوه ظلم وتعدی پیش گرفته در کابل
ونواحی آن آتش ظلم زده درخانه ادنی واعلی دررعایا آتش ستم افروخت ونزد هر کس
چیز از نقد وجنس دید بظلم و تعدی گرفت امن وامان ازملك برخواست وراها مسدود گردید
اسم تجارت ازمیان رفت سردار شیرعلی خان ونور احمد خان جرنیل رانیز ازحبس برآورده
تکلیف نوکری کردند ایشان بهیچ طور بنوکری ایشان تن نداده سردار شیر علی خان
فرمود که هروقت قندهار در تصرف شما آمد نوکری خواهیم نمود چون ما یوس شدند
رخصت ازرفتن قندهار داده وی نیزروانه شده بعتبه بوسی رسید ونور احمد خان که عیال در
کابل داشت بطور نظربند درخانه خود گذاشته گاه گاه بسلام میرسید تا که فرصت
یافته از راه هزاره جات بهزار تعب ومشقت پای پیاده شرف عتبه بوسی دریافت الحال احوال
سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان حواله قلم عنبرین رقم میکردد تا ناظرین را
از انتظار برآورده سپس به تحریر احوال خیر اشتمال بندگان اقدس پرداخته تا سلسه سخن
از هم گسیخته نگردد وبالله التوفیق برضمیر فکرت پیشه وخاطر دقیق اندیشه ار باب دانش
که مردم چشم اهل بینش اند مستور ومحجوب نخواهد بود که سنة الله ولن تجد لسنة الله
تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا بر ین اجرا یافته که چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی
باستیصال فرقه داد بار طایفه تعلق گرفته قلم تقدیر خالق قدیر در ازل بشقاوت ایشان
اجرا یافته باشد درین نشاء ابتلا ودار امتحان نخست برایشان درهای نعم عام وابواب آلای
مالا کلام بحکم فتحنا علیهم ابواب کلشیء مفتوح داشته غرق بحر نعمت سازد وبسبب
توالی الاو تترای نعما مزاج شان بفحوای حتی اذا فرحو ابما اتوا از جادهٔ صراط مستقیم
گشته از شکراه آن اعراض نموده سرگردان تیهه ضلالت وبغاوت گردند چمنستان حسن
سیرت و گلزار نیکویی خصلت را بصر صر خزان افعال ناشایسته و کردارنا بایسته پژمرده
وپایمال سازند تا بمضون اخذناهم بغتة مورد قهر جبار جهاندار گردند مصداق اینمقال مطابق
حال خسران مآل سردار محمد افضل خان وسردار محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان
است بیان اینحکایت پرد رایت اینکه چون از تقدیر پادشاه بی نظیر وشهنشاه بی وزیر
در حدود سید آباد چشم زخمی به بندگان اقدس شهریاری رسید وسردار محمدافضل خان
بعمر ثانی فایز گردید وناظورهٔ حکومت کابل درآغوش آمانی وآمال خود دیده سکه
وخطبه بنامش اجری یافت عقاب پندار بیضه غرور واستکبار در آشیانه دماغش نهاده دعوی
انا ولا غیری کرده درهای جور وستم وابواب تعدی و ظلم را بر روی رعایا که
ودائع بدائع خالق البرایا اند مفتوح ساخت چه خاندان جلیل الشان که برباد نرفت وچه
آگاه دلان خدا پرست که دست برآسمان نگردید و علاوه بران از غایت تجبر وتکبر
ونهایت غرور وپندار بلکه از تنگک ظرفی و کم حوصله گی اخوان جلیل القدر چون
سردار ولی محمدخان وسردار محمداسلم خان وغیره وخوانین حشمت بنیان چون محمدرفیق خان
وامثال آنرا که خود را شریك دولت بل ار کان سلطنت میدانستند بنظر حقارت وذلت
دیده ناچیز انگاشت چون جبار جهاندار کبریا را روای؟ خود فر موده منازع را دران
راه نداده وبحکم الناس عیال الله فی الارض ظلم پیشگان را تسلط وبقائی عنایت نفر موده

سردار محمدرفیق خان را ازخواب غفلت بیدار ساخته نهال عناد و درخت فتنه وفساد را در حدائق سینه پر کینه ایشان سر سبز نموده وحق نمك حضرت‌اعلی را بباد ایشان داد خواستند تابخدمات شایسته فدویت پسندیده رنگ کدورت از چهرهٔ خاطر حضرت امارت پناهی زدایند. بنا بران بغی وعناد را تاسیس نهاده در خوانین وسرداران ماده سرکشی رسوخ میدادند وبشب وروز درخانهای ایشان رفته در نزد خود میطلبیدند وبوعد ووعید عهد یکجهتی ووعده سر کشی از ایشان میگرفتند سردار محمد اسلم را بمعه برا دران اعیانی او خفیة ازخود کردند وبعضی خواهان دولت ابد مدت که بحسب ضرورت زیر لوای اهل عدوان در آمده بودندچنانچه ابواحمدخان جرنیل باپسرش وحفیظ اللّٰه‌جرنیل وغیره از راه هندوستان قندهار گریختند بلکه برخی از شرارت طینتان که همواره فتنه جوئی سرشت شان بود بگریختن بطرف قندهار وترکستان مامور ساختند وسران طایفه غلــجائی ومردم کوه‌دامن را ومحمدرفیق‌خان برخود جمع نموده خواستند تاباتفاق سر بغی بردارند درین اثناء سردار محمد اعظم‌خان که درفن مکرویو«ابوزیدرا اسپ‌فرزین نهد» برمافی‌الضمیر شان اطلاع یافته دریکروز چنان بندوبست نمود که سردار ولی محمدخان را قید نموده درغل کشید واساس واسباب اورا ضبط کرد وسردار محمد رفیق خان را ازخانه به بهانهٔ بند وبست ملکی در بالا حصار طلبیده بریدن رسن درگردن او کشیده بزحمت تمام کشت ولاش اورا بدروازه انداخته بفحوای الیوم ننجیك ببدنك لتكون لمن خلفك الاية عبرت واردین وناظرین نمود خانه واساس واسباب اوومتعلقات اورا تاراج ساخت مخفی نماند که محمد رفیق خان از قوم اودین است که‌فرقه ایست از شعب مشوانی که ایشان خود را از اولادنجابت دستگاه سیدمحمد گیسودراز قدس اللّٰه سره میشمارند پــدرش‌ملاعبیداللّٰه نام‌داشت پیشهٔ تجارت میکرد وعمری مشارالیه ملانصوح از روشناسان مــلازمان سردار کهندل خان بود محمد رفیق خان درایام تسلط انگریزان بر کابل مبلغ پنجــهزار روپیه گرفته بطور تجارت ازقندهار بکابل رفت تا ازآنجا قماش‌گرفته بقندهار آرد وچون او میرسد بلوای کابل برپاشده بود وزیر بی نظیر وزیر محمداکبر خان علـیه الرحمة والغفران المنان القدیر کمر همت وجهاد بجهت استیصال‌فرقه‌نصاری بربست محمدرفیق‌خان همان مبلغ پنجهزار روپیه‌را تحفه وزیرصاحب‌تدبیر نموده تابرغزات ومجاهدین فی‌سبیل‌اللّٰه صرف نماید وخود داخل ملازمان باعزشان گردید چون آدم شجاع مدبر بود کار نمایان دران‌غزوات‌ازدستش برآمده‌منظورنظر بحفاب گردیده روز بروز درمراتب ومناصب ترقی می‌یافت‌تاازان جناب به‌خطاب‌خانی‌سرفرازی‌یافته‌در زمره‌خوانین بااحتشام‌انتظام‌یافت وچون وزیربی‌نظیر بروضه جنان خرامش‌فرمود در ملازمان سردار والاوقار سردارغلام‌حیدرخان محسوب‌شده‌دراکثرامورات ملکی‌وتحصیل‌مالی دخلی تمام‌یافت‌چون ازسببی درمیان سردار موصوف واو نقاحتی پدید آمد سردار غلام حیدر خان خواست تا ویرا بی عـزت نموده خراب سازد محمد رفیق خان التجا بحضرت اعلی که دران ایام بخطاب سرداری معزز بود برد شهریار جهان دار مبلغ یك لك روپیه برادر گرامی را داده اورا ازچنگ سردار

موصوف رفاهی بخشید ه داخل امرای خود فرموده روز بروز بر مراتب او می افــزود وچون سردار غلام حیدر خان رخت حیات بعالم جاویدانی کشید و حضرت اعلی بخطاب ولیعهدی معزز گردید محمد رفیق خان را خطاب سرداری عنایت فرموده در امورات ملکی وسپاه ویرا تسلط تام بخشید ودرکل امورات مشیر ومعتمد ساخته هیچ کاری بدون مشورت او نمی فرمود وچون امر امارت در قبضه اقتدار آنحضرت آمد درتقرب ازاخوان وفرزندان آنحضرت گــذشته و بخطاب امیرالامرا وسپه سالار محسود اقــران گشت بحکــم (ا ن الانسان لیطغی ان راه استغنی) مــزاج ش از راه اعتدال بر گشته شریك پیشه بغاوت منشان ظلم طویت گردیده از راه صراط مستقیم برگشت و چنان کبر و نخوت را درسر جا داد که سرداران عظیم الشان را درنظر نمی آورد تا آخرش ببغی رسید وحق ولی نعمت را ناچیز انگاشته بدشمن او پیوست عاقبت نمك كـار خود کرده بفضیحت تمام بدار جزا شتافت . یوم دوشنبه تاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۸۳

بیت

بس تجربه کــردیم دربن دیر مکافات
با دردکشان هر کــه در افتاد بر افتاد

ومستوفی عبدالرزاق خان وایشك آقاسی شیر دل خان وداؤد شاه خان جرنیل وغیره را که هم عهد سردار ولی محمد خان می پنداشت در غل کشید چنانچه عدد بندیان روسا به پنجصد نفر رسید و چون خبر قید سردار ولی محمد خان در ترکستان به سردار فیض محمد خان رسید بغی مستور را آشکارا ساخته علم خلاف بر افراشت وعالیجاهان خدا نظر خان وردك و میرزا حبیب الله خان و غیاث الدین خان سلیمان خیل با پسر و بــرادر زاده های او وپسران محمد شاه خان سلیمان خیل وغلام محی الدین خان پسر خواجه نــور خان ناصری وغیره گریخته درقندهار بعتبه بوسی رسیدند سردارفیض محمدخان ایلچیان متواتر از ترکستان بسریر خلافت مصیر فرستاده عفو جرایم خود التماس نموده بعرض رسانید که اگر آنجناب از آنطرف حرکت فرماید بنده ازینطرف آمده خصم را درمیان کشیده دود از دمارش برآریم شهریار رحیمدل ایلچیان را تشریفات گرانمایه ارزانی فرموده باعفو نامه رخصت انصراف فرموده ومقرر نمود که سردار فیض محمد خان ازآنطرف بالشکر ترکستان متوجه کابل شود خود نیز بجمعیت سپاه وتهیهٔ اسباب حرب و ادوات طعن وضرب حکم قضا توام اصدار فرموده سردارفیض محمد خان نیزازآنطرف به تهیهٔ اسباب پرداخته روانهٔ کابل گردید .

گل بیست و نهم

در ذکر توجه خاقان بحرو بر دفعهٔ دیگر بطرف خصم بد سیر از قندهار وچشم زخم یافتن ازحکم ملك اکبر

برای ارباب تجارب روشن‌ومبین است که هر دولت عظیم که نشان والا شان مفاخر ومـآثر آن بطغرای غرای دوام وثبات موشح و مطرز است مبادی آن را از انواع شدائد ومحن واصناف مشقت وفتن چاره نیست (حفة الجنة بالمکاره) شاهد عدل اینمدعا است چه ماه گیتی افروز تا ضعف و شکستگی هلال نمید بمرتبهٔ بدر صاحب کمال نرسید وگل سوری تا چند روز در تنگنای غنچه شکنجه نکشید بوی عنبر شمیم کشاد بمشام اقبال نشمید (بقدر الله تکسب المعالی) غرض از تذکیر اینمعانی ومطلب از تمهید این مبانی آنکه شهریار عالی همت وسمون همت همواره درفکر انتقام وخیال انعدام اعدا ایام بسر میبرد .

نظم

لازم عشق بود همت عالی ورنه ذره کی ارزوی مهر معلای کرد

همواره اندیشه خاطر کیمیا ماثر آن بود که‌چون شهریار تخت‌نشین سپهر یعنی خسرو کرم رکاب مهر شمشیر زر فشان آخته عرصه گیتی را در حیطه اقتدار آرد و مانند صبح عالم افروز از مشرق تا مغرب جهان را بنور عدالت روشن دارد .

نظم

همت تـرا بکنگرهٔ کبر یا کشد

این‌سقف کار را به ازین نردبان مخواه

حاصل‌سخن آنکه‌چون امارت‌پناهی بعداز جنگ سید آباد وارد قندهار گردید همان فرار بی‌حمیت وهمین گریز پایان بی‌غیرت‌را طلبیده هریکی را تسلی تمام فرموده هیچ از جرایم برروی ایشان نیاورد بلکه نوازش نموده حوادث‌را به‌محدث حقیقی بالذات منتصب داشته‌تقصیر ایشان‌را کان لم‌یکن انگاشت مگر سردار محمدشریف خان‌را که حرکات ناموزون ازوی بظهور می‌پیوست ازمحروسه اخراج فرمود درخزینه معموره را وانموده باران اعطارا یکه‌ومه رسانید ولشکری بایسته‌وعسکری شایسته ازسر نوساخت وسردار نورمحمدخان که‌رفیق صادق وخادم لایق آنجناب‌بود نخست باحصهٔ ازافواج مقرر فرمود که‌بقلات‌رفته باتفاق سردار فتح‌محمدخان که درایام توقف حضرت اعلی درقندهار ازحدود جلال‌آباد که‌درمقدمه سیدآباد سردار موصوف جمعیت ازمردم غلجائی ولشکرخود نموده تاحدتیزین رسیده بود که خبر چشم زخم لشکر حضرت اعلی بسمع‌او رسیده جمعیت آن برهم خورد وایس روانه سمت جلال آباد شد درین ولا وارد قلات گردیده‌بودوحسب‌الحکم درآنجا توقف داشت درمحال هولان رباط تهانه نمایند وسرحدرا ازخار تعرض اهل بغی‌محفوظ دارند ودرایام‌خزان سنه۱۲۸۳ یکهزارو دوصدهشتادوسه که روزگارسرد مهرسیاه دلی

را به‌پرورش یافتگان شهریار بهار مسلط داشته برگ و نوار ابیکی نگذاشت امارت
پناهی اولیه نصرت انتما را بصوب قهر اعادار اهتزاز آورده درده ملاعلم اخند سرادقات جلال
برپاداشت وشاهزادهٔ والاتبار سردار محمد ابراهیم خان را در قندهار جانشین فرموده سردار
شیرعلیخان را اتالیق وی فرمود چون خبر شهریار جهان بسمع سردار محمدافضل خان رسید
سردار محمداعظم خان وعبدالرحمن خان را باکل سپاه ترکستان وکابلستان بمقابله امر
نمود ایشان کوچ برکوچ رفته چون بحدمقر میرسیدند امارت پناهی وارد قلات گردیده
دور عسکر را سنگر حصن بست وسردار فتح محمدخان وسردار نورمحمدخان که درهولان
رباط چهاونی داشته باقراول لشکر خصم جنگ نموده بسبب کثرت اعدا تاب نیاورده
باردوی همایون ملحق شدند وچون سردار محمداعظم خان وعبدالرحمن خان وارد محال
شاه جوی گردید بملاحظه استحکام وسنگر عمارت پناهی نموده ازراه کلان بطرف جنوب رفته
درحد تازی ازرود ترنک عبور نموده بطرف ملك هوتکی مایل گردیدند وچون مقابل
قلات رسیدند قراول عسکر منصور نیز ازرود ترنگ برگذر حالا عبور نموده در حدود
قلعه بازخان باهم مقابل شدند وجنگ صعب وحرب شدید باهم نموده چندنفر ازقراول
خصم مقتول ومجروح ساخته هزیمت دادند بعده چند قریه را ازمردم هوتکی بسبب بغی
میرعلم خان هوتکی بتاراج داده مراجعت نمودند وچون خصم میدانست که درسنگر شهریار
جهاندار هجوم آوردن ازحیز امکان برون است راه دیگر گرفت بخیال اینکه اگر
آنحضرت ازسنگر بیرون شده بمقابله شتابد بجواب پردازد واگر ثبات قدم درسنگر
ورزد قندهار را درمحاصره آرد چون سپاه خصم درمحال شه بولان میرسید حضرت اعلی
نیز سنگر را گذاشته برگذر کجباز از دریای ترنك عبور فرموده برمنزل دویم درمحال
بادوخصم را دریافت علی الصباح غرهٔ ماه مبارك رمضان سنه ۱۲۸۳ که خسرو انجم سپاه تیغ مینافام
ازنیام انتقام برافراشت وسپر شنگرفی ازروی بحرزنگاری برداشت .

مثنوی

سر صبح کین شاه گردون نورد — سپر در سر آهنگ بیداد کرد
علم کرد تیغ بلند آفتاب — بطرف افق مانده پا در رکاب
سپاه کواکب زجنگ وجدل — همه همچو سیماب گشتند حل
درینحال نوبت زنان بیدرنگ — فروکوفتند ازدوسو کوس جنگ
زفر نفیر قیامت اساس — زمان و زمین را فروشد اساس
چنان برفلك رفت آواز نای — که افتاد گردون گردان زپای
علمها زهرسو قد آراستند — زهر جا نبی فتنها خاستند

زهرسو رسیدند برعزم جنگ
همه کینه جویان چوشیر و پلنگ

ازطنین طنطنهٔ آوزکوس نزدیك بود که ارکان زمین درجنبش افتد واز نفیر قیامت
صفیرنای و شیپور دور نمی‌نمود که کرهٔ اثیر وسپهر مستدیر ازهم فروریزد اژدهای جهان

پیمای آسمان از ترس وبیم اژدر عام سراسیمه وسرگردان میگردید وشیر باهیبت فلك ازوهم شیر رایت سرور نقاب چرخ میکشید ازمهابت آن روز وصولت آن حادثه فتنه اندوز خسر وزرین رکاب مهر که سوار بادیهٔ هفت خوان سپهر است تیغ زرنشان از دست مکنت دور نمی انداخت و سماك را مح که نیزه دار عرصه گاه فلك دوار است سنان خطی خورد میساخت .

مثنوی

صفیر نفیر قیامت خروش | برون برد مغز سران را زهوش
زغریدن توپ اژ در ستیز | شد هشیر هفت آسمان در گریز
ز آی ازطبل وزفریادکوس | زهم پاره شد گنبد آبنوس
سواران یلان زمین و زمان | زمین را رسانیده بر آسمان

وچون فضای عرصه رزم وپیکار از ازدحام زره پوش وجوشن دارحصن آهین شد وهوای معرکهٔ جنگ وکار زار از برق تیز وصاعقه توپ وتفنگ آتشبارصحرای آتشین گشت سپاه شهریاری صفها برووق(کانهم بنیان مرصوص)مرتب وآماده ساختند واز غریو کوس حربی و کورکه صدای(ان زلزلة الساعة شیء عظیم)درطاس نگون گردون انداختند میمنه ومیسره وخلف وقدام آراسته خود بذات حمیده ونفس پسندیده بموجب القلب مستقر سلطان الروح در قلب لشکر زیرچتر آرام فرمود واز آنطرف سردار محمداعظم خان و سردار عبدالرحمن خان بادبدبه فریدونی وسطوت فرعونی صفی بغایت شکوه بسته لشکر چون دریای اخضردرتموج آمده باغلبهٔ انبوه که تمام دشت و کوه از صولت ایشان بستوه آمده صفهای قتال وپسال جدال آرایش دادند

مثنوی

گروهی که هریك درهنگام کار | بمردی ز گردون بر آرد دمار
سرا سر دلیر ونبرد آز مای | تهمتن بزور وفریدون برای

وگام جلالت در عرصه مضاربت مانده روی بمحاربه باهم نهادند شهریار جهاندار ازبصیرت کامل ویقین شامل روی عزم خسروانه وچهره قصد پادشاهانه بر رزم گاه آورده فرمان داد که دلاوران بهرام صولت وبهار زان مرخ هیبت بباد پایان آتش نوردگرد از روی عرصهٔ خاك برانگیخته به آب تیغ صاعقه کردار خرمن غرور وپندار مخالفان را درهم سوزند وبشعله توپ وخمپارهٔ جانستان واشعه شرار تفنگ برانداز بنیان شمع مجادله وچراغ مقاتله برافروزند بروفق فرمان قضا جریان نخست میمنه دار صاحب وقار سرادر فتح محمد خان رخش ستیزازجای بجلوه درآورده بامیسره دشمن درآویخته حرب آغاز کرد.

مثنوی

یلان تیغها بر میان در جدل | همه دستهادر کمر با اجل
دلیران چوچشم بتان جان شکار | همه پر چشم و همه نیزه دار

از شلك تفنگ های پیاپی وازغرش توپهای پی در پی گوش ملاء اعلی بروسطء السماء

از اصغا در افتاد وعالیجاه رفیع جایگاه اخلاص کیش صدق وخدمت گذار واثق سردار شاه پسندخان بارك زئی که در بهادری ودلاوری ضرب المثل اهل افغان بود باسپاه جرار خود حمله آور گردیده چنان شجاعت نمود که از رستم واسفند یار بظهور نرسیده که بیك حمله حیدری گرده خصم را پس پا کرده بر توپ اعدا استاد چون تاب مقاومت آن شیر بیشه دلاوری در احدی از امرای خصم نبود بناچار سردار شجاعت شعار وسرور جلالت وقار سردار محمد اسماعیل خان باسپاه فراوان ویلتن بی پایان بمقابله آمده عالیجاه موصوف را زخمی نموده از توپ روگردان ساخت ودر اینچنین حالت که آن دو گروه فتنه گزین ودو حشر فتنه آئین بایکدیگر در آمیخته بودندوبارگی بر انگیخته بیکبارگی سیتز می نمودند سردار باعزوشان نور محمدخان یکران جلادت در میدان مبارزت را نده باسپاه رزمجو با میمنه خصم دست در گریبان گردید وبباد حمله آتش پیکار افروخت .

مثنوی

بکف تیغ بالای توسن دلیر   یکی برق بالا یکی برق زیر
بقصد ستیز وخیال نبرد   به پیکار اعدا بر انگیخت گرد

سپاه خصم چون دلیری ومردانگی آن دو تهمتن ملاحظه نمودند بیکبار چون امواج بحر اخضر وبسان افواج روز محشر در تموج آمده ازاطراف و جوانب چون فرقه یاجوج وازراست وچپ چون گروه ماجوج رو بمعرکه گاه آوردند ودهان توپ های نهنگ کردار که عالمی را بدمی فرو میکشید وا کرده گلوله های بم وزبرچون تگرك باریدوتفنگ اندازان قدر قدرت در انداختن مهره ها شبیه ابر بهاری وبارش ژاله میغ آذری بظهور آورد وچون حضرت اعلی کثرت اعداملاحظه فرمود رخش فلك سیررا پیش رانده فرمود تارزم آزمایان قول بمدد آن دوشیر بیشهٔ بهادری شتافته نهنگ آهون نورد در لجهٔ دریای هیجا رانده کشتی حیات دشمنان را درغرق آب هلاك اندازند بنابر اشارهٔ علیه سردار میرافضل خان باجمعی ازسران سپاه ودلاوران دلیری انتباه بازوی مجادلت به شمشیر مقاتلت افراخته وبرمدد آن دوشهسوار میدان جلادت رسیده پای همت فشردشمشیر اعداء شکاف برفرق خصم ناانصاف زبان ستیز دراز کرده آیت ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم میخواند ومهرهٔ تفنگ ازصفحه جنگ ازغایت غضب مضمون یدرککم الموت بمسامع دشمنان میرساند وگلولهٔ توپ وخمپاره جرعه دردافزای کل من علیها فان بحریفان عرصه میدان میچشاند وخنجر سوسن کردار بصدزبان بمفحوای لقد تقطع بینکم بگوش مبارزان میشنواند .

مثنوی

سواران ز هر سو بهم ریختند   بکف تیغ هادر هم آمیختند
سرافشان شده تیغ گردن کشان   چوبرگ خزانی ز باد وزان
زمین وزمان گشته پرخاش جوی   زخون درهم افتاده بسیارجوی

القصه ازطرفین آتش محاربه وقتال وشرر شعله جدال بنوعی اشتعال یافت که شجاعت رستم دستان

وجلادت سام نریمان درنظر جهانیان خوار وداستان منقبت بهمن وقصهٔ محاربت روئین تن بی اعتبار گشت

(بیت)

چنان تیز شد آتش کـار زار که میخواست گردون بجان زینهار

وچون از کثرت اعداد هم آن بود که پای دلیران از جای رود خسر وشیر دل کوه ثبات خواست تا خود با امرای فول دست همت ودلیری دراز کرده صف اعدا را برهم زند بنا بر آن چون خورشید خاوری ارشرق قلب طلوع فرمود ورخش عالم پیمارا بمهمیز ستیز فرموده متوجه قلب صف اعدا گردید همان ناحق شناسان بزدلان که در جنگ سید آباد راه فرار پیش گرفته گریخته بودند درین جانیز روی برتافته درعین توجه خسر ونامدار راه فرارسپرده خاک بی ننگی وگردنمک حرامی بر فرق روزگار خود بیخشند.

(بیت)

هراسان وسر گشته وتیره بخت ازان ورطهٔ جانستان بردر خت

حضرت عالی که عهد شهادت با خود بسته بود همچنان بحملههای مردانه صف اعدارا برمیدرید وبهرطرف که روی می آورد عالمی بی سپر میساخت وآن طور تهوری که از حضرت اعلی حاضرین عرصه کیرو دار مشاهده نمودند از هیچ ذی شو کیتی ندیده ونشنیده تا بر دورا وصد کس باقی بود همچنان دربساط محاربه ومخاصمه ومقابله ومقاتله تاخت حرب مینمود وچون بجز چند نفر معدود بردو رش نماند بناچار عطف عنان فرمو ده از صف اعدا خود را بر کنار کشید وسرداران ند کوررا نیز بخود طلبیده جنگ ریز خود را ازمعرکه بیرون ساخت وانتقام آن را بوقت دیگر موقوف داشته روانه قندهار گردید اسباب سلطنت واثاث امارت اینمدفعه نیز نصیب اعدا شده بتاراج رفت واز نحوست آن قوم دون همت دو چشم زخم قوی شامل حال بندگان حضرت اعلی گردید چون وارد قندهار شد بیرون شهر درچهاونی فرود آمده شاهزادهٔ بلند قدر سردار محمد ابراهیم خان را فرمود که سپه را از شهر کشیده تهیهٔ سفر هرات نماید دریکر وز احمال واثقال را بار کرده نهضت فرمای هرات گردید ودر وقت رفتن فرمودند که بر کسی تکلیف رفتن نیست هر کس باختیار خود است دررفتن وماندن بنا بر آن کسا نیکه در مقسم سعادت نصیبه دا شتند چون سر دار فتح محمد خان وسر دار امیر افضل خان وسردار شیرعلیخان وغیره سایه وار در فاقت آنحضرت رابجان گزیدند وکسا نیکه خال شقاوت را بر نا صیهٔ روزگار ثبت دا شت لشکر انداخته تخلف ورزیدند وکوچ بر کوچ رفته وارد فراه شد حکومت آنجارا بسردار میر افضل خان تفویض فرموده بتعجیل تمام خود را بهرات رسانید.

تتمهٔ احوال سردار فیض محمدخان

چون سر دار فیض محمد خان با سپاه تر کستان بامر حضرت اعلی متوجه کابلستان گردید سردار محمد افضل خان سر دار محمد سرور خان پسر سر دار محمد اعظم خان را با سپاه

فراوان وتوپ خانهٔ آتش‌فشان متوجه‌دفع آنفر مود درحدو دبامیان تلاقی فریقین وتقارب فئتین بظهور پیوست چون صفوف فریقین (کانهم بنیان مرصوص) بسته گردیدشیخ میرخان که‌افسر پلاتن بودسپاه را انتظام‌داده‌درمیانه محاربهٔ شدید وحربی عظیم‌بظهور پیوست یکه پلتن سردار محمد سر ور خان که مقدمه لشکر بود سلا می گرفته باقی سپاه‌را خوف وبیم دردل استیلا یافته بنای گریز نهاد وسردار فیض محمدخان که‌دور سپهر برمراد خوددیده‌قدم جرات‌وشجاعت پیش گذاشت ازتهور سپاه سردار فیض محمد خان‌جبن جبلی در سردار محمد سرورخان سرایت کرده لشکرو توپ خانه‌وشیخمیر خان جرنیل‌رادرمیان گذاشته‌عارفرار بز نگ‌فرار اختیار نمود وتا کابل‌عقب‌خودندیدبمعه چند نفرپیشخدمت منکوب ومخسورواخته‌وبرهنه وارد کابل گردیدو شیخمیرخان چون‌سردار خود ندید لاچار سلامی گرفته باسپاه‌وتوپ‌خانه وباقی اسباب بقدم بوسی شتافت ونسیم نصرت بر پرچم‌رایت ظفرآیات سردارفیض‌محمدخان وزید بعد از فتح خبر چشم زخم دفعه ثانی حضرت اعلی بمشامش رسید بناچار ربطارف ترکستان عنان معطوف ساخت انتهی و چون سردار محمد عظیم خان‌وعبدالرحمن خان درمحل هوتکی بفتح غیرمترقب فائیز شده ناظوره مرادرا در کنار یافتند کوچ بر کوچ‌رفته تاریخ عشرثانی رمضان المبارک که سنهٔ مذکور وارد قندهار شدند سرداران و خوانینی که از حضرت اعلی مانده بودند بسلام شتافتند هر یک فراخور مرتبهٔ خود عاعزت یافتند سردار محمد شریف خان که‌حضرت اعلی اخراج نموده بود ارسیال کوت بلوچی آمدهٔ بادشمن جانی‌در پیوست وصلای امن دامان داده‌رعیت راآرام ساختند وسکه بنام سردار محمدافضل خان‌زده‌روز جمعه سرمنبر را از القاب اوزینت وآرایش ظاهری دادند بعدهاز سپری شدن یکماه سردار عبد الرحمن خان بااکثر عساکر روانه کابل گردید سر دار محمد اعظم خان را در قندهار گزاشته درشش ماه ایام توقف خود آتش ظلم راچنان افرروخت که خانهٔ نماند که شرر ازآن بان نرسید ووضیع وشریف وحروعبید نبود که سوختهٔ این‌آتش نگردید برروز روشن دربازار وبرزن سپاهیان آن‌ظلم پرست وستار مردم دست بدست میبردند وبشب خانه‌ها راتاراج کرده باچراغ افروخته‌می زدند .

(بیت)

زبوم وز کشور بیکبارگی　　ستوه آمدند ازستم کارگی

تجار ازاهل وعیال دل بریده متفرق‌اوطان‌شدند ومزارعان دست‌اززراعت کشیده‌حضومت ادم علیه‌اسلام باکندم ملحوظ داشتند‌امن‌امان ازملک کناره گرفت‌ظلم وتعدی جای نشین اوشد علی الخصوص قوم لودین که متعلق محمد رفیق خان بودند ازغنی بگدا ئی رسیده گمنام عالم شدند وپانه وشکنجه رابجهته تحصیل زرد رمیانه آور ره چه پای که بشکست نرسید الغرض آنچه مقدور بود دقیقه‌مهمل نگذاشته دوپسر خودرا محمد سرور خان که زهزیمت مقدمه سردار فیض محمد خان از کابل طلب داشته و داخل قندهار شد که درراه بجهته خردن طعام کاسه چوبی ازمردم بادیه‌ها عاریت نموده محمد عزیز خان بحکومت قندهار گزاشته خودروانه کابل گردید ومنزل باغ رامخیم خیام منکوس‌ساخته فرزندان ارجمندان خودراوصیت‌ونصیحت پدرانه می نمود که ای‌فرزندان درتحصیل زرسعی

بلیغ بجاآورده دقیقه ولمحه غافل نشوید که مطلب اصلی ومقصد کلی ازحکومت تحصیل دنیا ودولت است درخانه هرکسی قوت یومیه دیده یدنصف لی ونصف لکی که قسمت اخوت است حصول باید کرد سردار محمدسرورخان پسر بزرگ عرض نموده که ای پدرمهربان انچه امیدو توقع حبه ودینار درخانه های مردم قندهار بود (؟) خرد جاروب نموده باقی چه مانده درجواب فرمود که ای جان پدربانوی خانه صبح وپیشین خانه را جاروب میدهند هرگاه من صبح جاروب نمودم شمیان پشین جاروب نمائید المطلب چون وارد قلات شد خانه های مردم توخی که غمخوار ومربی احوال خوددانسته بود بجاروب ظلم ار خاشاک مطامع دنیا پاک وصاف ساخت وچون واردمقر گردید دیت ناشرعی کدوخان مهمند که ازدست غزیان مردم ترکی بدارالجزاء رفته بود چنانچه گذشت ازساکنان آن محال بلکه تاحدود غزنین ازهمسایه های آن قوم بوجهٔ احسن جمع نمود وبقدرد وماه درمحال مقر مقرساخت اول بسبب آنکه توجه حضرت اعلی بطرف ترکستان عالم رایرو آوازه ساخت دوم انیکه مرض طاعون درکابل واطراف آن بشدت تمام روی آورد، وبرو جود سردار محمدافضل خان تب شدید عارض گردیده صاحب بستر شد .

گل سییم

درذکر نهضت رایات نصرت ایات ازدارالسلطنت هرات بصوب ترکستان بحکم خالق منان وبیان واقعاتی که دران طرف بظهور پیوسته تاوفت قتل سردار فیض محمد خان صراجعت صرمون شهریار جهاندار

ارباب بصیرت وکمال واصحاب عزت وجلال فوائید ثمرات حرکت وانتقال درآئینه ممارست معاینه دیده اند واهل خردو کیاست وادراک وفراست به نتایج وبرکات قصد وعزیمت ازوفور تجربت رسیده چون شام وسحر گاه طی منازل نمودند کارخرمندان آرامست و آرامش وطریق آسایش گذاشتن عدت مقبلان سعدت انتباه

(بیت)

سفر اگر نکنی همچو ماه بهر کمال　　　　کجا برتبه بدری رسی زحد هلال

مقصود از تمهید این حکایت آنکه چون حضرت سکندر مرتبت از قندهار وارد دارالسلطنت هرات گردید عرایض سردار فیض محمدخان بتواتروتوالی بسدهٔ سینهٔ بارگاه فلك اشتباه رسیده التماس نمود که حضرت اعلی بقدوم میمنت لزوم خطه ترکستان را رشك روضهٔ رضوان سازد تا از اینجا تهیهٔ استیصال خصم بروفق دلخواه نموده آید شهریار جهاندار عرایض اورا شرف قبول بخشیده بتاریخ شهرسنه ۱۲۸۳ یکهزار دوصد هشتادوسه سایهٔ التفات به ترتیب لشکر وبمهمات عسکر افگنده همت دریانوال ببذل نفایس و اموال کشاده آفتاب رایت فتح بهاوج فلك سعادت وفراز اقبال ودولت طلوع داده روی عزیمت بصوب ترکستان آورد وچون ماهچهٔ رایت شهریاری ازافق ناحیت میمنه طلوع فرمودحاکم میمنه بسعادت آستان بوسی شتافته غاشیه عبودیت برکردن اطاعت گرفته زیب برودوش خود

ساخت حضرت اعلی نیز دربارهٔ او عنایات شایان وعطوفات نمایان بظهور رسانید و چون نزدیك
تخته پول رسید سردار فیض محمد خان باجمع عساکر ترکستان با ستقبال شتافته استسعاد
تقبیل انامل فیض اماثل دریافته دقیقهٔ از عزت داری فرو نگذاشت و بجای پدر آنحضرت را
شمرده درادای خدمت کاری باهمال از خود راضی نگشت و چون ایام ضیافت گذشته اوقات
سفر بروز حضر تبدیل یافت باتفاق بی تفاق متوجه آرا ستگی عساکر فیروزی مآثر شدند
وحادثهٔ که درایام توقف حضرت اعلی در ترکستان بوقوع پیوست قتل شیخمیر خان جرنیل
بود مجملش اینکه چون امارت پناهی در تخته پول رسید وسردار فیض محمد خان امور رات
حکومت ترکستان را مفوض نواب و عمال آنحضرت فرمود وخود خدمت کاری و جان
فدائی اختیار کرد مفسدین خیانت طینت را وقعی نماند بنابر آن دروازهٔ تلبیس وتذویر را
فراز نموده رئیس ایشان شیخمیر خان جرنیل همواره سردار فیض محمد خان را عرض مینمود
که غرض امیر صاحب از آمدن ترکستان همین بود که ترکستان را در تصرف آورده
شمارا بقید رساند همواره درفکر قید شما است امروز فردا شمارا قید خواهد فرمود
چون هنوز فرصت باقی بهتر آن است که سبقت نموده ویرا مقید سازید سردار فیض محمد خان
سخن اورا وقعی نه نهاده این مشورت را بعرض بندگان اقدس میرسانید ومیگفت که این
بد طینت را منعدم باید فرمود حضرت اعلی که از وقت فلاکت تربیت او کرده بمرتبهٔ
جرنیلی رسانده بود میفرمود که شیخمیر خان خدمت گار قدیم است انسان از خطا خالی
نیست در کابل اگر یکدفعه ازوی خطا صادر شده باز توبه کرده ازان نادم گردید
الحال خیر خواه محض است آخر شبی بنابر تجربه سردار فیض محمد خان حضرات اعلی
را درجائی مستور ومخفی داشته شیخمیر خان را نزد خود طلبید وفرمود که همواره شما
عرض مینمودید که امیر صاحب خیال قید شما دارد ومن باور نمیکردم الحال مرا هم یقین
شد پس تدارك آنچه باید شیخمیر خان گفت غم مکن فردا تا نصف روز امیر صاحب را بقید میرسانم
چون حضرت اعلی این سخن شنید یقین نمود که مفسد است همه این نخواست که بخون نمك
پروردهٔ خود دست آلاید چون در آنجا دشمنان شیخمیر خان که کسی از آنهارا بناحق کشته
بود حاضر بودند ایشان را طلبیده سپرد نموده بمعه میر حیدر خان برادر زادهٔ مشار الیه
هردونفر را در جنگل برده بقتل رسانید وشرش از مخلوق الله دفع شد ومنطوق آیه
کریمه . ولا یحیق المکر السیء الا باهلیه بظهور پیوست ومضمون من حفر بیرا لاخیه فقد
وقع فیه آشکارا گردید .

(مثنوی)

راه را بد مرو که بد افتی   چاه در ره مکن که خود افتی
هر ستمگر که چه کند درراه   تابه بینی که خود افتد در چاه
درحق هر که قصد بد داری   نیکنی بد که قصد خود داری
نیك وبد چون بنفس خود باشد   بکنند هرچه نیك وبد باشد

وچون تشریف شریف حضرت اعلی سردار محمد افضل را تیقن شد سردار محمد یوسفخان ولد امیر
مرحوم علیین مکان را باحصهٔ فوج مقرر بامیان نموده تادر آنجا نشسته از طرف خصم باخبر باشد .

گل سی و یکم :

در ذکر توجه شهریار فرخنده فر بعزم رزم اعدای بداختر از دار السلطنت تخته پل بصوب کابل و قتل سردار فیض محمد خان از قضای شهنشاه قدیر در محال پنجشیر.

تقریر این مدعا و تصویر این ماجرا مخبران صادق القول بر ینمط فرموده اند که شهریار جهاندار بتاریخ شهر سنه ۱۲۸٤ یکهزار و دو صد هشتاد و چهار بعزم انتقام پای مبارك را در رکاب هلال آسا نهاده از دار الملک تخته پول باستیصال اعداد رخش تیز گام را در جولان آورد و از انجا لوای ظفر انتما بر اوج فلک خضرا و فراز سدرة المنتهی افراشته از غایت عزو شرف رو بصوب کابل گذاشت و از اطرف بلاد و امصار فرج فوج عساکر ظفر آثار بدرگاه سعادت کنار شتافتند

« نظم »

سپاه یکسر یک همه تیغ زن | بمردانگی هر یکی صف شکن
بار دوی گیهانیوی رسیده کمر خدمت کری بر میان جان بستند .

« مثنوی »

چو آوازه رزم خاقان خبر یافتند | سپاه از همه سوی بشتافتند
همه کینه جو پهلوان گیتی نورد | که از قهر دریا برآرند گرد

و چون سپاه ظفر آئین ولشکر نصرت گزین بموکب اعز و تمکین جمع آمدند شهریار سلیمان مرتبت حکم قضا توام اصدار فرمود که شاهزادهٔ والا تبار سردار محمد ابراهیم خان باحصهٔ از فوج جرار و هشت توپ آتشبار برفاقت سردار محمد اعلمخان از راه دندان شکن برطریق مستقیم شاهراه کوچ بر کوچ متوجه اعداشوند و خود نیز عزم شاهانه بران راه مصمم داشت که سردار فیض محمد خان بعرض و اتفاق سریر امارت رسانید که مردم پنجشیر و کوه دامن همه دوست و خیر خواه اند مناسب مینماید که لوای فلک فرسا از راه پنجشیر در اهتزاز آید . ما هجیهٔ اعلام نصرت اعلام از افق آن ناحیه طلوع فرماید بنابر آن راه پنجشیر مختار خاطر قدسی مآثر افتاده سرگرم طی منازل و قطع مراحل گردید و چون این خبر دهشت اثر صماخ کوب سردار محمد افضل خان شد در عین بیماری و شدت مرض سردار عبد الرحمن خان را با کل سپاه چون افطار امطار اوراق اشجار بی حدو عد و توپخانه فراوان از راه پنجشیر متوجه مقابله و متصدی مقاتله فرمود و کو اغذات متواتر برای سردار محمد اعظم خان که در مقر مقر داشت مرسول نمود که دشمن بردر وازه رسیده بزودی خود را رسانند سردار محمد اعظم خان که منتظر الوقت نشسته میدید که اگر از پردهٔ غیب فتح بندگان اقدس روی نماید خود را در قلعه قندهار اندازد قول او را کم شنیده زیاده لنگرانداز گردیده بهلیت و لعل میگذرانید و چون سرحد پنجشیر مخیم خیام خجسته فرجام شهریار جهاندار شد

سردار باعز ووقار سردار فیض‌محمدخان را امر فرمود که بایك توپخانه و کل سوار ازبك قدم پیش نهاده کوتل را متصرف شوند وشرایط احتیاط بجای آورده شیوهٔ حزم را مرعی دارد که هیچ حصاری محکم تراز حزم نیست و مهلکه مخوفتر از غفلت وتیز جلوی نی .

«نظم»

بحزم کوش که این رهرهی پراز خطراست ۔ بااحتیاط قدم نه در و که شور وشراست
مباش غافل و از حزم بر کناره مشو ۔ که حزم تیر بلای زمانه‌را سپر است
کسی که عاقبت اندیش و دور بین باشد ۔ مقرر است که از خودهمیشه باخبراست

وخودبذات‌شریف همرای جمعی که‌همواره جلیس‌مجلس خاص ومحفل با اختصاص‌اندبریك منزل کوتل استقامت فرمود و سپاه را فوج فوج بعقب سردار فیض محمد خان روانه میفرمود حسب الامر عالی سردار فیض محمد خان برسر کوتل برآمده متصرف گردید و سردارعبد الرحمن خان با آنطرف کوتل منزل نمود تا که تاریخ هشتم جمادی الاول ۱۲۸۴ دو موضع قلعه فتح خان فریقین را اجتماع دست داد سردار جلادت نشان سردارفیض محمد خان باجمعی ازدلاوران وفوجی ازمبارزان از غایت‌تهوروشجاعت نصیحت آنجناب رافر اموش نموده باآن جمعی بحکم قادر جلیل متوجه اعدا گشت بعداز تسویه صفوف توپ‌های صاعقه گردار وخمپاره‌های‌آتشبارردادر غرش‌آورده‌تنزلزل درار کان‌زمین وزمان انداخت سواران طرفین برای اشتعال آتش طعن و ضرب در جنبش آمده کسوت مقاتلت برتن خود راست کردند .

«مثنوی»

سواران زیر جوشن‌فوج در فوج ۔ روان چون آب دریا موج در موج
سپاهی خود در سر چون صنوبر ۔ برای کینه جوئی فتنه در سر

وپیاد گان چون بیذقان عرصه‌سطرنج از کلوله های تفنگ میدان جنگ را تگرك باران ابر آذری ومیغ بهاری ساختند اربس دود قیر گون که از میدان به‌هوابرخاست اسمان هشتم بسته گردید .

«مثنوی»

چو از هردو سولشکر کینه جوی ۔ شدند ازپی کین بهم رو بروی
دلاور دلیران با فرد و هنگ ۔ گرفتند تیغ سیاست بچنگ
برافراخته نیزه جانستان ۔ بمیدان کین تاختند آن زمان
بدن جویها گشت از زخم تیغ ۔ درآن جویها رفت خون بیدریغ

سردار فیض محمد خان جلادت پیشه باسایر مبارزان شجاعت اندیشه دست تهور از آستین پهلوانی کشیده جنگی پیوستند که‌جسم بسیط غبرازشدت سم ستوران کوه پیکرصفت هباها منثورا گرفته آهنگ هوا نمود و نعال مراکب مواکب آنقدر کرد وغبار ازعرصه کارزار برانگیخت که آفتاب جهانتاب‌درنقاب حجاب مستورشد.چهره نشکو دودرانثنای دار و گیر

ویك پلتن سردار عبدالرحمن خان شیپور سلامی زده ضمیمه عساکر منصور شدند و سواران
ازبك بحمله های مردانه بهلشکر اعدا بر داشته تاتوپخانه دوانیدند و سردار بهرام صولت
با سایر سپاه با سطوت چون ببران و شیر غران بان رو با صفتان در او یختند وعقد
جمعیت ایشان را مانند ثریا که اجتماع نموده بودند مثل نبات النعش ازهم گسیختند

(مثنوی)

بتائید خاقانی واقبال شاه — مخالف عزیمت شد اررزمگاه
یکی خود بر خون نگون از سرش — چوعشاق پر خون دل شاغرش
فتاده سپر دیگری لاله گون — حبابی نمایان زد ریای خون

چونزدیك بود که نسیم نصرت ازشمال موهبت برزلفان پرچم رایت سردار فیض محمدخان وزد
ازقضای اذلی وتقدیر لم یزلی مهرهٔ ازدهان توپ پریده اولا بران نوراحمد خان جرنیل
خورده بعدازان برسنگی خارارسیداز آن سنگ پاره درمابین رانهای سردارفیض محمدخان
شجاعت بنیان جلادت توامان خورده ازخانه زینچون سروخرامان برزمین افتاد گرچه
رمقی ازحیات باقی بوداما حادثهٔ رحلت وسانحه شهادت سردار نامدار گوشزددوست ودشمن
ومعاند ومعاون گردید سپاه نصرت انتما بیکبار دل ازدست داد روی ازحرب تافتندو پای
بوادی فرار نهاده راه گریز سپردند والشکر خصم جرات نموده ازسرنودست مقاتات از
آستین همت بیرون نموده بتعاقب هزیمتان شتافتند سردار عبدالرحمن خان برسر آن سرو
ازپا افتادهٔ باد خزان رسیده سرخون آلود او اززمین برداشته برزانوی خود نهادچون
چشم وانمود اشك حسرت ازدیده حیرت ریخته دم وابسین را بجان آفرین سپرد (انالله و
انا الیه راجعون) هیهات هیهات ازآن گلشن آرای باغ صدارت و سر داری که ازگلبن
امید گلی نچیده وبرفت وحیف هزار حیف ازآن چمن برای حدیقه امارت ونامداری که
ازنهال آرزوی ثمرنه پذبرفت .

(قطعه)

کدام سرو درین باغ سر کشیداز از — که تند بادفنا آخرش زبیخ نکند
کدام وقت گلی درریاض دهر شکفت — که صرصراجلش خوار بر زمین نفکند

سردار عبدالرحمن خان باعزت وحرمت تمام تجهیز وتکفین نموده درهودج فیل روانه
کابل فرمود وتعاقب کنندگان وپنجشیریان دست باموال وانفس گریختگان درازکرده
تاسر کوتل جمع کثیر راقتل واسیر ساختند بقیة السف بعداز عبور کوتل بهرفوجی ازسپاه
حضرت اعلی که تااردوی آن حضرت افتاده بودندرسیدندرفیق راه گریز خودساختندوچون حضرت
اعلی ازواقعه ناگزیر آن مرحوم مطلع گردید نهایت افسوس کرده رقت فرمود وبزبان
حال مترنم این ابیات گردید .

(بیت)

چون رسد تیغ به آن صورت موزون افسوس
چون خورد گوله بران جان همایون افسوس

آنکه درحشمت و اقبال بود افسانهٔ دهر
از چشم دوز رسیدش اجل افسوس افسوس
آنکه پیوسته ز دولت بفرح بود قرین
تا کهان با غم و اندوه شد مقرون افسوس
بیرق دولتش از بس بهوا بود بلند
بیکی باد اجل چون شده وارون افسوس
بسکه خون رفت گلش همچو سمن گشت سفید
سمن از لالهٔ خونش شده گلگون افسوس

وچارهٔ بدون عطف عنان ندید عازم شبرغان شد وسردار عبدالرحمن خان بعد از نیل چنین بغیهٔ غیرمترقب برگشته وارد کابل گردید وسردار محمد اعظم خان که در مقر متوقف بود بعد ازشنیدن فتح ازمقر حرکت کرده قریب غزنین شنید که سردار محمد افضل خان ازبیماری سخت که از تیر آه سحری مظلومان که هر نیم شب از کمان شکسته دل ملهوفان هزاران می رهانید مگر براماج دلاو رسیده بر در وازهٔ برزخ استاده است لشکررا بعقب گذاشته خود با بلغار وارد کابل گردیده وآن عازم ملك بقا بتاریخ شهر ۱۲۸۳ یکهزار دوصد وهشتاد وسه جهان فانی رابحسرت گذاشته رخت بملك بقا کشید دقیقه سنجان کابل تاریخ فوت اوحاکم ظالم مرد یافتند


بیت

فلك را سراندختن شد سرشت　　نشاید کشیدن سر از سرنوشت
که داند که این خاك انگیخته　　بخون چه دلها است آمیخته

بعد ازسه روز ایام تعزیه داری درخصوص حکومت نزاع خانگی وخصومت خفیه فیمابین سردار محمد اعظم خان وعبدالرحمن خان قایم گردید لیکن چون دشمن جانی بردر ومقدمه ترکستان دربر بود وحضرت اعلی هنوز تشریف فرمای ترکستان بود نزاع را بدیگر وقت موقوف داشته سردار محمد اعظم خان را بخطاب امیری مخاطب نموده عبد الرحمن خان با جمیع سپاه کابل متوجه ترکستان شد. وچون شهریار جهاندار شبرغان رابنور طلعت مهر طویت منور ساخت فتنه جویان خباثت طینت ومفسدین شرارت طویت وقت را غنیمت دانسته مضمون درمشحون لاخیر فی اکثر من نجواهم رافراموش ساخته خواستند که در های تخته پل را برروی بندگان انحضرت بسته نگذارند که تشریف فرمای اجا شوند عالیجاه بابوجان مردان زائی که نمك پرورده قدیم وخیر خواه بی نفاق است که بر کید ایشان مطلع شده ابو بکر خان پیشخدمت را بسرعت تمام بحضور فیض گنجور مرسول داشته از کید خائنین عاقبت وخیم اطلاع فرمود جناب شهر یاری سردار فتح محمد خان و سکندر خان را مامور فرموده تاتخته پل را متصرف شوند ایشان حسب الحکم رفته تخته پل را در ضبط آوردند باقی مفسدین ازین خبر بی دست وپاشده درتنگنای خموشی موش سان خزیدند وحضرت اعلی ازشبرغان تشریف فرمای تخته پل گردیده بر سریر کامرانی تکیه فرمود

وهمدرین ایام که ازفضل ملك علام و عنایت عزن ایزد سبحان روز های نحوست با تمام رسیده اختر سعادت طلوع نموده بود و کار کنان کارخانه ابداع درتهیه اسباب کام انی بادشاه ظل‌الله سرگرم بودندبرادر عزیز القدر سردار سعادت اطوار سردار محمد اسلم خان باستانبوسی فایزگشت مخفی نماند کهچون ذکر این زبدهٔ روزگار وبرگزیدهٔ قادر مختار جل‌شانه دراوراق سابق علی سبیل التفرق همواره ذکرشده خاطر تشنت‌ماثر خواست تا بندی از احوال خیراشتمال آن محب اهل کمال دراینجا حواله خامهٔ عبیر شمامه نموده جمعیت بهمرساند ومطالعه کنندگان گلشن‌امارت را ازآن بخط جسیم بهره اندوز نماید.

گل سی دویم

درذکرشمهٔ احوال سعادت نشان سردار رفعت مدار سردارمحمداسلم‌خان

من‌الله والمستعان !

سرداررفعت مدار ازجملهٔ پسران نامدار وفرزندان کامکار امیر کبیربی نظیر علیین‌مکان است و چون در آوان صغرسن انوار رشد و فطانت واشعه حشمت وابهت از جبین مبین ساطع واطوار فضل ومهابت از چهره بدرسیمایش لامع بود جناب مجدت ماب مرحمت بسیارو مکرمت بیشمار در بارهٔ او مبذول‌میداشت وهمواره نظر عاطفت‌اثرخویش را برترقی مدارج او بگماشت بر سبیل اکثریت که درآوان زمستان برای تبدیل هوا ومکان فرحت افزائی خاطر والا شان لوای‌نصرت انتما را از دار الا مارت بصوب باثواب جلال آباد می افراشت سردار نامدار را حاکم مقرالخلافت میفرمود وهزاره جاتی که مابین کابل و بلخ است درجا گیراو مقررداشته عنایت فرموده بود اگرچه دراول الامر اکثر هزاره جات متمرد وباغی وازجادهٔ مستقیم اطاعت طاغی بودند لیکن سر دار نامدار بنابر تهور ذاتی و شجاعت جبلی باطایفه مذکور وفرقه مسطور کرات مرات مقابله ومقاتله نموده بتائید ایزدی وزور بازوی بهمنی بران طایفه‌جبلی غالب آمده مملکت خویش راواسع و برق‌تیغ تیز خونریز رااز‌افق شجاعت‌لامع ساخت ودرآخر عمر که امیرعلیین‌مکان بمحاصره قلعه هرات اشتغال‌داشت ازسردار نامدار بنابر بعضی امورات رنجیده خاطرشد چنانچه ازتوزك بندگان اقدس شهریار ظل‌الله مفصل مفهوم میگردد وچون بعداز ریختن خون‌مسفوح قلعه هرات مفتوح گشت وجناب مغفرت‌مآب بساط نشاط زندگانی رادر نوشت سردار موصوف‌وبرخی ازسپاه بد فعات ازراه کوهستان هزاره جات بدشت سفیدفرستادواسماع این واقعه نیزبر خاطر فیض ماثر حضرت اعلی گران باری نمود اما بسبب سوك والد بزرگوار جنت مکان وحرکت سلسله اخوت تحمل نموده ظهوراینمعنی‌رامو قوف‌برمصلحتی می داشت‌وچون بندگان اقدس بعدازبندوبست‌مهام‌انجائی وسوگواری والد مغفرت پناهی الویه فتح اثاررا ازراه قندهار بصوب دارالسلطنهٔ کابل

اهتزاز داده منزل پل مالان را مضرب خیام نصرت توأم گردانید درین اثنا متنبهان بسمع همایون گذرانیدند که سردار محمد اسلم خان لشکر خودرا تماما براه کوهستان بطرف هزاره جات فرستاده خودهم اراده رفتن دارد بندگان اقدس سردار نامدار را که در اردوی همایون بود طلبیده زبان درافشان بنصایح قایم کشاده فرمود که ای برادر مهربان خیال ما این است که همگی و تمامی مایان باتفاق یکدیگر قطع مراحل وطی منازل کرده تا وارد دارالسلطنه کابل گردیم و سوك والدماجد چنانچه شاید و باید بجا آوریم و روح پر فتوح اورا بخوانیم پیوسته و دعای خجسته یاد و شاد نماییم بعد ازان بندوبست رعایا که ودایع بدایع خالق البرایا اند بپردازیم الحال مصلحت وقت چنان می نماید که سپاه خودرا طلبیده تو افق اتحاد را پیشه و از سخط بندگان ثریامکان مااندیشه نمائید سردار موصوف چون او ضاع طبیعت قدسی طینت حضرت اعلی دگرگون دید فی الفور یکی از مخصوصان خویش را فرستاده لشکر خودرا از ایام ششلوا کوچانیده داخل اردوی همایون و تحت لوای میمون ساخت و چون از طی مراحل وقطع منازل سبزوار ازمقدم بندگان اشرف سرسبز و خرم بلکه رشك باغ ارم گشت وقت شب که در اردوی همایون کوس رحیلی بجهة قطع منزل کوفته سردار نامدار باغوای بعضی از شیاطین الانس بخیال خام لشکر وتوپ و توپخانه واسباب را سالم برجامانده جریده همراه دوصد سوار فرار نمود فردا که خسرو عالم آرای مهر بر سریر سپهر قدم عزو تمکین نهاد و پرتو این خبر بر خاطر عاطر انور ظفر قرین افتاد حکم واجب الاذعان شرف صدور یافت که سردار جلال الدین خان رفته همگی سپاه واسباب اورا متصرف شود سردار جلال الدین خان نفاذ الحکم اعالی بالراس والعین دویده بانچه مامور گردیده بود قیام نمود سردار نامدار بعد از تعب بسیار و مشقت بی شمار که تحریر آن موجب تطویل است .

بیت

گر ان جمله را سعدی انشا کنند مگر دفتری دیگر املا کنند

در دشت سفید به برادر جایگیر خرد رسیده سپاه سابق مرسول را دریافت و یکی از معتمدان خودرا همراه برادر خویش بمعه مکتوب در نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مضمون مکتوب اینکه ما واخوی ام سردار محمداعظم خان ازاردوی همایون حضرت اعلی گریخته آمدیم مطلب اصلی ومدعای ذاتی اینجا بیان چنان است که سردار محمد اعظم خان ازطرف زرمت و بنده بهمرای آن اخوی ام ازاینطرف بالشکرهای خویش پیش از ورود بندگان اقدس خودرا بکابل رسانیم . اگر کابل درتحت تصرف وحیطه ضبط اینجا نیان آمد دیگر کسی را تاب مقاومت مایان نخواهد بود دریبنباب تعجیل ضرور و تعطیل از کار خردمندی دوراست وسردار محمد افضل خان بسبب طغیان اهل قندوز و بی اعتمادی برلشکر آمدن خود وفرستادن عساکر را معطل میداشت ودرحین که دارالسلطنه کابل از مقدم بندگان اقدس رواج تازه ورونق بی اندازه یافت سپاه سردار نامدار از سبب عدم تنخواه بنای فرار نموده روانه سمت کابل شدند ومردم دشت سفید وهزاره جات شیخعلی نیز بغی ورزیده بنای سرکشی نهادند بنابر آن سردار عالیتبار لاچار بترك دشت سفید گفته

روانه سمت تاشقورغان گردید در آنجا شب وروز خود بسر میرسانید وچون سردار محمد افضل خان بموجب جزاء سیئة مثلها بسزای خود رسید ورایات نصرت آیات حضرت اعلی نهضت فرمای دارالسلطنة ومقرالخلافت گردید سردار محمد اسلم خان نیز بهمرکابی آنجناب خود را بکابل رسانید ومدت چندماه در کابل بسر برده آخرالامر بسبب بعضی حرکات ناشایسته وافعال ناشایسته که موجب کدورت خاطر اقدس و باعث تخریب مملکت وانهدام بنیان سلطنت باشد ازمشارالیه سرزده بنابران امیرصاحب سویر ارسال پشاور نمود چون وارد پشاور گردید صاحبان انگریز در جبین مبین او نور خردمندی مشاهده نموده شرط قدوم بجا آوردند و اعزاز و اکرام کما حقه فرمود چون در آن ایام سردار محمد اعظم خان نیز فرار آن سمت بود با سردار نامدار ملاقی گردید دو سه دفعه در نواحی جلال آباد و زرمت حرکت مذبوحی کرده اما چیزی از دست ایشان بظهور نه پیوست و اپس بمعروضه صاحبان انگریز رفتند این همه امورات باعث خرابی وسرگردانی سردار نامدار برفاقت و دوستی سردار محمد اعظم خان بود آخر در میان او و سردار محمد اعظم خان بسبب بعضی امورات که کدورت ذاتی واقع شده اتفاق ایشان بنفاق ویگانگی به بیگانگی انجامید مجملش آنکه در حین که سردار عبدالرحمن خان ازصوب بلخ آمده اهالی کابل را گرفتار عیش تلخ ساخت وحکومت دارالامارت کابل ازحیطهٔ تصرف بندگان اشرف برآورده علم بغاوت افراخت سردار ذوالاقتدار بموجب حب الوطن من الایمان و بباعث رفاقت وصداقت که با سردار محمد اعظم خان داشت بوطن و مسکن خویش مرا بعت و معاودت نمود چون اوضاع ناشایسته دراطوار ناشایستهٔ ایشان مشاهده نمود از کردار ماضیه و افعال سابقه خود که بان خود سران کرده بود پشیمان شد و شاه راه حقیقت را بعین الیقین دانسته از دل و جان و از صدق دل معترف گناه شده آرزومند قدم بوسی و مشتاق خدمت گذاری بندگان اشرف همایون گردید و سینهٔ تو داد آینه راز زنگ کینه حضرت اعلی پرداخت ضمیر موالفت تنویر را منزل محبت و وداد آنجناب ساخت بفحوای السان ترجمان الجنان در چند محافل و مجالس او صاف حمیده واخلاق پسندیدهٔ بندگان اقدس حلیه وز یور گوش سامعین نمود چون سردار محمد افضل خان و محمد اعظم خان ازاین تعریف وتوصیف اطلاع یافتند موجب کینه و باعث حسد سردار نامدار گردید منتظر فرصت و مترصد وقت شدند تا هنگامی که سردار محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان افواج در یا امواج بصوب قندهار بجهة مقابله بندگان اقدس در تلاطم آمدند درمنزل غزنین سردار نامدار را بمعهٔ برادرانش بنا بر عناد و حسد سابق و بیم و هراس لاحق در غزنین قید نموده محبوس ساختند و اسپها واسباب ایشان ضبط کردند و خودها بطرف مقابله حضرت اعلی کوچ در کوچ روانه شدند بعد از چند یوم چند نفری از خدمت گاران خلوصیت اندیش و نوکران محبت کیش حق نمک بجا آورده نقب در خانه حبس سردار نامدار رسانده تنها سردار عظمت مدار را از حبس رهائی داده بیرون شهر بردوازانجا بر اسپ تازی راه نورد سوار شده بتعجیل تمام از راهی که آمد وشد مردم بر آن کمتر بود خود را بکابل رسانید چند یوم در خانه یکی ازاخلاص

کیشان خود را مختفی ساخت تا که انجام کار خود نمود .

بعد از آن عازم پشاور گردید ودرآنجا مدت الوقت ماند چون از نقد یرات الهی بندگان اقدس ازقندهار چشم زخم دیده از راه هرات وارد ترکستان گردید وبا تفاق سردار فیض محمد خان بامخالفان دولت مقابله کرده سردار فیض محمد خان راه بقاپیمود وحضرت اعلی واپس داخل ترکستان شد سردار عظمت مدار که از مدت داغ تمنا دردل محبت منزل داشت ازراه کوهستان وبدخشان درتاشقورغان بپابوسی حضرت اعلی مشرف گردیده باآرزوی دلی ومقصد اصلی خود فایز شدواعزاز بی نهایت و اکرام بی نهایت یافت انتهی وچون دراینجا نبذی ازاحوال سردار باوقاروالا تبار سردار شیر علیخان مناسب مینمود حواله خامه مشکین شمامه شدان سردار نمك حلال وفادار پسر سردار مهردل خان مرحوم است که در شیوه صداقت ثانی اثنین صدیق اکبر ودر طریقهٔ مردانگی و فتوت دویم عمر که سابق ذکرش تحریر یافته در ایام حکومت سردار محمد امین خان از حسن خدمت وصدق نیت خوداز مهربان او گشت وچون سردار محمد امین خان کمر برخلاف امارت پناهی بست خوانین اودرخفیه باحضرت اعلی مراسله نویسی مینمود واز ان نمك حلال گاهی پرزهٔ عریضه بدرگاه فلك اشتباه نرفت بنابران حضرت اعلی کدورت تمام ازوی دردل داشت وچون سردار محمدامین خان براه بقاخرامید وحضرت اعلی برتخت قندهار استقرار یافت مشارالیه را ازنظر کیمیااثر انداخت وسردار موصوف نیز گوشه انزوااختیارفرمود ودر ایام که مستقر الخلافت بدست فتنه جویان افتاد وحضرت اعلی سردار موصوف را طلبیده نهایت خاطر داری نمود ازان وقتی که بخدمت حضرت اعلی فایز شده دمی ازان غفلت نورزیده و بحسن خدمت وراستی عقیدت گوی سبقت ازاقران ربوده همواره عطوفات شایان وعنایات بی پایان ازحضرت اعلی دریافته درایامی که خسرورحیمدل ازگردش روزگار وحوادث لیل ونهار وجور فلك کجرفتار بترك قندهار گفته نهضت فرمای هرات می بود سردار شیرعلیخان مبلغ سی هزار روپیه وخیمه وفروش واقمشه ند رانهٔ انحضرت نموده درنظر مبارك گذرانیدعزقبول یافت ورفاقت انحضرت راازجان ودل دوست داشته خواست تادرایام غربت حق نمك برجاآرد مگرچون عیال آن والاتبار ومال ومنالاودرشهر قندهار بود بیقین پیوست که پایمال حوادث خواهد گردید بنابرآن حضرت اعلی امرفرمود که چند روزسعادت ملازمت راازدست داده سرگرم تفرق عیال شده درجایهای مخفی متواری نماید انگاه عازم استان بوسی گردد اگرچه این امر منظور نظر آن وفادار ذی وقار نبود لیکن چون الامر فوق الادب گفته بناچار ماند و هنوز با نجام کار نرسیده بود که سپاه دل سیاه خصم بقندهار رسیده فرصت فرارشدن هرات فوت شد بنابران ازقندهار بشورابك رفته چند یوم بنا کامی بسربرد ازآنجا روانهٔ کراچی شده در خانه علیجاه مرادخان ترین(؟) قرارگرفت درانجاهوای عتبه بوسی وی را ناآرام وبیقرار ساخت بنابران از راه بوشهر روانه شده وارد هرات گردیدازآنجا تهیه اسباب سفر کرده بترکستان شتافت تاکه بهقتل (؟) امامل فیض اماش رسیده شرف دست بوس حاصل نمودحضرت اعلی از دیدن آن دو برادر صادق ویاران موافق نهایت ابتهاج فرمود و بیقین دانست که

روزگار مراد گردش خواهد کرد ثم رجعنا الی المطلب بعد از ایام توقف شهریار عاقبت محمود در تخته پول بحکم وشاورهم فی الامر اعیان سلطنت وارکان امارت را جمع فرموده طریقه کنکاش پیش گرفت و زبان حق ترجمان در ریز و گوهر ثنا را این معانی ساخت که مشورت بهتر ومصلحت خوشتر چنان مینماید که ابواب مقابله را از راه کابل مسدود ساخته از راه قندهار مفتوح داریم ودر ایام زمستان که راه کابل از برف مسدود باشد از هرات بر قندهار لشکرکشی نموده بخت آزمایی نمایم همگنان بر رای جهان آرای خاقان ظفر انتما آفرین نموده تحسین گفتند بنابران امیران چون پسر میر اتالیق و میر حکیم خان شبرغانی ومیر غضنفر خان اندخوی وغیره را طلبیده شهرهای آن مملکت را بادودو ضرب توپ برایشان تقسیم نمود ایشان نیز نذرانه ها بحضور گذرانیدند وهمه عهد به پیمان وسوگند مؤکد ساخته که اگر بندگان حضرت اعلی برخصم غالب شدند کین امارت سلطنت محروسه را ازدست ایشان رباید بهیچوجه سر ازاطاعت وفرمان برداری نکشند بعد ازاین عهد حضرت اعلی عیال سردار فیض محمد خان وعیالهای مردم کابل وعیالهای بعضی میران که بطریق یرغمل داده بودند وعیال سایر سپاه که در آنجا بود بیشتر ازخود برفاقت شاهزادهٔ بلند اقبال سردار محمد ابراهیم خان بهرات مرسول داشت سرداران محمدزائی چون اسکندر خان وسردار یحیی خان وخوانین چون ابواحمدخان جرنیل ومیر احمدخان وغیره چون از تقسیم ملك ترکستان برامیران ازبیکه خبر یافتند عاقبت کار را ملحوظ نموده خواستند تا طفلی ازاولاد سردار فیض محمدخان بلکه یکی ازسرداران فوق را بحکومت برداشته سر بشورش بردارند بلکه معاذالله ذات قدسی سمات را درقید آورند دروقت مشورت وحین بندو بست که مضمون لاخیرفی کثیر من نجواهم شامل کنکاش ایشان بود احمدخان برادر زاده نائب عبدالقادر خان هوتکی برمشورت ایشان مطلع شده حضرت اعلی را آگاهی داد انجناب نیز حیقت بکار برده اسکندر خان را از سد رود آمویه پار نموده سپرد یاجوج طینت تان مترودین فرمود آن برگشته بخت باکفار روس ملحق شده قاتل مسلمین بخارا را گردید.

بیت

هر که گردن بپیچد از صاحبقران شور او ماتم شود و سود ش زیان

تنبیه باقی مفسدین را هروقت موقوف داشته نهضت فرمای دارالسلطنت هرات گردید و سرداران باوفا واخلاص کیشان باصفا چون سردار محمد اسلم خان و سردار شیر علی خان و سردار فتح محمد خان و سردار نور محمد خان . اخلاص نام واختصاص مالا کلام ملازم رکاب احتشام بودند بتاریخ عاشر شوال ۱۲۸٤ یکهزار و دوصد وهشتاد و چهار آن شهر مینونشان را بنور طلعت با سعادت رشك خلد برین فرمودند بعد از چند یوم سردار یحیی خان را بطرف قندهار وابو احمد خان و غیره مفسدین را باعیالها روانه مشهد فرموده ملك را از مفسدین خالی ساخت الحال بقیهٔ احوال خسران مال سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان حواله قلم اعجوبه رقم نموده سپس ازتحریر سوانح فیض منافع شهریار جهان خطی وافر بضه سامعین سازد مجملی از این مفصل آنکه چون آن دونحوست طینتان بعد ازشهادت سردار فیض محمد خان در کابل اجتماع

یافتند سردار محمد اعظم خان براس العین مشاهده نمود که باوجود سردار عبدالرحمن خان در کابل ابواب عیش و سرور و در های استقلال حکومت و انواع شرور بر روی او مفتوح نخواهد شد بنابر آن تسویلات و تلبیسات را پیش نهاد نموده وی را بر فاقت شیر بیشهٔ وغاء جنگ غضنفر عرصه رزم ننگ سردار محمد اسماعیل خان در عین ریزش برف که از کثرت تموج نفس از سینه تادهن نارسیده منجمد میگردید و آنکه از دیده برون نه شده در حدقه منعقد میشد بانه پلتن وهشت عرابه توپ و سه هزار سوار مقرر ترکستان فرمود وی نیز در آن زمستان متوجه ترکستان گردید مدت بسیار در آن تیه ادبار سرگردان و پریشان روزگار مانده اثر بارگیر و مواشی او از شدت سردی و کثرت برف وقلت علوفه سقط گردید بعد از صعوبت بسیار و محنت بیشمار وارد ترکستان شده ملك را چنان برهم یافت که هر قصبه بلکه هر قریه مقاتله علیحده میخواست بناءً چار چند مقدمه را با مردم از یك پی در پی نمود اولاً برملك بسان کودك تیز جلوی بکار برد ثانیاً درآقچه مشغول مقاتله و سرگرم محاربه گردید ثالثاً برمیمنه تعدد سه هزار سپاه را بقتل داده خایب وخاسر برگردید و تخته پول رفته آرام گرفت و سردار محمد اعظم خان چون شهر کابل را از اغیار خالی دیده ناظورهٔ حکومت را بدون منازع درآغوش یافت مضمون حدیث خجسته تحدیث حب الدنیاه راس کل خطیة را در طاق نسیان میگذاشته محبت خانی وعشق مزخرفات دنیائی وبرابر آن آورد که فرق حل وحرمت راازمیان برداشته هرچند محرم در نزدش محترم نبود ابواب ظلم و جور را بر روی ساکنان چنان مفتوح ساخت که شصت اك روپیه ازوجه جرمانه ازایشان بشکنجه و پانه بحصول رسانید و سه سال محصول را از رعایا وبرایا باز یافت نمود جان عزیز مستوفی عبدالرزاق همدرین ایام از کثرت شکنجه عازم سفر آخرت شد واموالش ضبط نمود سبحان الله چشم بصیرت درینجا کشودنی است هرکسی که پا ازراه مستقیم عبودیت حضرت اعلی برطرف نهاد درادنی مدت بدون آنکه دست سیاست شهریار منصور بخون او آلاید بسر سرافتاد اگر تفصیلش نویسم بتطویل انجامد خلاصه آنکه بهر فضیحتی و نکبتی که دنیا ودرهم بحصول برسید دقیقه مهمل وفرو نمیگذاشت .

وهم درایام رفتن سردار عبدالرحمن خان بصوب ترکستان برای پسران خود محمدسرور خان که حاکم قندهار ومحمد عزیز خان که داخواه پدر وسپهسالار بود نوشت که چون شهریار غیور عازم هرات شده آینده تدارك پورش قندهار خواهد فرمود که ازانطرف دمی غافل نباشید خاصه برای محمدعزیز خان نوشت که همرای دوپلتن وصدسوار رساله وهشت عرابه توپ وپنجصد سوار قندهاری برای تنبیه قوم غلزائی متوجه زمین داور شود مخلص این باعث آنکه سه ماه قبل ازین قوم غلزائی موسی قلعه بغی ورزیده سربفتنه و شورش برداشته بودند وبسبب غایت ظلم که از نایب سلطان خان افشار که ازطرف سردار محمداعظم خان حاکم آنجابود برایشان میرفت عازم قتل مومی الیه شده برای جواب دهی بد اورا لعزا فرستاده بودندواموال اورا بتاراج برده خودرا ازشر اورهانیدند بنابر آن قریب هفتصد خانواده ازمردم مذکور کوچیده به تیوره که موضع حاکم نشین غور است رفته ازآنجا عازم هرات شدند ودر

کنف کهف الامان ظل‌الهی خود راانداخته بحیات نوفایز گرد یدند وچون در آن ایام تنبیه‌ایشان بسبب مقدمهٔ سردار فیض محمد خان علیه الرحمة والغفران که‌مذکور شدمیسر نبود دربنوقت پسرعزیز خود را به‌انتقام ایشان که‌هنوز در تیوره بودند مامور داشت و سردار محمدعمرخان پسرعلیین مکان رانیز امررفته بود که‌به تنبیه آن قوم پردازد مکو مومی باد وپلتن وچهار عرابه توپ وسه‌صد سوار حرکة المذبوحی نموده از قلعه کنی که برکنار هیرمند است گذرنتوانست نمود القصه‌محمدعزیز خان با لشکر فوق وا تالیق خود سردارخوشدل خان‌پسر برادرسرمهردل خان با عساکر ازقندهار روانه‌شده ازدریای هیرمند عبور نمود ودرمحال زمینداور درقریه موشک آرام گرفت ومحمد عمرخان نیزآمده ضمیمه لشکراو شد.

ذکرظلم پسران سردار محمداعظم خان

وچون‌سخن بده موشك افتاد لازم است که‌از خصلت آن‌گربه سیرتان چیزی برنگارم مصرع «ای تومجموعه خوبی زکدا مت گویـم » نبذی ازان آنکه محمد سرور خان ومحمد عزیزخان چون بامر والد خود در قندهار ماندند دست تعدی وظلم رابحدی دراز کردند که‌امن وامان ازملك برخواسته‌خشك وتررا دریکجا باتش جورواعتاف می‌سوخت (آتش اندر بیشه چون افتدنه ترماند نه خشك) وقید خانه ساختند که‌زنها ومردان‌رادران کشیده‌وبسیار عفاف مقید از زنادرحبس زائید ند شخصی عروسی کرده زن خودرا بخانه میبرد محمد عزیز خان عروس رابجبر وزور گشتانده سه‌روز بخلوت خودمعزداشته آنگاه سپرد شوهر فرمود و شخص دیگر عفیفه خودرا برخرسوار کرده ازشهر بقریه باباحسن ابدال علیه الرحمه میبرد دراثنای راه به‌نادر دوران وعزیزالوجود زمان برخورد حمیتش درجوش آمد وازخانه زین برزمین آمده ردیف زن‌سوار گردید هر چند شوهرش زاری وعاجزی آغاز کرد فائده نداد تاکوتل ردیف‌زن‌سواربودآنکه فرود آمد درده ملاعلم آخند عروسی بود محمدعزیز خان برای زیارت آن‌بزرگوار عازم شد چون در ده رسید آواز دهل شنیدزیارت رافراموش کرده داخل سرای صاحب عروسی شده درمجمع زنها در آمده نشست هرچند اهل سرا تضرع نمود فائده نکرد وسردارمحمد عزیز خان خودرا به‌نادرمسمی نموده سپاه‌را چنان‌تسلط داد که بهیچ‌وجه بازخواست‌ازانها نمیکرد تمام‌امورات سپاه وپلتن وتوپخانه ازاهل حرفت به‌بیگارمیگرفت وبادنی بهانه خانه های رعیت راتاراج میکردشخصی پلتنی‌ازقلات گریخته بقندهارآمدچون‌محمدعزیزخان‌مطلع‌شدپلتنی‌رازیرچوب کشید ویانزده تومان‌روپیه جرمانه‌براو مقرر نمودپلتنی که‌مالك‌حبه‌نبودهرچندوی‌رالگدکوب کرد چیزی‌ازوی بحصول نه‌انجامید آخر ازپلتنی پرسید که درین شهر با کسی معرفی داری گفت که‌مادری‌دارم که پدرم‌دروقت خوردی من طلاق نموده بود جای دیگر شوهر کرده ازآن وقت من ومادربهم ندیده ام‌ونیز درایام طفلی چندروز شاگرد رنگریز بودم آن‌هردو راطلبیده جرمانه رابضرب چوب از ایشان بحصول رسانید الغرض هر کسی از آن ظالم برعیال ومال‌خودترسیده ناآرام می‌بود درمحال‌زمینداور اهل‌قریه را به‌بهانه بیگار در اردو

می‌طلبید وشب آنجانگاه میداشت ویلتنی های خودرا عوض مردان اهل قریه برای زنهای ایشان روان می نمود چنانچه شخصی سوداگر حکایت نمود که ما چند نفر بجهة رنکوزه روانه هرات می بودم گذرم بردو سیاه خانه مال چران افتاد همانجا شب منزل نموده مردی دیده نشد اما زنها بسیار عزت داری نمود درون خانه جای خوابیدن داد چون نصف شب شد پردهٔ سیاه خانه بالا نموده آواز داد که بیرون شوید در میان زنها شور وگریه پیدا شد یکی ازمایان بیرون آمدیم چند نفر یلتنی بر در استاده گفتند خانه خالی نموده جای دیگر بروید چون از زنها استفسار نمودیم گفتند بجهة دریدن پرده عصمت مایان آمده اند برای خدانگهبانی مایان نمائید ما چند نفر باسلاح وعراق بیرون شده بجواب پرداختیم و باهم مقدمه نمودیم یلتنی هارا جواب داده از آنجا گریختند بعد از آن زنها بیان نمود که برتمامی رعایای زمیندا ورهمین احوال میباشد تاکه امشب نوبت بما رسید مطلب سه شب در آنجا نگاهبانی زنها نموده تاکه مرد ان آنها رسیدند. کدام شخصی را بهانه قید نموده مبلغ دوازده تومان روپیه جریمه از او طلبید چون مسکین ذاتمتربه بود مبلغ مذکور از وی وصول نشد استفسار مسکنش نمودند گفت در فلان محله در خانه جهانگیر نام چوب فروش همسایه میباشم بعلت همسایگی جهانگیر را گرفته چوب وکاه و سبد های وی را بفروش رسانید و جرمانه را وصول نمود شخصی را قید نموده مبلغ دوهزار روپیه ازو جریمه خواست بعد از چندین زدوکوب امر شد که اسباب خانه را بفروش رسانید وچون محصلان احوال خانه مجرم را فروختند یکهزار از آن بحصول پیوست ودر راه همان محصلان بیچاره را زد وکوب نمود. نادر آنجا اظهار نماید که مبلغ بیست تومان ازمتاع خانگی ام وصول شد بیچاره درحین اظهار به بیست تومان قایل شد ثانیا صاحب قید خانه آن بیچاره را تهدید نمود که در نزد نادر مبلغ ده تومان گفتن لازم است درحضور جور گنجور نادر صاحب قید خانه عذر آن بیچاره خواست که اثاث واسباب ویرا فروختانده ده تومان واصل شد زیاده چیزی ندارد نادر زمان همان ده تومان را غنیمت شمرده از گناه مجرم در گذشت سی تومان محصل وده تومان صاحب قید خانه وده تومان نادر نوشجان فرمود چون مشت نمونه خروار است زیاده بنوشتن لاطایل تضییع عمر شمرده برمطلب رونهم واز منافقت سردار محمد عمرخان چنین بسمع رسید که عالمی در محال زمیند اور منکوحه خود را برکا و سوار کرده بجائی میبرد وسه نفر یلتنی دوچار ایشان شدند وخواستند که پرده عصمت آن ضعیفه را بدر یدن دهند ملا فرصت یافته بشمشیری از اسلحه ایشان فایز گردید و بضربی یکی از آن سه نفر را روانه دار جزا ساخت بقیة السیف رو بگریز نهاده ملا بعقب ایشان میدوید تا بقریه رسیدند یلتنی ها اظهار ماجرا کرده اهل ده را گفته که اگر ملا گرفتار نشد سردار محمد عمر خان باز خواست عظیم خواهد فرمود اهل ده از ترس جان ملای غازی را قید نموده درنزد محمد عمرخان حاضر ساختند سردار موصوف چون برما جرای ایشان مطلع گردید ملا را زیر عتاب آورده فرمود که چندین سال چون زن را در آغوش مراد داشتی اگر یکدفعه در آغوش یلتنی می آمد چه باکی میداشت وملا را در توپ پرانده بدون زحمت دست وپازدن در جنت انداخت   باقیدارد

بیت

ظالم بمرد وقاعده زشت او بماند عادل گذشت ونام نکو یادگار کرد

الغرض تادر زمان بالشکر نحوست انجام ملك زمینداور را باتش ظلم سوخته درخواب غفلت بود که آمد آمد شاهزاده عالم وعالمیان زمانه را پر آوازه ساخته صماخ گوش اورا بردرید.

گلسی وسوم

درذکر آغاز طلوع نیر سلطنت وجها نبانی از مطلع سعادت تقدیر قدیر کرت ثانی و عزیمت سفر قندهار وتسخیر آندیار بفرمان خالق لیل ونهار وقلع وقمع آن طبقه اشرار.

مالك الملك عالم که زمام مهام انتظام امم وعنان اختیار طوایف بنی آدم درید قدرت و قبضه مشیت اوست چون منشور عالمستانی وجهانداری را بتوقیع وقیع آیةالله الملك موشح سازد ورایات خورشید علامات اورا بموجب ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات براوج آسمان وفراز کیوان برافرازد هرآئینه سعادت جاودانی درتمهید قواعد کامرانی مساعدت اونماید وتائید آسمانی درتاکید مبانی جهانبانی معاونت او فرماید.

نظم

سریر آرای ملك پادشاهی سزد یابد چو از فضل الهی
مرادانش شود دردهر حاصل برو آسان شود هر کار مشکل
اگر جنس عدو باشد زانجم نباشد ذرهٔ او را توهم
بلی هر که بر آید مهرانور بود اختر برش از ذره کمتر
چو گردد رایت خور عالم افروز شود برقبهٔ افلاك فیروز

از نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصال است بیان این سخن را آنکه ازآنجا که لطف عام ایزد علام علی الدوام در لیالی وایام کافل حال کافه انام وشامل احوال زمره خواص وعوام است وپیوسته عنایات بی غایات خالق عباد متوجه اصلاح امورعالم کون وفساد و مستاصل بنیاد فرقه ضلال مائل بغی وعناد است بحکم ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذوفضل علی العالمین اگردرعصری ازاعصار ومصری ازامصار ستمشعاری بظلم وجور کردن رعونت برافرازد وبا کوس لمن الملك براوج برج غرور واستکبار برنوازد حضرت ذوالجلال عزشانه موسی سیرت را باعصای تیغ که چون ثعبان مبین ودست قدرت صاحب همتی که بیضاء للناظرین باشد مبعوث گرداند که بنو اسرائیل را که بدایع ودایع خالق انداز شراو نجات داده در کنف امان وکهف امن جای دهد وآن خسران مآل

را در سیل بدنامی غرق ورطه ممات ساخته آواره دشت ادبار وسرگردان مهلکه ادبار گردانند و خاب کل جبارعنید که کلام معجز نظام فعل لما یرید است شاهد عدل این دعوا وگواه صدق اینمدعاست مصداق اینمقال دیگر فیروز بودن شهریار حم مرتبت است برای اعدای ظلم کیش واستیصال آن خاندان کوته اندیش است تفصیلش اینکه در آوانی که حضرت اعلی خطهٔ ترکستان را بنور موفور السرور تشریف شریف منور داشت ازظلم وجور پسران سردار محمداعظم خان که در قندهار آتش ظلم وجور افروخته بودند عرایض رعایا وبرایا ووضیع وشریف آن دیار برای توضیح احوال خسران مآل ستم پیشگان متواتر ومتوالی بسدهٔ سنیهٔ بارگاه فلک اشتباه رسیده تظلم مینمودند والتماس یورش از راه قندهار میکردند پادشاه محمود العاقبت را که غرض اصلی ومقصد کلی از ین همه لشکر کشیدن ومشقت شبگیر وایوار گزیدن بجز آن نبود که اصحاب تمرد وعناد وارباب فتنه وفساد را از پا در اندازد وچمن ولایت را از خار تعرض وتغلب اهل مکیدت پیراسته سازد وازاین حرکت وانتقال حروب وجدال بدون رفاهیت حال عباد وبریدن دست ستم اهل عناد امری دیگر نبود بنابر اراده سابق و عادت شیردلی که فطری وجبلی اوست بمجرد ورود دارالسلطنت هرات در تدارک لشکر وتهیه عسکر فیروزی اثر وتهیه اسباب حرب وآراستن ادوات طعن وضرب کوشیده تسخیر ملک قندهار و قهر اعدای مقهور ملک جهاندار مدنظر فرموده وبحکم و شاورهم فی الامر اعیان سلطنت وعاکفان سریر خلافت را چون انجم بر حول قمر نورانی جمع فرموده طریقه کنکاش پیش گرفت واز سرداران جلیل القدر چون سردار محمداسلم خان وسردار فتح محمدخان وسردار شیرعلیخان وسردار شاپسند خان واز امرای عظام چون سپهرخلوص العقیدت جرنیل فرامرز خان ومخلص بلااشتباه صفدرعلیخان ومیرآخور احمدخان وشیرخان وعبدالظاهرخان بارک زائی وحیدرقلیخان جمشیدی وکیخسروخان اچکزائی وناظر عبدالغیاث خان ریکاه وغیره مشورت طلبیده فرمود که از کجروی فلک دون پرور و ازنحوست طبیعت اختر بلکه از تقدیر ملک اکبر خصم بدسیر غالب شده بهر طرف چون رو نهادم گشایش کار پدید نیامد وتا جان در تن ورمق در بدن است دست ازطلب برندارم مصرعه «یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید»
از ذیل رحمت بی غایت ورافت بی نهایت واهب بی منت دست امید نباید کشید عزم خسروانه وقصد شاهانه تقاضای آن مینماید که باتفاق بی نفاق رو بجانب قندهار نهاده رعایای بیچاره که سالها درظل ظلیل چتر امارت برفاهیت غنوده بود نـد از دست پرستم پیشگان رهائی بخشیده وبزلال عدل واحسان وبر و امتنا رسانم چون بندگان خالص العقیدت این فصل را از آن حضرت اصغا نمودند همه بر رای جهان آرای تحسین و آفرین کرده مضمون این بیت ادا نمودند.

بیت

یا با مراد برسر گردون نهیم پا   یا مردوار برسر همت نهیم سر

از ین میان جرنیل خلوصیت بنیان فرامرزخان زانوی ادب زده بعرض اقدس رسانید که انسب چنان واولی همان مینماید که حضرت اعلی چند یوم بربستر استراحت غنوده برمتکای دولت تکیه فرماید وشاهزاده عالم وعالمیان سردار محمد یعقوب خان را متصدی این امر فرموده فدویان جان نثار را در رکاب ظفر مآب مقرر فرمایند عـ تا دوست که را خواهد و میلش بکه باشد.

وصف شاهزاده محمد یعقوب خان

چون سپهبد مدبر عرض را باتمام رسانید حضرت اعلی از کمال بنده نوازی معروض را عز قبول بخشیده بیش از خود پور ارشد ارجمند شاهزاده بلند اقبال در درج خلافت جلال آفتاب برج سلطنت واجلال زبده دودمان عز وعلا نقاوه خاندان شرف و اعتلا وارث برحق سردار نامدار محمد یعقوب خان سلمه المنان آنکه شمع سنان جان ستانش در بزم رزم قد را علم نکرد که مرغ روح عدو پروانه وار گرد آن نگردید وشاهین تیرش جائی تر ازو نشد که مخالف درلاف مردانگی باو نسنجید تا آوازه شجاعتش بلند شده حکایت یازده رخ عنقا مثل رخت عدم کشیده وتا صیت جلادتش علم افراخته افسانه هفت خوان رستم وار خوابیده است .

بیت

در بند رمح تو دلها چو غنچهٔ لاله   بریده تیغ تو سرها چو خوشهٔ انگور

گرفته قبضه فتح تو زمین وزمان   نهاده مایده تیغ تو وحوش وطیور

ناخن تدبیر شمشیرش گره دلبستگی عدو را بعقد عمر گشوده و خم چوگان دلبر مایش گوی امتیاز ازمیدان امکان ربوده معدلت را مرتبه ازهمت او صاعدوستم را قدراز نصفت او هابط علو قدر آیتیست درشانش نازل وسمو رفعت از نعوت او رافع تعداد محامد صفاتش زیاده از زبان قلم واحصای مناقب سمو اخلاقش فراتر از دهن دوات است والنعم ما قیل .

بیت

در رزم بدست آورد در بزم ببخشد   ملکی بسواری وجهانی بسوالی

عدل تو وعالم تراز وهیچ ملک نیست   الا ملك الملك الع رش تبارك وتعالی

اللهم ایدالاسلام والمسلمین بطول بقائه ونورالایمان والمومنین بنور لقائه سبحان الله هر آئینه چشم بصیرت درا ینجا کشودنی است که حق جل و علی برای وضوح آیات بینات که در آفاق وانفس منبث فرموده چه قدر فرقی در بنی نوع انسان انداخته حقیقت محمدی را علیه افضل الصلواة واکمال التحیات درتعین اول آئینه دار جمال با کمال خود ساخته وبحکم واتممت علیکم نعمتی مصداق ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری فرمود وابوجهل لعین را خبیث ترین مخلوق ساخت واز یك درج امارت شهریار رحیمدل که در رزم وبزم دست گهر بارش زرفشان وسرفشان باد با لمؤمنین روف الرحیم است و چه سباع سیر تان که مصداق انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح اند برآورده شاهزاده بلند قدر در پنج سال حکومت خود دارالسلطنت هرات را ازعدل و برو احسان چنان معمور فرمود که صغیر و کبیر وبرنا وپیر آنجا برای مزید عمر وازدیاد دولت وحشمت اودست بر آسمان شده بزبان حال وقال مترنم سرای اینمقال بودند

بیت

رایات تو تا ابد چنین باد   منصور ومؤید ومظفر

بیت

مال وافر تن قوی اختر بلند　　　کام حاصل بخت عالی چرخ رام

ودر آداب ولایت داری عادت مستمره دولت قاهره را که بردوام بود دستور ومقتدا ساخت ودست ظلم را کوتاه کرده مظلومان را در پناه عدالت جای داد وثمره ستمکاری را از شجره راستکاری شناخت .

بیت

راستان رسته اند روز شمار　　　جهد کن تا توزان شمار شوی

وبدست تائید بنای عدل را نا کید داده بساط ظلم را از بسیط آندیار بیکبارگی برچید چنانچه سماع کبک آواز جلاجل باز شنید وچشم چرغ وپنجه عقاب چشمه سار آهو ونشیمن کبوتر گشت.

بیت

شست باز است آشیانه کبک　　　چشم گرگ است چشمه سار غنم

وناخلفان آن بی رحم درچند ماه حکومت قندهار چه ابواب ستم وجور برروی رعایای آندیار نگشوده وچه پرده عصمت اهل عفت آندیار ندریده الغرض تخم ظلم که کشتند ثمره ناامیدی بر داشتند چنانچه ذکر شود ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسائتم فلها ع هم درسر آن شوی که در سرداری هم درسر آن شدند که در سر داشتند .

بیت

سخن هرچه گوئی همان بشنوی　　　وگر خار کاری همان بدروی
بار از دل موری چه کوشی　　　همان شربت که نوشانی بنوشی

هرچند قدری ازمطلب دور افتادم مگرطرح محفلی برای تفریح ناظرین انداخته پس برسر مطلب روم القصه شاهزاده فرخ اختر را باچهارهزار پیاده سوار جرار وهژده عرابه توپ آتشبار باتفاق سرداران نامدار ودوستان وفادار که بجای ثانی اثنین اذهما فی الغار اند یعنی سردار عظمت مدار سردارفتح محمد خان وسردار جلادت وثار سردارشیرعلیخان وسپهدار شجاعت شعار وصفدر جلادت آثار ورونق ده بزم جنگ و پسدار مراسم ننگ محب العلما دوستدار اهل الله عضدالدولة القاهره عین الملة الباهره عالیجاه شهامت بنیان جرنیل فرامرز خان دام حشمته وچندی ازامرای عظام وخوانین بااحتشام چون عالیجاه تهاوردستگاه سردار شاه پسندخان وغیره مقرر سمت قندهار فرمود شاهزادهٔ همایون لوا در مدت بیست یوم به تهیهٔ ادوات حرب و آراستن اسباب طعن و ضرب پرداخته روانهٔ سمت مقصود وطرف بهبود شدند .

بیت

روان شد لشکری بافتح همراه　　　که از دنیا بر آرد گرد برماه

ودر حین وداع که تاریخ شهر سنه یکهزار ودوصدو هشتادو چهار هجری بود در سنت سنیه حضرت سیدالمرسلین علیه من الصلواة والتسلیمات اجمعین که در رکاب اسامة بن زید

پیاده میر فت ولالی نصایح را زیب گوش او می ساخت شهریار جهاندار نیز در رکاب فرزند اعز ارجمند رفته بلالی مضامین این نصیحت دلکشا گوش او را محلی می‌ساخت و می فرمود بحکم وماالنصر الا من عند الله العزیز الحکیم فتح نامه دولت به طغرای غرای نصرت جز بنائید خامهٔ حضرت عزت موشح پذیر نیست کمی لشکر وزیادتی عسکر چندان دخلی ندارد بسیار بوده که بلشکری جرار که با کثرت شمار از امواج بحار و صحایف اشجار نشان میداده اند بحکم (کم من فئة قلیلة غلبة فئة کثیرة باذن الله) ازاندك مردمی چون اوراق خزان واقطار باران نیسان باطراف جهان متفرق وپریشان شده اند ای فرزند توکل بر کرم بیغایت وعنایت بی نهایت و اهب العطایا بنمای ودست امید از ذیل دولت جاوید (فاذا عزمت فتوکل علی الله) مکمل ع که دستگیر فروماندگان خداوند است و در حفظ قوانین عدالت ورسوخ بنیان کاخ نصفت دقیقه مهمل وفرومگذار.

بیت

اگر بایدت شوکت و سروری دل زیر دستان بدست آوری

تارعیت درسایهٔ آفتاب رعایت که نمودار سایه بان ظل الله است آرایش تمام یابد ودر احترام علما وافاضل وتکریم اهل الله وا کابروامثال کوشیده خدمت ایشان را از لطایف شیم ومحاسن کرم شناس وحرمت وتمهید حال اصحاب تیغ که‌زبان خنجرخونخوار ایشان روز دغا بارباب عصیان ترجمان فتح وظفر است برذمه همت خود لازم شمر .

بیت

ازان یافت کاوس بر خصم دست که‌چون رستمی داشت فرمان‌پرست
سپه را با حسان قوی کن بجنگ که ازچنگ مرد افگن آمد پلنگ

و دست ایشان را از اموال وآبروی رعایا بحسن معدلت وسیاست نگاهدار .

مثنوی

نگر تا نیاری به بیداد دست که آباد گردد ز بیداد پست
اگـر شاه بیداد جوید همه پراگنده از گرگ گردد رمه

بعد از اتمام این نصایح بفاتحه فایحه وبرا واخته رخصت سمت مقصود فرموده شاهزاده بلند اختر منزل اول در پول مالان نموده سر ادقات عزت واجلال را به سموسما رسانیده و چون ساحت سبز وار ازقدوم میمنت لزوم بسرسبزی رسید عساکر نصرت مآثر را بسپه‌سالاری جرنیل‌بهادر سپرده خود جریده فراه را پی سپر فرمود سردار میرافضل‌خان که سبب دادن فراه باعدای دولت بدنام شده بود از حکومت آن محال دل بر داشته باستقبال شتافت شاهزاده رحیمدل نظر برسوابق خدمت‌اوکرده به‌تسلی‌تمام دلش نواخت وبقرار سابق حکومت آنجارا بروی مسلم داشت ومحمد عزیزخان خیره‌سر واژگون‌اختر بنحوی بیخبر در زمینداور مشغول اخذ وجروفسق وشر بود تا که دشمن جانی حلق اورا نفشرد از خواب غفلت بیدار نگشت وچون اطلاع میافت عساکر منصور وارد فراه‌شدند بناچار حرکت مذبوحی کرده سراسیمه وار عروس حکومت زمینداور را سه طلاق بگوشه

چادر بسته که رجعت بان متصور نبود وروانه گرشك گردید و چون بحدود آب که مجمع البحرین آب موسی قلعه وهیرمند رسید عاملان او که درمحال نوزاد باجتماع زاد سرگرم بودند ارزان وگریزان آمده نوید دادند که در نوزاد فتنه نوزاد تصریح این تعمه اینکه چون ماهیچه رایت نصرت آیت شاهزاده سکندر شهامت از مطلع ناحیه فراه طلوع نموده جرنیل بهادر بالشکر ظفراثر ازعقب رسید برای آسایش جیوش نصرت خروش توقف فرموده طریقه مشورت که سنت خیرالبریه است با امنای دولت ابدمدت پیش گرفت.

بیت

سکندر جهان را نه آسان گرفت   بتدبیر اختر شناسان گرفت

آخرالامر آراء ثواب نما قرار بران گرفت که سردار شیر علیخان وسردار شاه پسند خان وسردار عبدالله خان وعبدالظاهر خان باسواران غوربان وحیدر قلیخان جمشیدی باعلیخان ترکمان که جمله چارهزار سوارجرار باشد بطریق قراولی رفته برحواشی اردوی دشمن تاخت وتاز نمایند سردارموصوف حسب الامر اینکار نموده چندشب پیاپی رفتند نخست وارد نوزاد گردیدند عاملان سردار محمدعزیزخان سررا ازپا نشناخته تار بروی اوعقب خود ندیده فراه فرارسپردند سردارمحمدعزیزخان ازدوآب کوچیده روانه قلعه گرشه درین روزسواران قراول واردلندی ناوه شدند فرداچون سردارمحمدعزیزخان کوچیده روانه گرشك بودسواران قراول نموداری کرده خودرا به ایشان ظاهر نمودند سردارمحمدعزیزخان بتوپ انداختن سپاه قراول لشکرمنصوررا ازخوددور داشته قطع مسافت مینمود وسواران هرانی که طریقة الامانی جبلت ایشان است دراطراف اردوتاخت نموده آدم واسپ واشتررا ازاردوی خصم خطف میکردند تاسپاهی شب پرده دارشده سردارمحمدعزیزخان وارد قریة شورکی که سه کروهی قلعه گرشك است شده تادم صبح پاسداری نمودوسواران قراول بیك فرسخی ایشان فرود آمده احوال صرف زمینداوروگریز خصم رامعروض داشتند چون روزروشن شد ازشورکی کوچیده بیرون قلعه گرشك برتخته سنگهای که فاصل رودخانه ودشت میباشد فرود آمده سنگرهای محکم ساخت وسواران قراول هرروزه بیست نفرآدم واسپ ازاردوی اومی ربودند سردار خوشدل خان که مدبرومشاور اوبودوی را مکرر گفت که ازدریای هیرمندعبور باید کردزیراکه آب هیرمند درطغیان است وعبوربدون کشتی میسرنیست کشتی راضبط نموده زورق تدبیرخصم درلجة حیرت سرگردان خواهد ماند درین اثنا رسیدن کمك ازقندهار بلکه از کابل نیزمتصور است چون تیرآه رعایا که شب تاروز وروز تاشب دست برآسمان بودند واستیصال مدبران برگشته روز بدعای سحری ووظیفه مستمری برمی ولیلی میخواستند باماج اجابت رسیده بود نصیحت ناصح این رابر بیدلی اوحمل نموده بی جرئتی اورا دست آویز ردقبول صحت اونمود وفرمود که سخن اتالیق مشفق درگریز وفرار که بسه روز از سید آباد تاقندهار میرسد واقعی دارد وثبات قدم وفشردن پا نصب دیگران است سردارباوقار چون جواب ناثواب اززبان نادر زمان شنیدپس زانوی خمو شی نشسته دانست که باجنود مجندة غیبی تدبیر را دست در آستین ومقابله را جان شیرین دردعوا یسین است واعجوبه دوران نادرزمان هرچند بجهة برادر نامهربان محمد سرور خان نوشت که کمك رابر جناح استعجال مرسول دارد او کمتر شنید که خود

پادر گل بود و یا بالا و از افعال شنیعه‌اش در عداوت بوده نخواست که از این ورطه هلاک نجات یابد
و نیز براس العین میدید که مقابله با مؤید من عند الله سنگ بر سر و سر بر سنگ
زدن است فرار خود میدان گریز را غنیمت میشمرد لیک برای رنگ سازی
زمانه بحرکت المذبوحی پرداخته چند نفر پلتن را همراه دوصد سوار بسر کردگی سردار
بهرام خان برای کوری برادر مشغول داشت و خود نیز از سوراخ قلعه چپ و راست و پس پیش
دیده بیرون شده در حد کوه نگار که تفنگ رس قلعه احمدشاهی است فرود آمده بجشن
نوروزی که بتاریخ بیست پنجم ماه ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۸۴ یکهزار دوصد هشتاد
چار هجری شهر گردون حمل فلک رار بوده امیر آسمان سیر تا بان تسخیر بیت الشرف
حمل فرمود .

بیت

بهار آمد دودی را گرفت و گرد مهار   چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

واز الطاف ایزد لم یزل و عنایات بی غایات خالق جزو و کل اوضاع جهان تبدل یافته
سیاه دل سیاه سردار مهور تا عزیز دی برا کننده و پریشان شده شهزاده والا تبار بهار یعقوب
سان به پورش یوسف روان گلزار که پایمال ستم و لگدکوب جور و ظلم شده بودند ترشست

بیت

چون در آمد خسرو پرنور در برج شرف   شد سوی برج حمل آن شاه انجم در زمان
از وصول او باوج رفعت و برج کمال   گشت صبح خرمی از شرق دولت بر عیان
زاب تیغ او که باغ دین و دولت تازه است   بوستان ملک خرم شد بازها را مان

القصه درین ایام که سردار محمد عزیز خان در زیر قلعه گرشک مشغول محکمی سنگر
و سرگرم تحصن لشکر بود بعد از مرور سه روز دامنه باباحاجی بفاصله یک گروه از سنگر
خصم بدسیر و بتفاوت قطعه از حصن معاند نگون اختر مخیم سرادقات اجلال شاهزاده
گردون جلال گشته ماهیچهٔ رایات ظفر آیاتش سر عروج براوج فلک البروج کشید توضیحش
اینکه چون سپاه قراول را از فراه رخصت فرمود ایشان بایلغار راندند شاهزاده همایون لوا
با صفدر میدان جلادت جرنیل بهادر رایات نصرت سمات را در اهتزاز آورده سرگرم طی مراحل
وقطع منازل شده وارد کناره خاش رود گردیدند مبشر اقبال که سرداران قراول مرسول
داشته بودند رسید مژده فرار خصم از زمینداور آورد جرنیل مدبر هماندم حاضر شده معروض
نمود که آرام نمودن از راه حزم دور و از مقتضای خرد نفور است کوچ اولی و توجه طرف
خصم سزاوار مینماید بنابران نهضت فرماشده بجناح استعجال میراند تا انجم سعادت رایت فتح
آیت از مطلع محمد آباد طلوع فرموده قراول خودرا دریافت وازدهان چهل و یک توپ
بگوش خصم سلام رساند.

مصرع   که پنهان نگردد جهان آفتاب فردا از محمد آباد بعد از آراستن یسال
از میمنه و میسره و قدام و خلف بارادهٔ محاربه و خیال مقاتله
حرکت فرمود جرنیل بهادر و سپهبد بسر زانوی ادب زده معروض داشت که چون

سپاه منصور از تعب سفر خسته و مشقت طی مراحل کوفته اند انسب آن است که شاهزاده تهمتن تانی وصبر را کار فرموده وتعجیل در امر جدال نفرمایند چون مقرون بصدق بود عرض او عز قبول یافت و در کنار دریا فرود آمد لشکرگاه ساخت و بجهة حفاظت لشکر و نگهبانی عسکر که لازمه حزم وطریقه رزم است به تعمیر سنگر حکم قضا امضاء شرف صدور یافت سردار محمد عزیزخان که طفل مکتب و کودک مکتب بود نه رائی که بان کار هیچا کنند و نفکری نه بان علاج وغا کنند ونگوشی که سخن دیگری اصغاشود نه راه گریز و نه جای ستیز ماند وپنجروز که درتلاقی فریقین وتقارب فئتین منقضی می گشت کارش از بی علوفه گی بتباهی واحوالش از بی آذوقه گی ببحرانی رسید چرانیدن کشت زار رعایا که عادت جبلی او بود وجه کفاف اسپان خود ساخت خلاصه که کارش رو بسختی آورده عرصه فراخ سنگر ومیدان وسیع عسکر برجان عسکریان بسان گور بخیل وچشم حاسد تنگی نمود وشاهزاده عدالت پیشه چون از هرات نهضت فرما شده سپاه را حکم محکم فرمود که اگر احدی ازسوار وپیاده وپلتنی تا سپاهی خسی و برگاهی از مال رعایا بجبر گیرد جان عزیز خود را در خطر شمرد وصادق القولی که درین سفر باظفر ملازم رکاب ظفرمآب بود مسود اوراق را حکایت فرمود که چون درمنزل منازل آن راه فرود آمدیم شاهزاده فرخ سیر بجهة امتحان اسپ خودرا از جلو گرفته در کشت زار کسی درآمد واسپ بچرا مشغول گشت صاحب زراعت آمده گفت ای مرد نادان مگر از حکم شاهزاده معدلت نشان بی وقوفی ویا از جان شیرین سیر گشته شاهزاده فرمود که برو ای دهقان رئیس احمقان شاهزاده کیست وحکمش چیست دهقان ساده لوح ازنیرنگ زمانه بی خبر بود بفحش سر کرده متوجه زد و کوب شد چند کلوخ محکم براسپ شاهزاده انداخت شاهزاده مضمون .

بیت

چو کردی با کلوخ انداز پیکار   سرخودرا بنادانی شکستی

اسپ خودرا از کشت زار کشیده روانه اردوی کیهانپوی شد دهقان ناظوره مراد را در آغوش، دیده عقب اوشتافت تا ببارگاه فلك اشتباه رسیدند دهقان ازظلم علف چران فریاد فریاد برداشت احدی ازملازمان رکاب معلی بپرسش احوالش پرداخته فرمود که آنکس را خواهی شناخت دهقان گفت بلی جوانی فرخ سیما وفرخنده لقا ازوچشم جهان ندیده ملازم مذکور دهقان را از دست گرفته بدرون بارگاه درآورد چون چشمش برآفتاب روی مبارك برافتاد خفاش مانند خیره گشت ودانست که علف چران برای امتحان خود مسند نشین اقتدار است وازشرمندگی نزدیك بود که آب گردد شاهزاده نیکوشیم بشکرانه توفیق الهی سر بسجود نهاده نیاز باطنی وخضوع ظاهری را بدرگاه بی نیاز مستغنی از انباز پیشکش فرمود ودهقان را درکنار عاطفت کشیده بصد روپیه ویرا نواخته رخصت فرمود ع ببین تفاوت راه از کجاست تابکجا . الغرض یوم یکشنبه بتاریخ پنجم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۵ یکهزار ودوصدوهشتاد وپنج علی الصباح که یعقوب مهر انور

از قلعه بابا حاجی خاور سعادت طلوع فرمود بفحوای (واغرقناهم فی الیم فانظر کیف کان عاقبة المکذبین) تا عزیز شب باسپاه دل سیاه کواکب در هیرمند مغرب غرق غروب شدند سردار محمد عزیزخان سواران رساله خود را امر فرمود که رفته کشت زاری که زیر سنگر اردوی اوست خصیل آن را چرانیده برگردند وچون مامورین نزدیك کشت زار رسیدند سپاه هراتی که یزك دار بودند چون بلای ناگهانی بر سرایشان ریخته ازطرفین دار وگیر شروع گردید سردار محمد عزیز خان سپاه پلتن را بکمك ایشان مرسول داشت از عساکر منصور حسب الحکم شهزاده غیور جرنیل جلادت گزین قضا قدر قدر تمکین رستم نشان فرامرز خان بهادر بادو کمپنی پلتن ودو عرابه توپ بیرون شده کام بهادری را در عرصهٔ دلاوری فشرده باخصم دست بگریبان شد.

مثنوی

دگر روز چون شاه گردون مقام	برآمد بر این ابلق خوش خرام
زخون ریزی شاه مشرق هجوم	برآمد دمار از سپاه نجوم
زد از کین فلك گرزمه بر زمین	بجنبش در آمد یسار و یمین
چه صور قیامت خروشید نای	بجنبید صد کوی لشکر زجای
زگرد سپاه وزفریاد کوس	زهم پاره شد گنبد آبنوس
زبس گرد بر شد بپالا دلیر	نمودار شد گاو بنهفت شیر

نخست شاهزاده باتمکین دلاوران ظفر آئین ومبارزان فتنه گزین را مخاطب ساخته فرمود که حضرت رسالت پناهی علیهم الصلواة والتسلیمات کماهی در هیجان کارزار بمردان کار فرموده اند (رزقی تحت ظل رمحی) یعنی روزی من زیر سایهٔ نیزهٔ من است واین سخن تحریص است برارتکاب شدائد در کارزار واستعمال آلات حرب و ادوات طعن وضرب در رزم وپیکارتا کسی از سروجان عزیز برنخیزد با خصم نتواند درآویزد.

بیت

تا تو دل دربند جان داری و جان در بند تن
کی مراد خویشتن یابی در کنار خویشتن

پس اگر میخواهید صیت صولت شمادر آفاق منتشر گرد دآوازهٔ سطوت شما درهمه عالم سایرودایر شود باید کسوت مقاتلت دربرکرده خود محاربه برسر نهید ودر موقف جنگ و مقام ننگ دل ازجان برداشته وجان شیرین عدم انگاشته سنان خون ریز از قبضهٔ ستیز ندهید بنابر آن عساکر جرار وسپاه کینه گذار مانند قطب فلك دوار پایدار و بسان مرکز زمین استوار از درد زبزی شاهزاده نفرت وثار تهور افزوده برشکل عساکر بهار خودرا آرایش دادند و پرتو سنان باد رفتار سوار با ساز ویراق غرق درزبرخود وجوشن چون کوه آهن رو بجانب دشمن نهادند.

مثنوی

بجنبید شاهزادهٔ خور نشان　　بقصد مخالف چو ببر ژیان
بزیر زره خسرو دین پناه　　زره مانده حیران زرخسار شاه
بر آراست خود را باهنگ جنگ　　سهی سرو او شد نهال خدنگ
ز مشکین پرش چهره افروخته　　رخش شمع پروانه را سوخته
بسر افسرش همچو خوبان شنگ　　بابرو اشارت کنان سوی جنگ
ببالای توسن شده ماه چهر　　سهیلی نمایان ز اوج سپهر

وهنگام چاشت بفرموده شاهزاده غیور دلاوران جوشن پوش ومبارزان کینه کوش چون دریا جوش وخروش برآورده بعزم انعدام اعدا برنشستند چنانچه سردار شاه پسند خان وعبدالطاهر خان وحیدر قلیخان جمشیدی وکیخسرو خان اچکزائی وناظر عبدالغیاث خان ریکاه درمیمنه وسردار فتح محمد خان ومیرآخور احمدخان وشیرخان درمیسره وشاهزاده همایون لوا در قلب قرار گرفتند و جرنیل بهادر را حکم شد که با دوازده توپ عقب سپاه پلتن رو بخصم آرد از آنطرف صفدرمیدان جلادت وشیر بیشهٔ شجاعت سردار محمد عزیزخان جرانغار وبرانغار وقراول والتمش را پسال داده چون غضنفر غران به تمهید تمام از سنگر بیرون شده رو بمیدان مبارزت نهاد وبهادران طرفین در داروگیر افتاده برسر وروی یک دیگر زدند از حمله های متواتر دلیران خصم سپاه پلتن شاهزاده عاجز شده رو گشتانده از توپها گذشتند توپچیان شاهی حسب الحکم جرنیل بها در به توپ زدن شروع نموده گلوله ها بسان تگرک ابر بهاری باریدن گرفت .

بیت

بغرش در آورد توپ گران　　قیامت برآورد از هر کران

بهادران خصم هنگامه رزم را محفل بزم دانسته بر توپخانه حمله آوردند تاکه توپهارا از کار انداخته خاموش ساختند شیر بیشه شجاعت جرنیل بهادر دست از آستین جلادت برآورده شمشیر خونریز را ازمیان کشیده در صف اعدا درآمد .

بیت

چو اندر صف فوج دشمن رسید　　زابر میان برق روشن کشید
به تندی چو شیر ژیان در رسید　　بفوج عدو درمیان در رسید

حسب الحکم شاهزاده فرخ لقا :

بیت

بدنبال شان جمله لشکر رسید　　شد از جنگ شور قیامت پدید
ز بندوقها شد دران گیر بلا　　چنان گرم بازار جشن بلا
که زو گاودم خندهٔ قاه قاه　　زشیپور شد نعرهٔ واه واه
سپر داشت در دیدنش چهار چشم　　زره در تماشا به بسیار چشم
به بسیار سر زافت کوله‌ها　　شد ازخون زبینی روان لوله‌ها

بسا عیش کز تیر ها تیره شد / بسا چشم کز چار ها خیره شد
دران جای بیرحمی و چشم کین / سپر راشده چشمها آهنین
بسرها سر و کار شمشیر بود / شفاعت سپر در میان مینمود
سوار و پیاده شده مست جنگ / بشمشیر و تیر و سنان و تفنگ
باتش زمین بر زمین سو ختند / به پیکان فلک بر فلک دوختند
شدند اندران دایره سرخرو / که از خون خود که زخون عدو

جمیع سپاه ازقلب وجناحین روبا عدا آورده شمشیر ها راعلم نمودند نخست سردار شجاعت شعار تجلد وثار سردار فتح محمد خان که باسپاه فراه درشب گذشته امرشده بود که برای بند کردن آذوقه و کمك خصم ازدریا عبور نمایدوایشان برای انصرام این امر محتم سوار شده مهیا بودند به یکبار دست جرئت از آستین همت افراخته از سمت شمالی جلو انداز در سنگر خصم ریخت و باقی سپاه منصور نیز از چهار طرف متوجه اعداشده ازغرش توپهای آتشبار وغریدن خمپاره های صاعقه کردار که از طرف خصم گلوله ها بسان تگرگ نیسان برسر مبارزان میبارید تزازل درارکان زمین افتادوازفردولت وشکوه صولت عسکر بهرام سطوت ان زلزلة الساعة لشیء عظیم در طاق نیلگون گردون پیچیده طریق سرگشتگی پذیرفت واز شوکت کثرت جمعیت لشکر ضرغام صدمت عرصه جهان فراخ أن ارضی واسعة تنگی گرفت مخالفان اگر چه در میدان جنگ ثبات قدم مینمودند ومانند مرغ نیم بسمل حرکة المذبوحی میکردند اما چون پشه وباد بودند هرچند پیش می ایستادند بهلاك نزدیك ترمی شدند وچون تراش خدنك و آتش تیز چندانکه میکوشیدند قوت مقاومت کمتر میگشت آری قطره باران دربنای قلعه هرمان چه اثر خواهد کرد وتندباد صرصر درکوه بدخشان چه نقصان تواند آورد قصه کوتاه دلاوران رزم جوی و مبارزان جنگ خوی از چهار طرف درلشکر خصم ریخته سرمعنی فولواعلی ادبارهم نفورا مصدوقه حال اعدا گشته رو بفرار نهادند .

بیت

اگر چه بود سپاه عدو بقوت عاد / نسیم رایت شاهی ربود چون صر صر

و نسیم فتح وظفر برزلف پرچشم رایات شهزاده بلند اختر بحکم انا فتحنالك فتحا مبینا وزیده رایات نحوست سمات خصم منکوب ومنکوس گردید وپشت از معرکه گردانیده رو بهزیمت نهادندوفوجی ازپی هزیمتیان رفته اموال وغنایم بسیار گرفتند ،

نظم

چو آن بدسگالان هزیمت شدند / سپه بی نیاز ازغنیمت شدند

وخلقی کثیر بمعاونت تقدیر دستگیرشده ازآنجمله سردار محمد عزیز خان نا در ثانی وسردارمحمدعمر خان وسردار بهرام خان سرکردگان فوج نحوست موج بودند .

بیت

غزالی که جوید نبرد پلنگ / شود خاك از خون اولاله رنگ

برخی بدون حرکت دست وپاازراه آب هیرمند بدشت عدم رفتند .

بیت

کسی که سر زخط حکم شهریار کشید	به تیغ حادثه از پا فگند دورانش

وشهزاده عالی گهر دین پرور را آن روز آنچنان فتحی روی نمود که از خواقین ماضی وسلاطین گذشته هیچکس را میسر نبود دلیلی روشن تر ازین برقوت دولت شهریاری چه تواند بود که دشمنی اینچنین قوی صاحب عدت درمقابله آید وفتح وظفر قرین موکب باعزوتمکین شود وسعادت واقبال همنشین حضرت سکندر آئین گردد وبعد از آنکه رایت ظفر آیت باوج فلک اخضر وبروج دوپیکر برآمد واعد اسرا سیمه طریقه فرار پیش گرفته ازپا درآمدند شاهزاده بلنداقبال مظفر ومنصور برسنت مرضیه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام همدران مقام نزول اجلال فرموده فتح نامه را با سردار محمدعزیزخان و محمدعمرخان وبهرام خان تحفه بارگاه اعلی فرمود فردای آن سرداران ذوی الاحتشام سردار فتح محمدخان وسردار شیرعلیخان وسردار عبداله خان راباسه هزار سوار مقرر فرموده که از دریای هیرمند عبور نماید وبترک تازسپاه خصم درهر جا که پیش آیند دست جرئت از آستین جلادت برافرازند سردار محمدعمرخان برادرسلطان احمدخان سابق والی هرات که معهٔ صد سوار ودوضرب توپ ازقندهار بکمک سردار محمد عزیزخان روانه گرشک بود درمنزل کشکنخود خبرحیرت اثر هزیمت محمدعزیزخان شنیده سرعت گریز را از باد صر صر بوام گرفته تاقندهار عقب خودند ید بلکه آتش رادر بنیان ثبات سردار محمد سرورخان زده نا آرام ساخت ودرحین که خبرفید محمدعزیز خان گوش زداوی شد ازکوه نگار در شهر آمده لشکرش دراردو بود تاازشهر بیرون شده باردو میرسید احدی رابرجای نیافت هم از آنجا سراسیمه وپریشان افتان وخیزان رو بکابل نهاد .

بیت

شیری که خورد سیلی سرپنجهٔ هژبر	بار دیگر قرار نگیرد برابرش
بازی که صید از کف شاهین برون کند	زان پس بصیدگاه شمار و کبوترش

ودرحینیکه سردار فتح محمد خان وسردار شیرعلیخان وغیره از دریای هیرمند عابربن بودند خبر هزیمت سردار محمد سرورخان بایشان رسیده شادیانه نواختند وسردار محمدعزیزخان ولد سردار فتح محمدخان که درقندهار بود بحفظ شهر ودروب کوشید چون سردار محمد سرورخان ازمرقد پر نور حضرت جی صاحب مجددی قدس سره بگذشت سردار محمدعزیزخان نوبهای شادیانه سرداد وتارسیدن پدر بپاسداری قیام ورزید بتاریخ هشتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸٤ مذکور سردار فتح محمد خان وارد قندهار شده سکه وخطبه را بالقاب شهریار غیور منصور مزین ساخت وشاهزادهٔ بلند اقبال باآهستگی تمام عساکر منصور را از دریا عبور فرموده تاریخ دویم محرم الحرام سنه ۱۲۸۵ یکهزار دوصد هشتاد وپنج ارک قندهار را بنور طلعت مبارک منور فرمود وآوازه عدل وامن وامان بچهارطاق زمان رسانده ستمدیدگان را از جور سباع ستمگران در کنف احسان وبرامتنان آرامش فرمود و علامات ظلم وستم ازقدیم وجدید را برانداخت اهل شهر ازتشریف آوری آن دردرج سلطنت نهایت ابتهاج نموده بازارهارا آئین بسته جسدر عایای قندهار بحیات نووروح تازه فا یز

گردید حق جل و علی حسب نیت خیر آن عالی گهر فرخنده اختر ابواب رحمت را بر روی عالمیان کشاده خطهٔ قندهار را در سرسبزی و شادابی رشک روضه ارم فرمود و اکابر و اعاظم باسوقیه و اصناف جمعیت تمام آمده مراسم پیشکش و نثار و شرایط تهنیت بجای آورده و حسب الحال مترنم سرای اینمقال شدند.

مثنوی

بحمدالله که باز آن خسرو صاحب قران آمد ظفر از پیش و فتح از پس سعادت همعنان آمد
زهی خان فریدون فر که القاب هما یونش شهنشاه فلک قدر و ملائک پاسبان آمد
سران ملک را انداخت از یاتیغ قهر او چها از دست او بر گردن گردن کشان آمد
ومجددا فتحنامه قندهار بسریر خلافت مصیر فرستاده اینمضمون را درج فرمود

قطعه

دشمن نماند در همه عالم ترا کسی گر زانکه هست بر تو مطیع و مسخر است
از پا فتاد آنکه ز حکم تو سر کشید او خاک بر سر است و ترا تاج بر سر است

گل سی و چهارم

درذکر نهضت حضرت سلطنت مرتبت از دارالسلطنت هرات بصوب دارالقرار قندهار صانها الله عن الآفات.

راویان خجسته خبر و مخبران صدق سمر تقریر این ماجرای فرحت انتما چنین فرموده اند که چون فتحنامه قندهار بعرض واقفان پایه سریر امارت و عاکفان سایه تخت سلطنت رسید سجدات شکر نعماء الهی که علی التواتر و توالی شامل حال خیرت مآل حضرت ظل سبحانی است بموجب کریمه ولئن شکرتم لازیدنکم بجا آورده ابواب خزاین و دفاین را برارباب استحقاق مفتوح داشت و تسبیر این فتح نامی را که طراز فتوحات مملکت و زیور عروس دولت بود از نتایج لطف یزدانی و مواهب عطیات لاریبی دانست و مقربان درگاه فلک اشتباه را باعطای نقد و جنس و مواعید مزید مراتب مستظهر ساخته فرمان قضا جریان باهتمام سفر صوب باثواب دارالقرار قندهار و یورش مستقر الخلافت صانها الله عن الآفات اصدار یافت در اقتضای عرصه قلیل بفحوای والله یهدی الی سواء السبیل بتاریخ اوایل صفر که ورد زبان ملاء اعلی بود اللهم اختم له بالخیر والظفر از دارالسلطنت هرات رایات نصرت آیات در اهتزاز آورده خلف الصدق و پور اعز ارجمند شاهزاده رحیم سردار محمد ابراهیمخان را نایب مناب خود در حکومت هرات فرمود و بلالی نصایح و درر مواعظ عدالت گستری و رعیت پروری گوش حق نیوش او را محلی ساخته وداع فرمود و چون ماهیچه اعلام ظفر اعلام از ناحیه مطلع فراه طالع گشت سردار میرافضل خان لوازم استقبال و ضیافت بجا آورده بتقبیل انامل فیض امانل بهره وافر اندوخت و حضرت اعلی که ظل ظلیل او ممدود باد بنابر سوابق حقوق خدمت از تهمت مفسدین افساد طینت بری الذمت فرموده باتفاق اخوان کرام و سرداران ذوی الاحتشام سردار محمداسلم خان و برادران او بتاریخ شهر.....سنه.....مذکور تشریف فرمای قندهار شده بر کنار جوی دهخواجه بیرون دروازه کابل سرادقات جلال برافراشت و از اطراف و جوانب متوالی و متعاقب سرداران جهان و گردن کشان زمان و امرای شجاعت پیشه و خوانین کفایت اندیشه

روی امید بدرگاه همایون وسده میمون نهادند وبعادت پای بوس خدام فلک احتشام مشرف شده ابواب سعادت بروجوه دولت خودها کشادند وسادات عظام وعلماء فهام واکابر کرام که هریکی شاخی ازدوحهٔ نبوت وسروی ازچمن فضیلت واختری ازبرج سعادت بودند شرایط نیازوثنا وپیشکش بجا آورده بشرف اعزاز سرفراز وممتاز شدندوچون سنت سنیهٔ وعادت مرضیه شهریاردیندار بران رفته که همواره مددوامداد از باطن بزرگان دین واکابر اهل یقین طلبیده دست ارادت درذیل مقربان بارگاه حضرت عزت جل شانه میدارد واستمداد واستظهار از بواطن فیض مواطن ایشان بصدق عقیدت وخلوص نیت دریوزه مینماید .

بیت

گر آن ملک جهانی نیرخواهی گدایان راتواضع کن بشاهی

درایام توقف ادراک زیارت مرقد منور مشهد معطرقدوهٔ ارباب یقین وعرفان وزبده اصحاب معرفت وایقان حضرت ملاعبدالحمید اخندقدس سره وسایر اولاد امجاد او وحصول صحبت کاشف اسرارالهی مهبط فیوضات نامتناهی لاریبی پیرطریقت هادی سبل حقیقت سالک مسالک صراط المستقیم احمد مختارمیان نورمحمد صاحبزاده بهربرهانه راسبب حصول مقاصد دنیوی وواسطهٔ ایفای مآرب دینی شناخته به آن قصد عنان توجه بصوب ذاکر برتافت وعزیمت زیارت آن بزرگان راوجه همت عالی نهمت ساخت وازصدق ارادت وصفای عقیدت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده زر کثیر راازوجهی که تصدق را شاید بر ارباب استحقاق مجاورین مزار فیض آثار مصرف فرمود ونمازشام ازآنجا معاودت فرموده باردوی کیهان پوئی خرامیده برمسند دولت آرام فرمود وهمدرین ایام بزیارت زبدة الواصلین عمدة المجردین هادی طرق مستقیم شریعت ماحی رسوم بدعت میان محمدرسول اسحق زائی المشهور بین الجمهور بصوفی رسیده استمداد از باطن او دریافت .

بیت

کسی کاستعانت بدرویش برد اگر برفریدون زد از پیش برد

وبهریکی از سادات وعلما وفقرا فراخور مراتب وظایف مقرر فرموده علی الخصوص جناب المعلی العصر آخرزمان مقتدای خواص وعوام جناب قاضی غلام محمد صاحب انارالله برهانه را بنقود واجناس وافرنواخت لاجرم حق سبحانه وتعالی شمسهٔ دولت روز افزون اورامانند آفتاب باوج ظهوررساند واسم شریفش را درنیکوئی بر مبانی روزگار مقرون بخلد ودوام گردانید .

بیت

درخیر کوش زانکه دراوراق روزگار باقی بماند کرخیر بودنام آدمی

محرر مآثرشهرباری ازقواعدحکماء یونان وفیلسوفان گذشتگان نقشه که مشتمل برنوید فتح ومژده نصرت وبشارت مغلوبیت وخذلان اعدای دولت بوداستنباط نموده خواست تاازنظر کیمیا اثر قاپوچیان بارگاه خداوندی گذراندنظربفرموده شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه .

بیت

بردرخانهٔ امیر ووزیر بی وسیلت مگرد پیرامن

نموده از مضمون در رمشحون کریمهٔ (ان جاهدوا فینالنهدینهم سبلنا) که مصداق احوال

بندگان اقدس است غافل‌ماند بی‌حمیتی را وسیله ساخت ونقشه راسپرد او نبود تا از نظر اشرف گذراند مومی الیه نقشه‌را درطاق نسیان گذاشته اشتغال خا طر مبارك بمامورات امارت دست ردبر سینهٔ قبول مشغول نمود وبنده و عالمی را از استعلام یانهٔ سریر امارت محروم ساخت چون از غرابت خالی نبود ثبت کتاب شد صورت نقشه این است !

۱ با ۹ ۱ غالب	۱ با ۸ ۸ غالب	۱ با ۷ ۷ غالب	۱ با ۶ ۶ غالب	۱ با ۵ ۵ غالب	۱ با ۴ ۴ غالب	۱ با ۳ ۱ غالب	۱ با ۲ ۲ غالب	۱ با ۱ طالب غالب
۲ با ۹ ۹ غالب	۲ با ۸ ۲ غالب	۲ با ۷ ۷ غالب	۲ با ۶ ۲ غالب	۲ با ۵ ۵ غالب	۲ با ۴ ۲ غالب	۲ با ۳ ۳ غالب	۲ با ۲ غالب مطلوب	۶ با ۶ مطلوب غالب
۳ با ۹ ۳ غالب	۳ با ۸ ۸ غالب	۳ با ۷ ۳ غالب	۳ با ۶ ۱ غالب	۳ با ۵ ۳ غالب	۳ با ۴ ۴ غالب	۳ با ۳ طالب غالب	۶ با ۷ ۷ غالب	۷ ا ۷ طالب غالب
۴ با ۹ ۹ غالب	۴ با ۸ ۴ غالب	۴ با ۷ ۷ غالب	۴ با ۶ ۴ غالب	۴ با ۵ ۵ غالب	۴ با ۴ مطلوب غالب	۶ با ۸ ۶ غالب	۷ با ۸ ۸ غالب	۸ ا ۸ مطلوب غالب
۵ با ۹ ۵ غالب	۵ با ۸ ۸ غالب	۵ با ۷ ۵ غالب	۵ با ۶ ۶ غالب	دباه غالب غالب	۶ با ۹ ۹ غالب	۷ با ۹ ۷ غالب	۸ با ۹ ۹غالب	۹ با ۹ طالب غالب

و همدرین ایام فرحت انجام قلندری در بارگاه فلک اشتباه که درش چون ابواب رحمت ایزدی جلت عظمته بفحوای فرحت انتمای (وسعت رحمتی کلشئی) برروی خواص و عوام همواره مفتوح است در آمده به بشارت فتح زبان حق ترجمان بر کشود شهریار بحر نوال با عطا نقد و جنس فقیر را نواخته مواعید نوازش دلش خورسند فرمود روزی ظریفی قابزعتبه بوسی کرده دیده مچینی انگریزی پیشکش ساخت چون در سر دستهٔ مچین سوراخی بود حضرت اعلی ازوی پرسید که سر در ساختن این ثقب چیست ظریف عرض نمود که ظل ظلیل پادشاه ممدود باد حکمت دران این است که چون برای نشاط شکار در جنگل رود و سگ شکاری برای شکار نشاط از ممالک جدا گردد و درین سوراخ دمیده آوازی از آن بیرون آمده سگ شکاری حاضر گردد و هر گاه حضرت اعلی در جنگل هیجا برای شکار نفوس اعدا در آید و بزدلان مبن طینت برای صید عافیت و شکار سلامت گوشه گیرد آنجناب درین ثقب دمیده تا جمع گردد حضرت اعلی ازین لطیفه نشاط فرموده جیب امل او پر از زر ساخته رخصت فرمود و همدرین ایام مهرالله نام و مولا دادنام کرنیلان لشکر محمد عزیز خان که در شرارت و غباوت ابلیس را پس زانوی ادب نشانده بودند بیاسارسانیده آثار ظلم ایشان را از صفحه هستی محو فرمود اکنون تحریر احوال خبر اشتمال شهریار ظفر مال را درینجا موقوف داشته خامهٔ عنبر شمامه را از تسوید سوانح قرةالعین سلطنت نقطهٔ پرکار جلالت شاهزادهٔ عالم و عالمیان نور دیدهٔ انجم وار کیان اعنی سردار با وقار سردار محمد یعقوب خان ادام الله ظلاله که اکابر انام و اشراف ایام بلکه خواص و عوام از بخشش دست گوهر بخشش بهرهٔ تمام و حظی مالا کلام یافته اند دست درربار گوهر افشانش بسان ابر نیسان در فضای جهان گوهر بار است دریای محیط و عمان از احصای آن سرتاپای در خوی خجلت شرمسار و تدل دریا وال با وجود احسانش در تموج است کان از غیرت آن چشمه چشمه حسرت از چشم خون افشان بر چهره روان کرده .

نظم

زجود او است که هر قطرهٔ ز فیض سحاب — همی شود گهر آبدار در نیسان
بهو ضعی که رسد آفتاب احسانش — زمین او همه زر گردد و گیا مرجان
شگفت نیست که از بهر شکر نعمت او — بجای سبزه از بن بس دمد ز خاک زبان

پنجهٔ مرجان و شاخ ارغوان ساخته دامن امید را از لالی امانی و آمال پر سزم مجملش اینکه قبل از ورود پادشاه گردون اقتدار شاهزادهٔ عالم عالمیان تدارک لشکر با ظفر نموده تهیهٔ اسباب و تمهید امورات یورش مستقر الخلافت که چندروز از گردش ایام نافرجام و نحوست مفسدین ناعاقبت بین ماوای ظلم پرستان شده بود فرمود و سپاه ظفر پناه را غرق بحر نعمت نموده حصهٔ فوج دریا موج را بسر کردگی شیر بیشهٔ شجاعت و مردانگی غضنفر عرصه هیجا و بهادری عالیجاه سردار شاه پسند خان ملک دین زائی و عبدالظاهر خان انکزائی روانهٔ قلات نموده امر فرمود تا موضع مذکور در حفظ آورده تا حدود مقر نگذارد که سپاه دل سیاه خصم متعرض احوال رعایا و برایا گردد آن شجاعت و جلادت بیشه گان در قلات خار چشم دشمن گردیدند ثانیاً بتاریخ شانزدهم صفر المظفر سنهٔ مذکور پنج پلتن و شش هزار سوار جرار با بیست عرابه توپ آتشبار بسر کردگی سردار با وقار عظمت مدار سردار فتح محمد خان و عضد الدوله سپهدار با اقتدار

جرنیل فرامرز خان بهادر روانه قلات فرموده امر قطع اصدار یافت که بورود عساکر منصور در قلات عالیجاه سردار شاه پسند خان را بیشتر قدم نهاده ساحت چشمه سار مقر را از پلیدی وجود بی بود اعدا بجاروب تیغ خون ریز مصفا سازد و چون عالیجاه موصوف در مقر استقرار یافت سردار فتح محمد خان بعد شبار خود را رسانده باستظهار او نشست و چون شهریار جهاندار ساحت قندهار را مخیم سرادقات جلال فرمود بمشاهدهٔ فرزند ارجمند نهایت متبهج و غایت مسرور شده شاهزادهٔ برخوردار تحف لایق درحضور گذرانیده درجهٔ قبول یافت بعد از چند یوم از خداوند مجازی قبلهٔ حقیقی رخصت نهضت حاصل نموده باعساکر خود روانهٔ سمت قلات گردید و والد ماجد هنگام وداع زبان مهربانی و عطوفت بجهة نصیحت گشاده .

مثنوی

چو بر قصد اعدای دوسیر تان — درآرد رخش ظفر را بر ان
طلب کرد شاه نکو فال پیش — گرامی در درج اقبال خویش
گرفتش در آغوش مهر و داد — زروی محبت بر و بوسه داد
ز بس مهر وشفقت که با او نمود — برای نصیحت زبان بر گشود
که ای چشم روشن بمی هوشدار — سخنهای من یک بیک گوشدار
مکن تا توانی بمردم ستم — مزن جز بخوش خلقی امرور دم
چو خواهی که عمر تو گردد دراز — بجز نرد نیکی بمردم مباز

چون گوش هوش آن چشم چراغ دولت ودودهٔ دودمان سلطنت را بزواهر جواهر نصیحت آرایش نمود در کنار شفقت گرفته وداع فرمود وبحفظ وحراست الهی و عنایت صیانت نامتناهی سپرده روان ساخت شاهزاده عالم وعالمیان کوچ بر کوچ رفته در محال سراسپ توقف فرماگردید .

گل سی و پنجم

در ذکر نهضت رایات نصرت علامات بصوب مستقر الخلافه و گریختن وفرار شدن خصم بدسیرت بحکم پادشاه بی ضنت و بخشنده بی منت

بیت

سخن سنج این قصه راستان — چنین ریخته طرح داستان

که شهریار ثریا جناب چون شاهزاده عالمیان را بسوی خصم گسیل فرمودخود درایام معدود که بماهی نرسید باستعداد آلات حرب وادوات طعن وضرب پرداخته با سپاهی از حوادث زمان افزون وبکثرت ستاره وصولت گردون لوای خورشید طالع برفراز فلک رابع برافراخت .

مثنوی

شاه فلك قدر ثریا جناب پای نهادازسر کین دررکاب

گشت روان آن شه گردن فراز خضر رهش فتح چو عمر دراز

خلق بگرد شه انجم سپاه هاله نمودار شد از دور ماه

چتر پسر خسرو فرخنده چهر آمده خورشید بزیر سپهر

عارضش ازشمع فروزنده تر شعله آتش سرش تاج زر

هرچه طوقش بفلك بهره مند ساخته آویزه سپهر بلند

جلوه کنان گشته مه رایتی آمده والشمس از او آیتی

ازخم پرچم که بر انگیخته صددل آشفته در آویخته

آئینه ماه علم شد بلند ترك فلك تاشود آئینه بند

شد علم سرخ شتابان زجای هرطرفی قوس قزح عرش سای

وجمعی از سرداران ذوی الاعتبار باعز ووقار سردار محمد اسلم خان و برادران اعیانی او ویار وفادار وخدمتکار بااقتدار سردارشیرعلیخان وسردار محمد عزیزخان وغیره برخی ازامرای ذوالاحتشام با لشکری ازشیران بیشه شجاعت ونهنگان دریای حروب ومقاتلت که درموقف وغاوهنگام هیجا تیغهای سیمابی راازگونه خون مبارزان سرخ روی گردانیده علم خونریزی برمی افرازند وسنان نیزه های خطی چون نویسندگان حروف اجسام اعدا را معجم میسازند ملازم رکاب ظفر ماب چون ستارگان در فتان بر گرد مهتاب نهضت فرمای سمت مقصود وراه گرای صوب بهبود گردید استادی دربنوقت این رباعی فرمود پسند طبع حق بین افتاد.

رباعی

شاهم چو نهاد تاج شاهی برفرق شد عازم سیر کابلستان چون برق

یارب این قیامتی است کهرفت خورشید جهان ز جانب غرب بشرق

وسردار محمد هاشم خان پسر سردار محمد شریف خان را بحکومت قندهار ممتاز فرمود اگرچه خورد سال و کم سن بود اما چون حکما گفته اند

بیت

بزرگی بسر است نه بسال توانگری بدل است نه بمال

چندماه رعایا ازحکومت او برفاهیت تمام وآرام تام بودندوچون قلات از فرشهریاری رونق تازه وزیب بی‌اندازه گرفت شاهزاده عالمیان ازمنزل سراسپ کوچیده ساحت مقررا مقر سرادقات خود فرمودحضرت اعلی در دشت مقرازلقای قرة العین باصره مبارکه رانور تازه بخشید وشاهزاده عالم وعالمیان برای مقدم امیرزمان باجمیع توپخانه وپلاتن و سوار باستقبال شتافت حسب قانون شلق های سلامی را برجاآورده از برکت قدم بوسی والدماجد فیض تازه اندوخت دوروزدر اینجابجهة آسایش سپاه توقف فرموده روزسیم رایات عالیات را دراهتزاز آورده منزل اوبه قره باغ را محل نزول کوکبه اجلال ساخت و سردار

محمدسرورخان درحینی که ازقندهار فرارنمود چون بغزنین رسید بجهة پدر احوال ادبار
مال خود مرسول داشت سردار محمد اعظم خان آوردن اورا بکابل بهیأتی که کسورایش
مبادا سبب بی اعتباری خود میدانست اورا درغزنین توقف کردن امر فرمود درین ایام سعادت
التیام که خبرحرکت افواج بحرامواج سامعه کوب محمدسرورخان شدصورت واقعه را بپدر
معروض داشت سردار محمد اعظم خان سردار محمد یوسف خان پسرامیر علیین مکان را معه
دو پلتن وسه رساله برای حفظ غزنین بکمك محمد سرور خان مرسول داشت وحکم تحصن نمود
وخودسردار محمد اعظم خان در تدارك اسباب قتال وتهیه ادوات جدال استعمال نموده
درده یوری دو کروهی کابل اردو ساخت وسردار محمد شریفخان را که در ایام فتح قندهار
باسم شاهزاده فرخ دثار اراده گریز نموده تاروانه سمت قندهار گردد سردار محمداعظم خان
برمافی الضمیر وی اطلاع یافته سبقت جسته بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه ۱۲۸۵ یکهزار
دوصدوهشتاد وپنج ویرا قیدنموده بود دریتوقت به بی عزتی تمام و سختی بلا انصرام مرسول
ترکستان داشت وعبدالرحمن خان که دراوایل بهار بعد از فراغ مقدمات تملك وآقچه وشبرغان
وسرپول متوجه مقدمه میمنه گردیده وبعزم تسخیر اندیار کمر جهد بر میان بسته با سردار
محمداسماعیل خان وجمیع عساکر حصار میمنه را قبل نمود میرحسین خان والی میمنه که از ایام
سابق ولاحق داغ عبودیت بندگان اقدس زیب رخسار و زینت جبین خود داشت استغاثه طلب
کمك بعرض واقفان سریر امارت عظمت فلك درهرات رسانده شهریار جهاندار آقائی خان
جمشیدی ملقب بامین الدوله وسردار محمد اعلم خان که الحق نمك حلالی و وفاداری باسم
اوختم است بادوهزار سوار جرار بکمك والی میمنه رخصت فرمود وچون رسیدن کمك ازاول هم
مدنظر سردار عبدالرحمن خان بود درایام محاصره سامعه کوب اوشد مصلحت خود دران دانست
که پیش از وصول کمك یورش سلطانی برقلعه برده ع تادوست کرا خواهد و میلش بکه باشد
طالع ازمائی کند مگر ندانست که اذا انقضت المره لم ینفع العده اقبال روباد بار نهاده ونحوست
ایام از کثرت آثام بفحوای ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیرو اما بانفسهم دست بگریبان گردیده
ازیورش خواهش برنیاید وازجنگ نام وننگ بحصول نانجامد سپاه اجل رسیده را ازن یورش
فرمود والی میمنه باهمه میران ترکستان که ازجوراو از اطراف وجوانب فرار شده در آنجا
جمعیت داشتند دل برمرگ نهاده پی ثبات فشردند و بمدافعه ومحاربه پیش آمده کمرجهد
به بستند وحربی شدید ازفریقین بظهور پیوست وازخودسری و نکهت ایام عالمی را ازسپاه
بباد فناداده دست خودرا ازدامن فتح آن کوتاه یافت بناچارعار فرار را برننگ فرار مختار
نموده برگردید وبرشش کروهی شهرلنگر اقامت انداخت درین اثنا کمك مذکور دو منزله
رسیده خبر تسخیر قندهار صماخ کوشش برد رید چار بقـایـلی از منبع
که مصداق ثمن بخس دراهم معدودة بود با والی مذکور مصالحه
نموده خون عالمیکه عندالله قطره ازان ازدنیا ومافیها عزیزاست بفروخت ذلك هوالخسران المبین
منکوب وخاسر برگشته روانه تخته پول شد وسردار محمداسماعیل خان چون ازقیدوغم عم
نحیف سردار محمدشریف خان خبر گردید عاقبت خودرا معاینه نموده خدماتیکه در مدت
سه سال نموده بود بیجادانست والحق که بیجا بود واز جوری که ازتسلط جرنیل سهراب

برسردار محمدشریف‌خان میرفت عبرت پذیر گشته و هرخیال انتقام ناآرام گشت وازروز برگشت میمنه بافوج خود سابق ازعبدالرحمن‌خان نهضت فرموده یکمنزل مسافت پیشتر رفت وچون وارد شبرغان شدند عبدالرحمن خان وضع اورا منقلب یافت وهرچند بملایمت ومدارا پیش آمده آدمان فرستاده بخود خواند کمتر شنید ودرجواب فرمود که بکابل رفته هرچه امرعم که درحقیقت غم ازاوست شود ازهمان قرار عمل خواهد نمود سردار عبدالرحمن‌خان چون شیردلی وغضنفری اوبرس العین دیده بود زیاده ازین بکاوش پرداختن خودرا آماج بلا می‌شمرد بنابران خاموش گردید وآن جلادت نهال برجناح استعجال نهضت فرمای کابل گردیده بعد ازقطع مراحل وطی منازل وارد بامیان شدو مقربان حضرت بارفعت راوسیله عفو جرایم نموده عرایض استعفا بساحت باسماحت بارگاه فلك اشتباه مترادف داشت ودر مقام تضرع وزاری توقف نموده دست شفاعت را دردامن عجز آویخت وسر نیازرا ازجیب خضوع برآورده معروض داشت که اگر واسطه شده چنان سازند که از زلال مرحمت آنحضرت عطوفت جبلت صحیفه گناه من بآب عفو واغماض شسته آید و مقالید رافت ظل‌الهی ابواب مغفرت برچهره ام بگشاید عروس سرخیار کم فی الجاهلیه خیارکم فی الاسلام برمنصه ظهور جلوه آرا خواهم ساخت و تاجان درتن ونفس دربدن باشد مانند فلك از کهکشان نطاق عبودیت برمیان بسته دارم .

بیت

منم غلام تو و بند کیست عادت من　　اگرقبول توگردم زهی سعادت من
جز آستان توام درجهان پناهی نیست　　سرمرا بجزاین در حواله‌گاهی نیست

بنابر التماس مقربان حضرت بمجلس همایون رفته زانوی ادب زدند وابواب تشفع وتخشع برگشوده اززبان آن متعذرالیه بعفو خواه فی‌الله باستدعای واعف عنا و اغفر لنا وارحمنا انت مولینا رطب اللسان گردیدند وبمضمون رافت مشحون ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیزالحکیم آتش قهر قیامت لهب اورابآب شفاعت تسکین داده استدعا نمودند.

مثنوی

بگذر از جرم این گروه نژند　　که بعصیان شدند هم پیوند
وهم مرگ است جمله را از بیم　　دلشان شد ز تیغ و هم دو نیم
رفت زایشان فروغ عیش طرب　　روزشان تیره شد بصورت شب

انحضرت مودای والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس را بسمع قبول بلند اساس اصغا نموده ملتمس ایشان‌را عزقبول داد وبزبان الهام بیان اشارتی باین معنی فرمود .

بیت

مجرم گر این دقیقه بداند که دمبدم　　مارا چه لذتی است زعفو گناهکار
پیوسته ارتکاب جرایم کند بقصد　　دایم به نزد ما گنه آرد باعتذار

وازآنجاکه کمال رحمت کامله ووفور مرحمت شامله‌در جبلت مبارك مجبول است بنابرمضمون.

بیت

چودشمن بعجز اندر آید زدر | نشاید که بر خاش جوئی دگر
گنهگار چون عذرخواهت بود | گناه ار نه بخشی گناهت بود

صفایح جرایم اورا به آب زلال افضال پاک ساخت و بترشح چشمه مرحمت آئینه خاطر عاطر ولوح ضمیردریا مقاطررا از کدورت باز برداخت و برلیغ همایون در رمشحون مشتمل برین مضمون .

بیت

این درگه ما درگه نومیدی نیست | صدبار اگر توبه شکستی باز آ

باسم سامی ونام نامی آن زبده دودمان شجاعت ونقاوه خاندان بسالت اصدار یافت بخطاب فرزند ارجمند سرفراز فرمود وچون عفوه نامه بسردار محمد اسمعیل خان رسید بطالع شهریار جهاندار معتضد شده ناظوره مرادرا در آغوش دید ونطاق هواخواهی وجانسپاری بر کمر جان بست درین ایام که عرایض سردار محمد اسمعیل خان معروض رای انور عاکفان سریر خلافت می شد فخیم اردوی کیهانپوی دشت قره باغ بود وسردار محمد اعظم خان نیز باحشمت فریدونی وعظمت سکندری ولشکرجرار زیاده ازچندوچون شمار وتوپخانه آتشبار ازحد دهبوری وارد غزنین شده از آنجا با کل لشکر وپسران خود محمد سرورخان ومحمد اسحاق خان ومحمد یوسف خان وسردار احمدخان ومحمدزمان خان پسران امیرعلیین مکان متوجه مقابله امیربی نظیر گردید وشهریار سکندر مرتبت .

نظم

بود دردوش شه از نصرت ایزدجوشن | بود برفرق وی از لطف الهی مغفر
گر جهان پرشود از لشکر بد کیش چه باك | هرشهی را که بود لطف الهی یاور

ازقره باغ نهضت فرماشده ساحت موشکی را مشرق آفتاب ابهت ساخت عساکر خصم آمده در موضع نوغی سه کروهی اردوی همایون معسکر نمودند در چند روز توقف هر روزه سپاه فراول با هم دار وگیر نموده غالب و مغلوب میشدند آخر جناب امارت مآب حزم رابررزم اولی دانسته استیصال خصم رااساس بر تدبیر دلپذیر نهاد توضیح این تلویح آنکه چون ازافعال شنیعه واقوال نا پسندیده سردار محمد اعظم خان اکثر لشکر و کل رعایا بجان رسیده بودند سرکردگان اقوام سلیمان خیل ازو باغی شده بر عایجاه ارسلان خان در زرمت اجتماع داشتند وپسران عزیزخان ومحمد شاه خان نیز سر بیغی برداشته طرف جلال آباد رادر شورش آوردند ونیز حضرت اعلی حسب رافت جبلی نخواست که خون ریخته گردد .

بیت

بمردی که ملك سر اسر زمین | نیرزد که خونی چکد برزمین

وبنور بصیرت میدانست که اگر چند روز درمقابله ومقاتله تعویق افتد وجودبی بود لشکر خصم خود بخود مضمحل شده نابود خواهد شد وحاجت کشت وخون ورفت

وآمد تیروم‌هره توپ وتفنـگ نخواهد ماند بنابران حضرت فریدون مرتبت راه عسکر ظفر پیـکر را منحرف ساخته‌از موشکی سمت شلگر عطف شقه‌را یـات‌نصرت آیـات فرمود ودرمنزل مرسل بر کنار در یای شلـگر در دامنه پشته منبع طرح سنـگر اندا خته دران سد سـکندری پای همت فشرد وسردار محمد اعظم خان چون براحوال شهریار جهان مطلع شد ازنوغی برجـع القهقری کوچیده درمحل لغوات سنـگر لغوبسته نشست وبـومیه در قراول ویزك وطلایه عسـکرین مقابله ومقاتله افتاده غالب ومغلوب میشدند درین ایام شهسوار عرصه جلادت سردار محمد اسماعیل خان ازبامیان کوچیده براه غوربند بعد کفشان شنید که‌سهراب جرنیل باسه صد سوار ازبـکی ودوصد سوار رساله بانفا پس بسیار ودواب واشتران رهوار از عقب آمد. بمدد سردار محمد اعظم خان میرود وسردار جلادت وثار شبخون بر سرش زده ویرا دستـگیر سا خـت وامو الش بتاراج برد .

بیـ ت

شـد غـلامی که آب جو آرد آب جـو آمـد وغـلام ببـرد

بعد ازقلع وقمع سهراب‌رستم‌وار آمده‌قلعه بالاحصار کابل‌رابر سردار شمس‌الدینخان که نائب سردار محمداعظم‌خان بودمحاصره فرمودومرکز وار درقبل کنید واز بالاوزیرگ گلوله‌های توپ شب وروز باریدن گرفت وچون‌مقابله‌عساکرین‌اعلی سپاه‌امیر کبیروخصم بی تدبیر درسنگرین بامتداد کشید سردار محمداسماعیل‌خان حسب‌شجاعت جبلی وجلادت مورو ثی اراده یورش بالاحصار نمود ناگـاه خبر رسید که صاحبزاده غلام جان هوا خواه سردارمحمداعظم‌خان رائس وراس طوایف کوهستان جمعیت فراوان ازدون‌سیرتان‌آن مردمان کرده هوای مقابله با جنود مجنده درسر بی مغز دارد سردار موصوف صفدر عرصه جنگ شیر بیشه نام وننگ سردار ذوالفقار برادر اعیانی خود را با جمعیتی قلیل بمقابله آن طاغی ذلـیل فرستاده در موضع قلعه میرتلا فی فریقین وتقارب فئتین بظهور پیوست وباهم دردارو گیر افتاده ازشلق های پیا پی گوش سکان سموات را کر ساخت وسردار ذوالفقـارخان صدمه وحملهٔ ایشان را کـان لم یکن دانسته دست اعتصام را در ذیل تـوکـل استوار نمود وچون سدسکندری پای‌وقار دردامن اصطبار درآورده هنگـامهٔ رزم را عشرت‌بزم شمرد ودلیران هیجا وبهادران دغارا بحکم‌حرض المومنین علی القتال برمبارزت تحریص‌میفرمود.

مثنو ی

زغوغـای اعدای شیطان شکو ه — بجنبید از جای‌خـود همچو کو ه
چو در کینه بندد سلیما ن کـمر — چه غـم گر زدیوان بود صد حشر

پس‌از حرب مدید وطعن وضرب شدید نسیم فتح ونصرت شیفته زلف پرچم رایات ظفر سمات سردار ذوالفقـارخان شده اهل‌عدوان بفحوای (لما را و باسنا اذاهم منها یر کضون) راه فرار پیش گرفتند و قریب پنجاه‌نفر که شا نـزد ه راس ورئیس وکـلانترا ن بودند در عرصه جنگ بقتل رسیدند زاد و راحله و سلاح ایشان نصیب لشکر ظفر پیکر سردار

موصوف شده منصور و مظفر بخدمت برادر رسید وسعادت این ایام آنکه شاهزادگان جلیل الشان عبدالله خان ومحمد ایوب خان پسران شاه سعادت نشان واحمدعلیخان پسرسردار محمد علیخان جنت مکان که هرسه نوباوه ازحدیقه عصمت اند باتفاق عالیجاه اشك آقاسی شیر دل خان وچند نفر خوانین از کابل گریخته ازلهوگرد در زرمت پیش ارسلان خان رفته ازآنجا فایز عتبه بوسی گردیدند حضرت اعلی ازدیدن آن قرة العین رفت فرموده هریك را در کنار عاطفت کشید وخدمت هریکی از امرا مرتبه حسن قبول یافت و سردار محمداسماعیل خان چون از کار کوهستانیان ودسیرتان فراغ یافت متوجه فتح بالاحصارشده مداخل ومخارج قلعه را مسدود فرمود وعرصهٔ کاررا برشمس الدینخان تنگ تر ازچشم حاسد وگور بخیل ساخته برج یك لاغو مشهور به برج عقابین که سر کوب بالاحصار است ودر متانت ورصانت با بروج سماوات دم همسری میزند وبرجی است برسر تپه الوند غایت حصین ومحکمه ایست نهایت رصین که دست تصاریف ایام هرگز بدامن خاکریز آن نرسیده ودیده سپهر کبود در عرصه ربع مسکون بمحکمی آن برجی ندیده .

بیت

لنگر او گذشته از مه و مهر کشه دندانه های سبز سپهر

یورش برده قهراو جبرا در تصرف آورد ومیراعظم خان بامیانی که فدوی جانثار واز روسای کوهستان بود و دربن گردشات بهیچوجه از رکاب معلی جدا نی نورزیده دربن یورش بقتل رسیده ذخیره نیکنامی اندوخت .

بیت

شجاعت یقین زیور آدمی است نماینده جوهر آدمی است

بود فخر مردان زجان باختن رسد پردلان را سر افراختن

وچون برج مذکور مفتوح گشت مردم بالاحصار امان خواسته قلعه را سپرد ملا زمان سردار جلادت شعار نمودند (ذلك فضل الله یوتیه من یشاء) و بالفعل فتحنامه را ارسال پایهٔ سریر خلافت ساخت وچون فتحنامه معروض رای بیضای عاکفان پایهٔ سریرامارت گردیدشادیانه نواخته ازشلك توپها صماخ گوش اعدارا بردریدند ولشکر خصم که خانهای اکثرایشان درشهربود ازانتشار این خبرسراسیمه شده هرروز پنجاه شصت نفرپلتن وسوار وغیره گریخته باردوی همایون میرسیدند ورعایت وسرفرازی یافته شمار ایام عمرازسرنو میگرفتند وهم دراین ایام غلام محمدخان فوفلزائی نواسهٔ ضرالله خان چهل ویك چی که ازمعتبرین امرای سردار عبدالرحمن خان بود بادوصد سوار ازبك از ترکستان بکمك سردار محمداعظم خان رسید اماچون گریختن سپاه ازاردوی او بکثرت رسید چاره پذیر نبود بناچار شب پنجشنبه هشتم جمادی اول سنه ۱۲۸۵ یکهزار و دوصد هشتاد پنج عروس بی وفای مملکت را سه طلاق نگوشهٔ چادر بسته که مراجعت پذیر نیست ودل ازمال وعیال بریده بحسرت تمام عارفراز را برننگ فرار اختیارنمود وارد وواثاث واسباب سلطنت وتوپخانه را برجا گذاشته باچندنفری ازخواص خود راه ترکستان پیش گرفت .

بیت

مخالفان ترا هر یکی بنوع دیگر   زمانه در فتن آخر الزمان افگند
یکی بمرد یکی را فلک بخنجر تو   گلو برید و یکی را ز خانمان افگند

و از غزنین گذشته براه سوخته چنار و شتر گردن افتان و خیزان و لرزان و هراسان بگردن دیوار و از آنجا بترکستان سر کشید دقیقه سنجان قندهار تاریخ فرار او بدین نمط گفته اند

نظم

آن ظالمی که خون جهان را ز جور ریخت   شرازه کتاب خدا را ز هم گسیخت
چون اعظم البلیه بگیتی که دست یافت   در فرق روزگار ز ادبار خاک ریخت
از پیر عقل سال فرارش چه خواستم   هاتف از آن میانه بگفتا جنب گریخت

بعد از فرار ابا قلای عظیم در اردوی منحوسش افتاد هر کس براهی و هر فرد بجائی میدوید

۱۲۸۵

محمد سرور خان با سرفراز خان از راه کوهستان ما بین اپو گروز رمت روانه تکاب شد و دیگر خوانین و سپاه هر کسی بطرفی دوید سردار ولی محمد خان که محبوس یکنیم سال بود و نهایت ستم و غایت جور ازان بی رحم قاطع صله رحم کشید در ین شب نجات یافته بار دوی همایون رسیده و به تقبیل انامل فیض اماثل رسیده مورد الطاف شاهانه و عنایات لا نهایه گردید حضرت اعلی بعد از اطلاع بضبط سپاه ظفر انتساب پرداخته بتاراج بنگاه غنیم اجازت فرمود و چون شهنشاه آفاق گیر نیل اکبر از مرسل مشرق سعادت طلوع نموده کابلستان را در حیز تسخیر در آورد و سپاه دل سیاه کوا کب و محمد اعظم مهتاب تاب مقاومت نیاورده بتر کستان مغرب گریختند شهریار فریدون شعار نخست سردار فتح محمد خان را بتعاقب آن سر گردان بادیهٔ ادبار معمور فرمود و خود با لشکر منصور کوچیده قریب سنگر خصم شرف نزول ارزانی داشت و از آنجا روانه غزنین شد سردار فتح محمد خان راه تعاقب او غلط کرده براه دیگر افتاد و چون بحدود سوخته چنار رسید غلام محمد خان مذکور را که بکمک آمده بود بدست آورده بسبب شرارتی که در تر کستان با او کرده بود بقتل رسانید از انجا بسوی نیل مقصود مراجعت فرموده بغزنین آمد حضرت اعلی سه روز در غزنین توقف نموده بعضی از اسباب سر کاری چون توپها و تفنگ و اشتر و خیمه و جبه خانه جمع نمود روانهٔ کابل گردید یوم سه شنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه مذکور کلبهٔ تاریک مستقر الخلافت را که از ظلم ستم پیشگان بد سیرت غمکده شده بود از قدوم میمنة لزوم خانهٔ سرور ساخت و فتحی انچنان بی درد سر آمد و شد نیزه و پیکان نصیب هواخواهان دولت ابدمدت گردید و مانند حیات جاوید که به بدن در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را آرایدقدم دران بلده که مصداق بلدة طیبة ورب غفوراً است نهاد و زمانه نخست بتکرار این کلمه زبان بر کشاد که السلطان فی البلد کا لروح فی الجسد و از مردم آن دیار دیدهٔ بخت هر که بیدار بود و بچشم سر مشاهده طلعت انحضرت نمود بی اختیار غلغله حمد و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم حمد حق جل و علی پرداخته خوشدل و شادمان گردیدند انحضرت نیز زبان شکر افشان بر کشاده هر که بود از وضیع و شریف خورد و بزرگ و تاجك و ترك پرسش تمام نمود .

بیت

پرسش ازاندازه‌وغایت گذشت حد نوازش ز نهایت گذشت

ودرباره زیردستان وضعیفان که پایمال حوادث گردیده بودند مرحمت بلاحدوغالب افزود.

بیت

چو برتخت بخت آنشه کامران قدم ماند چون مهر بر آسمان
روان خلق را سویش آواز کرد بر ایشان در مرحمت باز کرد
بپرسش لب شکر افشان کشاد چو غنچه دل عالمی کرد شاد

بعدازچند یوم عیالهای سردار محمداعظم‌خان وعبدالرحمن خان‌را که‌در کابل بودند وبامردم‌افسادجوی وکسان‌فتنه‌خوی حروف بندوبست داشته روانه‌قندهار فرمود دراموال وانتقال ایشان دیده متاع‌اهل کابل که بظلم درخانه های خود کشیده بودند باهل حقوق مسترد داشت چندنفر ازخوانین درانی‌را که‌سالها نمك پرورده حضرت اعلی‌بودند و حقوق نمك‌را پشت‌پا زده بدشمن پیوسته بدنامی دنیاو آخرت اندوختند زجرافید وجرم کرد وچون ذکراسامی ایشان‌رافایده مرتب‌دیده نشدقلم‌را تکلیف تسوید‌نشد وسردارشمس الدینخان واحمدخان ومحمدزمان خان ومحمدعمرخان پسران امیرعلیین مکان‌را ازمملکت محروسه اخراج فرمود وبتجدید قدم برمسند کامرانی نهاده تخت از یمن مقدم او غیرت افزای اورنگ فیروزی مهروماه گشت ومستقر انخلافت‌را ازرشحات معدلت آنحضرت درنضارت ازفلك هفتم درگذشت وبدلی قوی واملی‌فتی روی به تمشیت مهمات جهانبانی آورده پرتو عطوفات ومهربانی‌را برنظم امورجمهور ازنزدیك ودورافگند وجناح‌مرحمت واحسان را برمفارق طوایف انسان گسترده درتقویت ارکان شریعت‌غرا و استحکام قواعد ملت بیضا فرامین جهان مطاع بنفاذانجامیدودرباب رعایت سادات وقضات وعلما وفضلا و ارباب درس وفتوی نهایت سعی واهتمام باتمام رسانید وکسانیکه دربی یورشات جانفشانی بکار برده حقوق نمك‌را برجاآوردند بمراتب علیارسانید ودراقران‌سرافرازساخت .

مثنوی

شد زانوار عدلش ملك روشن زفیض همتش گیتی چو گلشن
زفتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت ازیاد
اساس شرع از تیغش مبین شد دعا گویش همه اهل زمین شد

گل سی وششم

درذکر حرکت سردار عبدالرحمن خان از ترکستان وهزیمت آن بدفرجام والله عزیزذوانتقام .

برضمایر مهر تنویر وخواطر کیمیا تاثیرارباب تدبیرمخفی ومستور نخواهد بود که ازآنچه درمربی روزگار نقش‌تخریب بقاع وامصار وتفرق عبیدواحرار چهره کشا می‌شود

وصورت انقلاب امورات وتبدیل احوال جمهورات عکس پذیر میگردد مقتضای عدل وفضل پروردگار واقتضای غرایم حکم آفریدگار خواهد بود دست قدرت سنیهٔ الهی در ایجاد مکنونات نامتناهی بر آن جاری است که هر گاه بمرور مشهور وعوام وعبور لیالی و ایام قوانین امور بغایت فتور پذیرد واحوال ملك وملل وحال اصحاب جاه ودول خلل گیرد بهر قرن صاحب قرانی باشوکت وگیتی ستانی در کمال صولت مؤید بتائیدات سبحانی ومشرف بتشریف نافذ فرمانی جهت ازاحت آن خلل وازالت آن ذلل رخش عزیمت بجلوه درآورد ودر تمهید ارکان دولت وتشیید بنیان سلطنت اهتمام تمام وجد وجهد مالاکلام بجای آرد وعرصهٔ ممالك که عرصهٔ مهالك گشته باشد از تمرد طغیان ارباب شرور واصحاب فسق وفجور پاك گرداند وغبار فتنه وفساد هر مفسد بد کردار بزخم شمشیر آبدار وخنجر آتشبار از روی روزگار بنشاند مصداق این حال ومصدق اینمقال مقرون باقبال امیر بی نظیر ستوده خصال است که چون مدت مدید وعهد بعید بود که اقربای آنحضرت درصدد مخالفت آمده سر مخاصمت برمی افراشتند ونطاق منازعت برمیان بسته هیچگونه پای از طریقه معاندت برنمیداشتند وبواسطه تنازع وتخالف آن زمرهٔ باعناد درعالم کون وفساد بجز ویرانی بلاد وخرابی اصناف عباد چیزی رو نمی نمود برمقتضی حکمت ازلی وموجب مشیت لم یزلی امیر سکندر مرتبت که مبارز معرکه گیتی ستانی وچابك سوار میدان جهانبانی است پای صولت در رکاب دولت باردیگر بحکم عزیز اکبر نهاده دست سطوت برارباب نخوت گشاد وشرار اشعه سنان آبدارش چون بادخاك ازادبار اشرار برآورد وبضربات شمشیر آتشبارش، خان ومان اهل طغیان زیر وزبر گرداند وچون صمصام ظفر اثر باقضا وقدر مطابق بود بهرطرف روی آورد مسخر رای اوشد وبهر که اشارت کرد منقاد فرمان بانفاذ او گشت وآنانکه روی درطریقهٔ نزاع وخلاف آورد جان را باخانمان بباد فنا سپرد تفصیل این اجمال وتوضیح اینمقال آنکه عبدالرحمن خان در ولایت ترکستان اگرچه بشجاعت موصوف وجلادت معروف بود و بسا ن عم منحوس که غم محسوس او گردید. بالکل مایل ظلم وعدوان وتخریب عباد و بلدان نبود اما بجهة آنکه همواره بابندگان حضرت اعلی طریق منازعت می پیمود مذموم زبانهای خواص وعوام و ملول لسانهای لیام وکرام گشت وهرچند شهریار فیروزمند بنصایح دلپذیر ومواعظ ناگزیر زبان حق ترجمان برگشاده ازروی رفق ومدارا بعداز فرار سردار محمداعظم خان بحکم . وماکنامعذبین حتی نبعث رسولاً بارسال رسل پیغام داد که ازوفور مرحمت وشمول مکرمت که در جبلت پاك ما مفطور است ودر طینت مبارك ما مخمور ازشر آثام و ذلات توگذشتم و رقم عفو برجراید ما ثم توکشیده ازاستیصال خاندان واضمحلال دود مان تو برگشتیم

عهنوزت گرسر صلح است بازآی .

سردار عبدالرحمن خان بنابر تسویلات شیطانی وتخیلات نفسانی بهیچگونه شیوه نکوهیده رعونت را ازدست ندادو سر ازمتابعت وگردن از ربقه مبایعت بپیچید وگام اطاعت در راه استطاعت نگشاد وتا آخر با قتضای الهی و مقتضی حکمت نامتناهی باورسید آنچه رسید ودید آنچه بایست دید .

بیت

هر کو نه نهد گوش سوی پند عزیزان　　بسیار بدندان گزد انگشت ندامت

تصریح این تعمیه آنکه چون شهریار کامگار ظل جهاندار دریافت که از غایت سرکشی و نخوت آن مدبر وخیم العاقبت دست شفاعت در دامن اعتذار وذیل معذرت نمی آویزد واز راه مصادقت روی در وادی موافقت آورده نوعی نمی سازد که مواد رویهٔ وحشت بکلی ازمیان برخیزد رای ممالک آرای شهریار عدو بند جهان کشای که پیرایهٔ دین و دولت وعنوان نامهٔ فتح ونصرت است اقتضای آن فرمود که لشکر ظفر اثر بطرف آن مدبر خود سر کشیده اورا از نو گوشمالی بسزا دهد که دیگر بارپای غرور وپندار ازحد قوت و حیز مکنت خود فراتر ننهند والا .

بیت

آن سیه دل که شد از جام هوامست غرور　　فتنه انگیز تر از غمزه جانان گردد

مگرچون ایام زمستان درپیش ولشکر نصرت اثر ازبس تردد کوفته ومانده وبند وبست ممالک محروسه حسب دلخواه نشده بود و قحط غله از ترا کم عساکر علاوه روی آورد بموجب الامور مرهونة باوقاتها این عزیمت موقوف بوقت بهار داشته متوجه رعیت پروری وداد گستری گردید وسردار عبدالرحمن خان که از سمت میمنه برگشته سردار جلادت شعار محمداسماعیل خان ازوی جدائی گزیده بود از تخته پل کوچیده روانه غوری شده سردار محمد اعظم خان در خصوص استمداد متواتر احوال باومیرساند اوهم نصیرخان جرنیل را باجمعی از سوار وپیاده روانه نموده بود وچون نصیر خان جرنیل بحد ایبک میرسید خبر فرار شدن سردار محمد اعظم خان سامعه کوب او شده هرکس برجائی وهر احدی برمکانی پژمرده ماند تاآنکه سردار محمداعظم خان خود ازراه بلخاب وارد تخته پول شده ازانجا بغوری رفت وسردار عبدالرحمن خان چون به رسیدن او مطلع شد بعزت تمام ویرا داخل اردو نموده اسباب حشمتش برپاداشت وخاطر رمیدهٔ آن گریزپا را تسلی کرده دلجوئی تمام فرمود دریناثنا مردم کوته بین فسادکیش وفتنه جویان ناعاقبت اندیش توقــف حضرت اعلی را تا ایام بهار برزبونی حال خیر اشتمال آنحضرت حمل نموده برای سردار عبدالرحمن خان نوشتند که فرصت را ازدست نباید داد .

بیت

مده فرصت از دست اگر بایدت　　که گوی سعادت ز میدان بری

که فرصت عزیزست چون فوت شد　　بسی دست حسرت بدندان گزی

مصرع : پیش دستی کن که نبود دست پیشی رابدل

هرگاه اراده یورش اینملک مرکوز خاطر است بالفعل لازم که هنوز حکومت خصم قرار نگرفته ولشکر مخالف باموافق مخلوط است و دلجوئی فرصت بــینان نکرده علاوه سپاه کابل که باشما است از عیالهای ایشان مطالبهٔ طلب آنها نموده هرگاه فرصت یابند بناچار روباینطرف خواهند نهاد بنابرین امورات وبواعث سردارعبدالرحمن خان

را سرعافیت بدرد آمده در خیال لشکرکشی بصوب مستقرالخلافت افتاد و غافل از اینکه گفته‌اند ، نظم — قومی شده در تیه ضلالت گمره ❁ ناگشته زحکمت الهی آگه
بکشاد دری لیطفؤا نورالله ❁ غافل شده زالله متم لنوره. القصه آن وخیم العاقبت بدون مصلحت سردار محمداعظم خان باهفت پلتن و هژده عرابه توپ و نوزده طرب رساله وهزار نفر سوار ازبك و دونیم هزار نفر جزائرچی باعدت تمام وشوکت مالاکلام از فوری متوجه مستقرالخلافت گردید ع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
وبکوچهای متواتر از راه کوتل بادقاغ بادل صدداغ وارد بامیان شد شهریار با اقبال چون ازاحوال آن بی‌مآل مطلع گردید اگرچه کار لشکر وسپاه وملك پریشان و ابتر بود مگر چون ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه ان الله بالغ امره آغاز کتاب او است دست بحبل توکل زده از مکمن عز واقبال حکم قضا توام شرف اصدار فرمود که عساکر ظفر مظاهر تهیه اسباب جنگ وجدال وترتیب عدت رزم وقتال نموده بموکب جاه و جلال جمع آیند تا از رشحات تیغ آبدار غبار عصیان عبدالرحمن خان والی عاری ترکستان از صفحهٔ روز گار واوراق لیل ونهار شسته گردد وبتاریخ یازدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۵ یکهزار دوصدو هشتادو پنج سردار عظیم الوقار سردار محمداسلم خان را باسه پلتن و شش عرابه توپ و کل سوار وپیاده کوهستانی ازراه چاریکار کوهستان بصوب خصم سست بنیان گسیل فرموده مامور حفاظت ومتانت کوتل چرتاك داشت که اگر غنیم ازراه غوربند ادعای مرور داشته باشد عایقی عظیم وحاجزی جسیم درپیش باشد وداؤد شاه خان جرنیل راباسه پلتن وشش ضرب توپ وبهادرخان راباسه هزار کس جزائیرچی وعالیجاه سردار شاه پسندخان رامعهٔ هشتصد سوار مقرر فرمود که براه کلان رفته کوتل اونی را محکم سازند و بتاریخ شانزدهم شهر مذکور شاهزادهٔ عالم وعالمیان نور حدقهٔ انس وجان ونور حدیقه بر واحسان سردار صاحب وقار سردار محمدیعقوب خان دام حشمته را بانه پلتن ودوازده عرابه توپ وبقیهٔ لشکر وسردار جلادت وقار فتح محمد خان مامور فرموده که در میدان بحد کوت عشرو رفته اقامت اردوی همایون نماید وخود بعد از مرور سه لوای ظفر انتما را از مستقرالخلافت دراهتزاز آورده با سرداران شجاعت نشان سردار محمد اسماعیل خان وسردار ولی محمد خان وغیره وخوانین بااحتشام وسپاه ظفر پیام درمحال قاضی قلعه سر ادقات جلال برپاداشت وسردار عبدالرحمن خان چون در بامیان رسید از خیالاتی که اندیشه وپا از افسار پیشگان پارسال رسل شنیده بود یکی بظهور نرسیده درششدر حیرت چهارمیخ ماند نه پای پس کشیدن که هزیمت واضح ونه دل پیش آمدن که راه مسدود بود و لاچار از گردن دیوار درموسمی که هوا سردی بافراط ظاهر گردیده برودت آن بغایت انجامید .

نظم

شتا گشت روی زمین بست یخ ❁ زبیخ چشمه همچون زمین گشت شخ
ز سرما نگویم که یخ بست آب ❁ که می بست یخ چشمه آفتاب

وابرتیره سراپردهٔ سیاه درفضای عالم علوی کشیده تتق نیلی برچهره نور بخش آفتاب می‌پوشید از حدت شدت دی وسرمای بی منتهای وی فلك کحلی پوش سنجاب سحاب در بر کرده کوه باشکوه سردر زیر پوستین قاقم برف در آورد .

نظم

کشیده کوه‌زسردی بزیر دامن پای ز برف هم نمد ابر را کشیده ببر
محد وجهت از چرخ تا بنات کشید بزیر دامن خود مجمری پر از اخگر
نشسته اند ملایک زشدت سرما در آسمان همه شب گرد آتش اختر
نهان بچرخ کبود دست مه‌زسردی دی بشکل گلخنیان در میان خاکستر

واز غایت برودت برد هواسردشد که از سرمای مفرط حس وحرکت از قوای نفسانی ساقط گشت ونفس از قبضهٔ تن هنگام برآمدن همچون مار ازپوست بیرون می آمد .

مثنوی

چنان جیش سردی کند دست برد که نه پوستین دافع آید نه برد
نفس گر بیرون آید از خلق کس زسرما همان دم بسه بندد نفس

وآفتاب جهانتاب سر در نقاب حجاب برده از زیر پردهٔ غمام روی ماه تمام هیچگونه بعالمیان نمی‌نمود شب وروز ابر چون سحاب دست کریمان از روی هواسیم ناب می‌پاشید مهر از آسیب سرماچون‌عکس خویش در آب میلر زید .

نظم

چرخ پوشیده‌رخ خویش به‌سنجاب‌سحاب در پس پرده شده مهر جهانتاب مقیم
گربر افشانده شدی‌سوی هوابادہ آب آمدی باز یکی لعل یکی در یتیم

الغرض سردار عبدالرحمن خان از گردن دیوار براه سوخته عازم غزنین گردید واز محال جغتوآمده در دشت تلخک حول روضه متبرکهٔ سلطان محمود قدس سره محل اقامت لشکر نموذ وسپاه ظفر پناه حضرت ضل الهی را ازین ممرصعوبت مضاعف گردیده از اونی وایس کوچیده براه میدان روانه سمت غزنین شدند شهریار جهاندار از قاضی قلعه نهضت فرموده باعساکر شاهزاده فرخنده اخترملحق شده درمنزل اوره وشش گاو بارگاه فلک اشتباه را برپاه نمودکه‌فاصلهٔ‌فریقین ومسافت‌میان‌فئتین بقدر شش کروه می‌بود درین ایام لطیفهٔ‌غیبی ازعنایت سبحانی که‌دلیل قاطع وبرهان واضح بود برا نکه عنقریب‌قریب ابواب دولت ازروی سعادت برروی بندگان اقدس کشاده گردد وآفتاب عنایت وعون لم‌یزلی برساحت حشمت واقفان سریر امارت وعاکفان پایهٔ‌تخت سلطنت پرتوانداز‌دروی آورد تفصیلش اینکه‌سردارعبدالرحمن‌خان که‌حلوای‌حکومت مستقر الامارت در دیگ سرد متخیله می پخت پسر سردار محمداعظم خان محمداسحق‌خان رابه‌اتالیقی ناظر حیدرو دیگر سرکردگان وچندی ازجرایرچیان درترکستان گذاشته روانه‌صوب استیصال خود گردید بمجرد بیرون شدنش ازملک ترکستان تمامی رعایا ومیران آنملک بسبب هم عهدی حضرت اعلی وافعال شنیع‌اوکه بامردم آنجاازو بظهورپیوسته‌بوداز‌یك‌سرسر‌برداشته‌درهر قریه وناحیه جمع آوری نمودند وحاکم آنجارا یا کشته یا‌اسیر ساختند وربقهٔ اطاعت رااز گردن انداخته خودرا مطلق العنان وخلیع‌الغدار داشته باقی احوالش برموضع‌خود حواله قلم خواهد شداگرچه ازین اخبار متوحش یومیه صماخ‌گوش‌او می‌شد اما خودکرده را

دفع نتوانست تن بتقدیر داده متوجه امورات آینده بود ومحمدسرورخان را که از بامیان براه چرتك و کوهستان روانه تکاب نموده بوداودر آنجا بمضدت سرفرازخان ولدخدا بخش خان بابکر خیل که در حدود سروبی جای ولس دارد جمع آوری نموده راه جلال آباد وکابل رانهب وغارت مینمود ومرور قوافل وتجاررادرتعویق انداخته شورش بر پا ساخت بندگان اعلی واشرف سردار والا اقتدار سردار محمداسلم خان را با همان لشکر که در رکاب او بوددرخیشکهٔ از چرتك کوهستان نهضت فرمود عازم اردوی کیها نپوی بود امرفرمود که متوجه استیصال آن مدبر خودسرشده جمعیت آن اوباش را ازهم متلاشی سازدو قلاع سرفرازخان راااز سرفرازی انداخته بازمین یکسان نماید سردار موصوف حسب الا مرهمایون حرکت کرده بمجرد ورو درمهٔ گوسفندان را ازهم متلاشی ساخته فرموده رابعمل آورد وعیال آن اوباشان را دستگیر کرده محمد سرور خان وسرفرازخان را آواره دشت ادبارفرمود وهمدرین ایامی که محال اوره مضرب خیام فلك احتشام بندگان ذوی الاحترام گشت محکم فرمودند که بامرای اژدر صولت وخوانین ضرغام سطوت عالیجاه سردار شاه پسندخان سردار فتح محمدخان وسردارشیرعلیخان را حکم واشك اقاسی شیردلخان وغیره ازراه ناوگی بحدود غزنین رفته امورات حوالی وحواشی اردوی غنیم تاخت وتاراج نمایندونگذارند که آذوقه را از جای کشند سرداران موصوف حسب الامر رفته روز اول قریب دو صد اسپ وشتر وصد نفر بندی را ازاردوی دشمن بدست آورده چیره دستی نمایان بظهور رساندند.

بعدازین تاایام استیصال وهزیمت خصم سه دفعه درمیان قراول موافق ومخالف مقابله افتاد خصم چیره دست گردید وبقدر پنجصد نفر ازسپاه قراول اردوی محلی دستگیر پنجهٔ خصم شدند وچون امورات عالم کون وفساد مرهون باوقات است طول تلاقی فریقین دران ایام ترقی سرما وریزش برف بیکماه انجا میددراواخر کار که مشیت کردگار استیصال آن فرقهٔ نابکار را خواستگار شد نخست بمؤدای اذاارادالله شیئاً هیئا اسبابه اسباب آن امر مقتضی را مهیا ساخته مرتب فرمود تفصیل این اجمال وتبیین اینمقال آنکه در جوار اردوی همایون بفاصلهٔ دو کروه بسمت جنوب شرقی درهٔ واقع است موسوم بزنخان که قلاع عدیده وآبادی مدید در آن است وهمواره از اردوی همایون مردم برای آذوقه آوردن در آنجارفت وآمد مینمودند حکم محکم بندگان ثریا مکان اصدار یافت که برای حفاظت مردم گرامی عالیجاه عصمت الله خان ولد عالیجاه عزیز خان که فدوی جان نثار بود با هزار نفر جزائرچی درزنخان رفته دربعضی قلاع آن قرار گیرد ومحال مذکور را که بمثابه عضو ضعیف قابل انصاب مواد فاسدهٔ دشمن است تقویت دهد وبر وداع سیف قاطع تورم محل مذکور را ازهجوم اخلاط فاسدهٔ اعدا باز دارد و عالیجاه موصوف باجزائرچیان مذکور رفته دربرخی از قلاع آنجا قرار گرفتند و سردارعبدالرحمن خان تیره بخت را که روز ادبار بحکم سیهزم الجمع ویولون الدبر نزدیك واخترطالع منحوسش بفحوای روح افزای ولینصر کم علیهم تاریك گردیده بود ازدست برد پیاپی قراول خود مغرور گشته قیاس مع الفارق لاحق را بر سابق نموده باپنج پلتن و دوازده عرابه توپ وسه هزار سوار رساله وباقی لشکر ملکی بعزم استیصال عصمت الله خان وجزائرچیان که در عصمت

فضل کرد گار وحسن طالع شهریار جهاندار بودند روان گردید وبا حشمت تمام وعدت بلاانصرام طی مسافت قریب هفت کروه کرده وقت ظهر قلاع رابرجزائر چیان قبل نمو د واز چهار طرف توپهای صاعقه کردار وخمپاره های آتشبار درغرش و شورش آورده گلو له های متواتر می انداخت ودمبدم تحریص سپاه دل سیاه را برفتح آن مینمو د اگر چه قلت سپاه منصور بغایت ظاهر بود اما هریك توكل برخالق جزو کل نموده دست درحبل المتین طالع شهریاری زده درمقام نام وننگ وموقف حرب وجنگ ایستاده بودند ودل ازجان و جان ازبدن برگرفته بدفع اعدا می پرداختند وهر طرفی که ازدیوار قلعه از رسیدن گلوله هـای پیا پـی می افتا د با لفعل مرمت مینودند چون تحصن عصمت الله خان بسمع اشرف رسید کل لشکر وتمامی عسکر راحکم فرمود که نطاق همت وشجاعت برمیان بسته دفعة متو جه دفع خصم بداختر شوند وغیراز مهتروساربان احدی ازلشکر یان درخیمه وجا نما ند بموجب فرمان لازم الا ذعان ازسوار تاپیاده وازنوکر تاخانزاده کمر همت بسته رو بمقا بلهٔ خصم نهاد چون پردهٔ دل سیاه شب حائله داری نمود عالیجاه عصمت الله خان که رستم وار بتن واحد بجواب لشکر می پرداخت ومانند یکه تاز میدان اخضر هز یمت در سپاه دل سیاه انجم واختر می انداخت عرضه داشت نمود که حضرت اعلی درین شب تارسپاه نصر ت انتباه را متصدع نشده ذات فایض البرکات را بربستر استراحت غنوده فرمایند انشاءالله تعالی تاجلوس فرمانی خسروانجم برسریر سپهر چهارم خصم نگون اختررادست تغلب وتصرف نخواهد شد علی الصباح باقبال سلطان زمان وخاقان دوران فغفور ملك چین مویدرب العالمین امیرالمومنین درمیدان معرکه هیجا ودرعرصه مقاتله اعدا جزای اعمال زشت خصم بدسیر و پاداش افعال نا شائست دشمن واژ گون اختر کماهی در کنارش نهاده خواهد شد ونیز چو ن ظلمت شب پرده قیرگون برروی آفاق گسترده بود وفرق موا فق ومخالف نمی شد لا جرم ارکان دولت وشیران مملکت .

مثنوی

همه پیش آن خسرو سرفراز نها د ند رخ بـر ز مین نیا ز

با قبـا ل خان سکـندر لوا کشادند هر یك ز با ن د عـا

کـه ملك جها نت مسلم شو د مسلم بنا م تو عـا لـم شو د

عروس ز ما نه بکـام تو با د جهان بنده گیتی غلا م تو باد

معروض دا شتند که تادم صبـح این یورش را موقوف فرمایند حضر ت اعلی عرض خیر خواهان را بعزاجا بت مقر ون ساخته نهضت عسا کر را معطل به صبح داشت وعریضهٔ عالیجاه عصمت الله خان را برحسن خدمت معمول داشته تسلی تام فر مود که تا دم صبح در کار تحصن سعی بلیـغ نمایند علی الصباح بند گـان عسکرمنصور نهضت فرما خواهدشد وسردار عبدا لر حمن خان چون جسا رت اهل حصار را از حد متجاوز دید فوارهٔ غضبش در جوش آمده امرفرمود تا عسا کر بپیر ا من قلعها درآمده بضرب تیغ فتح آن نمایند.

بیت

بفر موود تامردم کینه دار | بر آیند پیر امن این حصار
بپا زوی مردی خرابش کنند | بسیلاب خون غرق آبش کنند

عالیجاه عصمت الله خان شجاعت موروثی وبهادری جبلی را کار فرموده جزائر چیان را که هریك ازایشان در شیوه گلوله اندازی چنان دستی داشت که نقطهٔ خال ازروی زنگی بدسگال درشب تار میربود بردفع اعدا بوعد ووعید تحریص مینمود ودشمن را از حول قلعه دور ونفور میداشت .

بیت

چنین حصار که یارد کشاد جز ملکی | که پیش خدمت او بسته روزگار کمر
چنین سپاه که یارد شکست جز شاهی | که شد درست بـا ورسم دین پیغمبر

القصه از وقت ظهر تادم صبح فردا ازطرفین کشش و کوشش بظهور رسیده سردار عبدالرحمن خان را کشاد کاری روی نمیداد علی الصباح تاریخ بیستم شهر رمضان المبارك سنه ۱۲۸۵ که ترك سفیده دم خنجرسیم از نیام خاور کشید وسپر شنگرفی بر کتف انداخته تیغ زرنگاری راعلم ساخت وبر توسن فلك مینائی بجلوه درآمده .

مثنوی

سر صبح کین شاه انجم سپاه | نمود ازافق رایت صبحگاه
بجنبش درآورد خیـل وحشم | بجنبید از جا بطـل وعلم

سپاه منصور که تمام شب کمر بسته مستعد مقابله برای دمیدن صبح چون ستاره تمام تن یکچشم انتظار گشته بودند باشاهزاده غیور وغضنفر بیشهٔ دلاوری سردار محمداسماعیل خان وصفدرمیدان مبارزی جرنیل فرامرز خان حسب الحکم شهریار جهان از محال اوره در حرکت آمده مانند بحر مواج روی زمین ازحرکت افواج متزلزل گشت.

ع : فلك گفت هذالیوم عسیر

مثنوی

بفرمان شاه سعادت اثـر | به بستند گردان لشکـر کمر
یلنگان شیر افگن ونیز چنگ | چون شیران جنگی کشادند چنگ
دلیران مردم کش و کینه خواه | همه سوی اعدا گرفتند راه
زهر جانبی سورن انداختند | بتدبیر خون ریختن تاختند

سردار عبدالرحمن خان تیره روز که سپاه راازمسافت هشت کروه ازنگه دوررانده تمام شب اوچ وبرهنه بسان روز صایم بودند وازسردی ترددبسیار بجا ن رسیده انتظار روزمرگ میکشیدند چون برتوجه شهزادهٔ مظفرلوا مطلع گشت دانست که سیلاب در صدد تفریق این مشت خاشاك است لاچار قلعه راگذاشته بحدودکوتل وپشته های که درا ثنای راه عساکرمنصور بود خود را رسانیده به محکمی کوتل وسرتپه ها پرداخت .

درین اثنا از بنگاه کمک سردار محمد اعظم خان نیز باو ملحق گردید وشاهزاده فرخنده اختر چون بزیر کوتل رسید سردار محمد اسماعیل خان را حکم فرمود که ازطرف جنوبی کوتل بر تپهٔ که سرکوب دشمن است بر آمده خصم را ناآرام سازد وداود شاه جرنیل را حکم شد که بر طرف شمالی کوتل بر تپهٔ که نشیمن سپاه دشمن است یورش برده خصم را ازبر اندازد وظهیرالدوله فرامرز خان را حکم فرمود که توپخانه را پیشرو نموده بالشکر سوار وپیاده متوجه سر کوتل گردد حسب الحکم چون بینهما صورت مقابل چهره کشود باز بلند پرواز اقبال پروبال باز کرده جلوه نمود وهمای همایون فال ظفر درصحرای هیجا پرواز فرمود .

مثنوی

چو ازهردوجانب صف آراستند — علمها زهرگوشه برخاستند
بنالید نای و بغرید کوس — بلرزید ازاین گنبد آبنوس
صفیر نفیر از فلک درگذشت — به جنبش درآمد اران کوه ودشت

القصه سردار محمد اسماعیل خان ازیکطرف وداود شاه خان جرنیل ازدیگر طرف برسر تپه ها برآمده بااعدا درآویختند وبزور شلک های پیاپی که گلوله هابسان تگرگ ابرآذری میبارید خصم را بزیر آورد ودردامان تپه ها هرچند ازاطراف دلاوران ظفر جناب از غایت ستیز وفتنه وآویز حمله های تندوتیز مینمودند هردو گروه مانند کوه از کمال شجاعت ونهایت مردانگی وجلادت ثبات قدم ورزیده پای بر جا بودند وآن روز ازآن زمانی که سلطان شرقی انتساب آفتاب تیغ ظفر ماب از نیام انتقام کشید تاآن هنگام که کوکبهٔ زرین مهر برین سبزهٔ زبرجدین بسر حد استوا میرسید هردو لشکر بایکدیگر برسر نزاع وخصومت بودند گاه سپاه ظفر پناه مخالفان را از جای برمیداشتند وزمانی دلاوران خصم لشکر شهریاری را برجا نمیگذاشتند عاقبت شاهزاده فرخ لقا فرخنده سیما فرمان قضاجریان اصدار فرمود تا کل سپاه بیکباره حمله برند حسب الحکم سرداران نامدار و خوانین ذوی الاقتدار دست ستیز باتفاق بی نفاق کشاده آتش حرب وقتال را اشتعال داده دروادی جدال قدم نهادند ودلاوران کینه ور ومبارزان دلاور دست درگریبان یکدیگرزده بضرب شمشیربران وطعن نیزهٔ جانستان سروسینه می شکافتند سرها بر مثال گوی درمعرکه میدان گردان شده ازتلاطم امواج در پای نبرد صورت فزع اکبر ودشت محشر درنظر مرد دلاور چهره کشا گشت .

مثنوی

زمین از خون مردان موج زن گشت — سپرها خشت و جوشنها کفن گشت
دلیران سپه درهم فتاده — صلای مرگ در عالم نهاده
تن ازاسپ وسر ازتن سرنگون شد — فلک کشتی زمین دریای خون شد

تا آنکه هاتف اقبال بتائید ایزد متعال آیه انا فتحنالك فتحا مبینا درخواند ودست عنایت حضرت ذوالجلال نهال آمانی وآمال درگلشن دولت وچمن سعادت شاهزاده بی همال

نشاند وازهیبت لشکر فیروزی اثر بفحوای لماراو باسنا اذاهم منها یرکضون پای سپاه خصم متزلزل شده وبی تامل روی ازمعرکه جنگ وعرصهٔ نام وننگ برتافتند وپشت بهزیمت داده بوادی گریز شتافتند بعضی شیپور سلامتی دمیده بجان امان یاب گشتند و برخی رو بوادی فرار ودشت ادبار ده افتان وخیزان ترسان ولرزان دویدند.

مثنوی

گریزندگان را در آن رستخیز	نه روی رهائی نه راه گریز
سواران همه تیر بر تافته	گهی تیر وگه ترکش انداخته

وچون نسیم فتح و ظفر بررایات ماه پیکر شاهزاده غضنفرفروز بده شکست عظیم برسپاه خصم رجیم افتاد سردار عبدالرحمن خان باچندنفر ازروسای لشکر راه فرار پیشگرفت وسردار محمداعظم خان که ازدورنظاره کننده بودبنگاه راگذشته رفیق راه او گردید وطریق زرمت که درچشم شان عین ظلمت بود بجناح بادپیمود و جمعی اززرم آزمایان فتنه انگیز وفوجی ازدلاوران خونریز چون سردار محمداسماعیل خان وغیره ازپی هزیمتیان تا بنگاه شتافتند وسردار موصوف چون به بنگاه خصم رسید عم خودسردار محمدشریف خان را مغلول یافته ازحبس اطلاق داده بخدمت شهریار باوقار آورد وسپاه منصور بنگاه واردوی خصم را بتاراج داده ازغنایم نامحصور واموال موفوربغایت مرفه الحال ومسرور شدند.

بیت

گرفتند آن لشکر ار جمند	نه چندان غنیمت که گویم چند

وچون آوازهٔ فتح بعرض بندگان اقدس رسید شکرنعم ایزدی را برجای آورده فتحی چنین را زیور مملکت خود دانست وتیسر آن را ازعنایات ایزد متعال شناخت وفتحنامه ها را باسم شهزادهٔ همایون اقبال نوشته بدیار دوردست مرسول داشت عزیز الوجودی تاریخ این فتح نامی را درسلك نظم کشیده حوالهٔ قلم مشکین رقم شد.

تاریخ فتح

سریرا که ایزد فرازد از او	دو عالم سر موی نتوان شکست
بخلق خدا هر که احسان کند	بکارش نیاید زدوران شکست
همه گر بکینش به بندد کمر	نه بیند ز امثال و اقران شکست
جهان آفرینش دهد یاوری	زدشمن برآرد بیك آن شکست
زبردست دوران کسی شد بزور	که ناورد درزیر دستان شکست
چو یوسف شهٔ مصر بود از ازل	بملکش نیامد ز اخوان شکست
کسی را که برگشت طالع سپهر	زحلواش درکام دندان شکست
نخستین بظلمش شود رهنمون	که آید بکار آخرش زان شکست
فتد در پی کارهای محال	که میباید ازمشت سندان شکست
امیر جهاندار گردون شکوه	که دررزم صفهای گردان شکست

چو درطینت پاك وانصاف زیست | بگیتی در ظلم وعصیان شکست
بغزنین وشش گاو ازضرب تیغ | چنان اعظم وعبدالرحمن شکست
که در کرم وپیوار از هیبتش | وضوهای حاجی وجدران شکست
زیعقوب میرزا ولی عهد او | ازآن لشکر خصم آسان شکست
که درخیل گنجشك روز شکار | در افتد زشاهین شاهان شکست
چو رستم که دررزم مازندران | برآورد از فوج دیوان شکست
یکی را به تیغ ازبدن سر برید | یکی رابگرز گران ران شکست
زخون عدو که چنان سرخ کرد | گروشان کان بدخشان شکست
جگر فیل نر را بمیدان درید | کمر شیر را در نیستان شکست
بدین روز فرخ یکی گلرخی | که از قامتش سروبستان شکست
بچین مشك را کرده دلخون زتاب | چو بردوش خودزلف پیچان شکست
برخ آبروی مه چرخ ریخت | زخط روز بازار ریحان شکست
چو از لعل نوشین تبسم نمود | دل پستهٔ شور خندان شکست
بگفتار بکشاد لب را و بند | زسر چشمهٔ آب حیوان شکست
ز فکری طلب کرد تاریخ فتح | که طبع تو قدر سخندان شکست
بگوی اینکه دربتم روزه ماه | بروز دوشنبه که نادان شکست
بگفتا چوپای جنب از میان | بیرون رفت سگ کش بمیدان شکست

وچون صبح آمانی سراز جیب آمانی برآورد و آفتاب امید ازمشرق مراد طلوع نمود شاهزادگان ذوی الاحترام وسرداران با احتشام وخوانین عظام دربارگاه عالم پکیهگاه جمع شده وآوازهٔ تهنیت ومبارکبادی را بمسامع سکنان سبع شداد رساندند آری هرکاه صاحب قرانی را که شهبازان عالم قدس وفرخنده همای ذروه انس پروبال همایون برفرق فرقد سای او گسترانیده ومنادیان ملکی معنی بهزار زبان مژده فتح واقبال بمسامع جلال میرسانیده باشند لاجرم بهرجا که روی رایت ظفر پیکرنهد فتح وظفر دواسپه استقبال خواهد نمود شهریار جهاندار راکه همواره بخت درمقام تسلیم ودور گیتی در مقام انقیاد است پس ازفتح آنچنانکه مانند آن بسالهای فراوان نادر دست دهد وشبه ونظیر آن کمتر واقع شود روی نمود وهاتف اقبال بزبان حال دروصف آن پادشاه ستوده خصال این ابیات سحر مثال انشا میفرمود .

قطعه

ای آفتاب منزلتی کزرهٔ کمال | ماه سربع سپهر ترا رهبر آمدست
امروز چون صفوف عدو بردریدهٔ | وصف توبیرزبان جهان صفدر آمدست
یك چوبکی ز رزم تو بهرام چوب شد | یك ترك نوبتی درت سنجر آمدست

آئینه ایست در سرزا نوت کاندرو
من دیده ام که روی صد اسکندر آمدست

لوای فتح ونصرت افراشت وزمام عزیمت را برتافت وروی توجه بصوب مرکز جلال ومستقر عز و اجلال گذاشت .

مثنوی

روان شد شه کامران کامیاب
ظفر همعنان فتح پیش رکاب

بعد از طی منازل وقطع مراحل درغایت عز واقبال ونهایت عظمت واجلال درمستقر خلافت عز نزول فرمود وچون مردم شهر از عزیمت شهریار وهزیمت دشمنان اطلاع یافتند اهالی وموالی اسافل واعالی اکابر واشراف صوفیه وسایر اصناف مشایخ وصلحا واهل درس وفتوی برای تهنیت فتح حاضرشده بازارفرح وسرور رونق تازه گرفت واسواق وبرزنها را آئین بسته ایام متعدد سرگرم نشاط گردیدند آنجناب بندگان خلوص العقیدت را بنظر مرحمت دیده هریکیرا فراخورمراتب مناسب افزود ورعایارا در کنف امن وامان آورده آثار ظلم وجور را مطموس ساخت .

بیت

گیتی بفر دولت فرمانده جهان
شد همچو عرصه ارم وروضهٔ جنان

از هرطرف رسید بو مژدهٔ ظفر
از هرمکان شنید روان نعرهٔ امان

وسرداران عظمت مداران وارای عظام را مانند آن یار موافق وفادارصادق وخدمتگار واثق سردار نامدار سردار شیرعلیخان بحکومت خطهٔ قندهار وعالیجاه خداانظرخان که اخلاص کیش را سخ بود بحکومت غزنین وعالیجاه سردار شاه پسند خان را بحکومت حدود مقر وعالیجاه میرآخور احمد خان را بحکومت جلال آباد ممتاز فرمودند و سردار جلادت وشجاعت دثار سردار محمد رستم خان را ازفرط اخلاص کیشی ووفور خدمتگذاری درمیان اقران بمرتبهٔ ندیمی ورتبهٔ وزیری سرفراز فرمود وعالیجاه خلوصیت انتباه میرزا حبیب الله خان را بعهدهٔ مستوفی الملك ازسائر هم چشمان امتیاز داد و سرداران عظمت وشوکت بنیان سردارفتح محمدخان راحکومت هرات مرحمت فرمود وسردار محمداسمعیل خان را در ترقی مراتب وتزاید مدارج افزود وعلو مراتب ورفوع منازل شان باوج علیا ورفع ثریا رسانید و سردار محمد اعظم و سردار عبد الرحمن چون از چنگ شیران بیشهٔ وغا وهژبران جنگل هیجا نجات یافته بطوریکه برایشان دائمی و قایمی ودیگران رامباد وارد زرمت شدند درانجافلاح خود ندیده آرام را محال دانسته درکوه روبسر نهاده درقبیلهٔ دوی آرام گرفتند بعد از چند روز که فلاکت شان به نهایت رسید وکسانیکه رفیق را ادبارشان بودند اکثر متفرق گردیدند ازاقوام کوهی ملاحظه کرده ترك آنجا گفتند وبا پنجاه شصت نفر ازراه حدوزیر از کوه بزیر آمدندودرملك کاکرستان قطع مسافت نموده تابشال مستان رسیدند ودر خیل حرم زائی که فرقهٔ از سادات پشنك است دوشب بسر برده طلب زربطور مساعده ازایشان خواستند چون بمضمون «هرکه بهردر که شد هیچ عزت نیافت» مصروف حال ایشان بود سادات بجواب صاف پرداختند بتاریخ غرهٔ ماه ذالحجةالحرام سنه ۱۲۸۵ یکهزار ودوصدوهشتادوپنج ازحاکم پشنك عریضهٔ بخدمت سردار ذی وقار شجاعت وثار سردارشیرعلیخان درقندهار رسید که سردارمحمداعظم خان وسردارعبدالرحمن خان وارد محال شال شده اراده رفتن ایران دارند سردار شیرعلیخان

وسردار محمد هاشم خان و پسر سردار محمد شریف خان بالفعل سوار شده حکم فرمودند که سپاهی درشهر نمانده وقت شب خودرا بمنزل حاجی رسانند حسب فرموده بقدر دوهزار سوار جمع شده بایلغار راندند .

چون بشورابك رسیدند معلوم شد که ایشان را ملاحظه سپاه قندهار مد نظر بود ازحرم زائی برخاسته ازراه کوتل شیخ و اصیل ومشوانی و ریگستان نجاران رفتند واز آنجا بررود بار آخر کرم سیر داخل سیستان شدند بنا بران سردار شیر علیخان بی نیل مقصود وایس وارد قندهار گردید وهم درین ایام میمنت فرجام گل نو ی درباغ مراد شهریاری شگفت وضوحش اینکه سردار محمد اسحاق خان ولد سردار محمد اعظم خان که درتخته پول نیابت سردار عبدالرحمن خان استقرار داشت وبعداز توجه سردار عبدالرحمن خان بطرف مستقرالخلافه ملك تر کستان براو شوریده بود چون پدرش باعبدالرحمن خان راه فرار سپرده راه قرار ونه دل استقامت برایش مانده هردم را رمق وایسین شمرده میدید تاازپردهٔ غیب چه بظهوررسد تاتوجه سردار محمد اعظم خان سماخ کوب اوشد خلاصه اینکه بعدازفرار سردار عبدالرحمن خان یرلیغ قضا تبلیغ باسم سردار محمد اعلم خان عزصدوریافت که باحصهٔ عساکر منصور از هرات متوجه بلخ وتخته پل شده وبقیهٔ باغیان را خانه برانداز شده رعایای آنطرف را مرفه الحال وفارغ البال سازد سردار موصوف حسب الحکم متوجه سمت مقصود شده برجناح استعجال قطع مراحل وطی منازل مینمود تاوارد سرحد آن ملك گردید محمد اسحاق خان راتعل در آتش شده ناچار بترك حکومت عریتی گفته رو بفرار نهاد وتا عبور بحر آمویه عقب خود دید سردار محمد اعلم خان آمده برجای اوجلوس فرمود وچون از نمکیان خالص العقیدت است حضرت اعلی خدمتش منظور نظر فرموده حکومت تمام آن نساحت را بنابر استقلال بدو مفوض فرمود .

گل سی وهفتم

در ذکر نهضت رایات نصرت نشان بطرف هندوستان مینو بنیان

برضمائر بیضا ظاهرعقول صافیه وخواطر ملکوت مناظر نفوس قدسیه مخفی و مستتر نخواهد بود که بفحوای صدق انتمای حدیث خجسته تحدیث ان الاسلام غریباً و سیعود غریباً از دیر باز است که آثار اسلام یوما فیوما مندرس وعلامات دین مبین انا فانا منطمس گردیده آثار عجز وانکسار وآیات مسکنت واضطرار برو جنات روز گار مسلمین ووجنات ایام مؤمنین بظهور میرسد حوضهٔ اسلام از اطراف وجوانب متوالی ومتعاقب صفت ننقصها من اطرافها گرفته بمقراض غلبهٔ کفار نابکار منقرض میگردد وحال آنکه در غربت اولین حضرت خیرالمرسلین علیه من الصلواة افضلها و من التحیات اکملها بنابر مصلحت وقت وصوابدید ایام کرهٔ بعد اولی ومرهٔ اثر آخری بامشرکین عرب و کفار فساد طلب صلح نموده ضعف اهل ایمان رامدنظر فیض اثر داشته‌اندچنانچه آیه کریمهٔ الا الذین عاهدتم من المشرکین الایه شاهد عدل این دعواست وصلح و بند وبست منزل حدیبیه وانصراف آنجناب از فتح مکه معظمه در سال اول وتشریف آوردن آنجناب

بمدینه منوره اظهر من الشمس و ابین من الامس است وهمدر این ایام سنه ۱۲۸٤ که مسود اوراق در شهر لندن طرح اقامت داشت سلطان عبد العزیز خان سلمه المنان تشریف فرمای شهر مذکور گردید و باعث برین حرکت آن بود که باغوای کفار روس جزیرهٔ کریمیا که عبارت از یونان زمین است برسلطان موصوف عاصی گردیده بغی ورزیدند سه دفعه عساکر سلطانی رفته هزیمت یافتند وجمعی کثیر از عساکر اهل اسلام بدرجهٔ شهادت میرسیدند خابران سلطان موصوف عازم فرنگستان گردید بعضی ظاهر بینان که پی به عاقبت امور نبرده اند وخیر را ازشر تمیز نکرده اند این حرکت را که عین مصلحت بود خفت اسلام انگاشته بهپرخاش وطعن برخاستند حضرت سلطانی جمیع علما و عقلای قسطنطنیه مشهور با سلامبول جمع کرده درین باب بفحوای وشاورهم فی الامر استشاره فرمودند.

بیت

چو آید مشکلی پیش خردمند | گران مشکل فتد در کار او بند
کند عقل دگر با عقل خود یار | که تا در حل او گردد مدد گار

وخیررا ازشر واضح فرموده همه متفق اللفظ بعرض سلطانی رسانندند که بفحوای کلام معجز نظام خیر البشر که اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین محنت این سفر بر خود لازم دانند ودفع شر آن فرقهٔ طاغیه را از دولت فرنگ باید نمود لهذا سلطان موصوف از بلده قسطنطنیه عازم فرنگستان گردیده اولا با پادشاه فرانس ملاقات فرموده این ماجرا را درمیان آورد ثانیاً واردجزیرهٔ انگلستان شده بامَلکه وکتوریه سر گذشت را اظهار فرمود بلکه درین سفر سایر سلاطین اهل فرنگ را باخود یار ساخته وا پس تشریف فرمای دارالسلطنهٔ گردید سلاطین فرنگ باتفاق پادشاه روس را از امداد نصارای کریمیا منع نموده سلطان بادنی توجه برایشان غالب گردیده دمار ازروزگار ایشان برآورد وحضرت سکندر مرتبت لازال الویهٔ نصره عالیه واعلام ظفره متصاعده چون از شر افساد وفتنهٔ سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان فراغ می یافت کفار روس ما وراء النهر را که از قدیم داخل حوضهٔ اسلام بود از تصرف پادشاه بخارا برآورده رایات کفر را در آن ملك بر پا نمود لهذا ایلچیان چرب زبان تواتراً بسدهٔ سنیهٔ بارگاه امارت وپایهٔ سریر سلطنت ازدولت انگلیسیه رسیده ازز بان نواب مستطاب گورنرجنرال ممالك هندوستان مضمون این بیت بعرض اقدس میرسانیدند

بیت

چوما دوست باشیم با یکدیگر | بود بحر وبر ایمن از شور و شر

واگر ملاقات میسر گردد موجب تشیید بنیان مودت وباعث انضباط قواعد رفاهیت عباد و بلاد خواهد بود وچون اتفاق واتحاد مورث خیرات جلیل وموجب حسنات نبیل درسائر برایا ست البته درفرقهٔ جلیلهٔ سلاطین روزگار وخواقین جم اقتدار منتج برکات خواهد بود اگرچه درنظر قاصر ظاهر بینان صورت پرست که پی بمعنی نبرده اند این معنی مستحسن نمی نمود مگر حضرت اعلی که عقل کل اند وهرنقش تدبیر که بر لوحهٔ ضمیر منیر فیض تخمیر انتقاش می یابد

بمینه صورت مصور تقدیر است که سمت ظهور گرفته برای رفاهیت مسلمین اسلام وخیریت وآرامی بلاد وآنام شدانند این سفر را برخود گوارا گرفته تا در پنج شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۸۵ مذکور درساعت سعید با چند نفر خواص که همواره جلیس مجلس اختصاص اند و شاهزاده عالمیان نور حدقه انسان نور حدیقهٔ دولت قوی بنیان شاهزاده عبدالله خان متوجه هندوستان جنت نشان گردید بجناح استعجال چون بدر منیر طی مراحل وقطع منازل میفرمود.

بیت

چو مه منزل بمنزل راه میرفت بقصد صلح آن جمجاه میرفت

و ازآنطرف نواب موصوف با جمیع امنای دولت انگلیسیه از دارالسلطنهٔ کلکته متوجه پنجاب گردید موضع انباله رامقر سعدین ومحل اجتماع نیرین قرار دادند وحکم محکم صادر فرمودند که حضرت اعلی چون داخل سرحد محروسه گردد از ابتدا تا انباله درهر موضع جمیع عساکر از پلاتن ورساله وتوپخانهٔ آنجا بسا ستقبال شتافته آداب سلامی را برجا آرند و دقیقهٔ از عزت وحرمت وکرامت مهمل و فروگذاشت ننمایند وحاکم هرجا از خزینهٔ سرکار تحائف از نقد وجنس گذرانده کوچه وبرزن وشهر را چراغان نموده آئین بندند وراجگان عالی شان و نوابان جلیل القدران بسلام رفته تحف و تحائف پیش نمایند بنابران شهریار جهاندار نصرت اثر بسان شیر ملك اکبر چون ازدرهٔ خیبر عبور فرموده ساحه پشاور را از قدوم میمنت لزوم رشك ارم میساخت امنای دولت انگلیسیه بعزت وضیافت داری حسب الحکم نواب موصوف پیش آمده بقدر مقدور هیچ دریغ نداشتند وحضرت اعلی که مظهر اسم مبارك جواد سبحانی است هرچه از نقد و جنس امنای دولت انگلیسیه ارمغانی مینمودند آنرا بامضاعف ازخزینهٔ عامرهٔ خود به غربا وسپاه ایشان قسمت میفرمودند وخوشدل میساخت وهمین آئین وقاعده ازپشاور تا انباله من الجانبین مرعی داشتند تا بتاریخ شهر سنه ۱۲۸۷ بلدهٔ انباله را مضرب خیام فلك احتشام فرمود وبجناب نواب مستطاب نواب گورنر جنرل مول صاحب بهادر حاکم ممالك هندوستان تشریف فرمای موضع مذکور شده بود دربارگاه فلك اساس که برای همین جلسه مقرر فرموده بود ملاقات نمود وتحایف وتحف از نقود وجواهر و اقمشه وسلاح و اسپان و غیره که تعداد آن لایق این مختصر شمرده نه شد از طرفین گذرانیده بدرجهٔ قبول موصول گشت وسه یوم در خصوص رفاهیت رعایا که ودایع بدایع خالق البرایا اند وامنیت راه ها واتحاد ودوستی سخن را نده عهد لاحق را به سابق ملحق ساختند وبخوشدلی تمام باهم وداع فرموده هریکی نهضت فرمای مستقرالخلافت خود گردید حضرت اعلی از زبان حق ترجمان خود مسود اوراق را میفرمود که نواب مستطاب گورنر جنرال مول صاحب بهادر را بس آدم لایق وفهیم یافتم که در انسانیت بکمال مراتب ترقی داشت دوازده عراده توپ که عالمی را بدمی فیرو میکشید ودوازده هزار تفنگ و جبه خانه بی نهایت با نه خرطوم فیل کوه پیکر مقرر فرمود، که بر سرحد تسلیم امنای دولت ابد مدت فرمایند، آنحضرت بکمال خرمی مرا جهت فرموده امنای دولت

انگلیسیه همان عزت داری را ازاینکه تا پشاور از دست ندادند تا بتاریخ ... شهر ... مستقرالامارت را از نور موفورالسرور منور ساخته تحایفی که این سفر باخود آورده ودبر شاهزادگان جلیل الشان وسردارن وخوانین قسمت فرموده هریکی راخوشدل فرمود حق تعالی ظل ظلیل آنجناب را برسر رعایا وبرایا تا ابدالاباد هرممدود دارا د بالنون والصاد

گل سی و هشتم

درذکر بغی سردار محمد اسمعیل خان وبسزای اعمال خود رسیدن از فضل خالق منان وطالع شهریار جهان

برخوا طرذا کیهٔ اهل تحقیق ونفوس صافیهٔ اهل تدقیق اظهر من الشمس و ابین من الامس است که جبلت نفس انسانی وخلقت آن لطیفهٔ نفسانی برآن شده که همواره آمر وناهی بوده مامور ومنهی نباشد لهذا عبادت وریاضت را خلاف نفس آمره شمرده رجوع و مایل شرایع را بترک مقتضای او قرار داده اند تا از سرکشی وبغاوت خود افتاده قابل خطاب یاایتهاالنفس المطمئنه گردد و علی الخصوص در حینیکه جاه وجلال مضاعف و ثروت ومکنت مساعد او گردد عجز ومسکنت افتقار و ذلت خود را ... ان الانسان لیطغی ان راه استغنی فراموش نموده اعلام دعوای اناولاغیری برافرازد مصداق این مقال وشاهد این خیال احوال خسران مال سردار محمد اسمعیل خان است تصریح این تعمیه آنکه چون از فضل رب العالمین وعضدت طالع امیر المومنین فتح شهر کابل بردست آن سردار والا تبار بوقوع پیوست شهریار بنده پرور و جهاندار دادگستر متوجه احوال اوشده یوماً فیوماً در ترقی مراتب مناصب او می افزود تا رادنی ایام ازاقران وامثال گذشته در سلک شهزادگان جلیل الشان سلوک و نظم مقربان درگاه فلک اشتباه منظوم گردید توبخانه ورساله و پلتن وچتر که خاصهٔ پادشاهان است بمقتضای ناتجربه کاری وحداثت سن وعلوطبیعت برخود مقرر داشت حضرت اعلی که آسمان حلم وکوه ثبات است بهیچ وجه این ناشدنی را بروی او نیاورده دیده رانادیده می انگاشت که البته خود متنبه خواهد شد وچون ماهیچهٔ رایات نصرت آیات از مشرق هند طالع گشت در غیبت حضور لامع النور مادهٔ فاسدهٔ استکبار وغرور سردار مذکور ازشیرین کوئی خوش آمد گویان افساد فطرت وچرب زبانی غرض خواهان فتنه طینت در سر آن آمده حرکات ناشایسته وافعال واقوال ناپسند ازو بظهور پیوست وچون ساحت ارم فسحت مستقرالخلافه از مقدم برکت قدم شهریار جهان نور تازه گرفت وبر بی اندامی او اطلاع یافت خواست تاچند یوم اسباب حشمت ومکنت که باعث غرور او گشته انتزاع نماید وبمعاجین نصایح وجوارشات مواعظ مزاج او را بحداعتدال رساند .

بیت

کارها راست کند عاقل کامل بسخن   که بصد لشکر جرار میسر نشود

مگر چون انحراف مزاج وهاج آن سردار والاتبار بحدی نبود که باعتدال رساند بمجرد انتزاع اسباب سلطنت باوجودیکه در خوراو نبود بترک خدمت حضور فیض گنجور گفته در کوهدامن که جایداد والدماجدش بود رفته نشست اعلیحضرت هر چند بنصایح پدرانه ومواعظ مشفقانه ویرا بخود خواند از سعادت خدمت سرباز زد ورسید بادآنچه رسید .

بیــت

بسی بـکام دل دشمنان بود آنـکس　　کـه نشنودسخن دوستان نیك اندیش

نیوشنده چـون گوش ننهد به پند　　خورد گــوشمــال ازسپهر بــلند

وخفیة سرگرم تهیه اسباب بغی وعدوان گردیده درسران عسکر منصور دم جنبانی مینمود وبوعد ووعید ایشان را بخود میخواند .

بیــت

چو تیره‌شود مــردرا روز گــار　　همه آ ن کند کس نیا ید بــکار

ولــکن زمانه این ترانه رادر گوشش می سر ائید .

بیــت

بـاولی نـعمــت ار بیــرون آئــی　　گــر سپهر ی سرنــگون آ ئــی

هرچند دولت خوهان دولت ابد مدت افعال ناشایستهٔ اورا بعرض رسانده مضمون این بیت را

بیــت

سروارث ملك تا بر تن است　　تن ملك را فتنه پیر اهــن اســت

تــکر ار نمودند حضرت اعلی بسبب صلهٔ رحم اغماض میفرمود تارفته کار بجا یی رسانید که قاصد ذات فرخنده سمات که محفوظ به‌حفظ رب السموات است شد مجمل این مقال آنـکه چون سجیهٔ مرضیهٔ وطریقه سنیهٔ آ نحضرت بران رفته که همواره درخانهای اقر باتشریف شریف برده برای استمالت دلهای ایشان همـکاسه وهمخوان میــگردد یا بیاری وبه پرسش احوال کشت زار قلوب ذکور واناث ایشان سرسبز وشاداب میفرماید درین ایام سردار ولی محمد خان ضیافت بندگــان اقد س نموده حضرت اعلی ازغایت کرم قبول فرمود سردار محمداسمعیل خان فر صت راغنیمت شمرده درکمین نشست که بوقت عبور حمله آورده کـار آنحضرت رامع ذالله باخر رساند حضرت اعلی بعد از اطلاع فاسخ العزم گردیده شنیده رانا شنیده انــگشات. ونخواست که پردهٔ اودریده گردد پس ایام معدود که ایام سرداریش بسر رسیده بو د تاریخ پنجم شهر ربیــع الثانــی سنه ۱۲۸٦ ازقلعه خود برخاسته در قلعهٔ چند اول کـابل درون شــد ه صر یحاً بنا ی بغی گذاشت وشورش آن درشهر کـابل برپا گردید حضرت اعلی اولا ایلچیان دولت انگلیسیه رابرای اتمام حجت درنزد او فرستاده تاازین حرکت بازآید ایشان مـکرر آمد ورفت نموده مضمون این بیت رابـگوشش بردمیدند .

بیــت

کسی راکه د ولت کنــد یـا و ری　　که یا رد که بــا او کنــد داوری

مـگر سردار مذکور راهمان آتش درکاسه وشراب غرور درپیاله بود لذا حکم قضای توام عز اصدار یافت که شهزادهٔ غضنفر سردار محمد یعقوبخان و سرداران جلیل الشان سردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان وسردار ولی محمد خان وغیره باکل سوار ازطرف مشرقی وتوپخانهٔ آتش بار ازطرف کوه اسمائی برقلعهٔ چنداولان رفته مرکز داران راقبل نمایدوکل پلاتن که مهتم شده بودند حکم شدکه آماده بوده ازجای خود حرکت ننماید چون فرموده با تمام رسید امر مهتم الانصرام بنفاذ پیوست که اگرآن مدهوش بادهٔ غرور درعرصهٔ بیست دقیقه ازسوراخ قلعه بیرون نشود از زلزلهٔ توپ های آتش بار وصواعق خمپاره های برق کردار اهالی قلعه را سافلها ساخته و سکانش را از راه آتش که عبارت از نار حاتیه باشد باخرت رسانند رؤسای چنداول چون آتش قهر شهریار جهاندار رااز بانه زن دیدند نعوذ باللہ من قهر الحلیم گویان فریاد الامان الامان بر آوردند وسردار محمد اسماعیل خان را جواب صاف داده طوعاوکرها آتینا طائعین گفته ازقلعه اخراج نموده سپر دامنای دولت خداداد کردند حکم جهان مطاع اصدار یافت که اورا بادو برادرش ذوالفقار خان و .... خان برده درکوهات سپر دامنای دولت انگلیسیه نموده مراجعت نمایند وچون سردار موصوف مقید سلاسل جزاء اعمال خویش شد فتنه جویان که محرك این سلسله بودند هریکی برجای خود افسرده گشت حضرت اعلی نیز مضمون دار مشحون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس رامعمول داشته پرده را ازرویکار نبرداشت سردارموصوف چون نزدیك یك منزل کوهات رسید بشب برادران خودرا گذاشته رو بگریز نهاد وازان کوهستان خودرا بسوات رسانده ازانجا ببدخشان رفته درقلعهٔ کولاب نشست وچون قلعهٔ کولاب بلکه تمامی ملك بدخشان بردست هواخواهان دولت فتح می شد سردار محمد اسماعیل خان امان خواسته بیرون رفت وازانجا معذرت نامه ها بتواتر مرسول داشته عفو جرایم خواست خطا پوش عذر پذیر عفو جرائم او فرموده بحضور طلبید بعد ازمرور ایام محدود همان ناتراشی ها مکرر ازوی سرزدو ثانیاً ویرا مرسول کوهات فرمود .

گـل سی ونهـم

درذکرعزیمت سردار محمد اسحق خان واستقبال باغیان ازفضل ملك دیان وعون طالع شهریار جهان :ـ

قبل برین گذارش یافت که محمد اسحاق خان ازتوجه عساکر نصرت مظاهر بی آرام شده ازتخته پل رو بفرار نهاده ازآب آمویه عبور نمود ورو بوادی ادبار نهاده شبی درجائی وروز در ماوایی بسر می بردند بندگان اقدس بنا بر خلوص عقیدت و صدق خدمت از قول حکما که فرموده اند .

بیت

گرت مملکت باید آراسته | مده کار اعظم بنوخاسته
نخواهی که ضایع شود روزگار | بناکاردیده مفرمای کار

غافل مانده حکومت آنجارا بنا بر استقلال بسردار محمد علم خان سپردند مشارالیه بنا بر تنگ ظرفی و کم حوصلگی سنت سنیهٔ حضرت اعلی را فراموش نموده طریقهٔ ظلم وجور را پیش گرفت تا کار بجای رسانید که رعایا کلهم دست بر آسمان شده با تفاق بی نفاق سردار محمد اسحق خان را از انطرف امو یه طلبیدند او چون این مژدهٔ غیر مترقب شنید از مردم الامانی حشری برانگیخته از دریا عبور نموده بمجرد پار شدن او مردم اینطرف از سپاهی ورعیت که از اعمال قبیحهٔ سردار محمد علم خان بجان بودند بلوای عام نموده بقدر دوازده هزار نفر بر محمد اسحاق خان جمع شده یك جلو بر آقچه ریخته متصرف گردیدند از انجا گذشته بملك و توابع آنرا در ضبط بی ربط در آوردند و بی تعلل روی توجه بصوب تخته پل نهاده تا کار سردار محمد علم خانرا بزودی با تمام رسانند طالع ساطع ظل الهی که تا ابد در ترقی باد کارگر شده داودشاه جرنیل با شش پلتن وچهار توپ بسر وقتش رسید توضیح این تلویح آنکه حضرت اعلی که سجنجل خاطر مبارك مصور بصور الهامات لاریبی وصفحهٔ دل حق منزل منقش به نقوش فتوحات غیبی است بعد از طی سفر با ظفر هندوستان داودشاه جرنیل که بندهٔ با اخلاص است از مستقر الخلافت با عسکر مذکور مقرر طرف ترکستان فرمود تا معاون سردار محمد علم خان باشد چون جرنیل مذکور وارد ترکستان می شد هنگامهٔ باغیان رونق تمام گرفته بود ومراسلات متواتر از سردار محمد علم خان میرسید که بزودی خودرا برساند جرنیل موصوف نیز بجناح استعجال قطع مراحل وطی منازل نموده تا در یومی که تلاقی فئیتن برمحل ده دادی که قریب تخته پل است شده بود وموکب داودشاه چون بلای ناگهانی وحادثهٔ اسمانی ورود فرمود بمجرد رسیدن اگرچه با لشکر قلیل بود توکل برعون عنایت سبحانی ومدد طالع ظل الهی نمود بتسویهٔ صفوف حرب وآراستن ادوات طعن و ضرب پرداخته سدی کانهم بنیان مرصوص برپا داشت وتوپ های صاعقه کردار وخمپاره های آتش بار را جابجا زنجیر بند نموده دروازهٔ اجل را بروی بدخواهان دولت فراز نمود از انطرف سردار محمد اسحاق خان عساکر خودرا چون امواج بحر اخضر وافواج یوم محشر در تموج وتفوج آورده ازدهان توپ وتفنگ وزبان رسای گلوله مرگ آهنگ سلام روح ربائی بگوش جان یکدیگر رسانده سپاه کینه در مقابل صف همدیگر کشیدند واز هردوجانب مردان میدان شجاعت و شیران بیشهٔ شهامت بکین وعداوت کمر بستند .

مثنوی

شد از باد کین آتش فتنه تیز　　زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز
سلامت بیرون بردر خت از جهان　　پری وار شد تند رستی نهان

ودر دارو گیر افتاده بضرب تیغ بیدریغ وزخم سنان جان ستان تنهای یکدیگر را خستند .

نظم

یلان ازدو جانب دران رستخیز　　کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز
ز شمشیر سرها شده چاك چاك　　بخون شسته رخساره ازگرد خاك

به‌سبب جولان ستوران تیز روازغبار میدان جهان برجهانیان تیره گردیدازلمعات برق شمشیر مردان دلیران چشم‌عالمیان خیره گشت کاتب قضا خطه فنا برحرف بقای پیر و برنا کشید و سدای گوش‌ونفیر وآواز های‌مبارزان دلیر برفلك اثیر رسید .

نظم

دولشکر بهم‌در خروش آمدند دودریای خونین بجوش آمدند
یکی را دور از سر کلاه دیگر را سرافتاده برخاك راه
چنان شعلهٔ جنگ بالا گرفت که آتش درین چرخ مینا گرفت

جرنیل‌داود شاه خان‌درین‌نبرد سلیمان‌وارهرجا که یك‌سوارچون آفتاب‌جهانگیر بران جن نظر روی میاورد مخالفان چون انجم نایاب میگشتند وازهیبت وهراس آن رستم دوران درغایت اضطراب میماندند مگر ازکثرت عدد از هیچ طرف‌کشایشی روی نمی‌نمود وازهیچ وجه فتح‌البابی میسر نمی‌شد ودمبدم مخالفان ازهرطرف غلبه‌می‌آورد ونزدیك بودکه چشم زخمی به‌عسکر معلی رسد .

بیت

پشه چو پر شد . . . . باهمه تندی وصلابت‌که اوست

بنا بران افسران مذکوران چارهٔ‌کار را درین منحصر دیدند‌که بجمعیت تمام بیکدفعه برقلب لشکر خصم خود را زده .

مصراع :

تادوست‌که را خواهد ومیلش بکه باشد .

لهذا شیپور دبل‌زده شلك پیاپی نمودند تکرك گلوله‌ها باریدن ابرآذری‌گرفت وتوپ های آتش‌بار سیرت صواعق ابربهاری پذیرفت .

نظم

دو دریای آتش علم برکشید زمانه بصحت قلم درکشید
زمین خاك در چشم سیاره بیخت بپاداش آن آسمان خاره ریخت
بسی شیر چنگال فولاد شست بشیبه کشادند بازو و دست
دو لشکر همه اژدها ونهنگ بهم برکشادند بازو بجنگ
چوآن حرب‌وآن‌طعن‌ازحدگذشت زمانه یکی را ورق در نوشت

آخر نسیم عنایت الهی ازگلشن کم من‌فئة قلیلة غلبة فئة کثیرة باذن‌الله وزیده غنچهٔ نصر من‌الله وفتح قریب ازشاخ مراد جرنیل داودشاه‌خان‌وسردار محمد علم خان بشکفتانیده مشام جان‌عالمیان‌را معطر گردانید ولشکر خصم‌آیهٔ فرارخوانده روبوادی هزیمت نهادند دلیران هژبرخو وبهادران آهن‌رو به‌تعاقب فرارین رفته عالمی‌را بباد فنا دادند .

بیت

زبس سرکه افتاد در خاك راه　　　　　شد آندم سراسر زمین حشرگاه

وازغنایم موفوره ذخیرهٔ کبیره اندوختند سردار محمداسحاق‌خان افتان و خیزان ازدریا عبور نموده ثانیا آوارهٔ تپهٔ ادبار وسرگردان دشت بوارگردید وداودشاه خان فتح نامه‌را بپایهٔ سریر فلك مسیر معروض داشته تاریخ سلخ‌شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۸۶ ازروائح ورود فیض امود آن‌مشام جان بندگان اقدس معطر شده شکراین موهبت عظمی‌را برجا آوردند .

گل چهلم

درذکر رو آوردن ایلچیان سلاطین اطراف بباركاه فلك اشتباه ملائك مطاف :

بر خواطر ملکوت مناظر عقلای عالم وبرنظاهر قدوسی مظاهر خرد پژدهان بنی‌آدم روشن ومبرهن است که‌هر مقبلی‌را که لوای‌سعادت انتمای‌دولت ابدمدتش بطراز انا جعلناك خلیفة فی‌الارض مطرز وچترفلك فرسای امارت باسعادتش باعزاز اقامکنا له فی‌الارض معرز باشد همگی همت‌او مصروف عدالت گستری وجملگی‌نهمت اومبذول رعیت‌پروری نموده صیت‌حسن اعمال وآوازهٔ خیر فعالش بالسنهٔ علویات جاری وبرافواه سفلیات ساری نماید وسدهٔ سینه‌اش کعبهٔ مرادات وقبلهٔ حاجات ساخته بحکم فاجعل افئدة الناس تهوی الیهم مردمان ازخواص وعوام حسب‌مضمون یاتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتونك من کل فج عمیق بعتبه بوسی رسیده بحصول مارب وتحصیل مطالب فائز میگردند لاجرم حسب خواهش واجعل لی لسان صدق فی‌الاخرین کارکنان قضاوقدر منشور انه کان عبداً شکور بنام نامیش ثبت نموده بتوقیع نعم العبد مزین فرمایند نظیر این مثال وشبیه این خیال حال فرخنده فال شهریار بی‌همال‌است توضیحش اینکه جون امارت پناهی دفعهٔ ثانی ازعنایات صبحانی و تفضلات رحمانی براورنگ جهانبانی تمکن یافته اریکهٔ جلالت وممالك‌ستانی بجلوس میمنت مأنوسش زیب‌وزینت تازه‌یافته وچهرهٔ درم‌وصفحهٔ دینار بسکه باعزوقارش تابدار وخطبه‌ومنبراز اسم‌سامیش مایهٔ افتخاراندوخت ظل ظلیل عدالت رابر مفارق رعایا که‌ودایع بدایع‌خالق‌البرایااندممدو دوسایهٔ رفاه شمامهٔ نصفت‌را برسر برایا که امانات خالق‌السموات اندمبسوط‌نموده‌بنیان جورو اعتاف وقواعد ظلم واحتیاف‌را بکلی برانداخت .

بیت

همای چترهمایون اوچو بال کشاد　　　　　ازین سپس نکند چغد دعوی بازی
چنان بساخت‌جهانرا هوای‌دولت او　　　　　که از طبیعت اضداد رفت ناسازی

لاجرم ذکر خیرش دراطراف واکناف عالم‌منشور واداء محامدش در اضاف بشر منشور گردیده شاهان اطراف وسلاطین اکناف نهال وداد شان‌درحدایق فوادسرسبز

فرمودند و ایلچیان سخندان متوالی و متعاقب بخدمت مرسول داشته رشتهٔ یگانگی را تاب وجواهر اتحاد راآب دادند از آنجمله عالیجاه عطامحمدخان ازطرف امنای دولت انگلیسیه باتحف شایان وهدایای فراوان رسیده شرف عتبه بوسی رادریافت وهدایارا گذرانیده بفرقبول رسید وازحضورفیض گنجور بعنایاتی بی غایات ممتاز امثال و اقران گشت ودرباغ بالاحصار که بستانیت بهشت آئین وگلشنی شبیه خلد برین مسکن مقرر فرمود ازآنجمله فاضل تحریر نجابت دستگاه میرابوالحسن شاه ایلچی پادشاه ایران نصرالدین شاه رسیده لوازم تهنیت جلوس مسعود ازطرف شاه خود برجا آورده بتقبیل انامل فیض اثامل وقبول هدایا شرف افتخاراندوخته سرفرازی شایان یافت ودر سرای میرمنشی عالیجاه مرزامحمدحسن خان مکان اقامت مقرر فرموده تعهد حالش مفوض بمشارالیه ساخت ازآنجمه شهزاده بخارا که بسبب اطاعت پادشاه بخاراعساکرروس را ازپدر رنجیده هجرت وطن مختار فرموده احرام طواف بارگاه فلک اشتباه بست چون بسرحد محروسه رسید حافظان ثغور احوال رامعروض عاکفان سریر خلافت وواقفان عتبهٔ امارت نمودند حکم قضا امضاء بنفاذ پیوست که تارسیدن توره بحضور فیض گنجور بندگان خدمتگذاردرهر منزل منزلی مهیا ساخته در تکریم و تعظیم وحرمت و عزت دقیقهٔ مهمل وفرو نگذارند حسب الامر توره را منزل بمنزل معزز داشته تا بیک مرحله مستقرالامارت رسانیدند بتاریخ پنجم شهرجمادی الاول سنه ۱۲۸۶ حکم لازم الاتباع وفرمان جهان مطاع عز اصدار یافت که شهزادهٔ همایون لوا سردار محمد یعقوبجان وسرداران جلیل الشان سردار محمد اسلم خان وسردار محمدحسین خان وغیره وخوانین باتمکین سپه سالار فرامرزخان بهادر ونجابت دستگاه سیدنورمحمدشاه وغیره با چهار ضرب توپ وچهار پلتن باستقبال شتافته آن مهمان عزیز را بحرمت تمام بحضور اقدس رسانند امتثال الامر مشار الیهم رفته در یک فرسخی ملاقات بهجت سمات نموده آداب سلامی نظام وتوپخانه برجا آوردند واز خزانه عامره دوازده هزار روپیه در یک زنجیر فیل گوه پیکر وهودهٔ زر حسب الاشاره علیه پیشکش نموده در باغ شاهی واقع دهافغنه بتقبیل انامل فیض اماثل رسانیدند امارت پناهی که مهمان پروری وغریب نوازی جبلت بابرکت اوست بمضمون: مصراع : که مهمان کریمان بجان پرورند : تادروازهٔ بارگاه استقبال فرموده توره را در کنارعاطفت وکنف رافت کشید وببارگاه درآورده برباریکهٔ جلالت آذن جلوس ارزانی فرمود و بتسلی و دلداری تمام دل آن غربت زده را نواخته خلعت خاصه پوشانید وهمراهان اورا فراخورحال شان که ازصدنفر متجاوز بودند دلداری فرموده مخلع ساخت بعدازتسلی شایان بعلی آبادکه موضع اقامتش درآنجامقرر فرموده بود وآن موضعی است نهایت منزه وغایت مفرح رخصت فرمود وآن بارگاه معلی را بموجب والذین تبؤالدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم قبل ازورود او بانواع فروش ایرانی و تورانی و پرده های زر بفت و پرند چینی وفرنگی وقنادیل بلورین رنگین و اوانی (کانه قواریر قواریر من فضة) مهیا ساخته بود بما فیها بخشیده ارزانی فرموده وسه یوم اقسام اطعمه

واشربه‌ونو‌ا که از کار خانهٔ خاصه مقرر داشت چون این همه مروات بموجب مضمون .

بیت

گردخجالت ازرخ‌سائل میبرد   شرم کرم اگر نکند اردکریم‌را

خوی‌خجالت برچهرهٔ خودمیدانست‌خواست تا بنحودیگری بحال پرملال آن‌غربت گزین پردازد لهذا فرمان واجب الا ذعان عزصدور یافت‌که متصدیان امورات سرو ر محفل خلدمشاکل ومتکفلان ضروریات بهجت‌جشن ارم‌منازل باغ شاهی را آئین بسته بفحوای انازینا السماء الدنیا بمصا بیح چر اغان‌نموده انواع آتشبازی برپادارند واهل طرب‌که به‌نغمه‌های داودی‌مرغان‌را درهواوزهره‌را درسما برقص آرند با باجهٔ نظام حاضر ساز ند وانواع اطعمه واشربه‌که مصداق لهم مایدعون ولهم‌مایشتهون تواند بود سر براه‌نمایند مخفی‌نماند که قلم‌سیاه‌زبان‌را هرچند تکلیف ادای حق وصف این باغ شد ازنا رسائی درخانهٔ قلمدان متواری‌گردیده عذردوزبانی که‌اعتبار را نشا ید پیش‌گرفت در توصیف کمیت‌وکیفیت آن بوستان نظارت بنیان‌که اطناب‌سلسلهٔ سخن‌بمنتهای تسلسل بیانش تاانتهای دوران‌وفا نمینماید وطریق اثبات تناهی‌حضرت وسرسبزی آن هرچند توسط حجت وسط میانجی‌شده پای‌نردبان افسانهٔ برهان سلم درمیان آرد بپایهٔ کوتاهی نکراید جادوفنان نیرنگ‌سخن پای‌تخت همایون‌بخت داستانهای‌نظم نثر یانظام درسالهای نثره‌نثارپرداخته مگربجائی نرسیده‌اندوهزاریکهٔ ازحق‌مقام‌ادا ننموده‌اند خامهٔ‌گرفته زبان این شکسته بیان‌چه‌نیکار تواندآورد که‌وصف‌آنرا شایدروز نخست‌که ایزد تبارك وتعالی درنا بستهٔ احسان بفحوای ورحمتی وسعت کل شئی درسائر ابواب قسمت رحمت‌کشادوبهرشی‌هرچه میبائست‌دادن درخورقدر واستعداد داده‌زیاده ازمراتب قدردانی‌ودرجهٔ منزلت اونداد مگر نز نیت آباد کا بلستان که بموجب :

بیت

داداورا قا بلیت شرط نیست   بلکه شر ط قا بلیت داد اوست

فروغ اقبال بی منتهای مبدا فیاض برساحت این گلشن خدا آفرین بمراتب‌متعدده یش ازمرتبهٔ قابلیت‌اوتافت آن دلسوخته چه‌حق فرمو ده .

بیـت

باز هـوای‌چمنـم آر ز و ســت   کـابـل جنت وطنـم آر زو ســت

واین گلذار جاوید بارز یاده ازفرض وهمی واحتمال عقلی فوز نظر فیض دریا فته ازینجاست‌که این باغ مینووابن بوستان دلجواز فرطنزهت‌ساحت‌وفورافاضهٔ روح‌وراحت‌وکثرت اشجار باثمر وگلهای رنگ آمیز عطر بیز نمونهٔ تصویر حدیقهٔ جنان ورشك منز هات کشمیروانگلستان است چنانچه مشاهدهٔ شاهد و عیان دلیل صدق بیان‌است چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش سرتاسر منزهات روی زمین رادرحسن این بهشت‌آئین بروجه احسن تعبیه کرده وسایر خصا یص جنات عد ن ونفائس آن رنـگین گلشن صفا آفرین

ازانها رجاریه وقطوف دانیه اشجار و اثمار وریا حین وازهار وشراب طهور ومنا زل قصور درین شاهدحسن‌صنعت گیتی آفرین ببعت نهاده .

نـظم

روضـهٔ اسـت ازارم خوشـتر | دوحـهٔ از بهشـت ز یبنـده تـر
ارغوانش ز سرخروئی خـویـش | لعل رو مانی کـرده را د لریش
لاله هایش بـکف گرفته ایاغ | سـاقیان ارم از ان دلـداغ
خیری ویـاسمیـن بنفشـه درو | نرگس و سوسن و گـلالـه درو
عنـدلیبـان بنـالهٔ مـوزون | عاشقان را زصبر کرده برون
طوطیان سبزپوش درهـرشـاخ | دل عشاق کـرده صدسـوراخ
قمری درپای سرو جـان میداد | عاشقانـرا ایمای آن میـداد
که کنید جان نثار دررهٔ دوست | هرچه بینید کمـال مظهر اوسـت

قطعه

روضة ماء نهر هـاسـلسـال | دوحة تجـری تـحتهاا لانـهـار
دوحة سجـع طیـر هـاموزون | هـی من کـل آفـة مامـون

ازخصایص این بهشت خاص وفور آب است ازآنها وآبشار واحیاض که هر یك آب تنسیم وکوثر برده واز تصور سلاست وصفای آن مسیل نهر مصفا آب بدهن آورده تاخورشید هرصبح اززلال آن دست ورو نشوید سیمای اوروشنی نگیرد وتاماه هر شامگاه بطریق انعکاس درآن غوطه نخورد رخسارش جلا نپذیرد وفرط خضرت ونضرت ورطوبت خاك پاك وهوای جانفزا از مزایای این گل زمین است چنانچه نظرکارگر میشود سبزهٔ تر واشجار باثمر سرسبز سایدار بار داراست که درنظر جلوه میکنند بلکه ازعکس سبزهٔ زمردفام جواهر هوای شاداب جو نیز معاینهٔ لوحی اززمرد تماشا میکرد وگویا فرش سندس وبساط استبرق گسترده وسرو وصنوبر وچنار وسائر اشجار سدرهٔ اساطولی‌نما سردرسر یکدیگر کشیده هماناکه مرغان اولی اجنحهٔ نشیمن قدس اندکه از شاخسار اخضر بال دربال وپر در پر بافـته اند نی‌نی سرتاسر این ستبرفام اخضر لباس طوطی است که از شاخسار طوبی هوا گرفته در فضای این‌رشك ریاض رضوان آرام وقرارپذیرفته لبهای انهار مشجرش وساحت با راحت پرشجرش هماناکه سرویست خورشید مثال که نسر نسرین چرخ براطراف آن ظاهرگشته ومرغ زرین بال آفتاب وقمری سفید پـر مهتاب بل فاختهٔ خاکستری سپهر در پیرامون آن بال پروازکشاده جوزا این نـزهت آبادکه از فرط سبزه وسه برگه والوان گلها بموجب مصراع : گل بکابل باده در شیراز رنگین میشود؛ ودلنشینی جا وطراوت فضاء از روضهٔ رضوان وغرفهٔ قصورحدایق جنان نشان میدهد سرتاسر زمین دلنشین ارم نشانش از اقسام گلها و الوان ریاحین که دستگاه دهقان آفرینش است بمشابه جوش فرحت داردکه امعان نظارهٔ آن‌دیده اهل بینش را خیره میکنند وازعکس اظهار انوار آن رنگارنگ گلزار جواهر هوائی رنگین مینمایدکه گوئی عینك خیال فرنگی در پیش نظر دارد ازبسیاری سنبل

که توده توده وخرمن خرمن درهم برهم افتاده رونق جعد بقفای شمشـاد قد ان گه ازطرهٔ خم اندر خم وگیسوی شکن‌درشکن روکش سنبلستان چین است درهم شکسته ونظرازتماشای آبهای‌عذب وروان‌وفوارهای جوشان این نمونهٔ روضهٔ رضوان‌که‌هریك درعذوبت‌وصفا وسردی‌بمرتبهٔ است‌که‌میان‌آن وچشمهٔ حیوان فرق‌انسان‌است تاحیوان‌بلکه ازعین تاانسان چندانکه بتصور اندیشهٔ سخن‌پرور درآید سخن درخوبیهای آن‌است .

بیت

آن نسیمی که بوی جان دارد   هردم از خاك او برون آید

لاجرم اکنون عنان شبدیز خامه از پویهٔ مبادی این بی‌پایان وادی منعطف ساخته باداى مطلب پردازدالغرض چون فرموده بعمل آورده شد جشن عظیم ترتیب دادند .

بیت

بزم بیاراست شـهٔ بـزم ساز   بست زمین را بجوا هر طراز

جشن فریدون طرب جـام جم   تازه شد از مجلس شاه عجم

دیوار وستون وایوانهای‌دولتخانه رادرقماشهای مشجروپرده های مصورگرفته کمال زینت داده بنوعی آرا ستند که نظارگیان را ازمشاهدهٔ آن‌حیرت‌برحیرت‌افزودوصحن آنرا بفروش مرفوعه آراسته رشك‌فردوس برین ساختند .

بیت

صفحه نه طـاق بیاراستنـد   پرده زربفت فلك خوا ستند

وبیرون دولتخانه را از شجر تاحجر وکناره های حوضهاونهرهاهمه‌چراغان افروخته تشویرده مصابیح افلاك‌گردید شب جمعه .

بیت

شبـی از روز وصل روشن‌تر   رسته زآسیب دهرجان بشر

زلف لیـلای شب‌بمشـکینی   بـرده زآهوی‌چین رنگینی

تاریخ یازدهم ماه مسطور آن مهمان‌عزیز را درآن مینومکان طلبیده بر کرسی خاصه اذن جلوس ارزانی فرموده ازدهان توپهای صاعقه‌کردار سلامی بجا آوردنـد وآتشبازی را درکار آورده شب‌تار را روزنوروز فرح افروز نمودند ازبس که انوار از زمین باسمان بالاگردید فلك از تشویر شموع خودرا گل نمود اهل‌طرب از نغمه های هندی عشاق را آوارهٔ ها مون حجاز مینمودند .

نظم

مطرب دلنواز اهـل عشاق   خنجرش یاد دار روز وثاق

چشم‌جادوی نیم خـوا بش را   زلف هندوی نیم تا بش را

از دل عاشقان ربوده شکیب — زاهدان را بغمزه داده فریب

خال مشکین بطرف نوشین لب — زنگی مست در حجاز عرب

تنك شکر دهان شیرینش — تار پستان بدن بلورینش

لعبتی نازنین سیم اندام — رخ وزلفش چوماه وهاله تمام

غبغبش چون هلال یکروزه — ابروانش کمان زه کرده

چون بوقت سماع خنده زدی — آتش اندرزنار و خرقه زدی

طبله و چنك وبربط و تنبور — مطرب سمیتن زجان منظور

همه دررقص ودرسماع و سرود — زهره‌درآسمان‌ازآن خوشنود

کبری وجوگی‌ودیس و جمجوتی — سورت وبروه وسیری تودی

خوانده‌هریك بجای‌خویش روان — عاشقان رازنو رسانده روان

پر میگفت مرهم جانها — تال میکرد سوخته دلها

رقص کرده ترانهٔ میگفت — در ناسفته راهمی میسفت

پوربی خواند جان مشتاقان — تان بنمود صبر برده زجان

تپه سرکرده ریخته میخواند — نه قرارونه‌صبر بدل میماند

آن بلادل که روح‌عشاق است — مقیدرا دلیل اطلاق است

از زبان فصیح و شیرینش — و زادا وصداو تمکینش

ازدل بیدلان ربوده قرار — دردل زاهدان فگنده شرار

نت رنگینی کهاو کیابولا — سامعان رابوجد داده صلا

سارگم هوش عاقلان می برد — تنکری عقل زاهدان میبرد

دریت و سم چنان ادا میکرد — راز عشاق بر ملا میکرد

جنگله طوطی شکرخا را — صید میکرد بلکه عنقا را

از کنوزش دل شکسته ما — مرهم تازه یافت از آسا

بینی‌یش ازانین جان خوشتر — گوری از قند مصر شیرین تر

روح من تازه شد زلاچاری — زاهدان در بلاز آساوری

ازکبت کارده‌وباس وتلنگ — جوگی وبرهمن بشسته گرنگ

از خیالش خیال عالم نور — وز جمالش کمال حق بظهور

وچون از تنعم فراغ حاصل گردید ثانیاً خلعت‌گران مایه پوشانیده رخصت فرمود وعلاوه برین حکم فرمودند که هریك ازشاهزادگان وسرداران ادای لوازم ضیافت نموده خلعت بخشند امتثالالامر العالی شب جمعه تاریخ دوازدهم شاهزادهٔ عالم وعالمیان سردار محمد یعقوب‌خان درباغ بابر پادشاه جشن شاهانه بسته توره‌راطلب فرمودبعد ازفراغ طرب‌وخورش مخلع ساخت تاریخ ۱۶ جمادالثانی سردار باوقار سردار محمد اسلم خان باغ بالاحصاررا آئین‌بسته توره‌را اعزازنمایان فرمودتاریخ دهم سردار والاتبار سردار ولی‌محمدخان‌درسرای خود ضیافت ارزانی داشت سبحان‌الله هرآئنه در ینجا چشم عبرت کشودنی‌است. مصراع :- ببین‌تفاوت راه‌ازکجاست تا به کجا- درایامی که شاه‌شجاع الملك

بواسطهٔ عساکر انگلیسیه برمستقرالامارت تسلط یافت امیرکبیر علیین مکان با اهل وعیال روبه بخارا نهادازان‌روده خوران‌چه انواع جورواعتساف دیدند حتی که‌عازم قتل واسیر عیالش گردیدند اماچون حق جل وعلی همواره حافظ وناصر آن ذات با برکات واولاد و امجادش است ازچنگک آن‌سباع الانس رهائی بخشیده‌شهریار جهاندار که‌متخلق باخلاق اللهومظهر اسم جواد است نظربه مضمون .

بیت

بدی را بدی سهل باشد جزا اگرمردی احسن الی من اسا

نموده‌تادم رخصت بهیچ وجه‌نوازش را ازوی دریغ نداشت .

گل چهل و یکم

درذ کرشورش میرعلم خان هوتکی وبجزای اعمال خود رسیدن از تفضلات سبحانی وشومی عمل قبیح نمك حرامی :

اصحاب بصیرت وارباب‌خبرت که زبدهٔ‌عالم وقدوهٔ بنی‌آدم‌اند درآئینهٔ‌جهان آرای تجارب معاینه‌ودرجام جهان‌نمای‌حدس مشاهده‌فرموده‌اند که عملی بهتراز شکرنعمت وفعلی‌شنیع تر ازکفران آن نیست‌چه‌مرجع‌همه عبادات بشکرنعمت‌ومال سراسر معاصی کفران آن‌است هیچ کافرنعمتی روز بهی ازایام ندیده‌ونهیچ نمك‌حرامی بمراددل فائزگشته‌شاهد صدق این دعوی‌وگواه عدل‌این‌مدعا قول‌ایزدتبارك وتعالی‌است حیث‌قال‌عزمن‌لئن‌شکرتم‌لازیدنکم ولئن کفرتم انعذابی لشدید وآیة‌الم ترالی‌الذین بدلوانعمت الله کفراً الایه وحدیث خجسته تحدیث من‌لم‌یشکرالناس لم‌یشکرالله خودرافع خدشهٔ‌فرق‌است مصداق‌این تقرین وشبیه‌این نظیرحال‌خسران بنیان‌میرعلم‌خان هوتکی‌واسلم‌خان توخی‌وامثال آنهاست مجمل این‌مفصل آنکه میرعلم‌خان پسرعبدالرحیم‌خان است که‌اززبدهٔ امرای‌شاه‌زمان سدوزائی بود ونواسهٔ نوراللهٔ‌خان است که‌ازطرف‌پادشاه‌غازی احمدشاه‌مخاطب بخواص‌قلیخان بود اوپسرحاجی‌انگور برادرحاجی‌میرویس‌خان است که‌درسنهٔ ۱۱۲۰ یکهزار ویکصد وبیست گرگین‌خان مخاطب به شهنوازخان که ازطرف حسین‌شاه صفوی متعینه قندهار بود بقتل رسانیده‌متصرف قندهارگردیده اول کسی‌است‌که درافاغنهٔ قندهار سر بسلطنت برداشته بعدازرحلت اوشاه محمود پسرش تاایران متصرف‌گردید تاکه ازدست نادرشاه افشار استیصال‌ایشان بظهورآمد چون‌دراخیر سنه ۱۲۵۵ یکهزارودوصد وپنجاه‌وپنج‌شاه‌شجاع الملك باعساکر انگلیسیه‌از لودیانه متوجه خراسان‌گردید میرعلم‌خان که بفلاکت‌تمام درکوه‌سرخ بسرمی‌برد تاشکار پور باستقبال شاه موصوف شتافته عزقبول یافت وچون مملکت‌قندهار وکابل‌درضبط آورد میرعلم خانرا حکومت طائفهٔ هوتکی ارزانی داشته ازمتعینات قلات‌فرمودتاکه درسنه ۱۲۵۸ یکهزاردوصدوپنجاه‌وهشت شاه‌موصوف باعساکر انگلیسیه بقتل رسیده پسرانش مالك خراسان گردیدند. میرعلم‌خان در خدمت شهزاده صفدرجنگك حاکم‌قندهار بسرمی برد تادراخیرسنه ۱۲۵۹ یکهزارو دوصدو پنجاه ونه

سردار کهندل خان از ایران متوجه قندهار گردید میر علم خان از شهزادهٔ مذکور بریده تا سبجستان باستقبال شتافت درحین تصرف قندهارسردار کهندل خان نیز حکومت هوتکی را براوارزانی داشت تادرسنه ۱۲۶۷ امیرکبیر علیین‌مکان برای‌دفع فسادطایفه توخی‌متوجه قلات گردید میرعلم‌خان ازسردار کهندل‌خان بریده بعتبه بوسی‌درگاه فلك اشتباه‌رسیده نهایت‌حرمت وغایت کرامت یافته‌وچون نوبت‌امارت‌باعلی‌حضرت رسیدهمواره نوازش‌او فرموده بر مراتبش می‌افزودوچون درمحال‌سیدآباد چشم‌زخمی به‌عساکرمنصور رسیدمیرعلم‌خان بسردارمحمد اعظم خان پیوست‌درحینیکه شاهزادهٔعالم وعالمیان سردار محمدیعقوب‌خان ازهرات‌متوجه قندهارگردید میرعلم‌خان ازکوه‌سرخ ومحمدافضل‌خان پسرش‌ازجلال‌آباد گریخته‌درگرشك بقدم‌بوسی رسیدند وچون مستقر الخلافت درتصرف امارت‌پناهی آمدوسردار عبدالرحمن خان‌از ترکستان متوجه مستقر الامارت گردیده تقارب فئتین درمحال‌روضهٔ سلطان‌محمود غزنوی‌ولوره ششگاوبظهوررپیوست وحضرت‌اعلی سردارفتح‌محمدخان وسردارشیرعلیخان رابقراو لی مقررفرموده میرعلم‌خانرا باپسرانش محمدافضل خان‌وعبدالله‌خان دررکاب ظفرماب سردار فتح محمد خان متعین داشت قبل ازاستیصال سردار عبدالرحمن‌خان‌بدوروز ازلشکر منصور روگردان شده باپسرانش بکوه سرخ گریخت وهراس بیجا را بردل مستولی داشته روز بروز آثاربغی وعدوان ازوسرمیزد تاکه درابتدای‌سنه ۱۲۸۶ محمداسلم‌خان نواسه‌شهاب‌الدین خان‌توخی‌بابعضی طوایف‌اوسر بشورش برداشته‌رفیق‌راه‌ادبار اوشدندحضرت اعلی که‌طینت پاکش مجبول برفاهیت عباد وبلاد وخمول‌آتش فتنه وفساد است هرچند بارسال تمای نامجات ویرا بخود خواند بموجب .

بیت

چوتیره شود مردرا روزگار همه آن‌کند کش نیاید بکار

میرعلم‌خان نیزحلوای‌خیال بادشاهی‌راکه درخورش نبود دردیگ‌سرومتخیله پخته فکر منحوس‌حکومت درآشیانهٔ دماغ او بیضهٔ‌غرور واستکبار نهاده‌درفکر جمع آوری افتاده اولارؤسا وملکان طائفهٔ خودراکه عبارت از هوتکی است برخود جمع نموده کنگاش این‌ماجرا درمیان‌آورد ایشان‌هرچند داروی تلخ‌نصیحت صرف‌مزاجش که‌ازحد اعتدال گذشته بود کردند که‌نمك حرامی را عاقبت وخیم ردیف است و نمك حرام هیچ وقت‌روز بهی‌ازایام ندیده : بکفران نعمت‌دلیری‌که‌کرد ❁ که‌اسپ‌مرادش‌سکندرنخورد . وازخلیفهٔ برحق سربر داشتن موجب خسران دین وباعث خرابی بنیان دنیاست شفائی نبخشیده لهذاقاطبةً بجواب صاف پرداخته متوجه اخراج او از ملك خود شدند چنانچه برعالیجاه صدوخان جمع شده عرایض تبرای وهواخواهی‌رابدرگاه فلك اشتباه متواتر ومتوالی‌مرسول داشتنداالقصه میرعلم خان چون ازامدادبافوم‌خود مایوس گشت‌عیالهای خودرا بطرف ملك کاکری ها فرستاده چند نفری مادرآزار وپدربیزار برخود جمع نموده متوجه‌مستقر الخلاف گردید بخیال آنکه‌خودرا بطوائف اندری‌وتره کی‌وسلیمان خیلی رسانده موجب افساد ایشان گردد وعالم آرام بفتنه که اشد من القتل فرموده

اقد آ لائیده موجب سخط شهر یاری که نمونهٔ قهرقهارا یزدی است گرداند چومنبهان این خبر را بمسامع حق نیوش بندگان اقدس رسانید بنا بر را فت جبلت ومرحمت طینت فر مودند .

بیت

بمر دی که ملک سرا سر ز مین نیرزد که خونی چکد برزمین

ومخلص بلا اشتباه ارسلا خان سلیما ن خیل را مقرر فرمود که باستعجال رفته آن خائف بی‌سبب وآن مدعی نایاب مطلب راازرافت وعطوفت ماخبر نموده به‌صراط مستیقم عبودیت وشاه راه خلوص عقیدت ارشاد نماید که مصراع : این درگه‌ما درگه نو میدی نیست. وعقب آن شاه‌پسند خان بارکزائی را باصدسوار خود وچهار صد سوار ملکی و اژدر میدان جلادت عالیجاه صفدر علیخان‌را بادوپلتن ویکر ساله‌وچهار توپ مقرر فرمود که باستعجال بحدمقر خودرا رسانده‌رعایارا از اذای فساد جویان نگهدارند وهرگاه آن باغی ازخواب خرگوشی باز نیاید سزای اعمال زشتش در کنار روز گارش بطوری نهند که عبرت دیگران گردد چون عساکر شاهی بحد نانی میرسیدمیرعلمخان وارد نان غند که‌سر حد غربی شلمگراست باحشری ازپیاده وسواره رسیده سنگر محکم بسته بو د وعالیجاه ارسلا خان را جواب داده خیال مقابله باجنود مجنده را سخ داشت ودرحد آسیهٔ خر بعالیجاهان سردار شاه‌پسندخان‌وصفدر علیخا ن‌رسیده حقیقت‌را باظهاررسا نید بنا بران عساکر شاهی‌شاهراه‌راگذاشته متوجه خصم بدسیر گردیداز تاریخ بیست‌وپنجم شهر جمادالثانی سنه ١٢٨٦ هجری درمحال مذکور تقابل فر یقین ومواجه فئتین بظهور پیوست مدبران جیوش نصرت پوش شاهی لیال بدین نمط بستند که توپهای صاعقه کردار راقراول فرمودوجرانغار را به‌رساله‌سپردند ودربرآنغار عالیجاه سردار شاپسند خان باسپاه خود وسوار ملکی قرار گرفت ودرقلب عالیجاه صفدر علیخا خان باسپاه نظام تمکن یافت‌ازانطرف محمدافضل خان وعبداله خان پسران‌میرعلم خان باجمعی ازسوار که عدد شان به‌شصت‌نفرمیر سیددرسنگر بیرون شده‌زیر تپه‌قرارگرفت و میرعلم خا ن که باپیاده درسنگر نشست توپچیان شاهی چند گلولهٔ متوا تر باکل عساکر آهنگ پیش‌رفتن نمودند تاسرتپه رامتصرف شده باغیان رازیر آتش توپ وتفنگ خاك سیاه سازند درین اثنا خلیجی پیش شده دوضرب توپ دران بند ماند اهل کار و متصد یان توپ خانه هنوز درسدد خلاصی آن بودند که محمد افضل خان وعبداله خان بمو جب

بیت

نه بینی که چون گر به عا جز شود برآرد بجنگال چشم پلنگ

اززیر تپه مرتعش سان در حرکت آمده چون برق عاطف باشمشیر های‌علم کرده خودرا برفوج سردار شاپسندخان زد سواران ملکی طاقت حمله آنها نیاورده رسیدن مخالف وهزیمت موافق بیکجا بظهور رسید بلکه سواران‌سردار موصوف‌واکثر رساله راکه درجرانغار بودند باخودبرده موافق‌ومخالف‌مختلط‌باهم‌میدویدند وسردار موصوف را بابرادروپسر تنها گذاشتندچون چندسواری ازمخالف باایشان‌مقابل شده در داروگیر

بـــاهم افتاده برسر یکدیگر زدند سردار موصوف دوزخم وبرادرش عالیجاه ... خان سه زخم وپسرش .....خان یکزخم محکم برداشته تاانوقت دست از تیغ تیز نکشید که مخالف رابقتل رسانید وچون میر علم خان دید که سواران مخالف هزیمت یافت باسوار وپیاده ازسنگر بیرون شده متوجه نظام شاهی گردید اگرچه به سبب اهل هزیمت رعب برسپاه نظام مستولی گشته بود مگرغضنفر بیشهٔ هیجاوشیرمیدان دغا صفدرعلیخان پای ثبات را فشرده قدم پیش نهاد وسپاه نظام راوقدری ازرسالهٔ که مانده بود حکم داد که خصم رازیر گلوله آورند چون تگرگ گلوله باریدن گرفت چند نفری ازپیادگان خصم درخاك وخون غلطید محمدعلم خـــان ننك فرار را برعـــار فرار مختـــار نمود روبگریز نهـــاد وسپاه شاهی به تعاقب هزیمتیان رفته عالمی را بباد فنا دادند وآنچه وغنائم را جمع کرده درحربگاه فرودآمده فتحنامه را معروض عاکفان سریرامارت نمودند تا ریخ غره شهر رجب سنهٔ مذکور مشام بندگان اشرف ازروایح ریاحین مراد معطر گشت ویرلیغ همایون باسم سردار موصوف وعالیجاهان صفدرعلیخان وارسلاخان اصداریافت که تاحد قلات رفته باغـــیان توخی را بسزا رسانده رعایای ایشان راتسلی دهند درین اثنا رسالهٔ عالیجاه جرنیل محمد جانخان وپلتن کبیر خان کرنیل که سردار شیرعلیخان ازقندهار فرستاده بود بحد قلات رسیدند جرنیل محمدجانخان ازینجا شبخون برسر محمداسلمخان که در حد خاکه جمعیت نموده سرعافیت را بچنگال بغاوت میخارید زده جمعیت اورا متفرق ساخت وجمعی را از باغیان بقتل رسانده محمداسلم خان سرخودرا غنیمت شمرده ازبلاخیز طوفان کـــناره گرفت .

همدرین اثنا سانحهٔ عجیب وحادثهٔ غریب ازپردهٔ غیب برمنصهٔ ظهور جلوه گرگردید یعنی حادثهٔ جانکاه شهادت عالیجاه جنت آرامگاه محمدصدیقخان برآئینهٔ ضمیر منیرفیض تنویر ارباب خرد صورت این معنی پرتوافگن خواهد بود که معمار قضا طرح چهاردیوار این گذرگاه را برای فرود آمدن انداخته ونقاش تقدیر خانهٔ استوار بدن انسان را ازنمود بی بود پرداز عریانی ازلباس هستی ساخته غنچهٔ دلبستگی برنگ وبوی این چمن اکراهی برباد وبیان بی ثباتی عیش این گـلشن ازدهان خندهٔ گل زیاداست از تابش آفتاب عمر که همسایهٔ دیوار بدیوار کستان برباما فگندهٔ شب مهتاب بی ثباتی است پیدا است که چه قدر میوه ازدرخت مطلب بکـــام دل میتوان کشیده از تربیت .... حیات که هم ســـر حباب بحر اضطراب کم بقائی است ظاهر است که چه مقدار حاصل مدعا بخرمن حصول میتوان رسید آدمی بیچاره را هنوز عهد نیسواری پا برکاب نشده که سمند عمرش بسر در میاید ودرمهد تا بخود جنبیده بارامگـاه لحد قرارمیگیردودرباغچهٔ امکان نسترن صبح وجود باشجر کـافور دم آخر دریك نفس دمیده ودرین کـارخانه جات کوتـاه هستی را باکفن بیداری دریك ساعت بریده اند .

نظم

عید طرب زخندهٔ گل نارساتر است	عمرا بد زمهر بتان بی بقاتر است
هر بلبلی که درچمن تنـگ روزگـار	دارد بخود گمان پیری بینواتر است

سبب سیاه پوشی دراین همه اشك ریزی مداد وخامه شنیدن خبر وحشت اثر قضیهٔ ارتحال عالیجاه غفران پناه است مجملش اینکه چون عساکر شاهی حسب الحکم شهریاری ازنان غند کوچیده برای تنبیه جهانگیرخان ولد اموخان وطائفهٔ جلال زائی که در ارغنداب سکونت دارند وارد منزل هولان رباط شدند محمدصدیقخانرا اجل قاید شده کشان کشان ازکابل بمنزل مذکور رسانید و چون در میان اردوی جهانگیرخان سابقهٔ معرفت بود نخواست که پایمال سم ستوران سپاه ظفر پناه گردد جهانگیر خان قرآن مجید وفرقان حمید را مهرکرده فرستاد که اگر خان مذکور آمده تسلی مایان نمایند طوق بند گی بر گردن نهاده بقدم بوسی سردار شاپسندخان براس العین شتابدوباقی جلال زائی نطاق رعیتی برکمرجان بسته ادای ماوجب نمایند بنا بران آن غفران پناه ازعم خود سردارشاه پسند خان رخصت گرفته عازم ارغنداب شدودرخیل جهانگیرخان رسیده وقت شب این ماجرا رادرمیان آوردند تاپاسی ازشب گذشت خواست تاوضو ساخته ادای نمازبدر گاه بینیاز نماید شقی بد بخت پسر جهانگیر خان کهاسمی آن غفران پناه بود عازم قتل او شده گلولهٔ تفنگك بروجود نازکش که بوی گل براوگرانی داشت رساند زخم کاری خورد وملا زمانش روبگریز نهادند درانحال خودرا بخانه رسانده دروازه را بروی ایشان بست آن شقیان سقف خانه را برداشته ازگلوله های متواتر و یرا به شهادت رسانیدند وطوطی روحش ازشاخسار یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك بریده در گلشن فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر جاگرفت انالله وانا الیه راجعون وچون این خبر وحشت اثر بسردار شاه پسند خان رسید ازفراق برادر زادهٔ اعزارجمند نیك تنگدل شد اشك خونین ازسوز دل بروجناتش اجرا یافت واز غیرت چون مار برخود پیچیده متوجه انتقام گردید وباتصور حکم کوچ داده روانهٔ ارغنداب شد چون درانجارسید جهانگیر خان وخیم العافیت بکوهای هزاره فکودر گریخته بود ازمردم جلال زائی هرکس بقدم اطاعت شتافت بجان ومال امان یافت وهر که گردن پیچید گردنش زده ازسرهای شان بردروازهٔ قلات کله منار ساخت وخانه های باغیان را آتش زده تودهٔ خاکستر نمودوازانجا برگشته بهولان رباط رسید درین اثنا میرعلم خان نیز ازکردهٔ خود پشیمان شده التجانمودکه اگرارسلانخان میانجی شده عفوتقصیرات را از درگاه خطاپوش عذرنیوش نماید پسرخودرا عبدالله خان برفاقت مومی الیه بحضور اقدس فرستد وچون تسلی نامه ازانطرف رسید خود بعتبه بوسی رسد چون این ماجرا بسمع اشرف همایون رسید انبساط نموده فرمود ،

بیت

هرچه دانا کند کند نادان لیك بعداز کمال رسوائی

از معلوم است که ما را . مصراع : در عفو لذتیست که درانتقام نیست

ویرلیغ قضا تبلیغ عزاصداریافت که عالیجاه ارسلانخان را باخودگرفته بحضوراشرف رساند وعالیجاه صفدرعلیخان باسپاه نظام ورساله بقندهار رفته قرار گیرد وعالیجاه سردار شاه پسند خان رعایارا آرمیده متوجه درگاه گردد حسب الامر فرموده بعمل آورده شد وچون عبدالله خان شرف تقبیل انامل فیض اماثل دریافت اکرام واعزازدربارهٔاو مصروف داشتند.

گل چهل دویم

در ذکر ارتحال سردار محمد اعظم‌خان ازین خاکدان فانی بوسعت آباد دار ابدی ورحمت سرمدی

صدقیامت شور ازبیمزگی بادهٔ نشاه این کدورت آمیزنوهزار آتشکدهٔ دود آه ازخنکی هنگامهٔ انبساط این بزم‌وحشت خیز کدام صبح است که درین باغ پرخار ازبیتابی مانندنسیم دامن‌دامن گل گریبان چاکی فرقت احباب نباید چیدن‌وشامی نمیشود که درین زمین ناهموار از آتش دلسوختگی خرمن خرمن دانهٔ اشك جدائی دوستان نباید پاشید صاف صهبای طرب این مینا بدرد هزارگونه محنت آمیخته ورنگ دلنشین‌وضع این عاریت سرارا ازگرد کدورت ریخته دلبستگی برنگ حنای دولت بی‌بقای جهان ازدست‌کودکان میاید ،وسرمایه ساختن خیال راحت کم‌ثبات دوران دماغ ازعقل تنگ مایگان را می‌شاید ودرین ویرانه بنا از نهایت آمیزش آسودگی وتعب در یك بستر آرمیده ودرین ترتیب سراز نزدیکی عهد قماط وکفن ازیك پستان شیرمکیده غرض ازین افسرده سخنهای ناگفتنی تحسروتاسف ازقضیه ناگزیر سردار والااتبار سردارمحمداعظم‌خان است نبذی ازان اینکه سردار موصوف ازان بازکه سرپرشور را ازاطاعت خلیفهٔ برحق وامیر مطلق کشیده گاهی بمراددل نرسیدوهمواره آماج تیر حدثان ومرکز دائرهٔ حوادث زمان بودتاکه درسال گذشته درمحال غزنین شکست یافته بکوهای وزیری گریخت واز انجاه ازراه ملك کاکری بسال کوت‌متان سرکشیده ازراه‌سجستان به‌مشهدمقدس رفت وازغم وغصه فرقت یارودیار وجلاوطنی‌وتنگ دستی‌وبی حرمتی مورد هزار گونه‌امراض گردیده آخرالامر به‌تب دقی اسهالی سرکشید هرچند اطبای حاذق در معالجات آن آن کوشیدند فائدهٔ براومرتب نه‌شدوهمدرشدت‌مرض ونهایت‌غربت سردار عبدالرحمن‌خان جدائی ازوگزیده به‌بخارا رفت بناچار ترك‌مشهدگفت‌متوجه تهران گردیدچون بشاه‌رود بسطام رسید به‌تاریخ سوم‌شهررجب‌المرجب ازمرض‌طاعون امانت‌جان‌عزیزرا بملك الموت سپرده بدارالبقا خرامید اناللّه وانااليه راجعون ونعشش‌رادرجوارسلطان عارفین‌بایزید بسطامی قدس اللّه‌سره‌العزیز مدفون‌نمودندوتاریخ پانزدهم‌شهرمذکور درحینیکه شهریارجهان درجشن‌جمشیدی‌نشسته سرخوش بادهٔ طرب بود این خبر وحشت اثررسیده‌عیش آنجناب‌را که‌پاینده باد منغص ساخت وازجوش صلهٔ رحم رقت فرموده غایت حسرت‌ونهایت تاسف فرمود وچون تسلیم درکل امورات بحق‌ورضاوبقضای ایزدمطلق عنوان‌کتاب آن‌جناب است‌مضمون آیهٔ کریمه‌و بشراالصابرین‌الذین‌اذا اصابتهم‌مصیبة قالوااناللّه‌وانااليه‌راجعون اولیك‌علیهم صلوات من‌ربهم ورحمه واولیك هم‌المهتدون ملحوظ فرموده به تکرار کلمهٔ ترجیع رجوع فردوچون پوشیده نیست‌که به برکرده خلعت هستی دیبای دنیا بجز کندن‌دل‌ازان چارهٔ ندارد وقدم‌بعرصهٔ وجود گذاشته بی‌طی آن راه بجای نمیرسد آنحضرت که‌رموز دان غوامض اموراند بقدرمقدور خودرا ازکدورت بی‌فائدهٔ این‌مقدمه باز آورده بقضای الهی رضا داد .

وبقای عمر عزیز را که بسیار باد اهل محفل را غنیمت شمرده بتعزیت داری قیام ورزیدند مسود اوراق تاریخ رحلت آن عازم ملك بقارا بدین نمط در سلك نظم کشید امید که مقبول طبع حق پسند گردد .

نظم

آن حاکمی که بود خلایق ازو نفور — وز سروریش رفت ز دلها بد و سرور
چون شد عزیز عزت عالم بباد داد — ظلمش بساخت عشرت عالم هوا لحرور
چون نسبتش بظل الهی ثبوت داشت — سلطان عارفین بوفاتش شده حضور
بسطام مدفنش شد و طاعون قتیل او — تاریخ فوت و مغفرتش خواه از غفور
یارب بحق شاه خراسان امیر آن — فغفرله بفضلك یا منشق القبور

گل چهل و سوم

در ذکر توجه خاطر فیض ماثر شهریار جهاندار به تعمیر بلاد و رفاهیت عباد:

چون افواج خنك روی شتا وسپاه سرد مهر زمستان که باد پیمایان عرصهٔ جهانند هوا داری اسفند یار اسفند دار مر بسهی قدان ریاحین که در دارالخلافت گلزار برطرف جویبار نزول کش بودند دست یافته شاخ وشانهٔ اشجار را بهمشاجره درهم شکسته درنور دیدند داد باش بهمن درمحلات خیابان چمن دست تطاول افراخته سینهٔ گلزار ا ر بزخمهای کاری چاك وگلگون قبایان بستان را از لباس بار و برگ عریان وهلاك ساخت ازجیب غنچه بمیان زر درآوردند طبع غیور شهنشاه نور نژاد خسرو زرین افسر مهر در فکر انتقام افتاده پای همت را دررکاب آورد وبقصد دفع فتنه شتا ازخلوت سرای حوت بمحل خاص حمل که بیت الشرف اوست بعد از انقضای هشت ساعت وهجده دقیقه از نصف روز شنبه هجدهم ذیالحجةالحرام سنه ۱۲۸۶ خرامید و نوخط رستگان قوی باز و ی قوای ربیعی ویغماگران زردسیر صبا وشمال را به نهب شهر غارت آباد دیماه فرمان داد ثابت قدمان اشجار از غنچه وسه برگه عمود وسپر گرفتند وصاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره برافروخته ازجاه جستند وتیغ بندان درختان ازشاخها تیر ونیزه وسنان برداشته میان راچست بستند . قوی دستان چنار بگوشمالی فوج پرخاش جوی زمستان ساز و برگ خویش کردند ویلان صاحب شوکت گلبنان راسخ قدم ودلاوران راسخ قدمان صنوبروسرو لوای پرند در عرصه گلشن افراخته بچارسوی بازار فصول روی آوردند وخار وگیاه که جنود سلطان دی بود از غلبه و هجوم لشکر سرسبز بهار حیرت زده برجا خشك ماندند از حریف زمستان چنار آسا به آتشی که هم افروخته بود درگرفت وپرتو مهر خورشید چهر هنگامهٔ نشو و نمارا گرمی دیگر داده روی زمین بساتین و خاطر پژ مردهٔ ریاحین را به آب وتاب شکفتگی پیراست بنا برتقاضای وقت

واقتضای مقام ماه تا ماهی را باعطای خلعت نوروزی مفتخر ومباهی نموده ازبام ودر چرخ اخضر گرفته تا بوم وبر خاك اغبر در پیرایهٔ معصفر زرگرفت وسائر قوالب عنصری را جان تازه بتن درآمده سرتاسر ساحت کوه وآمون بل صفهٔ روی زمین وزمان فیض مشجون گشت به پشت گرمی اعتدال هوای باغ و راغ پوستین قاقــم برف ازبرودوش برآورده پرنیان چینی ریحان وپرند خطایی لالهٔ نعمان در بر کردند ودشت وصحرا جامه گردانده کرتهٔ عنابی گل وحلهٔ گلفامی لاله پوشید حضرت سکندر مرتبت را که خیام دولت ابد مدتش باوتاد ثبات محکم وقوانین عدالت ونصفت در دواوین حکام وعمال ایشان مدغم باد نیز عرق غیرت وهمت وتقاضای مروت بنابر رافت جبلت وحسن طویت درجوش آمده خواست تا عالم خراب که از تطاول ظــلم پیشگان صورت عهن المنفوش گرفته از سر نوآباد وبنیاد ساخته یادگاری که دستور العمل آن بندگان باشد ازخــود واگذارد و لهذا فرامین قضا آئین باسم نواب وعمال ممالك محروسه اجری فرمودکه تا برداشتن محصولات عشر وخراج واقسام صدقات وزکات طریقهٔ اخذ وجر از رعایا موقوف داشته کس دیگری را مزاحم نشوند وبرموسم رسیدن محصولات رعایا ازدست خود مال ما وجب را تسلیم تحصیلدار نموده رسید گرفته باشد و هرچه تنخواه خورند ازسپاه واهل وظائف برخزینهٔ عامره برات کنند وتاکیداکید دانندکه از رسم ناشایسته حکام سابق که قبل ازین ایام نوروز به سه ماه سوم حصهٔ مال ماوجب را ازسال آینده ازرعایا طلب مینمود وسپاه را بررعایا برات داده انواع اذیت میرساند احتراز نمایند ودیگر چون سپاه از پیادهٔ نظام وخاصه دار وجزائرچی وسوار رساله ملکی وتوپخانه درشهرها سکونت داشتند وانواع اذیت ازجوار سپاهی برعیت میرسید خواست تاسپاه را از رعیت جدا فرماید ونیز غرباء واهل حرفت که از خزینهٔ عامره محروم اند بــنحوی فیض رساند که سبب جمعیت ورفاهیت ایشان گردد لهذا معمار همت با سعادتش طرح شهری برسر تپهٔ بی بی مهرو که بطرف شمال شهرکابل واقع است انداخت وآن تپه ایست بس منیع ومعماران چالاك دست را بران گماشت که هفت زرع سر آنرا تــراشیده برکناره ها اندازند و چاه عمیق دران کنده بــه آب رسانند چون سرتپه صورت (قاعا صفصفا لاتری فیهـا عوجا ولاامتـا) گیرد طرح عمارت شاهی که شبیه قصور جنان تواند بود بعمل آرند وزیر تپهٔ بازار ها ومحلات بطور چهاونی سازند واز زبان حــق ترجمان این مینو به « شیر آباد » موسوم گردید از رافت ظل الهی غربای بی وسیله واهل حرف بیچاره را وجه معاش از خزینهٔ عامره برسر دست آمده که هرروز بقدر هزار نفر دران کارکرده رزق شبانه روزی بدست میارند دیگر اینکه دوازده نفر از معتمدان دولت خداداد بفحوای وشاور هم فی الامر برای بند و بست امورات امارت ازسپاه ورعایامقرر فرمود که در جائی نشسته بفکر صایب ومشورت خیر عباد وبــلاد معروض رای انور نموده کلمه حق را باعلان رسانند الغرض هرگـاه جمیع محامد این برگزیدهٔ احدیت ومختار صمدیت شمرده شود دفاتر از احتمال آن عاجز گــردد زهــی بنازم این عطوفت و مرحمت آسمانی جل شانه و تقدس را که دربارهٔ طایفهٔ علیه افاغنه

معطوف داشته اند که مصداق بلدة طیبة و رب غفور تواند بود درین ایام که از مشرق تا مغرب غلبه کفر وفرق مبدعه است حق جل و علی از کمال رافت خود باد شاه عادل وباذل وعامل واز قوم وتبار خود مسلمان پاك دین سنی مذهب حنفی مشرب مرایشان را عنایت فرموده وباین کرامت وشرافت ایشان را نواخته اند حق تعالی تا یوم التناد بحرمت النبی وآله الامجاد سایهٔ عطوفت پایهٔ این خاندان جلیل الشان را ازسرایشان کم نگرداند آمین . . . . . . وذات فرخنده سمات سلطانی تا اساس کار خانهٔ دنیا نهاده باوج اعتلا رسانیده وبنای عالم کون وفساد افراشته به زروهٔ کمال مقرون گردانیده اند حکمت ازلی واقتضای ارادت لم یزلی آن بودکه ممالك جهان هیچ گاه بی والی جهانبان نباشد وجهانیان هیچوقت بیحاکم گیتی ستان روز نگذرانند وهرگاه عنایت ازلی الهی قرین حال ورفیق آمال قومی شده ایشان را فرماندهی بنده پرورد وباد شاهی دادگر روزی گرداند تا در روزگار او عالم روی با بادانی نهد و شهر و ولایت معمور ومسکون شود وامروز الحمدلله تعالی خلایق ربع مسکون عموما وبراهل خراسان خصوصا شکرهای بسیار واجب است .

بیت

برجهان شکر های بسیار است | که جهان را چنین جهاندار است

که مالك الملك بیچون وصانع مصنوعه کن فیکون مفاتیح ممالك خراسان جنت نشان بروفق ان الارض لله یورث من عباد من یشاء درقبضهٔ قدرت خداوند عالم وفرمان فرمای بنین وبنات آدم آیت رحمت سبحانی محی مراسم مسلمانی مطلع خورشید عدل و داد حامی بلادوعباد ... الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین خاقان فریدون نشان امیر المومنین امیر شیر علیخان :

قطعه

خورشید اوج عدل شه جم نشان که هست | ازدورشمع مجلس اونور آفتاب
خان جهان ستان که زمین فخر میکند | ازگوهر وجود شریفش برآفتاب
گر پرتوی فتد ز فروغ ضمیر او | برچرخ منکشف نشود دیگر آفتاب

نهاد وزبدهٔ معمورهٔ عالم وخلاصه گیتی را بجمال عدل ورأفت وکمال هیبت وسیاست او آرایش داد وچون عهد همایونش مالك زمام ممالك گشت معمار عدلش مثلثهٔ خاك را ترتیبی فرمود که تانفخ صور قابل انهدام نباشد وحاکم رایش چهار بازار آفاق را ضبط چنان نمود که بهیچ وقت آن بخبط مبدل نگردد امیداست که بفحوای ان احسنتم احسنتم لانفسکم قضای اعمال وافعال خیر مآل او دردنیا دوام دولت ودرعقبی دیدار پروردگار وحوروقصور جنت نتایج بخشد آمین بحق رسول رب العالمین وختم الانبیا سید المرسلین .

خاتمهٔ کتاب خجسته مآب واتمام تاریخ مفاخر امرمالك رقاب. برضمیرخورشید تنویر سخنوران دهروخواطر کیمیا تاثیر نکته پروران عصر واضح ولایح خواهد بودکه این

کتاب دلکشا که فهرست ابواب و فصول لش بلالی متلالی آثار گرامی مزین است و نسخه روح افزا که مقدمهٔ ارکان و اصول لش بزوایر اخبار نامی حضرت خجسته فرجامی مرتب و مدون روضهٔ است به ریاحین الفاظ وازهار معانی طراوت و لطافت گرفته وحدیقهٔ است با نواع گلهای تازه و نوبادهٔ بی اندازه سرسبزی و نضارت پذیرفته درین تاریخ که بصوف مدایح و فنون محامد آن حضرت آراسته شده زبان خامهٔ ارباب کمال و لسان قلم اصحاب فضل و افضال به تحسین این مفاخر نامه عدیم المثال حسب المحال ترنم این مقال است .

عربیه

کتاب لوراته الکتب لقالت   مرقتا لحسن من امرالکتاب

واین جرأت مقدور قدر این بیمقدار پریشان روزگار نبود و برلوح متخیله بهیچ گونه صورت این معنی چهره نمی کشود که از خامهٔ شکسته بیان محرر این سواد نسخهٔ این چنین دلپذیر صورت تحریر و سمت تصویر پذیرد لیکن بنا بر محض دولت آنحضرت وعون عنایت حضرت عزت عزاسمه بحسن مواهبت کبری وعطیت عظمی مفتخر و سرافراز نموده امروز بمحمدالله که گلشن ششم از این کتاب فرخنده نظام صورت اتمام گرفت و زینت اختتام پذیرفت وعندلیب گلشن اقبال چون غنچه دهان بخنده میگشاید وطوطی چمن آمانی وآمال سوسن زبان به این وعده می آراید که عنقریب قریب این مجموعهٔ دلفریب ومصنوعهٔ باحسن وزیب محبوب ومطلوب جهانیان گردد و صیت مقامات همایون وآوازهٔ واقعات میمون مشهور همه روی زمین شود اگر باقبال ایام دولت امیر بی نظیر وسعادت روزگار پادشاه آفاق گیر حاوی اوراق را آتش زند کافی انطفا نپذیرد وزورق حیات بنا بر تصادم صرصر حوادث مضطرب نگردد و نسیم عنبر شمیم رافت وجود آن حضرت غنچهٔ فؤاد این شکسته حال را از شجام تشتت ایام بجمعیت رساند باقی کارنامهٔ دولت هم برین نسق ونمط بعالم بیان آرد .

قطعه

چمن دلکشای مدح ترا   خاطرم آن درخت باروراست

که زمدح وثنا وشکر و دعا   دائمش شاخ وبرگ پرثمر است

رجا بکرم نامتناهی الهی آنست که چون این تالیف روح پرور وروح گستر که شرف از نام امیر با فضل وهنر گرفته چون به نظر انور ومشاهدهٔ کیمیا اثر اودر آید آبروی قبول و لطف هوای التفات یابد وفروغ اشعهٔ عزپرتو شعشعهٔ شرف بروتابد انه الموفق بالاتمام تمت بالخیر والعافیت کتاب مستطاب گلشن الامارت .

یوم شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۸۷



لست انتشارات انجمن تاریخ

نام کتاب	نویسنده
آریانا	احمدعلی کهزاد
تاریخ افغانستان جلداول	» ومحمدعثمان صدقی
» » جلددوم	احمدعلی کهزاد
کنیشکا	»
بگرام	»
بامیان	موسیوهاکن وگودار (ترجمه کهزاد)
صنعت باختر (به فرانسه وفارسی)	موسیوهاکن (ترجمه کهزاد)
درزوایای تاریخ افغانستان	احمد علی کهزاد
رجال ورویدادهای تاریخی	»
لشکرگاه	»
مسکوکات قبل الاسلام	»
» عصر اسلام	»
گلدستهٔ عشق	»
شاهنامه واوستاومقایسه بین پهلوانان آنها	»
رتبیل شاهان	»
افغانستان ومصر	»
سرخ کوتل	»
رهنمای بامیان	»
ازسروبی تااسمار	»
رهنمای بامیان بانگلیسی	»
سلطنت غزنویان	خیلل الله خلیلی
منتخبات اشعار خلیلی	»
فیض قدس	»

نام کتاب	نویسنده
برگهای خزانی	خلیل الله خلیلی
افغانستان درقرن نزده	سیدقاسم رشتیا
آثارعتیقه بودایی کوتل خیر خانه	موسیوهاکن (ترجمه رشتیا)
تاریخ افغانستان جلد سوم	میرغلام محمدغبار وعلی احمد نعیمی
احمدشاه بابا	غبار
خراسان	»
صورتگران وخوشنویسان هرات	علی احمد نعیمی
نینواز	ضیاء قاریزاده
پرده نشینان سخنگوی	ماگه رحمانی
اکبرنامه	حمید کشمیری
تیمور شاه درانی	عزیز الدین فوفلزائی
نوای معارك	میرزا عطا محمد
جوان فدائی	پروانی فقیر
عروج بارکزائی ها	ادواردالاسیس پیریس (ترجمهٔ پژواك وصدقی)
واقعات شاه شجاع	شاه شجاع ومحمد حسین
پادشاهان متاخر جلداول	یعقوبعلی خافی
صفاریان	میر محمد صدیق فرهنگ
رهنمای افغانستان بانگلیسی	پروفسورمحمدعلی
سامانیان	احمد علی محبی
میرزاعبدالرحیم رحیمی	دالله بختانی

میرزا عبدالرحیم رحیمی

نام کتابیست که توسط بناغلی عبدالله بختانی گردآورده شده و حاوی،

سوانح و حالات شاعری گمنام اما بلند پایه است .

برای کسانیکه ذوق ادبی دارند داشتن

این کتاب از ضروریات بشمار میرود .

علاقمندان میتوانند از انجمن تاریخ

ویا باتوکهای کتاب فروشی

بدست بیاورند.

مطبعهٔ دولتی